

هو العلمیم

اسرار ملکوت

مقدمہ شرح حدیث عنوان بصری

از امام صادق علیہ السلام

جلد اول

تالیف

سید محمد محسن حسینی طهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسینی طهرانی ، سید محمد محسن ۱۳۷۵ ه . ق
اسرار ملکوت : مقدمه شرح حدیث عنوان بصری از امام صادق
علیه السلام ، جلد اول سید محمد محسن حسینی طهرانی . قم :
شهریار ۱۴۲۵ ه . ق .
کتابنامه : ص ۳۲۹ - ۳۳۶ : همچنین به صورت زیر نویس .
شابک : ۲-۳۶ ۵۹۳۴ ۹۶۴
۱ . احادیث خاص (عنوان بصری) . ۲ . علی بن ابی طالب علیه السلام .
امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت ۴۰ ق فضائل الف . عنوان
ح ۵ / ۴۹ ۱۴۵ BP
۲۹۷ / ۲۱۸

اسرار ملکوت (۱)

مقدمه شرح حدیث عنوان بصری از امام صادق علیه السلام

تألیف : سید محمد محسن حسینی طهرانی

ناشر : انتشارات شهریار

چاپ : آثار

نوبت چاپ : اول / جمادی الثانی ۱۴۲۵

تعداد : ۵۰۰۰ جلد

شابک ۲-۳۶ ۵۹۳۴ - ۹۶۴

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات
اسرار ملکوت (۱)

صفحه

عنوان

پیشگفتار

۲۷-۱۵

شامل مطالب:

- ۱۷ تشویق و تأکید اولیای الهی به مطالعه و عمل به حدیث عنوان بصری
- ۱۸ سیر اجمالی فعالیت‌های علامه طهرانی در مدت اقامت در طهران
- ۲۲ انگیزه تشکیل مجالس حدیث عنوان بصری
- ۲۴ هدف غائی از تألیف کتاب، نشر و بهره‌وری از نظرات مرحوم علامه طهرانی است
- ۲۵ منابع حدیث عنوان بصری

مقدمه

۴۳-۳۱

شامل مطالب:

- ۳۵ متن حدیث شریف عنوان بصری با ترجمه مرحوم علامه طهرانی

مجلس اول :

کتمان مناقب امیرالمؤمنین علیه السّلام توسط بعضی از صحابه

۶۳-۴۷

شامل مطالب :

- ۴۸ حدیث طیر مشوی و نفرین امیرالمؤمنین علیه السّلام در مورد انس بن مالک
۵۲ حدیثی دیگر از انس درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام
۵۳ انس آگاهترین افراد به ارتباط خاصّ رسول الله با وصیّ خود، امیرالمؤمنین بوده است
۵۴ با اینکه انس مورد عنایت رسول خدا بود خلافت امیر مؤمنان را کتمان نمود
۵۵ درخواست امیرالمؤمنین علیه السّلام از انس بر شهادت واقعه غدیر و انکار وی
۵۷ حدیث بساط و سرنوشت عبرت‌انگیز انس بن مالک

مجلس دوم :

حرمت کتمان حقیقت

۸۲-۶۷

شامل مطالب :

- ۶۷ آیات شدید اللحن در مورد حرمت کتمان حقیقت
۷۰ وظیفه عالمان دینی در روایت امام حسن عسکری علیه السّلام
۷۳ تفاوت و تشابه بین علماء ما و علماء یهود در کلام امام حسن عسکری علیه السّلام
۷۶ شرائط و علائم شناخت فقهاء واقعی در کلام امام حسن عسکری علیه السّلام

مجلس سوم :

عدم توجّه به معارف الهی در حوزه نجف

۱۲۶-۸۵

شامل مطالب :

- ۸۵ عالمان دین باید فقط رضای خدا و مصلحت شرع را مدّ نظر داشته باشند
۸۸ حوزه نجف برای مقابله با الحاد و مادیگری کاری انجام نداد
۸۹ بی‌مهری حوزه نجف نسبت به حکما و عرفای الهی

- ۹۱ جرم سید حسن مسقطی و تبعید او از نجف چیزی جز دعوت او به توحید نبود
- ۹۲ سرنوشت سید حسن مسقطی به نقل از کتاب «روح مجرد»
- ۹۵ مشاهدات توحیدی مرحوم سید حسن مسقطی
- ۹۷ تمجید و تعظیم بزرگانی چون حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی و حاج شیخ حسین حلی از اولیای الهی
- ۹۸ مرحوم سید محمد کاظم یزدی شرط فقاقت را حصول ملکه قدسیه می‌داند نه صرف عدالت عرفیه
- ۹۹ محاجّه علامه طهرانی با آیه الله خوئی در رابطه با لزوم سلوک عرفانی
- ۱۰۱ موعظه علامه طهرانی به طلاب در لزوم توأم نمودن علم و عمل و بیان علت تعطیلی حوزه نجف
- ۱۰۳ برتری مقام علماء از شهداء در کلام امام صادق علیه السّلام^۱
- ۱۰۴ بپاخاستن جهت تعظیم افراد در مجالس مکروه است مگر برای عالم دینی
- ۱۰۶ مرحوم مجلسی در مورد مقدس اردبیلی می‌گوید: لم اسمع بمثله فی المتقدمین و المتأخرین
- ۱۰۸ علم در مورد عالم بی‌عمل و راه نیافته به حق جز بعد و دوری چیزی اضافه نمی‌کند
- ۱۱۰ مدرسه سیار علامه حلی در رکاب سلطان محمد خدابنده
- ۱۱۲ داستان مرجعیت میرزا محمد حسن شیرازی (ت)
- ۱۱۳ داستان مراجعه به شیخ محمد بهاری جهت تقلید از میرزا محمد تقی شیرازی و امتحان وی (ت)
- ۱۱۴ اختلاف بین علماء بعد از مشروطیت و تعطیلی دروس حکمت و فلسفه و عرفان
- ۱۱۵ غربت امیر المؤمنین علیه السّلام در حوزه نجف
- ۱۱۷ عوامل بازدارنده از تبعید مرحوم علامه طهرانی از نجف
- ۱۱۸ عالمان دنیا زده از هر موجودی خطرناکترند
- ۱۱۹ الظَّالِمُ سَيِّئِي أَنْتَقِمُ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ
- ۱۲۲ در صحن نجف اشرف همزمان پنج نماز جماعت برگزار می‌شد
- ۱۲۳ داستان نفاق و منافقین انحصار به زمان رسول خدا ندارد

مجلس چهارم:

حرمت انعزال از حقّ و بی‌تفاوتی نسبت به آن

۱۲۹-۱۴۰

شامل مطالب :

- ۱۳۰ کلام علامه طهرانی در علت عدم بیعت سعد بن وقاص با امیر المؤمنین علیه السلام
 ۱۳۱ مؤاخذه معاویه از سعد جهت عدم سبّ علی و پاسخ او
 ۱۳۳ عتاب معاویه به سعد: تو که این فضائل را راجع به علی از پیامبر شنیدی، چرا با او بیعت نکردی!
 ۱۳۶ بطلان سکوت در مقابل ظلم طبق موازین عقلی
 ۱۳۸ بطلان سکوت در برابر ظلم طبق موازین نقلی

مجلس پنجم :

لزوم تحصیل خبریّت و بصیرت در آمر به معروف

۱۴۳-۱۸۲

شامل مطالب :

- ۱۴۴ اساس دعوت انبیاء تشویق به امور پسندیده و نهی از ظلم و فساد است
 ۱۴۶ روایت سید الشهدا علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر
 ۱۴۸ مراتب امر به معروف و نهی از منکر در کلام امیر مؤمنان علیه السلام
 ۱۴۹ عمل به امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر شناخت دقیق این دو اصل است
 ۱۵۰ لزوم شناخت و قدرت بر اجراء امر به معروف و نهی از منکر در کلام امام صادق علیه السلام
 ۱۵۲ شرط اول در امر به معروف و نهی از منکر شناخت مأمور به و منهی عنه است
 یکی از مصادیق عدم شناخت فلسفه مسائل که موجب عدم موفقیت در امر به معروف و
 ۱۵۳ نهی از منکر می شود مسأله حج است
 ۱۵۴ توصیف امیر المؤمنین علیه السلام از حج و خانه خدا
 ۱۵۵ تارک حج یا بر دین یهودیت مبعوث خواهد شد یا نصرانیت
 ۱۵۶ طبق بعضی از روایات، حج برای افراد متمکن در هر سال مستحب مؤکد است
 ۱۵۷ یکی از وظایف حاکم اسلام ایجاد تسهیلات جهت شرکت مسلمین در مراسم حج است
 ۱۵۹ علت و وجوب حج یکبار، بر اساس رعایت توان کمترین افراد از مکلفین است
 ۱۶۰ امام مجتبی علیه السلام بیست و پنج بار مشرف به حج شده اند که اکثر آنها پیاده بوده است
 یکی از توصیه های امیر المؤمنین علیه السلام در آخرین لحظات حیات، خالی نگذاردن
 ۱۶۲ بیت الله بود

- سفارش امیر المؤمنین علیه السّلام به حج در آن شرائط خاص، جدا نمودن مسأله حج از
 ۱۶۳ مسأله طواغیت و حکام جور است
- ۱۶۵ حضور قلب و اخلاص نیت و توجه در حج موجب نزول انوار پروردگار بر قلب حاجی می‌شود
- ۱۶۶ بیان کنندگان مسائل شرعی در حج با ایراد شبهات حجاج را در دلهره و تشویش قرار می‌دهند
- ۱۶۹ امام رضا علیه السّلام هنگام طواف دستها را بلند نموده دعا می‌کردند
- ۱۷۰ تفسیر نادرست از قرار دادن کعبه در حین طواف در سمت چپ
- ۱۷۱ شرط دوم امر به معروف و نهی از منکر وجود شرائط مساعد است
- ۱۷۳ انبیاء در تبلیغ و دعوت خود هوای نفسانی را داخل نمی‌کنند
- ۱۷۴ از نمونه‌های صحیح امر به معروف برخوردار جعفر بن ابی‌طالب با نجاشی است
- ۱۷۵ داستانی از مرحوم علامه طهرانی در مورد مولی حسینعلی همدانی و قبول نکردن تحف اهدائی
- ۱۷۹ تلاوت آیات دلنشین قرآن و سخنان شیوا و حکیمانه جعفر بن ابی‌طالب نجاشی را متحول می‌کند
- ۱۸۱ توقع علامه طهرانی از آیه الله گلپایگانی مبنی بر اعلان رسمی حرمت موسیقی و شطرنج

مجلس ششم:

اختلاف مراتب نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم علیه السّلام در قرون گذشته

۱۸۵-۲۲۸

شامل مطالب:

- ۱۸۶ اعتقاد عنوان بصری به امامت به این شکل که الآن متعارف می‌باشد نبوده است
- ۱۸۸ معرفی ائمه اثنی عشر به جابر بن عبدالله توسط رسول خدا
- ۱۹۱ ابلاغ سلام رسول خدا توسط جابر به امام باقر علیه السّلام
- ۱۹۳ عامه سعی دارند خلفاء دوازده‌گانه را به خلفای غاصب تطبیق دهند
- ۱۹۵ اشعار سراسر عناد و عصبیت از «شاعر النیل» در مدح غاصبین خلافت
- ۱۹۸ در گذشته مذاهب و فرق به شکل کنونی مطرح نبوده و ملاک، حب و بغض نسبت به ائمه بود
- ۱۹۹ فشار و اختناق بر شیعیان از زمان معاویه شدت گرفت
- ۲۰۲ غلبه احساسات هم در زمان ما موجب دور شدن از مبانی مکتب تشیع می‌شود
- ۲۰۳ خروج از مسیر حق به سبب افراط و تفریط
- ۲۰۵ داستان ناراحتی علامه امینی از تزیین حق امیر المؤمنین به نقل از علامه طهرانی

- ۲۰۶ حکایتی دیگر از علامه طهرانی از عالمان بی‌ولایت
- ۲۰۷ لغزش مرحوم صاحب «جواهر» در مورد علم پیامبر و ائمه علیهم السلام
- ۲۰۹ علم ائمه علیهم السلام منبعث از علم لایتناهی الهی است
- ۲۱۳ سؤال علامه طهرانی در مورد مَنْ مات و لَمْ یَعْرِفْ امام زمانه، و پاسخ علامه طباطبائی
- ۲۱۴ ورود در مسائل دنیوی بدون اتصال به ولی کامل و ارشاد او موجب انحراف از طریق می‌شود
- ۲۱۵ عدم استقامت در راه و مسلک حق موجب دوری از مسیر می‌گردد
- ۲۱۷ آثار مخرب و زیانبار اختلاف زعمای دین در اجتماع
- ۲۲۱ بین دیدن و دانستن، و قبول و طمأنینه نفس تفاوت بسیار است
- ۲۲۲ ارتدّ النَّاسِ بعد النبی الا ثلاثاً
- ۲۲۳ عدم ادراک صحیح از مسأله زعامت و وصایت موجب انحراف از اساس شریعت گشت
- ۲۲۶ امروزه هم چون گذشته ارزیابی ارزشها بر اساس حدس و گمان و متابعت از ظن است

مجلس هفتم :

اطاعت از امام معصوم علیه السلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقّق پذیرد

۲۳۱-۲۸۰

شامل مطالب :

- ۲۳۲ توصیف امیر المؤمنین علیه السلام از اجتماع قبل از ظهور اسلام
- ۲۳۵ بیان امیر المؤمنین علیه السلام درباره علل اختلاف اقوال و افکار
- ۲۳۷ امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دسته اول از راویان حدیث منافقین می‌باشند
- ۲۳۸ دسته دوم از راویان حدیث افرادی هستند که ضبط دقیقی در استماع و نقل حدیث ندارند
- دسته سوم از راویان حدیث افرادی هستند که نسبت به بعضی از مسائل عالم و نسبت به بعضی جاهلند
- ۲۳۹
- دسته چهارم از راویان حدیث افرادی هستند که از هر جهت قابل اعتماد و صادق و لایق در
- ۲۳۹ نقل حدیث می‌باشند
- ۲۴۱ استفاده دو نکته از کلام امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۴۳ امام شناسی در کلام امام رضا علیه السلام
- ۲۴۵ مقام امامت رفیع‌تر از آنست که در عقول افراد عادی راه یابد

- ۲۴۶ امامت مرتبه‌ای است که خداوند بعد از نبوت به ابراهیم عطا نمود
- ۲۴۷ امامت از رسول خدا به امیر المؤمنین و از آن حضرت به اولادش منتقل گردید
- ۲۵۰ امام یگانه روزگار خود است و مماثلی برای او نیست
- ۲۵۴ می‌خواهند با عقل‌های ناقص خود پیشوائی همچون امام علیه السلام بسازند!
- ۲۵۶ علم امام علیه السلام برتر از علم تمامی اهل زمان خود است
- صراحت کلام امام رضا علیه السلام در اینکه در مقابل امر و نهی امام علیه السلام باید مطیع محض بود
- ۲۶۰
- ۲۶۱ بحث علامه طهرانی با عالم شیعی در مورد حیطة ولایت امام علیه السلام
- ۲۶۳ داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم به ذبح اسمعیل
- ۲۶۵ امر به کشتن اسمعیل از نوع اوامر امتحانیه نمی‌باشد
- ۲۶۶ مقصود از ذبح عظیم در داستان حضرت ابراهیم سید الشهداء علیه السلام می‌باشد
- ۲۶۹ نظیر داستان ذبح اسمعیل برای پدر رسول خدا، حضرت عبدالله اتفاق افتاد
- ۲۷۳ پنج سنت حضرت عبدالمطلب علیه السلام در دین اسلام وارد شده است
- ۲۷۷ به امر رسول خدا زیاد بن لیبید دخترش را به نکاح جوئیر در می‌آورد
- به دستور پیامبر زینب دختر عمه آن حضرت با وجود عدم رضاء و رغبت به نکاح زید بن حارثه در می‌آید
- ۲۷۷
- ۲۷۹ امر به ازدواج با وجود عدم رضایت، با امر به طلاق از جهت ثبوت ملاک یکی است

مجلس هشتم :

تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست

۲۸۳-۳۲۶

شامل مطالب :

- ۲۸۴ اختلاف شیعه و سنی بر سر پذیرش امامت بعنوان ولایت بر جمیع امور ظاهری و باطنی است
- ۲۸۴ اوصاف و منزلگاه شوون ولایت در زیارت جامعه
- ابن ابی الحدید را نمی‌توان صرفاً بخاطر بعضی از مدح‌ها نسبت به خلفاء، خارج از مکتب
- ۲۸۷ اهل بیت قرار داد
- ۲۹۰ اکثریت مسلمین در گذشته قائل به جدائی دین از سیاست بوده‌اند

- ۲۹۲ مراد از اجتماع مهاجرین و انصار جهت انتخاب رهبر، اهل حلّ و عقد است نه هر اجتماعی
کمک و مساعدتهای فکری و مشورتی امیرالمؤمنین علیه السلام به خلفای جور حاکی
از رضایت نیست
- ۲۹۴ کلام احمد امین مصری راجع به زید بن علی به نقل از «امام شناسی»
نامه تشکرآمیز شیخ طنطاوی به آیه الله مرعشی جهت ارسال صحیفه سجّادیه
- ۲۹۸ سؤال ابن ابی الحدید از نقیب و جواب وی حقائق را از مرام عامه روشن می‌سازد
اشکالهای کلام نقیب ابوجعفر
- ۳۰۳ آن دسته از عامه را که قائل به ولایت ائمه بوده ولی تصدّی خلافت را برای آنان حتمی
نمی‌دانند نمی‌توان از مکتب اهل بیت جدا نمود
- ۳۰۶ مولانا از جمله افرادی است که او را از زمره اهل سنّت پنداشته‌اند، در حالیکه از شیعیان
امیر المؤمنین است
- ۳۰۷ اشعار مولانا جلال الدین محمد بلخی در مدح امیر المؤمنین علیه السلام
- ۳۰۷ فرید الدین عطار نیشابوری از جمله شیعیانی است که مورد تهمت واقع شده است
- ۳۱۱ از جمله عرفاء بزرگ که مورد بی‌مهری اهل ظاهر قرار گرفته محیی الدین عربی است
اعتقاد محیی الدین راجع به ظهور، و تصریح به خلافت حضرت مهدی عجل الله تعالی
- ۳۱۲ فرجه الشریف
- ۳۱۵ کلام محیی الدین مبنی بر ملاقات او با حضرت حجّت علیه السلام
- ۳۱۶ محیی الدین در «فتوحات» از رسول خدا نقل می‌کند که: مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ
- ۳۱۹ صدر المتألهین، محیی الدین عربی را از اصحاب کشف و یقین می‌داند
- ۳۲۱ طعن صاحب «روضات الجنات» به بزرگان شیعه به علت حمایت آنان از محیی الدین
- ۳۲۳
- ۳۲۹ فهرست منابع

سکفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و سپاس بی حد و مدح و ثنای بی عد زینده ذات یگانه معبودی است که به مقتضای حکمت بالغه و مشیت قاهره، سلسله منتظم وجود را از مرحله هویت مطلقه تا انزل مراتب تعینات تقدیر، و به مفاد کریمه: ﴿ اِنَّمَا اَمْرُهُۥٓ اِذَا اَرَادَ شَيْئًاۙ اَنْ یَّقُولَ لَهُۥٓ كُنْ فَيَكُوْنُۙ ۚ فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ یَبْدِیْهِ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَیْءٍ وَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ۙ ۱﴾ حقیقت تعلقیه موجودات و حیثیت ملکوتیه آنرا در ید قدرت لایزال خود متمکن و منحصر گردانید؛

اَزِمَّةُ الْاُمُوْرِ طُرًّا بِیْدِهِ وَاَلْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ ۲

مهمی که رداء کبریاء و عظمت بر قامت او مخصوص، و طوق عبودیت و انقیاد بر أعناق خلانقش موزون؛ یا مَنِ انْقَادَتْ لَهُ الْاُمُوْرُ بِاَزِمَّتِهَا طَوْعًا لِاَمْرِهِ؛ ۳

۱- سوره یس (۳۶) آیه ۸۲ و ۸۳.

۲- شرح منظومه سبزواری، قسمت حکمت (خطبه): «سر رشته جمیع امور عالم وجود در دست توانا و مشیت اوست؛ و تمامی موجودات در وجود و بقاء خود از چشمه فیضان رحمت و حیات او استمداد می طلبند.»

۳- المصباح، الکفعمی، ص ۲۷۵؛ و البلد الامین، ص ۳۷۵؛ و مهج الدعوات، ص ۷۵.

مدبری که از رشحات اوصاف کمالش هر موجودی را به صوب غایات کمالی سائر، و در جایگاه فعلیت و تحصل وافد؛ ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛^۱

مصوری که از قعر گل سیاه، قامت دل‌آرای بشری را بیاراست و عرصه گیتی را مجال سیطره و هیمنه او گردانید؛ ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ﴾؛^۲

منعمی که نفس ناطقه بنی آدم را به تشریف خلعت خلافت الهیه مفتخر، و به زیب لقاء مراتب اسماء و ذاتش مخصص نمود؛ ﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْئِقِيهِ﴾؛^۳ و به تربیت علیا از حضيض توغل در کثرات واهیه مظلومه به اوج مدارج یقین و منزلگه لی مع الله تشریف، و مغبوط سایر مبدعات عوالم علوی و ملائک مقرب گردانید.

و درود پیاپی و صلوات متواتر بر آستان حضرت محبوب، رسول گرامی اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم باد که وجود متعالی ملکوتیش ظهور مشیت مطلقه و نقطه وحدت بین قوسین احدیت و واحدیت است، و نفس قدسی ناسوتیش هادی سبل و مربی نفوس به حریم امن و امان الهی است. خُلق عظیمش تجلی ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾،^۴ و فیضان رحمت بیکرانیش تبیان ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.^۵ فصل کلامش ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ * وَمَا هُوَ بِأَهْرَؤَلٍ﴾،^۶ و

۱ - سوره طه (۲۰) آیه ۵۰.

۲ - سوره الروم (۳۰) آیه ۲۰.

۳ - سوره الانشقاق (۸۴) آیه ۶.

۴ - سوره القلم (۶۸) آیه ۴.

۵ - سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۱۰۷.

۶ - سوره الطارق (۸۶) آیات ۱۳ و ۱۴.

صدق مرا مش ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْفُرْءَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۱.
 و بر وصی و خلیفه بلافصل او قائد الغرّ المَحَجَّلین و یَعسُوبُ الدِّین، قسیم
 الجَنَّة و النَّار و ساقی سلسبیل الزُّلال، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السَّلام و
 بر دخت والای او اَسوهُ نساء بنی آدم، شفیعه روز جزاء حضرت فاطمه زهراء سلام
 الله علیها و بر اولاد معصومین آنان، أعلام التُّقی و منار الهدی و شُفَعاء یوم الجزاء،
 الأئمّة المَیامین و حبل الله الممدود بینہ و بین الخلق أجمعین، خاصه قطب
 رَحَى الوجود و مرکز دائرة الشَّهود و الصُّراط الأَقْوَم بین العبید و المعبود: حضرت
 حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدّمه الفداء و جعلنا الله من شیعتہ و
 موالیہ و الذّابّین عنه بمحمّد و آله الأطهار، آمین.

حقیر در زمان حیات پر برکت و سراسر افتخار عارف فرزانه و سالک واصل،
 الباقی ببقاء الله و العالم بأمر الله، حضرت والد معظّم، علامه آیه الله العظمی حاج
 سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی - أفاض الله علينا من بركات علومه و معارفه و
 روحی فداه - طیّ مباحث عرفانی و جلسات و محاورات اخلاقی و سلوکی با أخلاء
 و روحانی و أصدقاء ایمانی بارها و بارها توصیه و تشویق اکید ایشان را به مطالعه و
 تدبّر در مضامین گرانسنگ و رفیع المرتبه حدیث شریف عنوان بصری مشاهده
 می نمودم.

ایشان می فرمودند: در ایّام تشرف به نجف اشرف جهت تحصیل علوم الهی
 و استفاضه از باب علم نبوی و سرچشمه بهاء و عظمت علوی امیر المؤمنین علی
 ابن ابی طالب علیه السَّلام، بنا به سفارش مؤکّد مرحوم علامه طباطبائی - رضوان
 الله علیه - هفته ای دو بار آن را به دقت مورد مطالعه و تأمل قرار داده و در آن
 غور می نمودم، و همواره آنرا در جیب قبای خود محفوظ و هر جا می رفتم با خود

رفیق طریق قرار می‌دادم.

همینطور حضرت آیه الله العظمی و حجّته الأكبر، استاد فرید عرفان و مربّی نفوس، آقای حاج سیّد علی قاضی طباطبائی - رضوان الله علیه - اکیداً دستور مطالعه و تدبّر و عمل به مضامین آنرا به شاگردان و ارادتمندان خود می‌دادند و شرط دخول در تحت تربیت و ورود در زمرة تلامذه خویش می‌دانستند.

باری حضرت استادنا الأکرم، والد معظم روحی فداه پس از مراجعت از نجف اشرف و اقامت در طهران بنا به دستور استاد سلوکی خود حضرت آیه الله انصاری - رضوان الله علیه - به تکلیف ارشاد و قیام به وظیفه تبلیغ مبانی شریعت مکلف و موظّف گردیدند؛ و علاوه بر اقامه صلوة جماعت و ایراد وعظ و سخنرانی در مسجد قائم علیه السّلام و اقامه شعائر مذهبی و محافل حزن و سرور و دعوت از قاطبة علماء و عامّة مردم جهت شرکت در این مجالس پر محتوا و کم نظیر و چاپ و نشر و ارسال کارتهای دعوت و طرح مسائل حیاتی جامعه مسلمین و بیان مبانی اصیل و متقن و مستور مکتب تشیّع در آنها، اقدام به تشکیل جلسات اخلاقی و طرح حقائق رائقه عامّ الشّمول و جامع الاطراف حیات طیّبه در مکتب اهل بیت، برای اخوان سلوکی و بسیاری دیگر از دوستان و مرتبّطین مسجدی و غیره در صبح روزهای جمعه بطور سیّار نمودند؛ جلساتی بسیار پرمغز و محتوا بود. مطالب حول و حوش تکالیف مسلمین در زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشّریف و اقامه حکومت اسلامی و عدم کرنش و انقیاد و تسلیم امور به حکام جائر، و وجوب تمهید و استعداد لوازم و ابزار استقرار ولایت الهیّه، و لزوم مقابله با دسائس و مکائد آیدای شیطان و دُول مستعمره کفر دور می‌زد.

ایراد مطالب فوق که منبعث از روح شریعت اسلامی و وصول به حاقّ مبانی فقهی و مغزای کلمات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین و نفوذ بصیرت اجتماعی و سیاسی و حدّت نظر و ژرف‌نگری در مسائل و جریانات حاکم

بر ملل دنیا بود، آنرا بصورتی کاملاً متمایز از سایر گفتارها و نوشتجات درآورده بود. تأمین توأمان رشد فکری و نظری در ابعاد مختلف اعتقادی و ارتقاء معنوی در بُعد روحی، غنای خاصی همراه با نشئه انبساط روحی به مجلس می‌بخشید. استمرار این مجالس کم‌کم زمینه ورود ایشان را در مسائل جاریه مسلمین و همراهی و مساعدت و تشریک مساعی بارهبر و زعیم انقلاب اسلامی ایران **حضرت آیه الله العظمی خمینی** -رحمة الله علیه- فراهم نمود. تربیت جوانان پر شور و حمیم و متأثر از مکتب وحی که کلاً حیات خود را وقف استعلای کلمه توحید و استقرار نظام ارزشمند اسلامی نموده بودند از ثمرات این جلسات بود. از خصوصیات و ویژگیهای این جلسات تأثیر ژرف و عمیق آن بر روحیه افراد و واردین بود؛ و به اقرار خود شرکت‌کنندگان با اولین حضور و شرکت در جلسه، تغییر کلی و انقلاب اساسی در فرد بوجود می‌آمد.

شبهای سه‌شنبه در مسجد قائم پس از تلاوت قرآن کریم به مدت یکساعت، شرح احادیث قدسیه از جلد هفدهم «بحار» (جلد رحلی) و دعای أبوحزمه ثُمالی و آیات توحیدی قرآن کریم، أسمع و قلوب مشتاقین معارف الهیه را حظی وافر و نصیبی اوفی عطاء می‌نمود. در سایر شبها نیز تفسیر قرآن کریم، از ابتدای سوره مبارکه حمد تا اواخر أنعام استمرار داشت، و این کیفیت تا زمان هجرت به ارض اقدس رضوی علی ثاویه آلاف التَّحیة و الإکرام که بیش از بیست و دو سال بطول انجامید ادامه یافت.

خلاصه اینکه: با توفیق ربّانی، حضرت علامه والد - قدس الله نفسه الزکیه - موفق شدند در طول اقامت در طهران به بسیاری از اهداف عالی و راقیه خویش که همانا نشر معارف الهیه و تبلیغ شریعت غرّاء محمدیه صلی الله علیه و آله و سلّم و تبیین منهج و ممشای ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین کما هو هو است نایل شوند، و قلوب مشتاقین به انوار هدایت را در سبل سلام از سرچشمه

لا يزال ماء معين ولايت اهل بيت عليهم السلام إشراب و مالا مال بنمایند؛ به نحوی که نه تنها تلامذه آن بزرگوار در ارتباط با ایشان هیچگونه احساس خلأ و نقصان و فتوری، نه در جنبه علمی و کسب معارف الهیه و نه در جنبه سلوکی و تربیت اخلاقی آن رادمرد میدان علم و عمل و گوهر فرید در مزار سنجش ملکات و غایات مشاهده نمی نمودند، بلکه چنان می نمود که فوران تراوشات علمیه و فیوضات نوریه آن بزرگ چه بسا بیش از تهیو و استدعای ذاتی و طلب و نیاز سلوکی آنان بوده، و گویا ایشان با دیدی بسیار اوسع و نظری خارج از حیطه سنجش و ملاکهای عادی و متعارف به افقهای دوردست و غیر محتمل می اندیشیدند، و با دلها و جانها و بواطن نفوس مستعده آینده، سر صحبت باز نموده و راز دل می گشودند و توشه سفر الی الله و زاد منازل طریق را پیشاپیش بدرقه حرکت و سیر آنان می نمودند. چنانکه خود حضرتش بارها به حقیر می فرمود: «فلانی! ما این مطالب را فقط برای این نسل نگفته و ننوشته ایم، مسائلی هست که إن شاء الله در آتیه انجام خواهد شد.» وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.^۱

فَأَصْبَحَتْ ذَا عِلْمٍ بِأَخْبَارٍ مِنْ مَضَى وَ أَسْرَارٍ مَنْ يَأْتِي مُدِلًّا بِخَبْرَةٍ^۲

ناگفته نماند که جلسات ذکر و انس ایشان بارفقاء و أخلاء سلوکی حتی پس از تشرّف به ارض اقدس تا پایان حیات ادامه داشت.

باری پس از رحلت موبقه و فقدان آن عزیز که آهی سوزان و حسرتی جاودانه و جانکاه بر دلهای ارادتمندان راستینش نهاد، خاطرات دوران وصل و روزگار عشق و مستی، نفحات روح بخش سخنان عرش بنیان و لحظات سکرآور مجالس و عظمی و

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳: «چه بسا هستند افرادی که معرفتی و کلام ذیقیمی را به اشخاص فهیم تر از خود منتقل می نمایند.»

۲- دیوان ابن فارض، ص ۱۲۳: «پس بواسطه عنایت و إفضال حضرت حق از جمیع اخبار گذشتگان و اسرار آیندگان مطلع گشتی.»

اخلاق، جذبات انفاس قدسیه، نشئات عوالم ربوبیه، و بالجمله روزگار سراسر شور و حال و وجد و مستی و عشق از یک طرف، و تألم جانکاه فقدان و هجران و محرومیت و حیرت و سرگستگی و خلأ از طرف دیگر، شعر خواجه شیراز را ورداللسان آنان قرار داده، دائم با خود زمزمه داشتند که:

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

یاد باد آنکه چو چشمت بعنابم می‌کشت

معجز عیسویت در لب شکرخا بود

یاد باد آنکه رخت شمع طرب می‌افروخت

وین دل سوخته پروانه ناپروا بود

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی

در میان من و لعل تو حکایتها بود

یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس

جز من و دوست نبودیم و خدا با ما بود

یاد باد آنکه در آن بزمگه خُلق و ادب

آنکه او خنده مستانه زدی صهبا بود

یاد باد آنکه نگارم چو کمر بریستی

در رکابش مه نو پیک جهان پیمان بود

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست

و آنچه در مسجدم امروز کمست آنجا بود

یاد باد آنکه به اصلاح شما می‌شد راست

نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود^۱

ولی چه سود که دیگر نه آن عزیز در میان و نه کسی که بتواند حتّی اندکی از آن سرچشمه نور و بهاء و عظمت نور افشانی کند موجود. و همچو مولای متّقیان أمير المؤمنین علیه السّلام که سخت‌ترین روز حیات خود را روز ارتحال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌شمرد، ارتحال این رجل الهی ثلمه‌ای جبران‌ناپذیر و صدمه‌ای نابخشودنی بر ضمیر تلامذه راستین ایشان نهاد.

مدّتی از این ضایعه نگذشته بود که بسیاری از اخلاء روحانی و رفیقان طریق از این وضعیّت اسفبار و خلأ معنوی و علمی و روحی موجود به تنگ آمده، از این روسیاه بجهت انتساب به حضرتش تقاضای محفل انسی و مجلس بحثی حول محوریت مبانی و مطالب و اسرار راه و ظرائف طریق که از آن بزرگ بر خاطرها و ضمائر بجای مانده است نمودند. این ناچیز که حتّی تصوّر و تخیل ورود در این بوادی و اقدام به بیان اینچنین معارف حقّه و الهیّه را نمی‌نمود، چرا که وجود او وجود فعلی و تمام و عاری از هر عیب و نقص و شین، و متحلّی به صفات و اسماء و ملکات کمالیّه وجود اتمّ حضرت حقّ جلّ و علا، و این روسیاه در کمال نقصان و محرومیّت و امکان، چنانکه فرمود:

سیه‌روئی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله أعلم^۱

از قبول تقاضای اخوان بنا بر عللی امتناع می‌ورزید، تا اینکه اهتمام برادران ایمانی و اعزّه روحانی بر تشکیل این مجالس و بحث حول مطالب مذکوره، حقیر را اولاً در محذور قبح رنجش خاطر آنان قرار داده، ثانیاً از باب ما لا یُدْرک کُلّه لا یُترک کُلّه (آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید) با کمال شرمندگی و سرافکنندگی، لطف و عنایت أحبه و اعزّه را بدیده منت پذیرا گشتم؛ باشد که مرهمی بر دل‌های سوخته و اندک التیامی بر نفوس متألّمه از فقدان آن عارف واصل

و مرَبِّی حاذق و اسوۀ تَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِ اللّهِ و اخلاقِ رسولهِ الکریم و الأئمّة المیامین علیهم أفضل صلوات اللّهِ و سلامه أجمعین بوده باشد.

مهر جهانسوز چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود
گرچه نفس انعقاد مجالس ذکر و یاد خدا و تذکار نعمات و الطاف الهی و
بحث حول معارف متقنه توحید و ولایت و کیفیّت وصول به ذروه حقه عرفان
همراه با خلوص نیت و صفای خاطر و پالایش ضمیر از زنگار کثرت، در مرتبه علیا
از ضرورت و الزام می باشد، که فرمود:

عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ^۱

«رحمت الهی و فیضان عنایت حق همراه با یاد بزرگان و اولیاء و کیفیّت تبیین
مرام و ممشاء و سیره آنان جاری می گردد.»

در «منیة المرید» وارد است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا مَرَزْتُمْ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ
فَارْتَعَوْا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: حَلَقُ الذُّكْرِ؛ فَإِنَّ لِلَّهِ
سَيَّارَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَطْلُبُونَ حَلَقَ الذُّكْرِ؛ فَإِذَا أَتَوْا عَلَيْهِمْ حَفُّوا بِهِمْ.^۲

«رسول گرامی اسلام فرمود: وقتی که به باغهای بهشت عبور می کنید وارد
شده و از ثمرات آن استفاده نمائید. عرض کردند: ای رسول خدا! باغهای بهشت را
توضیح فرمائید. فرمود: باغهای بهشت عبارتند از مجالس ذکر خدا؛ همانا که
خداوند را ملائکه ای در گردش است که بدنبال مجالس ذکر می گردند و هر جا
مجلس ذکری بیابند، فرود آیند و آنان را در بر رحمت و بهاء و نور خود
قرار می دهند.»

۱- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۴۹.

۲- منیة المرید، ص ۱۰۶؛ و بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۵، حدیث ۳۴ به نقل از منیة المرید.

فلهذا اینچنین مقرر گردید که محور مذاکرات بر طرح مبانی عرفانی و اصول پایه تربیت سلوکی و تهذیب نفسانی بوده باشد. بدین لحاظ با توجه به تأکید بلیغ اولیاء سلف و ادلاء طریق بر تحفظ و مداومت بر عمل به حدیث شریف عنوان بصری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به عنوان ره توشه سفر إلى الله و ارتقاء به اعلی ذروه مراتب قرب و لقاء حضرت احدیّت و به عنوان اصول موضوعه و قوانین مدوّنه طریق، این حدیث شریف را سرلوحه مباحث اخلاقی و مواعظ سلوکی قرار دادیم.

ناگفته نماند که غرض اصلی و هدف غائی در این مجالس، بهره‌وری از کلمات و سخنان و نوشتجات مرحوم والد رضوان الله علیه بود. و لهذا حداکثر تلاش بر این بود که هر چه بیشتر از مواعظ اخلاقی و کلمات حکیمانه و حکایات عبرت‌آمیز مکتوب و منقول و آثار بجای مانده بر روی نوار، از ایشان استفاده گردد و کمتر دخل و تصرفی از ناحیه این حقیر در شرح و تفسیر عبارات عالیة المضامین حدیث شریف صورت پذیرد. و در این صورت می‌توان مدعی شد: مطالب مطروحه در این کتاب که در ضمن فصلها و مجالس مختلفه عرضه می‌گردد، یا مطابق و یا قریب به مبانی و افکار و ممشای ایشان در شرح مضامین حدیث شریف می‌باشد.

البته ناگفته نماند که سبک نگارش کتاب گرچه با صرف شرح حدیث عنوان بصری قدری فاصله گرفته است، و مطالبی خارج از محدوده عرفی و تعریف شده اصطلاح تألیف بر آن افزوده شده است، لیکن خواننده محترم آن تناسب مفید و غیر مانع از اندراج مطالب را در آن خواهد یافت و بر مؤلف ناچیز بواسطه طولانی شدن ابواب خرده نخواهد گرفت؛ و ظرائف و دقائق مطرح شده در ابواب مختلفه معارف و اخلاق، او را با سبکی نوین در طرح حقائق نورانی مبانی اسلام و تشیع اصیل و مخّ و مغزای عرفان حقیقی مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که از

چشمه‌سار علوم و عقائد مکتب وحی بر قلم و زبان و کردار اولیای حق و بزرگان دین و عرفاء بالله جاری گردیده است، آشنا خواهد نمود.

و اما عنوان **بصری** راوی حدیث، کمتر در کتب شیعه اسمی از او به میان آمده است. مرحوم سید محسن امین عاملی در «أعیان الشیعة» ج ۴، ص ۷۲ از «منیة المرید» شهید ثانی نقل می‌کند، و نیز محمد بن محمد بن الحسن الحسینی عاملی العینائی معروف به ابن قاسم در کتاب «اثنی عشریة فی المواعظ العددیة» می‌گوید: این حدیث از روایات اهل سنت از عنوان **بصری** است.^۱ مرحوم مجلسی

۱ - ولیکن با توجه به اینکه این حدیث عامی است، می‌بینیم که این روایت عالیة المضامین در بسیاری از کتب روایی و اخلاقی و عرفانی، عنایت علماء عظیم الشان شیعه را به خود معطوف داشته است؛ حتی در کتب اصولی و فقهی ما فقراتی از این حدیث شریف به عنوان مأخذ و دلیل و شاهد مورد استدلال قرار گرفته است، و خصوصیت راوی موجب ضعف اسناد حدیث به امام علیه السلام نشده، بلکه مورد قبول بزرگان و اعلام شیعه - آنها هم با این شمول و گستردگی - گردیده است، که برای نمونه بعضی از این مصادر نام برده می‌شود:

در کتاب **کشکول**، شیخ بهائی؛ و کتاب **الاثنا عشریة فی المواعظ العددیة**، ابن قاسم، ص ۱۴۰ از عامه؛ و **مشکاة الأنوار**، ص ۳۲۵؛ و **بحار الأنوار**، ج ۱، ص ۲۲۴؛ و **الکنی و الألقاب**، ج ۲، ص ۸۵؛ و **الامام الصادق علیه السلام**، للشیخ محمد حسین المظفر، ج ۲، ص ۵۳؛ و **اعیان الشیعة**، ج ۴، ص ۱۷۲ این حدیث بتمامه نقل شده است.

و نیز در **منیة المرید**،* ص ۱۴۸؛ و **وسائل الشیعة**، ج ۲۷، ص ۱۷۲؛ و **مستدرک السفینة**، ج ۲، ص ۴۶۹؛ و ج ۴، ص ۲۵۲؛ و ج ۷، ص ۳۵۲؛ و ج ۸، ص ۱۷۹؛ و **مستدرک الوسائل**، ج ۱۱، ص ۲۹۰؛ و ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ و ج ۱۷، ص ۳۲۲؛ و **بحار الأنوار**، ج ۲، ص ۲۶۰؛ و همچنین در کتاب **شجره طویلی**، ج ۱، ص ۳۸؛ و در **مجمع البحرین**، ج ۳، ص ۱۰۸؛ و **الامام جعفر الصادق**، عبد الحلیم الجندی، ص ۶۱ و ص ۳۴۰؛ و کتاب **طرائف المقال فی علم الرجال**، ج ۲، ص ۴۶۰ به مناسبتهای مختلف به قسمتهائی از این روایت استشهاد شده است.

نیز این حدیث را در «بحار الأنوار» از شیخ بهائی اعلی الله مقامهما نقل نموده است.

« و همچنین در کتب اصولی مانند: *رسائل*، شیخ انصاری، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۳۴۷؛ و *نهایة الأفكار*، ج ۳، ص ۲۴۶؛ و در کتب فقهی نظیر: *حدائق الناظره*، ج ۱، ص ۷۶؛ و *مستمسک العروة*، ج ۳، ص ۲۸۷ و دیگر کتب به فقراتی از این حدیث شریف در اثبات مطلوب استدلال شده است.

* - در اهمیت و عظمت کتاب *منیة المرید* شهید ثانی همین بس که بزرگان از علماء شیعه نسبت به آن عنایت و توجه خاص مبذول داشته، و توصیه و سفارش به مطالعه و تأدب به آداب مذکوره در آن نموده‌اند؛ از جمله میرزای شیرازی است که می‌فرماید: «چه بسیار سزاوار است که اهل علم و طلاب علوم دینیه نسبت به مطالعه این کتاب مواظبت و مداومت داشته باشند و خود را مؤدب به آداب و دستورات وارده در این کتاب بنمایند.» و نیز مرحوم سید محسن امین عاملی در *أعیان الشیعة*، ج ۷، ص ۱۵۴ و ۱۵۶، و ابن العودی شاگرد خاص شهید ثانی در *الدر المثور*، ج ۲، ص ۱۸۶، و مرحوم شیخ عبدالله مامقانی صاحب کتاب *تنقیح المقال* (در کتاب *مرآة الرشاد* که حاوی وصایای ایشان به فرزندان خود می‌باشد، و جناب صدر المتألهین در شرح *اصول کافی* به اهمیت این کتاب توجه و تذکر داده‌اند.

این کتاب قیّم و ارزشمند از مصادر مهمّ کتب روائی و اخلاقی بعد از خود گردیده است تا جایی که علامه مجلسی در *بحار الأنوار*، ج ۱، ص ۱۹ کتاب *منیة المرید* را از مآخذ کتاب خود قرار داده و در ص ۳۷ در توثیق مصادر و مآخذ *بحار الأنوار* می‌گوید: «شهرت و عظمت و بزرگی شهید ثانی و محقق ما را بی‌نیاز از پرداختن به تعریف و تمجید و بیان جایگاه کتب آنها می‌نماید؛ خداوند تربت آنان را نورانی گرداند.» و مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب خود بنام *الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة*، ص ۶ می‌گوید: «احادیث موجود در این کتاب را از کتب صحیح و معتبر و اصول قابل اعتماد و تحریر یافته از روایات ناصحیح و مردود نقل نموده‌ام.» و در ص ۳۶۴ می‌فرماید: «این کتاب را جمع‌آوری و فراهم نمودم از کتب بسیار و اصول روائی تنقیح شده و تألیفات و مصنّفات مورد اعتماد علماء که تصریح به صحّت آنها شده، و از حیث شهرت به مثابه شهرت آفتاب میان آسمان است.»

با تأمل و تدبّر در مضامین این حدیث شریف جای هیچ شکّی باقی نمی ماند که این مطالب و مضامین حتماً باید از مصدر وحی و منبع تشریح صورت پذیرفته باشد و روح تربیت و تزکیه حَقّه الهیه از لسان امام معصوم علیه السّلام بخوبی مشهود و مبرهن است.

در خاتمه از خدای مَنّان مسألت می نمائیم با تمسک به ذیل ولایت کَلّیه الهیه و ثبات قدم در صراط و ممشای حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین و التزام به فرامین و دستورات سلوکی صادق آل محمد علیه السّلام جمیع حیثیات استعدادیه ما را به جهات فعلیه کمالیه مبدّل نماید و حجابهای جهل و ظلمت را به افروشن علم و یقین و نور و بهاء و عظمت متحوّل سازد، و نفوس ناسوتی ما را به ارواح مجردّه لاهوتیه ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱ متکون نماید.

اللَّهُمَّ وَ الْحُقْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ، وَ بِأَبِكَ عَلَى الدَّوَامِ يَطْرُقُونَ، وَ إِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَعْبُدُونَ؛ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۲

مشهد مقدّس - اذان ظهر روز چهارشنبه ۳۰ ربیع الاول ۱۴۲۰ هجری قمری

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

۱ - سوره القمر (۵۴) آیه ۵۵.

۲ - اقتباس از مناجات خمسّه عشر (مناجاة المریدین): «خداوندا! ما را ملحق بفرما به بندگان خاصّ درگاهت که با سرعت بسوی تو می شتابند و دائم حلقه بر در تو می کوبند و ترادر شب و روز می پرستند؛ به رحمت تو ای مهربان ترین مهربانان عالم.»

مقدمہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و ستایش ملاً اعلی و تسییح و پیرایش سکان ارض و سماء یکتا معبودی را سزاست که فیض وجود اقدسش ظلمات ماهیات امکانی را به انوار مظاهر جمال و جلال منور فرمود؛ و از میان سلسله خلائی، مشیت قاهره اش ماهیات انسانی را به تاج کرامت ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْوَجْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾^۱ متوج نمود. خلعت خلافت غیب مکنون را بر قامت رسای او بیاراست، و ردای رفیع ﴿أَوْ أَدْنَى﴾^۲ را زبنده محرم حریم قدس و کبریائی خود نمود. نفوس متعلقه ناسوت را به جوهره ملکوتیه مستعد، و ذوات منغمره در کثرات صنع را به فناء در حقیقت ذات پذیرا گشت. با نفخه رحمانی از سر وجود بموجب ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ در کالبد او

۱ - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۷۰: «و به تحقیق ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم، و آنانرا در بیابان و دریا سیر دادیم، و از نعمتهای پاک و طیب خود روزی گردانیدیم، و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت دادیم.»

۲ - سوره النجم (۵۳) ذیل آیه ۹.

۳ - سوره ص (۳۸) قسمتی از آیه ۷۲: «و از روح خود در او دمیدم.»

بدمید، و لیاقت حمل امانت مستسرّ خویش را منحصر در ذات قدسی انسان نمود. عروج به اعلی مرتبه رقاء و نزول به ادنی منزله مظاهر کون را به وحدت جامعه خویش به او عنایت کرد، و بدین سان مفخر عالم وجود و مسجود ملائکه سماوات و قاطنین عوالم انوار گردید؛ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۱.

و درود متواصل و تحیات متواتر به پیشگاه رفیع المنزله انبیاء و حجج الهی باد که با عزمی متین و قدمی استوار در اعتلای کلمه توحید، جمیع اعباء رسالت را بجان پذیرا گشتند و آنی از آنات رخوت و کسل آنانرا از مقصد و مقصود مانع نگردید؛ و با تمام فشارها و سختیها و نفاقها ذره‌ای از منهج راستین و ممشای قویم خود تنازل نمودند، و رشد و رقاء امت را تنها ثمره رسالت و اجر و پاداش زحمات و صدمات خود شمردند؛ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا^۲.

بالأخصّ ثمره و جوهر عالم وجود، مظهر اتم اسماء و صفات حسناى الهیه، مجلای انوار باهره حضرت معبود و مظهر نشأت کلیه غیب و شهود؛ ابوالأکوان

۱ - سوره التین (۹۵) آیات ۴ تا ۶: «به تحقیق ما انسان را در بهترین وزان و قابلیت خلق نمودیم؛ سپس او را به آخرین درجه از هبوط و حضيض (ورود در عالم دنیا و کثرات انفسیه) نازل کردیم، مگر آن دسته از افراد که ایمان به خدای آورده و به اعمال صالحه قیام نمایند، که در این صورت دارای اجر و ثوابی بدون منت خواهند بود.» (یعنی این دسته از افراد با وجود هبوط و نزول به مراتب تعینات و کثرات، بواسطه ایمان به پروردگار و عمل صالح، خود را از حضيض شهوات بیرون آورده به مراتب فعلیت و شهود رسانیده‌اند.)

۲ - سوره الفرقان (۲۵) آیه ۵۷: «ای پیامبر ما! به مردم بگو: من پاداشی را بر رسالت خود مترتب نمی‌کنم؛ اجر و پاداش من همان هدایت و راهیابی شما به سمت پروردگار و قرب بسوی اوست.»

بفاعلیتته و أمّ الإمكان بقابلیتته،^۱ محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم. نشئه ناسوتیش فیضان رحمت و غفران بر اعلی و ادانی، و نفحات جانبخش انفاس ملکوتیش اعطاء حیات طیبه بر عارفین و سالکین، که: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲. انبیاء خوشه چین خرمن انعام او، اولیاء ذره پرداز سفره اکرام او. حقیقت مراتب وجود به تعلق و تدلی او قائم، لَوْلَاكَ لَسَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ؛^۳ و کمال تعینات به تربیت ملکوتی نفس نفیسی متحقق. صالحین آینه دار خورشید جمال او؛ فرمود: بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.^۴ مرسلین مقدمه الجیش ظهور او؛ ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَسٰكِنٌ رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۵.

و بر عترت و آل او که حق متعال مودت آنها را مدار تکون سماوات و ارضین

۱ - «پدر عوالم وجود از جهت و حیثیت فاعلی او، و مادر همه مخلوقات از حیثیت قبول و استعداد خود (زیرا به جهت تحقق دو حیثیت متفاوت: یکی نزول حقیقت وجود به اضافه إشراقیه، و دوم تشکل آن در قوالب و ظروف متفاوته و تعیین آن به تعینات مختلفه، دو جهت و حیثیت و انتساب در کیفیت بدء و ختم مرتسم می شود، که حیثیت اولی را به حیثیت فاعلی و دومی را به قابلی تعبیر می کنند؛ و هر دو از وجود مبارک آن حضرت، و تحقق آن در نفس شریف آن حضرت می باشد).»

۲ - سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷: «ما تو را بجهت رحمت و فضل بر همه عالم و آدمیان و غیره فرو فرستادیم.»

۳ - مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۷: «اگر وجود تو نبود اثری از عالم خلقت نمی بود؛ و بجهت تو بود که من افلاک سماوات را خلق نمودم.»

۴ - مکارم الاخلاق، ص ۸؛ و التسنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۹۲: «علت و غایت بعثت و رسالت من به کمال و انتهاء در آوردن جمیع ارزشهای اخلاقی و کمالات معنوی است.»

۵ - سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۴۰: «ای گروه مسلمین! محمد صلی الله علیه و آله و سلم همانند یکی از پدران شما نیست، و او را همانند یکی از افراد خود به حساب نیاورید؛ او دارای مقام عظیم رسالت الهی و به انتها رساننده رسالت همه پیامبران پروردگار است.»

فرمود؛ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سُكَّانَ سَمَاوَاتِي! إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا قَمْرًا مُنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيَّةً وَلَا فَلَكَأً يَدُورُ وَلَا فَلَكَأً يَسْرِي وَلَا بَحْرًا يَجْرِي إِلَّا لِمَحَبَّةٍ هَؤُلَاءِ الْخُمْسَةِ.^۱ و عشق و متابعت ایشان را مفتاح نجات ابدی و آب حیات سعادت و فلاح سرمدی مقرر فرمود؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲.

و ایشانند منار الهدی و اعلام التقی و دعائم الإسلام و ولائج الاعتصام؛ بخصوص قطب دائرة وجود و جبل الله الممدود بین العباد و المعبود: امام العصر و الزمان حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسكري ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و جعلنا من أعوانه و أنصاره و الدائبین عنه.^۳

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ، وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ. اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ، كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ. مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ. أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِ أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا... اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُدَلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ؛ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ

۱- شرح احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۶: «ای ملائکه و فرشتگان من، و ای ساکنین آسمانهای من! بدانید: من خلق نکردم هیچ آسمان ساخته و پرداخته ای را، و نه هیچ زمین هموار و گسترده را، و نه ماه تابان و نه خورشید درخشان، و نه افلاک در چرخش و نه کشتی در گردش را و نه دریائی خروشان، مگر به جهت محبت و دوستی این پنج نفر.»

۲- سوره النساء (۴) صدر آیه ۵۹: «ای کسانیکه ایمان آوردید! از خدا و رسول او و متولیان امور از میان خود اطاعت کنید.»

۳- «ایشانند جایگاه افشاندۀ نور هدایت و رایات پرهیزگاری و استوانه های اسلام و پناهگاههای مطمئن و قابل اعتماد، مخصوصاً مدار دائرة هستی و ریسمان متصل بین بندگان و حضرت باری تعالی: امام عصر و زمان حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسكري، ارواح و جانهای ما به فدای خاک پایش. خدای متعال ما را از زمره یاران و یاوران او قرار دهد، و وجود ما را موجب دفع شرّ و ضرر از آن بزرگوار بگرداند.»

الْأَخِرَةَ... بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اینک روایت شریفه عنوان بصری و عین ترجمه آن از کتاب «روح مجرد» حضرت علامه والد آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من بركات أنواره القدسيه.

أَقُولُ: وَجَدْتُ بِحِطِّ شَيْخِنَا الْبُهَائِيِّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ حِطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عُنْوَانِ الْبُصْرِيِّ - وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً - قَالَ: كُنْتُ اخْتَلَفْتُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعَفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ آخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكِ.

«می گویم: من به خط شیخ ما: بهاء الدین عاملی قدس الله روحه چیزی را بدین

عبارت یافتم:

۱- اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲: «بار پروردگارا! او را دعوت کننده بسوی کتاب خود قرار ده، و برپا دارنده دین خود بگردان. او را جانشین و خلیفه خود در روی زمین بگردان، همچنانکه قبل از او جانشینان خود را در روی زمین مستقر نمودی. دین و آئینی که مورد رضا و خواست تو است بوسیله او محقق گردان. خوف را از وجود او بزدا و آنرا به امنیت و سکون و اطمینان مبدل بگردان، تا فقط به عبودیت محضه و بدون هیچگونه خوف و هراسی از دشمنان در قبال تو بپردازد و هیچ شریک و انبازی را در مقابل تو به حساب نیاورد.

بار پروردگارا! از سر و سویدای ضمیر خود ملتسانه تقاضا می کنیم و شوق و اشتیاق درونی خود را در تحقق حکومت والای توحید ابراز می نمایم، حکومتی که در آن اسلام و مسلمانان را عزیز بگردانی و نفاق و دورویی و منافقان را ذلیل و خوار بنمایی؛ و ما را در آن حکومت از زمره دعوت کنندگان به سوی طاعت خود و راهنمایان به سمت و طریق خود بگردانی؛ و بواسطه این حکومت، کرامت دنیا و آخرت را نصیب ما بفرمائی؛ به رحمت تو ای ارحم الراحمین.»

شیخ شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) گفت: من نقل می‌کنم از خط شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصری - و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت - او گفت: حال من اینطور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همانطوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام از او نیز تحصیل علم نمایم.

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْزَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَخُذْ عَن مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

«پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه‌روز اوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم؛ تو مرا از وردم و ذکرم باز مدار! و علومت را که می‌خواهی از مالک بگیر، و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنانکه سابقاً حالت اینطور بود که بسوی وی رفت و آمد داشتی.»

فَاعْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْعِدِّ إِلَى الرَّوْضَةِ وَصَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَتَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ.

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرّس می‌نمود، هر آینه مرا از رفت و آمد بسوی خودش و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.»

پس داخل مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آنروز بسوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو می‌خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان بسوی راه مستقیم و استوارت راه یابم.»

وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُعْتَمِتًا وَ لَمْ أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ.

فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي.
فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيْتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ
الْعَصْرَ.

«و با حال اندوه و غصه به خانه‌ام باز گشتم، و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر اِشْرَاب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا بجائی که صبرم تمام شد.

در این حال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام بپایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بردوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.»

فَلَمَّا حَضَرَتْ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟
فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ. فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ
فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَوَدَّ السَّلَامَ وَ قَالَ: اجْلِسْ!
عَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

«پس چون به در خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و

دیدار حضرت. در این حال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟!

گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در این حال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که بتو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد!

فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: أَبُو مَنْ؟!
قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: بَيَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟!
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرِ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سرخود را بلند نمودند و گفتند: کنیهات چیست؟!

گفتم: أبو عبدالله (پدر بنده خدا)!

حضرت گفتند: خداوند کنیهات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد ای أبو عبدالله! حاجت چیست؟!

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ؟!
فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ يَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ. وَ أَرْجُو أَنْ اللَّهَ

تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ!

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می‌خواهی؟! عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که دربارهٔ حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبد الله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی ارادهٔ هدایت او را نموده است واقع می‌شود. پس اگر علم می‌خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطهٔ عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.»

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟!

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا؛ لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَصْعَوْنَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ جُمْلَةً اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرْآةِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ الْإِلْسِ، وَ الْخَلْقُ. وَ لَا يُطْلَبُ

الدُّنْيَا تَكَانُثُورًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ
بَاطِلًا.

فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

﴿ تِلْكَ أَلْدَارُ الْأَخْرَةِ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ
الْعَقِيبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾^۱.

«گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (أبا عبد الله)!

گفتم: ای أبا عبد الله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی
سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند؛ همه اموال را
مال خدا می‌بینند، و در آنجائی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند،
می‌گذارند. و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند. و
تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا
از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده
است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان
می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبرش بسپارد، مصائب و
مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که
خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد
تا مجال و فرصتی برای خودنمائی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و
خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و

فخریّه و مباهات با مردم نمی‌رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را بجهت عزّت و علوّ درجۀ خویشان طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت بیهوده رها نمی‌کند.

و این است اوّلین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار انحصاراً برای مردمان با تقوی است.»

قُلْتُ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!

قَالَ: أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ وَاللَّهِ أَسْأَلُ أَنْ يُؤَفِّكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ .
فَاخْضَمْهَا، وَ إِيَّاكَ وَ التَّهَؤُنَّ بِهَا!
قَالَ عُنْوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ.

«گفتم: ای أبا عبد الله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی؛ و از خداوند مسألت می‌نمایم تا تو را در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را بخاطرت بسپار و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقَالَ: أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ

الْحَمَاقَةَ وَالْبُهْلَةَ؛ وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمَّ اللَّهَ وَ
 اذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:
 مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ وَعَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ فَتَلْتُ لِطْعَامِهِ وَ تَلْتُ لِشَرَابِهِ
 وَ تَلْتُ لِنَفْسِهِ.

«پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند، و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و بخاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود:

هیچوقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس بمقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آنرا برای آبش، و ثلث آنرا برای نفسش.»
 وَ أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الْجِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ
 عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَعْفِرَ لِي؛ وَ إِنْ
 كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَعْفِرَ لَكَ.
 وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَى فَعِدَّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ.

«و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می‌شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی‌شنوی!

و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید به وی بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من درباره تو خیر خواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.»

وَ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْنَتًا وَ تَجْرِبَةً؛ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا. وَ خُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا. وَ اهْرُبِي مِنَ الْفُتْيَا هَرْبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلِي رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا! قُمْ عَنِّي يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُفْسِدِي عَلَيَّ وَرِدِي؛ فَإِنِّي امْرُؤٌ ضَائِبٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنَ اتَّبِعِ الْهُدَى.

«و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علما بپرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبدا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی؛ و مبدا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی. و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری، احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوی دادن بپرهیز همانطور که از شیر درنده فرار می کنی؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أباعبد الله) دیگر بر خیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیرخواهی کردم؛ و ذکر و ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.»^۱

این بود متن حدیث شریف و ترجمه آن از کتاب نفیس «روح مجرد» علی مؤلفه رضوان الله و برکاته. اینک بتوضیح فقرات آن در محدوده مدرکات و سعه ظرفیت ناقصه خویش می پردازیم:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

مجلس اول

کتمان مناقب امیر المؤمنین علیہ السلام
توسط بعضی از صحابه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عنوان بصری می گوید:

كُنْتُ أَخْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعَفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

«عادت من بر این بود که با مالک بن انس حشر و نشری داشتم و از علوم و روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نمود بهره می بردم؛ تا اینکه جعفر بن محمد علیهما السلام (امام صادق) به مدینه تشریف آوردند؛ این هنگام حضور در مجلس مالک را ترک نمودم و باب معاشرت و استفاده و استفاضه از محضر شریفش را اولی یافتم و بنا بر آن نهادم بجای مجالس بحث مالک بن انس از حضور در محافل حضرت کامیاب گردم.»

مالک بن انس فرزند انس بن مالک انصاری است. انس از قبیله خزرج بود و

رسول خدا او را به **أباحمزه** مکتبی نمود. مدّت ده سال در مدینه خدمت پیامبر را می‌نمود و روایات بسیاری از آن حضرت نقل کرد، و گویند به دو هزار و دویست و هشتاد و شش روایت می‌رسید؛ و با عمری طولانی در سنه نود و دو هجری قمری در خارج بصره وفات نمود و در همانجا مدفون گشت.

داستان آنس بن مالک بسی عبرت‌انگیز و آموزنده است. او که عامّه وی را از عداد اصحاب بزرگ رسول خدا می‌شمارند، از نزدیکترین صحابه به آن حضرت بود، و روایات بسیاری در مسائل مختلفه از پیامبر روایت کرد. روایت طیر مشویّ که در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در کتب شیعه و عامّه مروی است از او می‌باشد. علامه محمد باقر مجلسی - رضوان الله علیه - در «بحار الأنوار» از کتاب «تفضیل امیرالمؤمنین» تألیف کراچکی نقل می‌کند:

لَمَّا حَمَلَ الْمَأْمُونُ أَبَا هَدِيَّةٍ (مَوْلَى أَنَسِ) إِلَى خُرَاسَانَ، بَلَغَنِي ذَلِكَ فَخَرَجْتُ فِي لِقَائِهِ. فَصَادَفَنِي فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَرَأَيْتُ رَجُلًا طَوِيلًا خَفِيفَ الْعَارِضَيْنِ مُنْحَبِيًا مِنَ الْكِبَرِ وَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ. فَقُلْتُ لَهُ: حَدِّثْنِي - رَحِمَكَ اللَّهُ - فَأَنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ أَسْمَعَ مِنْكَ. فَلَمْ يُحَدِّثْنِي مِنَ الرَّحْمَةِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَحَلَ فَتَبِعْتُهُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الْأُخْرَى؛ فَلَمَّا نَزَلَ أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: حَدِّثْنِي - رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى - قَالَ: أَنْتَ صَاحِبِي بِالْأَمْسِ؟! قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: إِذَا وَاللَّهِ لَا أَحَدُتُكَ إِلَّا قَائِمًا لِمَا بَدَأَ مِنِّي إِلَيْكَ، لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَكْتَمَهُ أَلْجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ.

«علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند: هنگامی که مأمون أباهدیه (غلام آنس ابن مالک) را به خراسان می‌آورد، من از آمدن أباهدیه مطلع شدم و برای ملاقات او به دیدارش شتافتم، و در بعضی از منازل بین راه با او برخورد نمودم. او را مردی قدبلند با عارضی لاغر و کمری از شدت کهولت و پیری خمیده و فرتوت یافتیم؛ در حالیکه مردم به دور او اجتماع نموده و او را در برگرفته بودند از او درخواست

نقل حدیث و روایتی نمودم، و متذکر شدم که از راه دور و مسافت بعیده برای اخذ علم و حدیث به اینجا آمده‌ام. لیکن اباهدیه بواسطه شدت ازدحام و عدم بنیه و توان، درخواست مرا بی پاسخ گذارد و از آن منزل حرکت نمود. من هم از او دست برداشته و به دنبالش براه افتادم تا در منزلی دیگر فرود آمد؛ به خدمتش رسیدم و مجدداً مطلوب خود را معروض داشتم. در این حال رو به من نمود و گفت: آیا تو همان سائل دیروز نیستی؟!

گفتم: بلی! سپس گفت: قسم به خدا برمی‌خیزم و در حال ایستاده حدیثی برای تو نقل می‌کنم، زیرا دیروز تو را مورد بی‌مهری قرار دادم و مسؤول تو را پاسخ ندادم؛ همانا شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: هر که به دانشی دست یافت و دیگران را از آن محروم نمود خداوند در روز قیامت او را به لجامی از آتش جهنم معذب خواهد نمود.»

ثُمَّ قَامَ قَائِمًا وَ قَالَ: كُنْتُ رَأَيْتُ مَوْلَايَ أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ وَ هُوَ مُعَصَّبٌ بِعِصَابَةٍ بَيْضَاءَ. فَقُلْتُ: وَ مَا هَذِهِ الْعِصَابَةُ؟! قَالَ: هَذِهِ دَعْوَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ؟! فَقَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ طَائِرٌ وَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -؛ وَ أَنَا جِئْتِيذًا أَحْجُبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ. فَأَصْلَحَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - وَ أَتَتْ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: إِزْمِ الْبَابَ لِيَنَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ مِنْهُ! فَلَزِمْتُ الْبَابَ وَ قَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ. فَلَمَّا وَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ يَدَيْهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كَلَّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ! فَسَمِعْتُ دَعْوَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي.

فَأَتَى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَنَّكَ مَشْغُولٌ، فَانصَرَفَ! ثُمَّ دَعَا

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَانِيَةً وَقَالَ: اللَّهُمَّ انْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ! فَأَتَى عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَنَّكَ مَشْغُولٌ، فَاَنْصَرَفَ! ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ وَدَعَا ثَالِثَةً وَقَالَ: يَا رَبُّ انْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ! فَأَتَى عَلِيٌّ فَقُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ عَنَّكَ مَشْغُولٌ. فَقَالَ: وَمَا يَشْغَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي؟! وَدَفَعَنِي فَدَخَلَ. فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: يَا أَحِي! مِنَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِّي وَ قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ ثَلَاثًا أَنْ يَأْتِيَنِي بِأَحَبِّ خَلْقِهِ إِلَيْهِ يَا كُلَّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ جِئْتُ ثَلَاثًا، كُلُّ ذَلِكَ يَرُدُّنِي أَنَسٌ. فَقَالَ: لِمَ رَدَدْتَ عَلَيَّ؟! فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي سَمِعْتُ دَعْوَتَكَ فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَقْتَنَخَ بِهِ إِلَى الْأَبَدِ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ ارْمِ أَنَسًا بوضوحٍ لَا يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ! فَظَهَرَ عَلَيَّ هَذَا الَّذِي تَرَى وَهِيَ دَعْوَةٌ عَلَيَّ.^۱

«سپس ابا هديه ايستاد و گفت: ديدم مولاييم انس بن مالک پارچه سفيدی بر سر و روی خود انداخته که قسمتی از چهره او را پوشانیده است. از او سببش را پرسيدم، جواب داد: بجهت دعائی که علی بن ابی طالب بر من نموده است به این وضعيت گرفتار گشتم. از او علتش را سؤال نمودم، پاسخ داد: روزی رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در منزل ام سلمه (یکی از زوجات خویش) بودند، پرنده ای برسم هديه برای آن حضرت آوردند. من در آنوقت مواظب بودم کسی به منزل نیاید و مزاحم رسول الله نشود. ام سلمه آن پرنده را طبخ نمود و خدمت پیامبر آورد و به من گفت: کنار در بایست و مگذار کسی وارد شود تا رسول الله از صرف آن فارغ شود! من کنار در ايستادم و درحاليکه مکلف بر وظیفهام بودم، ديدم

که رسول خدا دستهای مبارکش را بسوی آسمان بلند نمود و عرضه داشت: پروردگارا! از تو مسألت می‌نمایم که محبوبترین بندگانت را به من برسانی تا در اکل این پرنده مرا شرکت نماید. وقتی دعای رسول خدا را شنیدم در دل امید بستم که مردی از انصار به منزل رسول خدا بیاید که از قوم من باشد؛ که ناگاه علی بن ابی طالب بر آستانه در ظاهر گشت و اذن دخول طلبید. من گفتم: اکنون پیامبر را مجال ملاقات با شما نیست و به امری مشغول است. حضرت برگشتند. دوباره دیدم که رسول خدا دستها را به طرف آسمان بلند نمود و دعای گذشته را تکرار فرمود. باز دیدم که علی بن ابی طالب آمد و برای ملاقات با رسول خدا اذن خواست. من هم در جواب گفتم: فعلاً رسول خدا به کاری مشغولند و نمی‌توانند شما را پذیرا شوند. باز حضرت مراجعت کرد. دیدم برای بار سوم حضرت رسول دستان خود را بطرف آسمان بلند نمود و عرضه داشت: پروردگارا! از تو مسألت نمودم که بهترین خلق خودت را نزد من فرستی تا مرا در خوردن این طائر کمک نماید. در این هنگام دیدم علی بن ابی طالب آمد و من کلام گذشته را برای بار سوم گوشزد نمودم. علی بن ابی طالب فرمود: چه کاری موجب عدم زیارت من رسول الله را گشته است؟! و مرا کنار زد و داخل منزل شد.

وقتی رسول خدا چشمش به علی افتاد، برخاست و بین دو چشمانش را بوسید و فرمود: ای برادرم! چه کس تو را مانع گشت از ملاقات با ما در حالیکه سه بار از خدا درخواست نمودم که محبوب‌ترین بندگانش را نزد من فرستد تا در اکل این پرنده مرا شرکت نماید؟!

علی بن ابی طالب عرضه داشت: ای رسول خدا سه مرتبه به زیارت شما آمدم اما در هر سه مرتبه انس مرا مانع گشت که به دیدار شما بیایم. حضرت پیامبر رو به من نمود و فرمود: برای چه از آمدن علی ممانعت کردی؟! عرضه داشتم: ای رسول خدا! وقتی دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که این توفیق نصیب یکی از

انصار شود تا اینکه با آن برای همیشه به افراد مباهات و مفاخرت نمایم. در این وقت امیرالمؤمنین عرضه داشت: پروردگارا! روی او را به برص و پیسی چنان بنما که هیچ ستار و حاجبی نتواند او را بپوشاند! و این داء و ابتلائی که اکنون در من می‌یابی از دعاء و نفرین علی بن ابی طالب است.»

و همچنین حدیث معروفی که درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر نقل نموده و ابونعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حَمَوینی آنرا از انس روایت می‌کنند، و ما آن حدیث را از جلد اول کتاب ارزشمند «امام‌شناسی» حضرت والد -رضوان الله علیه- با ترجمه خود ایشان نقل می‌کنیم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا أَنَسُ! اسْكُبْ لِي وَضُوءًا! ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَسُ! أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ. قَالَ أَنَسُ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ! وَ كَتَمْتُهُ؛ إِذْ جَاءَ عَلِيٌّ فَقَالَ: مَنْ هَذَا يَا أَنَسُ؟ فَقُلْتُ: عَلِيٌّ! فَقَامَ مُسْتَبْشِرًا فَاعْتَنَقَهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عَرَقَ وَجْهِهِ بِوَجْهِهِ.

قَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ رَأَيْتُكَ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا صَنَعْتَ بِي مِنْ قَبْلُ؟! قَالَ: وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي وَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي؟

«انس می‌گوید: رسول الله به من فرمود: آب وضوئی برای من مہیاکن! سپس برخاست و دو رکعت نماز گزارد؛ سپس فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین و پیشوای شرفاء و تابنده چهرهای بهشت که در غرفات آمنه پروردگار جای دارند و خاتم اوصیاء من خواهد بود.

من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردی از انصار قرار بده، و این دعا را از

رسول الله مخفی داشتیم، که ناگهان علیّ وارد شد؛ حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم: علیّ است. حضرت با شادمانی ای هر چه تمامتر بر خاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او می‌سود، و عرق صورت خود را به صورت او مسح می‌نمود، و عرق صورت علیّ را با صورت خود مسح می‌نمود.

علیّ می‌گوید: یا رسول الله! امروز کاری دیدم با من کردی که تا بحال چنین ننموده بودی؟ حضرت فرمود: چه باز می‌دارد مرا از اینگونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دین مرا ادا کنی، و صدای مرا به جهانیان برسانی، و در اختلافاتی که بعد از من بوجود آید، حقّ را برای آنان آشکارا گردانی.^۱

این دو روایت بعنوان نمونه ذکر شد تا دانسته شود که انس بن مالک تا چه حدّ به رسول خدا و جریاناتی که در منزل آن حضرت اتفاق می‌افتاد نزدیک بوده، و از دقیقترین و ظریفترین ارتباطات و تعلّقات بین رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء سلام الله علیهم أجمعین مطلع بوده است. و شاید بتوان گفت از اسراری که شخص برون از حریم مقام نبوّت از آن بی‌خبر بوده است مطالبی می‌دانسته است؛ و از ربط خاصّ رسول اکرم با وصیّ خویش که حاکی از اتّحاد نفس و جان پیامبر خدا با امیرمؤمنان بوده و معیّن و مشخصّ وصایت و خلافت بلافصل علیّ بن ابی طالب علیه السلام بدون احتمال مصداقی دیگر بهیچوجه من الوجوه و بأی نحو کان می‌باشد، با خبر بوده است؛ بنحوی که هیچ احتیاجی برای احراز این مسأله عظمی و مستمسکی به واقعه غدیر نداشت، و هر کسی بجای او می‌بود و کمترین فعل و مقال از افعال و گفتار رسول خدا را راجع به امیرمؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السلام

۱ - امام شناسی، درس هفتم، ج ۱، ص ۱۳۶، به نقل از حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ و فرائد السمّطین؛ و مطالب السؤل، ص ۲۱، عن الحافظ ابی نعیم فی حلیته.

می‌دید کمترین تردیدی در تعیین و تشخص خلافت و وصایت پیامبر اکرم نسبت به علی بن ابی طالب بخود راه نمی‌داد. چرا؟ زیرا برای ما تحقیق‌کنندگان در تاریخ و حوادث دوران رسول خدا و پس از آن که بعد از هزار و چهارصد سال حقائق و واقعیات انکارناپذیر تاریخ را از لابلای اوراق و سطور با وجود این همه دس و خدعه و نیرنگ و إخفاء مناقب و آثار و کتمان قضایا و حوادث مسلمة و مبرهن و ایجاد جو خفقان و استبداد و اعدامهای محیرالعقول که فقط و فقط بخاطر عدم افشای حقیقت ولایت و اطفاء انوار مآثر متواتره و متواصله از ذوات مقدسه ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین، خاصه نور محبت و ولایت مولای مؤمنان و متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است مورد مطالعه و دقت قرار می‌دهیم، همچون خورشید تابناک فی رائعه النهار روشن و واضح است که هیچ فردی از افراد زمان رسول خدا بدون استثناء قادر بر تحفظ و حمل مسؤولیت عظمای خلافت الهی و بر دوش گرفتن وصایت بلافصل نبی اکرم را نداشته، و اصلاً تصور و تخیل این مطلب حتی بنحو احتمال مسخره می‌نماید. و فقط و فقط شخص شخیص و ذات مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بود که قادر بر تحمل اعباء این رسالت الهی و قبول خلافت و وصایت و وزارت خاتم انبیاء بوده است. حال چه رسد به شخصی چون انس بن مالک که از نزدیک و با چشمان و گوشهای خود هر آنچه را که راجع به این موضوع و مسأله اصلی رسالت پیامبر اکرم بوده است، دیده و شنیده است.

انس بن مالک از جمله معدود افرادی بود که مورد عنایت خاص پیغمبر اکرم قرار گرفت و پیامبر در حق او دعا فرمودند.

در کتاب «خرائج» مذکور است:

رَوَى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا لِأَنْسٍ لَمَّا قَالَتْ أُمُّهُ أُمَّ سَلِيمٍ: ادْعُ لَهُ، فَهُوَ

خَادِمِكَ! قَالَ: اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ! ^۱

«نقل شده است روزی مادر انس خطاب به رسول خدا عرض کرد: یا رسول الله! برای فرزندم دعائی بفرمائید، او خادم شماست. حضرت فرمودند: خداوندا! در مال و فرزندان او برکت و کثرت عطاء نما!»

گویند درختان باغهای او سالی دو بار میوه می داد و آنقدر طول عمر یافت تا یکصد و بیست نفر از اولاد خود را رؤیت کرد. اما افسوس که با تمام لطف و عنایتی که از ناحیه رسول خدا بدو شد، و با تمام براهین و ادله و حجج، راجع به مسأله خلافت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام باز در مقام انکار برآمد، و پس از رسول خدا به کتمان این حقائق برخاست؛ و از باب علم نبی و وصی بلافصل او -بنابر نقل خود او از پیامبر اکرم - فاصله گرفت، و در زمره سایر فرق ضاله و ناس بی اراده و اعمی، دین خود را به دنیای دیگران بفروخت و با خلیفه غاصب و مبتدع دست بیعت بداد، و خود را از نعمت بی زوال و سرچشمه ماء معین ولایت اهل بیت محروم نمود. و حتی پارا از این مرتبه فراتر گذارد و خیانت به ساحت مقدس مولی علی علیه السلام را به آنجا کشانید که با وجود درخواست حضرت از او مبنی بر ادای شهادت نسبت به واقعه غدیر خم و مواضع دیگر، از ادای شهادت امتناع ورزید و خود را مستوجب قهر و غضب و قهاریت و سخط الهی قرار داد.

در کتاب «أنساب الأشراف» أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری، در جزء اول، در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است:

قَالَ عَلِيُّ عَلَى الْمُنْبَرِ: نَشَدْتُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، إِلَّا قَامَ فَشَهَدَا! - وَ

۱ - الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۵۰؛ و در بحار الأنوار، تاریخ نبینا صلی الله علیه و آله و سلم، باب (۶) حدیث ۲۲، ج ۱۸، ص ۱۰. رواه باختلاف الألفاظ فی «دلائل النبوة»، للبيهقي، ج ۶، ص ۱۹۴.

تَحْتَ الْمُنْبَرِ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ وَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ - فَأَعَادَهَا فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ [مِنْهُمْ]. فَقَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كَتَمَ هَذِهِ الشَّهَادَةَ وَ هُوَ يَعْرِفُهَا فَلَا تُخْرِجْهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَجْعَلَ بِهِ آيَةً يُعْرَفُ بِهَا! قَالَ [أَبُو أَنَسٍ]: فَبَرِصَ أَنَسُ، وَ عَمِيَ الْبَرَاءُ، وَ رَجَعَ جَرِيرٌ أَعْرَابِيًّا بَعْدَ هِجْرَتِهِ فَأَتَى السَّرَاةَ فَمَاتَ فِي بَيْتِ أُمِّهِ بِالسَّرَاةِ.^۱

«روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمودند: خدای را شاهد می گیرم درباره هر کسی که این جمله رسول خدا را در روز غدیر خم از آن حضرت شنیده است، برخیزد و به آن کلام شهادت دهد!

و آن جمله این است: خدایا دوست دار آن کس باش که علی را دوستدار باشد، و دشمن باش کسی را که دشمن علی باشد! از جمله افرادی که پای صحبت آن حضرت نشسته بودند، یکی آنس بن مالک، و دیگری براء بن عازب، و نفر سوم جریر بن عبدالله (بجلی) بودند (که هر سه در روز غدیر خم در آن اجتماع تاریخی حضور داشته و همه کلام رسول خدا را شنیده بودند). اما هیچکدام برنخواستند و شهادت بر کلام رسول خدا ندادند. امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرتبه کلام خود را تکرار نمود ولی باز ایشان متنبه نگشتند و به شهادت برنخواستند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! هر کس این کلام را از رسول خدا شنیده و تعمداً کتمان شهادت را می نماید، قبل از وفاتش او را به بلیه ای مبتلا ساز که عبرت سایرین گردد!

بواسطه دعاء حضرت، انس بن مالک به مرض برص و پیسی دچار گشت، و براء بن عازب کور شد، و جریر بن عبدالله از مدینه روی برتافت و به گروه خوارج ملحق شد و در منزل مادرش در سرات وفات یافت.»

۱ - أنساب الأشراف، (قبسات من ترجمة أمير المؤمنين و غرر مناقبه عليه السلام) ج ۲،

نظیر این حکایت درباره زید بن أرقم واقع شده است.

ابن مغازلی از علی بن عمرو بن شوذب از پدرش از محمد بن حسین زعفرانی از أحمد بن یحیی بن عبدالحمید از اسرائیل از حکم بن ابی سلیمان از زید بن أرقم نقل می‌کند که گفت:

روزی علی در مسجد مردم را سوگند داد، اگر کسی این کلام را روز غدیر خم از رسول خدا شنیده است برخیزد و شهادت دهد، که آن حضرت فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! عده‌ای که مخاطب کلام حضرت بودند و این کلام را از پیامبر شنیده بودند برنخواستند و شهادت ندادند، و من از آن جمله بودم که کتمان نمودم و استدعای علی علیه السلام را پاسخی ندادم، پس از این واقعه چشمانم کور شد.^۱

روایت دیگری را مرحوم مجلسی بنقل از کتاب «فضایل» شاذان بن جبرئیل

درباره کور شدن انس بن مالک بیان می‌کند.

بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى ابْنِ أَبِي جُعْدَةَ، قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِالْبَصْرَةِ وَ هُوَ يُحَدِّثُ؛ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ وَ قَالَ: يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ! مَا هَذِهِ الشَّيْمَةُ الَّتِي أَرَاهَا بِكَ؟ فَأَنَا حَدَّثْتَنِي أَبِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ أَنَّهُ قَالَ: الْبَرَصُ وَ الْجُدَامُ لَا يُبْلِي اللَّهُ بِهِ مُؤْمِنًا. قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ أَطْرَقَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَيْنَاهُ تَدْرِفَانِ بِالذُّمُوعِ؛ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: دَعَاهُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفَذَتْ فَيَّ. قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ قَامَ النَّاسُ حَوْلَهُ وَ قَصَدُوهُ، وَ قَالُوا: يَا أَنَسُ! حَدِّثْنَا مَا كَانَ السَّبَبُ؟ فَقَالَ لَهُمْ: انْتَهَوْا عَنْ هَذَا! فَقَالُوا: لَا بَدَّ مِنْ أَنْ تُخْبِرَنَا بِذَلِكَ. فَقَالَ:

۱ - مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۳، حدیث ۳۳؛ و بحار الأنوار، تاریخ
امیرالمؤمنین علیه السلام، الباب (۵۲)، فی أخبار الغدیر، حدیث ۷۹، ج ۳۷، ص ۱۹۶.

اقْعُدُوا عَلَيَّ مَوَاضِعِكُمْ وَاسْمَعُوا مِنِّي حَدِيثًا كَانَ هُوَ السَّبَبَ لِذَعْوَةِ عَلِيٍّ.

«شاذان بن جبرئیل با سند خود روایت را به ابن ابی جعهده می‌رساند که گفت: به مجلس انس بن مالک در بصره حاضر شدم در حالیکه مشغول صحبت بود، شخصی متوجه او شد و گفت: ای همنشین رسول خدا! این بیماری (پیسی) که در شما مشاهده می‌کنم از چه رو است؟ همانا از پدرم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: خداوند مؤمن را به پیسی و جذام مبتلا نمی‌کند. ابن ابی جعهده می‌گوید: در این وقت انس بن مالک سر خود را بزیر انداخت در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود، سپس سرش را بلند کرد و گفت: این ابتلاء بجهت نفرینی است که بنده صالح علی بن ابی طالب علیه السلام در حق من نمود. در این هنگام مردم بدور او اجتماع نمودند و گفتند: ای انس! علت این مسأله را برای ما شرح بده. پس انس به آنها گفت: از این مطلب درگذرید! مردم گفتند: چاره‌ای از پذیرش درخواست ما نیست. آنگاه انس خطاب به مردم کرد و گفت: بر جای خود استقرار یابید و کلام مرا به دقت گوش کنید تا از سبب این قضیه برای شما توضیح دهم.

اعْلَمُوا! أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ قَدْ أَهْدَى لَهُ بِسَاطُ شَعْرٍ مِنْ قَرِيَّةٍ كَذَا وَكَذَا مِنْ قُرَى الْمَشْرِقِ يُقَالُ لَهَا عِنْدَفٌ. فَأَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ وَسَعِيدٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ الزُّهْرِيِّ، فَأَتَيْتُهُ بِهِمْ وَعِنْدَهُ ابْنُ عَمِّهِ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي: يَا أَنَسُ! أَبْسِطِ الْبِسَاطَ وَاجْلِسْهُمْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَسُ! اجْلِسْ حَتَّى تُخْبِرَنِي بِمَا يَكُونُ مِنْهُمْ؛ ثُمَّ قَالَ: قُلْ يَا عَلِيُّ: يَا رِيحُ احْمِلِينَا! فَإِذَا نَحْنُ فِي الْهَوَاءِ؛ فَقَالَ: سِيرُوا عَلَيَّ بِرَكَّةِ اللَّهِ.

قَالَ: فَسَرْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ قَالَ: يَا رِيحُ ضَعِينَا! فَوَضَعْنَا. فَقَالَ: أَ تَدْرُونَ أَيْنَ أَنْتُمْ؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ عَلِيٌّ أَعْلَمُ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ

كَانُوا مِنْ آيَاتِ اللَّهِ عَجَبًا. قُومُوا يَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ! فَعِنْدَ ذَلِكَ قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ! قَالَ: فَلَمْ يُجِبْهُمَا أَحَدٌ. قَالَ: فَقُمْنَا أَنَا وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَقُلْنَا: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْحَابَ الْكَهْفِ! أَنَا خَادِمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يُجِئْنَا أَحَدٌ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ قَامَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ آيَاتِ اللَّهِ عَجَبًا! فَقَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. فَقَالَ: يَا أَصْحَابَ الْكَهْفِ! أَلَا رَدَدْتُمْ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّا فَنِيَّةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزَادَهُمُ اللَّهُ هُدًى، وَ لَيْسَ مَعَنَا إِذْنٌ بِرَدِّ السَّلَامِ إِلَّا بِإِذْنِ نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ وَ أَنْتَ وَصِيَّ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ.

«بدانید! روزی از قریه‌ای در بلاد شرق بنام عندف زیراندازی از پشم به رسم هدیه پیشکش آوردند. رسول خدا مرا صدا زد و فرمود: حرکت کن، و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن بن عوف زهری را حاضر کن. رفتم و تمامی ایشان را نزد رسول خدا آوردم، در حالیکه ابن عم او علی بن ابی طالب کنار آن حضرت نشسته بود. حضرت به من فرمود: ای انس! این زیرانداز را بگستران و همه افراد را در آن جای ده. سپس فرمود: خودت هم بنشین و از آنچه بر ایشان می‌گذرد مرا آگاه کن. آنگاه خطاب به علی بن ابی طالب فرمود: ای علی! به باد امر کن تا شمارا پیروز آورد. علی فرمود: ای باد ما را به پرواز آور! ناگهان دیدیم از زمین بلند شدیم؛ پیامبر در حالیکه ما را نظاره می‌کرد فرمود: سفری با برکت و میمنت داشته باشید.

همینطور باد ما را در آسمان بر فراز زمین حرکت می‌داد که ناگاه علی بن

أبی طالب به باد امر فرمود: ما را بر زمین بگذار! باد ما را به زمین در جایگاه اصحاب کهف قرار داد. حضرت رو کرد به ما و فرمود: می دانید الآن در کجا هستید؟ عرض کردیم: خدا و رسولش و علیّ از ما داناترند. فرمود: اینان اصحاب کهف و رقیم اند که از آیات باهره و عجائب خلق الهی می باشند. اکنون ای اصحاب رسول خدا بر خیزید و بر ایشان سلام کنید. در این وقت ابوبکر و عمر بر خاستند و گفتند: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِیْمِ. «سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم.» ولی جوابی از طرف اصحاب کهف نیامد. انس می گوید: سپس من و عبدالرحمن بن عوف بر خاستیم و بر ایشان سلام کردیم، و عرض کردم: ای اصحاب کهف! من خادم رسول خدا می باشم. این بار نیز جوابی از آنها نشنیدیم.

در این وقت امام علیه السلام ایستاد و فرمود: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِیْمِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ آيَاتِ اللَّهِ عَجَبًا. «سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم، ای کسانی که از آیات و نشانه های عجیب الهی می باشید!» ناگاه همه با هم گفتند: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. «و بر تو باد سلام ای وصی رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد!» حضرت به آنها فرمود: ای اصحاب کهف! چرا جواب سلام اصحاب رسول خدا را ندادید؟ گفتند: ای خلیفه رسول خدا! ما عده ای بودیم که به پروردگارانمان به توحید ایمان آوردیم، و خدای نیز بر هدایت و راهنمایی ما افزود؛ و ما اجازه نداریم جواب سلام کسی را بدهیم مگر با اذن و اجازه نبی یا وصی نبی، و تو وصی خاتم انبیاء و مرسلین هستی و خود تو نیز خاتم اوصیاء می باشی.»

ثُمَّ قَالَ: أَسَمِعْتُمْ يَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ؟! قَالُوا: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: فَاقْعُدُوا فِي مَوَاضِعِكُمْ. فَقَعَدْنَا فِي مَجَالِسِنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا رِيحُ اخْمِلِينَا! فَسَرْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ إِلَى أَنْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ؛ ثُمَّ قَالَ: يَا رِيحُ ضَعِينَا! فَإِذَا نَحْنُ عَلَى أَرْضٍ كَانَتْهَا الزَّرْعَرَانُ لَيْسَ فِيهَا حَسِيسٌ وَلَا أُنَيْسٌ، نَبَاتُهَا الشَّيْحُ وَ لَيْسَ فِيهَا مَاءٌ.

فَقُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! دَنَتِ الصَّلَاةُ وَ لَيْسَ مَعَنَا مَاءٌ نَتَوَضَّأُ بِهِ. فَقَامَ وَ جَاءَ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْ تِلْكَ الْأَرْضِ فَرَفَسَهُ بِرِجْلِهِ فَتَبَعَتْ عَيْنُ مَاءٍ. فَقَالَ: دُونَكُمْ وَ مَا طَلَبْتُمْ! وَ لَوْلَا طَلَبْتُكُمْ لَجَأْنَا جَبْرَيْلُ بِمَاءٍ مِنَ الْجَنَّةِ.

قَالَ: فَتَوَضَّأْنَا وَ صَلَّيْنَا إِلَى أَنْ انْتَصَفَ اللَّيْلُ. ثُمَّ قَالَ: خُذُوا مَوَاضِعَكُمْ سَتُدْرِكُونَ الصَّلَاةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ أَوْ بَعْضَهَا. ثُمَّ قَالَ: يَا رِيحُ احْمِلِينَا! فَإِذَا نَحْنُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ قَدْ صَلَّى مِنَ الْغَدَاةِ رَكْعَةً وَاحِدَةً فَقَضَيْنَاهَا؛ وَ كَانَ قَدْ سَبَقْنَا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا وَ قَالَ: يَا أَنَسُ! تُحَدِّثُنِي أَوْ أَحَدُثُكَ؟ فَقُلْتُ: بَلْ مِنْ فَيْكِ أَخْلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَابْتَدَأَ بِالْحَدِيثِ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ كَانَ مَعَنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَسُ! تَشْهَدُ لِابْنِ عَمِّي بِهَا إِذَا اسْتَشْهَدَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

فَلَمَّا وَلِيَ أَبُو بَكْرٍ الْخِلَافَةَ أَتَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كُنْتُ حَاضِرًا عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ، وَ قَالَ لِي: يَا أَنَسُ! أَلَسْتَ تَشْهَدُ لِي بِفَضِيلَةِ الْبِسَاطِ وَ يَوْمَ عَيْنِ الْمَاءِ وَ يَوْمِ الْجُبِّ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَلِيُّ! نَسِيتُ مِنْ كِبْرِي. فَعِنْدَهَا قَالَ لِي: يَا أَنَسُ! إِنْ كُنْتَ كَتَمْتَهُ مُدَاهِنَةً بَعْدَ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ فَرَمَاكَ اللَّهُ بِبِيَاضٍ فِي وَجْهِكَ وَ لَطَى فِي جَوْفِكَ وَ عَمَى فِي عَيْنَيْكَ! فَمَا قُمْتُ مِنْ مَقَامِي حَتَّى بَرَضْتُ وَ عَمِيتُ، وَ الْآنَ لَا أَقْدِرُ عَلَى الصِّيَامِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَا غَيْرِهِ مِنَ الْأَيَّامِ لِأَنَّ التَّبْرَدَ لَا يَبْتَقِي فِي جَوْفِي؛ وَ لَمْ يَزَلْ أَنَسُ عَلَيَّ تِلْكَ الْحَالِ حَتَّى مَاتَ بِالْبَصْرَةِ.^۱

«سپس امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب کرد به ما و فرمود: آیا شنیدید که آنها چه گفتند ای اصحاب رسول الله؟! همه عرض کردیم: بلی یا امیرالمؤمنین! حضرت فرمود: حال همه در جای خود قرار گیرید که آماده حرکت هستیم. همه در

جای خود مستقر شدند. حضرت به باد امر فرمود ما را به حرکت در آورد. ناگاه خود را در میان آسمان در حال حرکت یافتیم. مقداری سیر نمودیم تا اینکه خورشید غروب کرد؛ در این هنگام حضرت خطاب فرمود به باد که ما را بر زمین بگذارد. در جایی فرود آمدیم که زمینش رنگی چون زعفران داشت و حرکت و صدائی در آن مشهود نبود. گیاهان آن منطقه تمامی دَرْمَنَه (گیاهی است که از آن در داروسازی بهره می‌برند) بود، در حالیکه هیچ آثاری از آب وجود نداشت. در حالیکه خورشید غروب کرده بود عرض کردیم: یا امیر المؤمنین! وقت نماز مغرب است و در این زمین هیچ آبی وجود ندارد، چه کنیم؟ حضرت برخاست و قدری بر روی زمین راه رفت و در نقطه‌ای ایستاد، آنگاه با پای خود ضربه‌ای به زمین وارد کرد که ناگاه چشمه‌ای جوشان آشکار گردید؛ فرمود: بیائید و آنچه را می‌خواستید به دست آورید! و اگر صبر می‌نمودید و حرفی نمی‌زدید، همانا جبرائیل از آب بهشت برای وضوء ما آماده می‌نمود.

انس گوید: همه وضوء گرفتیم و نماز مغرب و عشاء را بجای آوردیم تا اینکه شب به نیمه رسید. حضرت فرمود: برخیزید و بر زیرانداز در جاهای خود قرار گیرید تا اینکه به مدینه باز گردیم و به نماز صبح یا بعضی از نماز صبح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برسیم. سپس فرمود: ای باد ما را به پرواز درآور! پس از گذشت زمانی خود را در مدینه کنار مسجد پیامبر یافتیم، در حالیکه رسول خدا یک رکعت از نماز صبح را بجای آورده بود. ما به پیامبر اقتداء نمودیم. پس از اتمام نماز، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به من نمود و فرمود: ای انس! آیا خبر می‌دهی به آنچه که در این سفر بر شما گذشت، یا من خبر دهم چه بر شما گذشته است؟ عرض کردم: یا رسول الله! تقریر سرگذشت از زبان شما شیرین‌تر و گواراتر است. حضرت رسول شروع کردند به شرح ماجرا از اول حرکت تا آخر آن، طوری که گوئی از ابتداء با ما همسفر و جلیس بودند. سپس رسول اکرم فرمود: ای انس! آیا

شهادت می‌دهی به آنچه دیدی و بر تو گذشت در وقتی که پسر عمّ من علی بن ابی طالب علیه السلام ترا بر شهادت آن بطلبد؟! عرض کردم: بلی ای رسول خدا! انس می‌گوید: وقتی ابوبکر به خلافت رسید من (در مسجد) نزد ابی بکر بودم که علی علیه السلام آمد و مردم به دور ابابکر اجتماع نموده بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرد به من و فرمود: ای انس! آیا شهادت نمی‌دهی برای من بر داستان و قضیه بساط رسول خدا (سفری که با آن زیرانداز معروف نمودی) و بر داستان عین الماء (چشمه آب) و پدیدار شدن چاه عمیق؟ عرض کردم: ای علی! بواسطه کهولت سنّ فراموش کرده‌ام. در این وقت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای انس! اگر کتمان از روی مداهنه و عناد و عمد می‌نمائی، با اینکه رسول خدا از تو پیمان گرفت که آنرا اداء نمائی در وقتی که من از تو درخواست می‌نمایم، خداوند ترا به پیسی در صورت، و تشنگی در شکم، و کوری در چشم مبتلا سازد! انس می‌گوید: هنوز از جای خود برنخاسته بودم که به پیسی و کوری دچار گشتم؛ و اکنون نیز بواسطه عطش قادر بر روزه نیستم و معده من هیچگاه برودت را در خود نگه نمی‌دارد. گویند پیوسته انس بر این حال روزگار می‌داشت تا در بصره وفات نمود.» گویند: روزی انس رسول خدا را در خواب دید؛ حضرت به او فرمودند: چه چیز تو را بر آن داشت تا آنچه را که با من پیمان بسته بودی بجای نیاوردی تا اینکه خداوند تو را به این عقوبت مبتلا نمود؟! این است نتیجه و مآل کتمان حقائق و اخفاء واقعیات که موجب خسران دنیوی و نکال اخروی خواهد شد.

مجلس دوم

حرمت کتمان حقیقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تفحص در متون دینی و منقول از کتاب و سنت و مبانی شرع انور و عرفان الهی این نکته را بخوبی روشن می سازد که کمتر مسأله ای از مسائل مطروحه در آنها، همچون مسأله کتمان حقیقت وجود دارد که اینقدر با شدت و حدت و با عبارات غلاظ و شداد و تهدیدهای موبقه و عواقب خطرناک از آن یاد شده باشد. خدای متعال در سوره بقره می فرماید:

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا
أَوْ نَصَارَى قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أُمَّةَ اللَّهِ وَرَبَّ الْعَالَمِينَ
أَمْ أَلْهَمْتُم مِّنْ أَلْفِ مِائَةٍ أَوْ مِائَةٍ أَوْ نِسْفِ أَلْفِ مِائَةٍ أَلْفًا مِّنْ دُونِ
مَا أَلْفٌ يَغْفِلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۱

«آیا شما ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط را هم کیش و مرام خود، یهود یا نصاری قلمداد می‌کنید؟! بگو ای رسول ما: آیا شما داناترید یا پروردگارتان؟ و چه کسی ظالم‌تر و متعدی‌تر است از کسیکه در پیشگاه پروردگار از آنچه که می‌داند چشم پوشی نموده و کتمان کند؟ درحالیکه خداوند از آنچه می‌دانید غافل نیست (و تمام اسرار مختفیه در نفوس و مکنونات قلوب به علم حضوری در علم حق روشن و آشکار است).»

در آیه دیگر از سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاوْلَٰئِكَ أَثُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱.

آن کسانی که دلائل و نشانه‌های هدایت را که در کتاب الهی برای مردم روشن و آشکار ساختیم کتمان نمایند، مشمول لعنت و دورباش الهی و لعنت کنندگان خواهند شد. مگر آن دسته از افراد که از کرده خویش پشیمان گردند و کار گذشته را اصلاح نمایند و آنچه را که تاکنون مخفی می‌نمودند آشکار سازند؛ اینان مشمول لطف و بازگشت رحمت و عطف من خواهند شد و من بسیار نسبت به آنان اقبال کننده و رحیم هستم.»

همینطور در سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾^۲.

۱- سوره البقرة (۲) آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲- سوره البقرة (۲) آیات ۱۷۴ و ۱۷۵.

«آن کسانی که آیات الهی را که از کتاب مبین فرو فرستادیم کتمان کنند، تا در قبال آن بضاعت ناچیزی (از امور دنیا و اعتباریّات عالم تخیّلات و آهویه نفسانی) را بدست آورند؛ بدانند که آنچه را که در ازاء این کتمان و مخفی کاری می‌خورند همانا آتش است که فرو می‌بلعند، و خداوند در روز بازپسین با آنان صحبت نمی‌نماید و آنانرا پاک و مطهّر نمی‌کند، و برای آنها عذابی بس دشوار و دردناک مهیا نموده است. اینان افرادی هستند که گمراهی و سیه روزی را در ازاء هدایت و فلاح و رستگاری، و عذاب جهنّم را در مقابل غفران و رحمت الهی عوض نموده‌اند، آنگاه چگونه در برابر آتش قهر و غضب ما می‌توانند دوام بیاورند و صابر باشند؟!»

همچنین خدای متعال خطاب به آنان که آنها را از نور هدایت بهره‌مند نمود و آیات خود را بر ایشان نازل فرمود، و از آنان برای بازگو کردن و راهنمایی خلق پیمان گرفت، و آنان این عهد و میثاق را به دست فراموشی سپردند و رحمت و غفران الهی را با متاع اعتباری دنیای دنیّ معاوضه نمودند و رضای پروردگار را با ثمن بخس و معامله‌ای بس غبن‌آمیز مبادله نمودند می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُوهٗ فَبَيَّنُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَسُّ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۱

«زمانیکه خداوند از آن دسته علماء و دانشمندان که کتاب الهی را در (توراة و انجیل) بر ایشان فرو فرستاد پیمان گرفت تا حقائق مدوّنه در آنها را برای مردم بیان کنند و از کتمان آنها خودداری ورزند، ولی آنها این عهد و پیمان را پشت سر انداختند و به آن التفاتی ننمودند و در قبال این کتمان، خریدار متاعی بس ناچیز و بی‌ارزش که عبارت از حُطام دنیاست گشتند؛ پس بد معامله‌ای را مرتکب شدند و چه پست و بی‌مقدار متاعی است که به چنگ آوردند!»

راقم حروف گوید: چقدر در اینجا مناسب است روایتی بسیار عالی و راقی که مشحون به حکم و مسائل حیاتی حیات انسان و طریق سلوک راه حق و امتیاز از شرک و ضلالت و بوار و غوایت می‌باشد، و از حضرت اَبی محمد، حسن بن علی العسکری علیهما السلام در «احتجاج» طبرسی وارد شده است را نقل نموده تا چراغی فراسوی اعمال و رفتارمان در این سرا و دلیلی برای وصول به مدارج کمال در آن سرا گردد.

وَ بِالْإِسْنَادِ الَّذِي مَضَى ذِكْرَهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ﴾،^۱ إِنَّ الْأُمِّيَّ مَسْئُوبٌ إِلَى أُمَّهِ. أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمَّهِ لَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ. ﴿لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ﴾ الْمُنزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا الْمُنْتَكَبَ بِهِ وَلَا يُمَيِّرُونَ بَيْنَهُمَا ﴿إِلَّا أَمَانِيَّ﴾، أَيْ: إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَيَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَ كَلَامُهُ. لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافَ مَا فِيهِ. ﴿وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾،^۲ أَيْ مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ رُؤْسًا وَهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نُبُوتِهِ وَ إِمَامَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ عَتَرَتِهِ. وَ هُمْ يُقَلِّدُونَهُمْ مَعَ أَنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ تَقْلِيدُهُمْ ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...﴾^۳.

هَذَا الْقَوْمُ الْيَهُودُ كَتَبُوا صِفَةً زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هِيَ خِلَافُ صِفَتِهِ؛ وَ قَالُوا لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنْهُمْ: هَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ الْمُبْعُوثِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ. إِنَّهُ طَوِيلٌ عَظِيمُ الْبَدَنِ وَ الْبُطْنِ، أَهْدَفُ، أَصْهَبُ الشَّعْرِ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخِلَافِهِ، وَ هُوَ يَجِيءُ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ بِخَمْسِمِئَةِ سَنَةٍ. وَ إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَ تَدُومَ لَهُمْ إِصَابَتُهُمْ، وَ

۱ - سوره البقرة (۲) صدر آیه ۷۸.

۲ - سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۷۸.

۳ - سوره البقرة (۲) صدر آیه ۷۹.

يَكْفُرُوا أَنفُسَهُمْ مَوْتَةَ خِدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خِدْمَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۱

مِنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ الْمُحَرَّفَاتِ وَ الْمُخَالَفَاتِ لِصِفَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. الشَّدَّةُ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي أَشْوَاءِ بَقَاعِ جَهَنَّمَ، وَ وَيْلٌ لَّهُمْ الشَّدَّةُ فِي الْعَذَابِ ثَانِيَةً مُضَافَةً إِلَى الْأُولَى بِمَا يَكْسِبُونَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا إِذْ أَتَيْتُمَا عَوَامَّهُمْ عَلَى الْكُفْرِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْأُحْجَةَ لَوْصِيَّهِ وَ أَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِيَّ اللَّهُ.

«با سندی که قبلاً ذکر شد از حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام راجع به این آیه: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾، روایتی است که تلویاً ذکر می شود:

أُمِّي در لغت بمعنی انتساب به امّ (مادر) است. یعنی شخصی که همانند طفل است که از شکم مادر خارج می شود و هیچ ادراکی و شعوری نسبت به خود و محیط اطراف خود ندارد. و قدرت تشخیص مطلب صحیح از سقیم و حق از باطل را ندارد؛ نه می تواند بخواند و نه بنویسد. تشخیص بین کتاب آسمانی که از ناحیه پروردگار فرو فرستاده شده، با کتاب مجعول و محرّف و ساخته فکر بشری برای او امکان ندارد. عبارت دیگر راست را از دروغ و هدایت را از مکر و فریب و خدعه باز نمی شناسد؛ و هیچ ادراکی از تلقی و پذیرش مطالب جز اینکه بر او بخوانند و بگویند این کتاب خداست و او بپذیرد ندارد. و اگر گوینده مطلبی را بخدا نسبت داد می پذیرد ولو آنکه بر خلاف کلام خدا و حکم او باشد. و به آنچه بزرگان آنها به ایشان می آموزند و خلاف واقع را که رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و

سَلَم و امامت و پیشوائی علیّ علیه السّلام که سید و آقای عترت اوست تبلیغ می‌کنند، دل می‌سپرند و از روی وهم و گمانه‌زنی عوض یقین و استواری در مرام و ثبات قدم در تفکّر و اندیشه راه خود را به پیش می‌برند. اینان از علمائشان تقلید کورکورانه می‌کنند در حالیکه تقلید از این‌گونه علماء بر ایشان حرام می‌باشد (پس ویل به حال آن کسانی که کتابی را با دست خویش می‌نگارند سپس او را به خدا منتسب می‌سازند!).

اینان قوم یهودند؛ اوصافی مجعول و محرّف از پیامبر آخرالزّمان در کتاب دستنویس خود می‌آورند و چنین انتشار می‌دهند که این اوصاف، صفات پیامبر آخرالزّمان حضرت محمّد بن عبدالله صلیّ الله علیه و آله است در حالیکه صفات پیغمبر درست بر خلاف این نوشتار می‌باشد. و اینچنین به مستضعفین از قوم خود تلقین می‌کنند که: این صفات، صفات پیامبر آخرالزّمان است. پیامبر آخرالزّمان بسیار بلند بالا و جسیم و دارای شکمی بزرگ و در سنین قریب به پنجاه و دارای موئی خضاب‌گونه می‌باشد، در حالیکه رسول خدا بخلاف این صفات بودند. آنها می‌گفتند: پیامبر آخرالزّمان پس از پانصد سال دیگر ظهور می‌کند. داعیه و هدف این علماء از نشر این اکاذیب چیزی جز استمرار ریاست و حکومت روحانی بر ضعیفاء یهود نبود. هدف آنها جمع اموال و تمتّع از لذّات دنیوی و پرهیز از مساعدت و کمک به رسول خدا و یاری امیرمؤمنان علیّ علیه السّلام و اهل بیت او و شیعیان او بوده است. خدای متعال دربارهٔ اینان می‌فرماید: (پس ویل برای ایشان است بجهت مطالب خلافی که برای مردم نگاشتند! و ویل از آن ایشان است از آنچه در ازاء این نیرنگ و فریب به دست آورده‌اند!). ویل عبارت از شدّت عذاب و نکال اخروی است که خدای متعال بواسطهٔ این تحریفات و مخالفتهای با رسول خدا و امیرمؤمنان در بدترین درکات جهنّم مقرر فرموده است. و باز ویل و شدّت عذاب مضاعف برای ایشان است برای آن اموالی که از این راه به دست آوردند و بواسطهٔ

این دروغها و مکرها و فریب خلق جاهل و عوام نادان به مُکنت و لذات و تمتعات دنیوی دست یافتند و قوم نادان خود را بر کفر به رسول خدا و حجت پس از او و وصی او علی بن ابی طالب ولی خدا تثبیت نمودند.»

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى غَيْرِهِ، فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ؟ وَ هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامَّنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَ عَوَامَّنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ عَوَامِّ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ. أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ. وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا، فَلَا. قَالَ: بَيْنَ لِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّراحِ، وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرُّشَا، وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبَاتِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ؛ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ، وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَ أَعْطُوا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ؛ وَ عَرَفُوهُمْ يُفَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ. فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لِمَا قَلَّدُوا مِنْ قَدْ عَرَفُوهُ، وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ، وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّبُهُ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يَشَاهِدُوهُ، وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ إِذْ كَانَتْ دَلِيلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَحْفَى وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ.

«سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: چطور خداوند قوم یهود را مدمت نموده است بر تقلید از عالمان سوء و

پیروی از فرامین خلاف آنها در حالیکه برای آنها راهی بسوی نور و روشنائی و هدایت وجود نداشته است و قوه تشخیص حقّ از باطل را فاقد بودند، و راهی جز پذیرفتن کلمات علمائشان و عمل به دستورات آنان و اعتقاد به مبانی مطرح شده از طرف آنان نداشتند؟! و آیا عوام یهود مانند عوام مادر تقلید از علمائشان نمی‌باشند، و حکمی که بر تقلید کورکورانه عوام ما از علمائشان مترتب است بر آنها مترتب نمی‌شود؟

امام صادق علیه السّلام چنین پاسخ فرمود:

بدان که بین عوام ما و عوام یهود (و علماء ما و علمای ایشان) از جهتی افتراق و از جهتی اشتراک و تسویه برقرار است. اما اشتراک بین عوام ما و آنها در مسأله تقلید از علماء سوء اینست که: خداوند همانطور که مذمت و تقیح کرده است تقلید از علماء سوء ما را و عوام را مورد سرزنش قرار داده است، همچنین عوام یهود را بر تقلید علی‌العمیاء و کورکورانه از علماء سوءشان نکوهش نموده است.

و اما از جهت افتراق بین آنها، پس مسأله فرق می‌کند.

آن مرد عرضه داشت: یابن رسول الله! توضیح نمی‌دهید این مسأله را؟
حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بتحقیق عوام یهود اطلاع کافی بر احوال و خصوصیات و صفات علمائشان داشتند. آنان را به دروغگوئی آشکار و خوردن مال حرام و گرفتن رشوه در مرافعات و ارتباطات اجتماعی و مسائل حقوقی، و به تغییر و تبدیل احکام الهی بواسطه توصیه‌ها و مدارا کردن در امور دنیوی و صحنه‌سازی‌ها و رعایت موارد ذینفع و زد و بست‌های دنیوی می‌شناختند. و ایشان را به تعصّب‌های شیطانی و پافشاری بر مسائلی که با مبانی الهی و اعتقادی آنان منافات دارد که موجب سلب حقوق مظلوم و اعطاء به ظالم است باور داشتند؛ و به زیر پاگذاشتن معیارهای دینی در مرافعات و رعایت مصالح دنیوی و ترجیح آن را بر

مصالح اخروی آگاه بودند، و ظلم به مظلومین را برای رضا و خرسندی ظالمین مدّ نظر قرار می دادند. و آنها را به ارتکاب محرّمات و اتیان معاصی می شناختند.

بنابراین با توجّه به مطالب فوق و عرفان یقینی از موقعیت و حالات علمائشان و آنچه را که به رأی العین از ارتکاب محرّمات و فرو رفتن در اهوویه باطله و منجلاب نفس اماره و ترجیح و برتری رضای خلق ستمکار بر رضا و خرسندی پروردگار و خلق محروم و ستمدیده، چاره‌ای جز حکم به فسق علمائشان و انحراف از مسیر حقّ و دیانت و دوری جستن از ایشان و تبرّی از اعمال و رفتار آنان برای عوام یهود باقی نمی ماند؛ و این حکم ضروری و بدیهی همچون آفتاب در مرئی و منظر و در قلب و جان و در فکر و اندیشه آنان مستقرّ و مبرهن بود. و ایشان می دانستند کسی که واجد این صفات رذیله و اخلاق ذمیمه می باشد، هیچگاه نمی تواند مطلب صدق و راستی را به خدا و وسائط بین خدا و خلق نسبت دهد. بنابراین انتساب احکام الهی به پروردگار و تبیین آنها برای مردم بر محور تطبیق و توفیق با مصالح و مفاسد دنیوی قرار می گیرد؛ اگر حکمی موافق با مصالح دنیوی آنان بود برای مردم بیان می کردند، و الا آنرا تحریف نموده خلاف آنرا اعلام می نمودند. بدین لحاظ دیگر چه اعتمادی و چه اتکائی برای عوام یهود نسبت به این دسته از علماء باقی می ماند، و چگونه بخود جرأت می دهند که از این گروه از علماء تقلید نمایند؟!

فلهذا خداوند متعال آنانرا مذمّت نمود و تقبیح فرمود که: گرچه شما ادراک صحیحی از معارف و کتاب الهی نداشتید، و میز بین حقّ و باطل از احکام و معارف برای شما مقدور نبود، ولی مگر اعمال خلاف دیانت و کردار زشت و وقیح آنانرا نمی دیدید! و با عقل فطری و سرمایه خدادادی به بوته امتحان و اختیار نمی گذاردید! و قبح کردار آنان بر شما واضح و آشکار نمی گشت! و مگر نمی دانستید که کلام ایشان عاری از حقیقت و واقعیت است، و نباید بر ایشان اعتماد نمود؟

و نباید به دستورات و فرامین صادره از آنها که تماماً خلاف واقع و خلاف

صفات و خصائص رسول خدا بود عمل می نمودند در حالیکه رسول خدا را ندیده بودند و او را مشاهده نکرده بودند. و به حکم فطرت و وجدان و عقل و اصول مسلمة عرفیه و عقلائیّه واجب و ضروری بود که در امر رسول خدا خود تفحص کنند، و به کلام بی پایه و بی اعتبار علمائشان توجهی ننمایند؛ زیرا دلائل و طرق اثبات شخصیت رسول خدا آشکارتر از آن بود که بر کسی مخفی بماند، و معروفتر و مشهورتر از آن بود که برای کسی ظاهر و مبرهن نگردد. ولی در عین حال برای وصول به حق و ادراک واقع با توجه به شرائط و ظروف موجوده، سستی و تکاهل نمودند و مطلب اصلی و نکته اساسی را سرسری گرفتند، و به صرف گفتار لغو و لاطائلات علمائشان بسنده نمودند.»

وَ كَذَلِكَ عَوَّامٌ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ، وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ، وَ التَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا، وَ بِالتَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا. فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَّامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ.

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ: صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَّامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ! وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ. فَإِنَّهُ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَكَبَ فَسَقَةِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنَّا عَنْهُ شَيْئًا وَ لَا كِرَامَةً.

وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيمَا يُنْحَمَلُ عَنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ لِذَلِكَ. لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحْرِفُونَهُ بِأَسْرِهِ بِجَهْلِهِمْ وَ يَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا لِقَلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ؛ وَ آخِرُونَ يَتَعَمَّدُونَ الْكِذْبَ عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَادُهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.

وَ مِنْهُمْ قَوْمٌ [نُصَابٌ] لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدْحِ فِينَا؛ يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا

الصَّحِيحَةَ فَيَسْجُدُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا وَيَنْتَقِصُونَ بِنَا عِنْدَ نَصَابِنَا، ثُمَّ يُضَيِّفُونَ إِلَيْهِ
أَضْعَافَ وَ أَضْعَافَ أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهَا، فَيَتَقَبَّلُهُ
الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ عَلَمِنَا، فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا. وَ هُمْ أَضْرُّ عَلَى
ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ بَرِيدِ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابِهِ.
فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ، وَ هُوَلَاءِ عُلَمَاءِ الشُّوءِ النَّاصِبُونَ
الْمُشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مَوْلُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مَعَادُونَ؛ وَ يُدْخِلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبْهَةَ
عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، فَيُضِلُّوهُمْ وَ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ. لَا جَرَمَ أَنَّ
مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِبَاةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَجْهِهِ لَمْ
يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ. وَ لَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَهْفُ بِهِ عَلَى
الصَّوَابِ، ثُمَّ يُؤَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ، فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ
يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ الْآخِرَةِ.

ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَشْرَارُ عُلَمَاءِ أُمَّتِنَا، الْمُضِلُّونَ عَنَّا، الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ
إِلَيْنَا، الْمُسَمُّونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمُتَلَقُّونَ أَنْدَادَنَا بِأَلْقَابِنَا، يُضِلُّونَ عَلَيْهِمْ وَ
هُمْ لِلْعَنِ مُسْتَحِقُّونَ وَ يَلْعَنُونَا وَ نَحْنُ بِكَرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ، وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ
صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِهِ الْمُتَقَرِّبِينَ عَلَيْنَا عَنْ صَلَوَاتِهِمْ مُسْتَعْمِنُونَ.

ثُمَّ قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أَمَّةِ الْهُدَى وَ
مَصَابِيحِ الدُّجَى؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلُّوا.

قِيلَ: فَمَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ وَ بَعْدَ الْمُتَسَمِّينَ
بِأَسْمَائِكُمْ وَ الْمُتَلَقِّينَ بِأَلْقَابِكُمْ، وَ الْأَخْذِينَ لِأَمَكْتِكُمْ، وَ الْمُتَأَمِّرِينَ فِي
مَمَالِكِكُمْ؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا. هُمُ الْمُظْهَرُونَ لِلْأَبَاطِيلِ، الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ؛
وَ فِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ

تأیوا... ﴿۲۱﴾

«و همینطور عوام امت ما زمانیکه بشناسند از فقهایشان فسق ظاهر را و تعصب بیجا و شدید در امور دنیوی و هجوم بر حطام دنیا و حرام آن، و نابود کردن آن کسانی که نسبت به آنان تعصب دارند گرچه مستحق رحمت و عطف و رسیدگی به امورشان می‌باشند، و به اقبال به نیکی و احسان بر کسی که با او تعلق و دلبستگی دارند گرچه مستحق اهانت و کوچک شمردن است. پس هر که از عوام ما از این فریق فقهاء تقلید نماید، بتحقیق مانند همان عوام یهود خواهد بود که مشمول ذمّ و قدح خداوند قرار گرفتند بواسطه تقلید از فقهاء فاسقشان.

و اما آن فقیهی که نفس خویش را از دستبرد شیطان محافظت نماید، و بر حفظ و حراست از دین خود سخت کوشا باشد، و مخالفت با هواهای نفسانی را آنی از آفات فرو مگذارد، و در هر حال و در هر شرائط کاملاً مطیع امر پروردگار باشد، پس بر عوام واجب و فرض است که از او تقلید نمایند! و چنین تصوّر نشود که تمامی فقهای شیعه واجد این شرائط و صفات‌اند، بلکه فقط اندکی متحقّق به این اوصاف می‌باشند. همانا اگر مشاهده کردید فقیهی از فقهاء شیعه مرتکب فعل قبیحی شد و امر او در انجام امور زشت و حرام همچون فساق از عامّه گردید و در تکالب و تسابق بر امور دنیای دنی و احراز ریاسات و زعامتهای اعتباری چونان افراد مادی که هدف و غایت و همّتی جز رسیدن به مطامع دنیوی و توغّل در کثرات و شهوات ندارند می‌باشد، پس حرام است از آنان تقلید نمائید و جائز نیست مطلبی را راجع به ما از ایشان بپذیرید و احکام خود را از اینان سؤال نمائید؛ و اگر مطلب و مسأله با ارزشی را از ما مطرح نمودند نپذیرید (زیرا هیچ اعتبار و اعتمادی

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۹ و صدر آیه ۱۶۰.

۲- احتجاج، احتجاج ابی محمد الحسن بی علی العسکری علیهما السلام، ج ۲، ص ۴۵۶.

دیگر به بیان و کردار آنان نمی‌باشد).

همانا زمانه مطالب و بیانات و احکام ما را دستخوش تشویش و اضطراب و تدلیس و مزج صحیح با سقیم گردانیده است؛ گروهی از فسّاق بواسطه جهالت و نادانی از موقعیت و منزلت و جایگاه ما (امامت و زعامت مطلقه دینی و تکوینی) مطالب را از ما فرا می‌گیرند و طبق سلیقه و به دلخواه خود آنها را تحریف می‌نمایند، و اشیاء را در غیر موضع و جایگاه خود می‌نشانند.

گروهی دیگر در عین آگاهی و معرفت به ما متعمداً و عناداً بر ما دروغ می‌بندند تا بواسطه آن به مختصر متاع دنیا دسترسی پیداکنند، غافل از آنکه همین حطام و بضاعت پست و مادون دنیوی که به دست آورده‌اند، آنانرا بسوی عذاب الیم و عقابی بس دردناک در آن سوی جهان سوق خواهد داد.

دسته سوّم دشمنان منافق صفت و رذالت پیشه ما هستند. اینان در موقعیتی نیستند که بتوانند بطور صریح و آشکار با ما به مخالفت برخیزند. اینان منافقانه و مکّارانه بعضی از علوم ما را فرا می‌گیرند و با آن علوم متّخذّه از ما، ضعفاء از شیعیان ما را به سمت خود جلب و جذب می‌کنند، اما در برخورد با دشمنان ما، از ما مذمت می‌کنند و ما را مورد نکوهش و تعییب قرار داده، کوچک می‌شمرند. آنگاه بر این اندوخته حقّ و صدق، ظالمانه و مغرضانه دروغ بسیاری اضافه می‌کنند؛ مطالبی که ساحت ولایت و امامت از بیان آنها بریّ و بیزار است. سپس با این مجموعه فریب و نیرنگ با شیعیان ما برخورد می‌نمایند و دعوی ارشاد و هدایت و دستگیری از غوایت و ضلالت و تبیین احکام شرع و ارائه طریق مستقیم را مطرح می‌کنند؛ بدیهی است که عده‌ای جاهل و نادان و مستضعف به دور ایشان جمع می‌شوند و هر آنچه را که نفوس پلید و ننگین و آلوده به دنیا و شهوات و ریاسات و انانیتهای خود القاء کنند، این بیچارگان به گمان اینکه از ما خاندان وحی صادر گشته است می‌پذیرند؛ پس هم خود گمراه و ضلالت پیشه هستند و هم موجب ضلالت و

گمراهی دیگران می‌شوند. ضرر ایشان بر شیعیان ما از ضرر و خطر لشکر یزید بن معاویه بر حسین بن علیّ علیهما السّلام و اصحاب او بسیار بسیار بیشتر و مفسده انگیزتر است. لشکر یزید تنها جانها و اموال را از نفوس می‌ربایند و از دست یافتن به سعادت و فلاح و رستگاری ابدی سیّد الشّهداء و اصحاب او بسی ناتوان و عاجزند (چنانچه خود سیّد الشّهداء علیه السّلام در وقت ملاقات با حرّ بن یزید ریاحی به این نکته اشاره فرمود:

أَفِيَا لِمَوْتٍ تُخَوِّفُنِي؟ هَيْهَاتَ! طَاشَ سَهْمُكَ، وَ حَابَ ظَنُّكَ، لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ!
 إِنَّ نَفْسِي لِأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، وَ هِمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ،
 وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِنْ قَتْلِي؟ مَرَحِبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ! وَ لَكِنَّكُمْ لَا
 تَقْدِرُونَ عَلَيَّ هَذَا مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزَّتِي وَ شَرَفِي، فَإِذَا لَا أَبَالِي مِنَ الْقَتْلِ!

«آیا از مرگ مرا می‌ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطارفت و گمانت واهی و تباه شد! من آن کسی نیستم که از مرگ بترسم! نفس من از این بزرگتر است، و همت من عالتر است از آنکه از ترس مرگ، بار ستم و ظلم را بدوش بکشم؛ و آیا شما بر بیشتر از کشتن من توانائی دارید؟! مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا! ولیکن شما توانائی بر نابودی مجد من، و محو و نیستی عزّت و شرف مرا ندارید! پس در این صورت، من باکی از کشته شدن ندارم!»^۱ در حالیکه علماء سوء و خائنین به مکتب اهل بیت و دشمنان ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین که خود را در لباس شیعه و محبّ و موالی ما جا زده‌اند، در حالیکه برای وصول به حطام دنیوی با دشمنان ما پیمان مودّت و محبّت و وحدت بسته‌اند، با وارد کردن شکّ و ریب و القاء مطالب خلاف سنّت موجب ضلالت و گمراهی و انحراف از جاده حقّ و صدق اهل بیت علیهم السّلام می‌شوند و آنان را از وصول به سرچشمه زلال انوار الهی و کوثر علوم

حقیقی اهل بیت مانع می‌گردند.

ولیکن این مسأله مسلّم است که: چنانچه خداوند از میان این افراد بداند فردی نیتش جز حفظ و پایداری بر دین حنیف و صراط مستقیم اولیاء حقّ نمی‌باشد، و تعظیم و تکریم ولیّ خدا، امام زمان عصرش را نصب العین خود قرار می‌دهد، او را در دست این دسته از علماء خائن و منافق و کافر ها نمی‌کند؛ و همانا مؤمنی را جهت نجات و رستگاری و فلاح او بر می‌انگیزد تا او را به صواب و هدایت حقیقی ارشاد نماید. آنگاه خداوند توفیق قبول گفتار و عمل به ارشادات را به آن مرد عطاء می‌کند، و خیر دنیا و آخرت را با هم نصیب او می‌فرماید؛ و لعن و دورباش از رحمت خود را در دنیا، و عذاب آخرت را با هم نصیب آن کسانیکه موجب گمراهی او می‌شدند می‌گرداند.

سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: بدترین علماء امّت ما دورکنندگان خلقند از ما، و قطع کنندگان راههای بسمت ما هستند؛ کسانی که اسامی ما را بر مخالفین ما می‌نهند، و آنان را به القاب ما ملقّب می‌کنند؛ بر آنان درود می‌فرستند در حالیکه به لعن شدن مستحقّ ترند؛ ما را لعن می‌کنند در حالیکه ما را خداوند در کرامت‌های خود مغمور نموده است؛ ما را به درودهای خود و درودهای ملائکه مقربین خود از درودهای آنان بر ما بی‌نیاز ساخته است.

سپس فرمود: شخصی به أمير المؤمنين علیه السّلام عرض کرد: چه شخصی پس از ائمه هدی و چراغهای هدایت در تاریکیها و ظلمات بهترین خلق خداست؟ حضرت فرمودند: علماء اگر صالح و پارسا باشند.

به حضرت عرض شد: چه کسانی بدترین خلق خداوند پس از ابلیس و فرعون و نمرود و پس از افرادی که نام شمارا بر خود می‌نهند و عناوین شما را به خود می‌گذارند، و جایگاه شمارا برای خود قرار داده‌اند، و در ممالک شما به امر و نهی می‌پردازند؟ حضرت فرمودند: علماء اگر فاسد و ناصواب باشند. آنان

۸۲..... اسرار ملکوت (۱)

باطیل و مسائل خلاف را اشاعه می‌دهند، و حقائق را کتمان می‌نمایند. خدای متعال در حق آنان می‌فرماید: (اینان را خدای لعن می‌نماید و لعنت کنندگان نیز لعن می‌نمایند، مگر آنان که توبه و بازگشت نمایند...)»

مجلس سوم

عدم توجه به معارف الهی در حوزه نجف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تدبّر و تأمل در حدیث شریف امام حسن عسکری علیه السّلام که ذکر آن گذشت نکات مهمّی را روشن می‌سازد که مهمترین آنها مسؤلیّت فوق العاده خطیر و حسّاس عالمان دین است نسبت به بیان احکام و معتقدات الهی کما هی هی، به دور از هرگونه مسامحه و مصلحت اندیشیهای اعتباری و مادّی و به دور از هر جریان منفعت‌انگیز یا مضرّ بحال گوینده، و هدف فقط و فقط حفظ حریم قدس مرضای الهی و تحصیل رضای اوست در هر حال و زمان و شرائط.

روزی مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمود:

در آن ایامی که در نجف اشرف به تحصیل علوم اهل بیت علیهم السّلام مشغول بودم، روزی با یکی از علماء معروف و مشهور نجف درباره این مسأله سخت به مباحثه پرداختیم. من معتقد بودم که وظیفه و تکلیف شرعی انسان،

بالاخص عالمان دین، تبیین و توضیح دقیق ما آنزل الله، بدون هیچگونه تسامح و مجامله و مصلحت‌اندیشی خلاف رضای حق و امام زمان عجل الله فرجه الشریف می‌باشد؛ و یک عالم دینی فقط رضاء و مصلحت شرع را باید مد نظر قرار دهد و بس! و ترجیح ارزشهای معنوی و الهی و شرعی را در هر حال بر معیارها و تصورات و انگیزه‌های دنیوی بنماید! و آیاتی همچون:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۱

«بخدا سوگند می‌خورند که شما را راضی کنند و خشنود سازند، در حالیکه خدا و رسولش را سزاوارتر است که از خود راضی و خشنود سازند اگر ایمان دارند.»
و یا مانند آیه بسیار شدید‌اللعن سوره توبه که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَهْوَالُ
أَقْرَبْتُمْوهَا وَتَجْرَةٌ تُخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ
رَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ﴾^۲

«ای رسول ما! بگو به این مردم: اگر پدرانتان و فرزندانانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده‌اید و داد و ستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکنها و منازلی که در آن سکنی گزیده‌اید، محبوبتر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامنگیر شما خواهد شد؛ و خداوند قوم فاسق و متمرد را رستگار و هدایت نخواهد کرد!»

۱ - سوره التوبة (۹) آیه ۶۲.

۲ - سوره التوبة (۹) آیه ۲۴.

و نظائر این آیات و ادله بر او گفته می‌شد، اما آن شخص سخت معتقد و مصرّ بود که باید در بعضی از مواقع انسان مصلحت دنیوی را بر رضای پروردگار ترجیح دهد! پناه می‌بریم به خدا از این همه ضلالت و جهالت و خود سری و محو و نابود شدن در تخیلات و کثرات و امور واهیه دنیای دنی!

آری: ﴿فَتَرَبَّصُّوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾؛ و ما بحمدِ الله و توفیقهِ از این سرای فانی نگذشتیم تا به چشم خود مصداق بارز این آیه شریفه را دیدیم و بارقه قهر و جلال و کبریائی حضرت حقّ را در، درهم فروریختن و برانداختن بنیان خلاف و مسیر منحرف از جاده حقّ و شریعت غرّاء مشاهده نمودیم.

روزی یکی از فضلاء قم که برای زیارت حضرت ثامن الأئمّه: علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التّحیّه و السّلام، من الله المَلک العَلام به مشهد مقدّس مشرفّ شده بودند، جهت ملاقات با مرحوم والد - رضوان الله علیه - به منزل ایشان تشریف آوردند. در ضمن صحبت، از تغییر و تحوّل که در قبرستان وادی السّلام نجف توسط حکومت بعث عراق - خذله الله و أمحاه - در احداث بعضی شوارع و تخریب برخی از قبور انجام گرفته بود سخن به میان آمد، و اینکه قبور بسیاری از اعظم در این شوارع قرار گرفته است؛ و ایشان خیلی ابراز ناراحتی و نگرانی می‌نمود، و از آنجا که این شخص خود از اهل اصفهان بود، مرحوم آقا فرمودند:

آقا مگر این تغییرات و تحوّلات در قبرستان اصفهان (تخت فولاد) انجام نشده است؟! و آیا مگر در آنجا احداث جاده و ساختمان و احداث جویهای آب و غرس اشجار که منجر به تخریب و محو قبور گشته است، نشده است؟! چه فرقی بین این قبرستان با قبرستان نجف است؟! و مگر در این قبرستان، بزرگان و اعظم از علماء و صلحاء و اخیار از مؤمنین و مؤمنات مدفون نشده‌اند؟! چه فرقی است بین تخریب قبور و احداث شوارع و سائر تحوّلات در قبرستان نجف، به دست دولت

مُلحد و کافر بعث، و یا انجام این امور در جای دیگر و به دست افرادی دیگر؟
 خلاف، خلاف است هر جا که می‌خواهد باشد؛ صحیح و مستقیم، درست و بجا
 است به دست هر فرد و هر گروهی که می‌خواهد باشد! چه آن عمل خلاف یا
 صحیح در دولت اسلام و تحت اشراف حکومت اسلامی باشد، یا تحت نظر و
 اشراف دولتی بی دین و ضدّ خدا و خلق همچون دولت بعث!

سپس فرمودند: آیا شما تصوّر می‌کنید که آنچه بر حوزه نجف آمد، بر حسب
 صدقه و اتفاق بود و هیچ منشأ و علّتی در این ضایعه که به دست این حکّام از خدا
 بی‌خبر و منحطّ و ضدّ دین و شریعت انجام گرفت، دخالت نداشته است؟!!

بعد فرمودند: یکی از علماء و فضلاء معروف و مبرّز و متّقی طهران برای من
 نقل کرد که در سفری که به عتبات عالیات داشت، ملاقاتی با مرحوم آیه الله حاج
 سیّد ابوالقاسم خوئی - رحمه الله علیه - در نجف اشرف دست داد، و در ضمن
 صحبت به ایشان اظهار می‌کنند که: حوزه نجف برای مقابله با الحاد و ترویج
 مادیگری و هدم مبانی توحید و معتقدات مذهبی که در این آزمونه با شدّت و حدّت
 از طرف مادیون و جامعه غرب در ممالک اسلامی در حال گسترش و نفوذ است چه
 مسؤولیتی را بعهده گرفته و چه کاری و دستاوردی تا کنون صورت داده است؟
 ایشان در پاسخ فرمودند: آیا شما به علماء و فضلائى نظیر مرحوم آقا شیخ محمّد
 حسین اصفهانی و آقا شیخ محمّد رضا مظفّر و شیخ محمّد جواد بلاغی توجّه
 ندارید که با تألیف کتب ارزشمند خود به مبارزه و مقابله با تهدیدهای آنان
 برخاسته‌اند؟

آن شخص عالم در جواب می‌گوید: آیا این شخصیت‌های مورد نظر شما،
 محصول و دست‌پرورده و نتیجه حوزه هستند در این علوم و کسب معارف الهیه از
 فلسفه و تفسیر و عرفان و غیره، یا خود منفرداً و منعزلاً عن الحوزه اقدام به اکتساب
 و اقتناع این امور نموده‌اند تا توانسته‌اند خود را به سلاح منطق و برهان مجهّز و با

اندوخته‌ای بس گرانسنگ و ارزشمند از علوم و معارف اسلامی به نبرد با بی‌دینی و الحاد پردازند؟! ایشان در پاسخ گفتند: نه، حوزه برای آنها کاری نکرده است، بلکه خود اینها تنها به این امر مهمّ و حیاتی پرداخته‌اند.

بعد ایشان به مرحوم آیه الله خوئی گفتند: چرا شما به درس تفسیری که سابقاً در نجف اشتغال داشتید ادامه ندادید؟ آیه الله خوئی گفتند: شرایط به نحوی پیش آمد که دیگر نتوانستم!!

ایشان در پاسخ آیه الله خوئی گفتند: چطور علامه طباطبائی با وجود شرایط مماثل و تضییقات و ناملایمات به درس تفسیر و فلسفه و حکمت ادامه می‌دهد، و حوزه معارف الهی را هر روز بیش از پیش رونق و توسعه و پربرتر می‌گرداند؟! مرحوم آیه الله خوئی می‌گوید: ایشان (علامه طباطبائی رضوان الله علیه) خود را قربانی کرده است! یعنی خود را و مصالح مادی دنیوی خود را فدای مصلحت اسلام و رضای حضرت حقّ متعال نموده است.

آنگاه مرحوم آقا به آن مرد عالم توجّه کرده و می‌فرمایند: آیا این پاسخ صحیح است؟ و آیا با این پاسخ دیگر مسؤولیتی بر عهده انسان باقی نمی‌ماند؟ و آیا حوزه نجف می‌تواند پاسخی برای کتمان حقائق شرع انور و عدم اشتغال به دروس حیاتی و پایه‌ای علوم اهل بیت علیهم السّلام، همچون تفسیر و فلسفه و عرفان بدهد؟

در اینجاست که دیگر مسائل و قضایا صورت دیگری بخود می‌گیرد و جایگاهی که باید از آن نشر معارف عالیّه الهی و علوم راقیه و ولایت علوی صورت پذیرد، نه تنها بصورت مکانی برای پرداختن به صرف احکام عملی فقهی در می‌آید، بلکه با نشر اکاذیب و ایجاد تضییقات و فشارهای روحی و هدم شخصیت‌های والای مکتب تشیع و اولیای الهی به ستیز و نبرد با اعلای کلمه توحید و معارف سنّیه نبوی و عرفان اصیل مکتب اهل بیت علیهم السّلام بر می‌خیزد؛ تا

جائی که مرحوم اصفهانی (حاج شیخ محمد حسین) را که به تصدیق شخص آیه الله خوئی - رحمة الله علیه - از مفاخر عالم اسلام است، بواسطه سجدہ‌های طویل در حرم مطهر مولى أمير المؤمنين عليه السلام به تصوف و صوفی‌گری متهم می‌نمایند. و رساله‌های عملیه او در مطبعه بغداد دستخوش حریق و نابودی می‌گردد. از شخصیتهای بی‌نظیر و عالمی وارسته و انسانی ملکوتی، عارف ربانی و فقیه صمدانی، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی، هنگام تشریف به نجف اشرف در محافل علمی به صوفی ملحد تعبیر آورده می‌شود.

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾^۱

سپس اندکی مرحوم والد - رضوان الله علیه - مکث فرمودند؛ آنگاه سر برداشتند و در حالیکه آثار شعف و سرور و انبساط از وجنات سیمای ملکوتیش هویدا بود فرمودند:

ولی إن شاء الله بزودی امید است که نجف اشرف حوزه‌ای را در خود ببیند که در آن از علوم و معارف حقّه اسلامیّه و مکتب اصیل و متقن فقه صادقین - علیهما السلام - به معنی اعمّ، و بیان حقائق توحیدی و اصول ولایت مطلقه ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین به بحث و مذاکرات قویم و متین گذارده شود. حوزه‌ای که صد در صد مورد رضا و مطلوب حقیقی مولى أمير المؤمنين عليه السلام واقع شود، إن شاء الله.

باری در اینجا مفاد آیه شریفه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذْ أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ، وَ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنِّ وَّالٍ﴾^۲ به خوبی روشن و آشکار می‌گردد.

۱ - سوره التوبة (۹) صدر آیه ۱۰۵: «ای رسول ما! به مردم بگو: شما هر کاری که دلتان می‌خواهد انجام دهید، و بدانید که از دیدگان خدا و رسولش دور نخواهد ماند!»

۲ - سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۱۱.

«خداوند نعمتی را از قومی باز نستاند مگر آنکه خود آن قوم نخواهند آن نعمت را، و زمانیکه ارادهٔ پروردگار بر بوار و هلاکت و اضمحلال احوال و نفوس قومی تعلق گیرد، هیچ رادع و مانعی در پیش روی نخواهد داشت، و هیچ کس را جز او کارساز و صاحب اختیار و ولایتی نیست.»

آخر چرا باید در آستان عرش بنیان صاحب ولایت کبری که باب مدینهٔ علم رسول خداست، و فیوضات انوار ملکوتی از آنجا بر سراسر عالم وجود پرتو افشانی می‌کند، کار بجائی برسد که هرگاه علامه جلیل، سالک واصل، آیه الله العظمی مرحوم حاج سید جمال الدین موسوی گلپایگانی - رضوان الله علیه - با مرحوم والد در منزلشان به بحث و مذاکرهٔ مطالب و معانی توحیدی اشتغال داشتند، به مجرد اینکه زنگ منزل به صدا در می‌آمد، مرحوم گلپایگانی بحث را تغییر می‌داد و فرعی از فروعات فقهی را مطرح و به بحث می‌پرداخت؛ او از چه خوف داشت و چه چیزی ذهن و فکر او را مشغول می‌داشت؟!

آخر جرم و گناه شخصیّتی بس گرانقدر، عارفی کامل و حکیمی نامدار و فقیهی زبردست و متکلمی چیره دست چون مرحوم آیه الله العظمی سید حسن مسقطی - تَعَمَّدَهُ اللهُ فِي بُحْبُوحَةِ جَنَانِهِ - چه بود که به دستور مرجع وقت باید علی‌رغم میل باطنی و عدم رضایت جدی به دیار هند و مسقط تبعید گردد و حوزهٔ نجف را در ماتم فقدان تالّو انوار علوم غزیرهٔ خود به سوگ بکشاند؟! آیا گناه او جز این بود که با منطقی قوی و بیانی رصین و کلامی آبدار و بهجتی سرشار از توغل در توحید و انحاء در حریم قدس ولایت مولی علی علیه السلام طالاب و شیفتگان علوم اهل بیت و تشنگان سرچشمهٔ ماء معین و کوثر زلال معارف علوی را به اعراض از دنیا و دوری از کثرات و اجتناب از اعتباریّات و توجّه به مبدأ اعلی و حرکت بسوی عالم قدس و اشراب از برکات و فیوضات آستان ملائک پاسبان حضرت مولی الموحّدین علیه السلام دعوت می‌نمود؟! آیا کسی فعل خلافی از او

مشاهده کرده بود؟ آیا مرام و ممشای او بر خلاف سیره و مرام مکتب اولیای حق و ائمه هدی بود؟ آیا مردم را به اعراض از دین و اّتجاه بسمت کثرات و امور خلاف اخلاق و صفات رذیله سوق می داد؟ و بالأخره آیا داعیه ای در سرّ و سویدای خود می پرورانید؟

آری! گناه او فقط دعوت به توحید بود؛ دعوت به وحدت و حذف اعتبارات و امتیازات عالم کثرت و تفویض کلیّه شوائب وجود و آثار و شؤونات حیات به مبدأ اصلی خود بود. گناه او در بیدار نمودن و هشیار نمودن و رشد اذهان مستضعف و بی خبر از حقائق مختلفیه در کثرات و تخیّلات بود، که در این صورت دیگر جا و مکانی برای عرضه سایر متاعها و بضاعتها باقی نمی ماند و بازار زهدفروشان رو به کساد می گذارد، و طبیعی است در چنین شرائطی وجود او خطری جدّی بشمار می رود و باید تبعید شود!!

﴿وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱ «اینان چیزی را از مؤمنان ناپسند نشمردند جز ایمان به پروردگار عزیز و ستوده.»

گویند به خدمت استاد خود مرحوم آیه الحَقّ و سند التّوحید آیه الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبائی - قدّس الله نفسه الرّکّیة - رسیده و عرضه داشت: با این دستور و امر به خروج از عراق من چه کنم؟ من نمی توانم از جوار امیرالمؤمنین علیه السّلام و مصاحبت با شما دور شوم؛ و این برای من بسیار سخت و ناگوار است!

مرحوم قاضی به او فرمود: تو به آنچه می گویند عمل کن، هر جا بروی خدا با توست! او جلیس تو و مصاحب تو خواهد بود؛ برو در امان خدا!
در اینجا به نقل جملاتی از مرحوم والد - رضوان الله علیه - که در کتاب «روح

مجرّد» راجع به این داستان دارند عیناً می‌پردازیم:

وی در صحن مطهر أمير المؤمنين عليه السلام در نجف اشرف می‌نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می‌داد و چنان شور و هیجانی برپا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می‌دید، و آنان را از دنیا اعراض داده و بسوی عقبی و عالم توحید حق سوق می‌داد.

اطرافیان مرحوم آية الله سيد أبو الحسن اصفهانی (قدّه) به ایشان رساندند که اگر او به دروس خود ادامه دهد، حوزه علمیه را منقلب به حوزه توحیدی می‌نماید، و همه طلاب را به عالم ربوبی حق و به حق عبودیت خود می‌رساند. لهذا او تدریس علم حکمت الهی و عرفان را در نجف تحریم کرد، و به آقا سید حسن هم امر کرد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود.

آقا سید حسن ابدأً میل نداشت از نجف اشرف خارج شود، و فراق مرحوم قاضی برای وی از مشکل مشکلات بود. بنابراین به خدمت استاد خود آقای قاضی عرض کرد: اجازه می‌فرمائید به درس ادامه دهم و اعتنائی به تحریم سید ننمایم، و در این راه توحید مبارزه کنم؟!

مرحوم آية الله قاضی به او فرمودند: طبق فرمان سید از نجف به سوی مسقط رهسپار شو! خداوند با تست و تو را در هر جا که باشی رهبری می‌کند، و به مطلوب غائی و نهایت راه سلوک و اعلی ذروه از قلّه توحید و معرفت می‌رساند.

سید حسن که اصفهانی الاصل بوده و به اصفهانی مشهور بود بسوی مسقط براه افتاد، و لهذا وی را مسقطی گویند. و در راه به میهمانخانه و مسافرخانه وارد نمی‌شد، در مسجد وارد می‌شد. چون به مسقط رسید، چنان ترویج و تبلیغی نموده که تمام اهل مسقط را مؤمن و موحد ساخته، و به راستی و صداقت و

بی‌اعتنائی به زخارف مادّی و تعیّنات صوری و اعتباری دعوت کرد؛ و همه وی را به مرشد کَلّ و هادی سبیل شناختند، و در برابر عظمت او عالم و جاهل، و مردم عامی و خواصّ، سر تسلیم فرود آوردند.

او در آخر عمر، پیوسته با دو لباس احرام زندگی می‌نمود. تا وی را از هند خواستند؛ او هم دعوت آنان را اجابت نموده، و در راه مقصود رهسپار آن دیار گشت؛ و باز در میان راهها در مسافرخانه‌ها مسکن نمی‌گزید، بلکه در مساجد می‌رفت و بیتوته می‌نمود. در میان راه که بین دو شهر بود چون می‌خواست از این شهر به آن شهر برود با همان دو جامهٔ احرام در مسجدی وی را یافتند که در حال سجده جان داده است...^۱

آری! حوزه نجف، سید حسن مسقطی را بیرون می‌کند. حوزهٔ گمگشتهٔ سرگشته نمی‌داند چه گوهر گرانبھائی را از دست داده است! و چه مرد توحید و شخصیت الهی و استوانهٔ علم و سند فضیلت را فاقد شده است! و اگر می‌دانست باز جهل بسیط بود؛ اما هزار افسوس از جهل مرکّب. سید حسن هرجا برود، در مسقط برود، در هند برود، در دریا برود، در صحرا برود، او با خداست، و خدا با اوست. او ساجد است و راکع، او ملبّس به لباس احرام است ظاهراً و باطناً، او در داخل عالم ولایت و باولئ مطلق است.^۲

مولانا در مذمّت قدح اولیاء و عاقبت وخیم آن چه زیبا فرموده است:

آن دهن کز کرد و از تسخر بخواند	نام احمد را دهانش کز بماند
چون خدا خواهد که پردهٔ کس درد	میلش اندر طعنهٔ پاکان برد
و خدا خواهد که پوشد عیب کس	کم زند در عیب معیوبان نفس

۱- روح مجرّد، طبع چهارم، بخش سومین، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲- همان مصدر، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند
ای خنک چشمی که آن گریان اوست ای همایون دل که او بریان اوست
از پی هر گریه آخر خنده‌ایست مرد آخر بین مبارک بنده‌ایست^۱
مرحوم سید حسن مسقطی در توسل به موالیان معصومین و اندکاک و محو
در ولایت ائمه هدی و عشق سرشار به خاندان وحی آیتی بود و حکایتها از ایشان
بر جای مانده است.

گویند در ایام عاشورا که برای زیارت به کربلا می‌آمد، تمام جریانات و وقایع
گذشته کربلا را بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اهل بیت او با چشم برزخی و
مثالی مشاهده می‌نمود، و با سر و حقیقت ملکوتی خود به اسرار و رموز آن واقعه
اطلاع حاصل می‌نمود.

نقل می‌کنند در یکی از این سالها که عاشورا در وسط تابستان و شدت گرمای
عراق قرار گرفته بود، ایشان جهت زیارت سیدالشهداء علیهم السلام به کربلا
می‌آید. در شب عاشورا قدری یخ تهیه می‌کند که به منزل ببرد، در این هنگام
حضرت اَبی‌الفضل سلام الله علیه را مشاهده می‌کند، و به او نهیب می‌زند که تو
در حالیکه صدای العطش اولاد سیدالشهداء را می‌شنوی یخ تهیه کردی که به منزل
ببری؟! ایشان فوراً یخها را بر زمین می‌زند و با دست خالی به منزل مراجعت
می‌نماید.

همینطور ایشان در یقین به صحت طریق و وضوح و انکشاف جلوات
توحیدی و شهود اسرار ملکوت و کشف حجب نورانی و وصول به معدن عظمت
پروردگار، آنچنان راسخ و محکم و متین بود که ابداً تزلزلی در جمیع شوائب
وجودی او مشاهده نمی‌شد، و با طعنه طاعنان و سخنان بیهوده یاوه‌سرایان و

عبارات موهن جاهلان ذرّه‌ای از ممشای قویم و اتقان طریق و استحکام مسیر و صراط خود تنازل و عدول نمی‌نمود، و از افراد بارز و شاخص این فقره از مناجات شعبانیه بود:

حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ؛ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.^۱ «تا اینکه چشمان دل حجابهای نورانی را از هم بگسلانند و بسر منزل عظمت و کبریائی حق برسند؛ و ارواح ما در حریم عزت و قدس و طهارت تو پرواز آید.»

روزی در مجلسی مملوّ از علماء و فضلاء، شخصی به کنایه و تردید از ایشان می‌پرسد: آیا این مطالبی که به آن تفوه می‌نمائید، امثال شهود حضرت حق و جلوات توحید و اندکاک در ذات پروردگار و فناء فی ذات الله و وصول به حریم قدس حق متعال، و بالأخره عرفان بالله، حق است یا مجامله و تسامح در تعبیر است؟!

ایشان رو می‌کند به آن سائل و با لحنی بسیار جدی و مُنْشِآنَه می‌گوید: آیا آن قاذوراتی که در بیت الخلاء است حق است، اما خدا حق نیست؟! یعنی چقدر باید تو و امثال تو به نهایت حسیض جهالت و مسکنت در معرفت برسید تا وجودی ظاهر بنفسه و بوجوده که خود مستغنی از جمیع وجودات، و تمامی موجودات متدلّی به انوار وجود او می‌باشند را مجاز، و پست‌ترین مراتب ظهور و وجود را حقیقت و واقعیت بدانید!!

نظیر این سؤال را شخصی از مرحوم آیه الله العظمی حاج سیّد علی قاضی -رضوان الله علیه - نمود. ایشان در پاسخ فرمودند: چه می‌گوئی! قسم به خدای متعال که چهل سال است با حق بسر می‌برم و جلیس و همنشین اویم! آنوقت تو

می‌گوئی که آیا فناء و وصول و شهود و عرفان و امثال ذلک حق است یا مسامحه در تعبیر؟!^۱

البته ناگفته نگذاریم که در همین اوضاع و احوال و وضعیّت اسف بار مذکور، بزرگانی از علماء و اعظام شیعه و مفاخر عالم اسلام، با روحی لطیف و نفسی پاک و ضمیری روشن و زلال و اعتقادی راسخ، به صحّت و حقّانیت مکتب عرفان و علوّ شأن و رقاء مرتبه اولیای الهی اعتراف و اذعان داشته‌اند؛ همچون مرحوم آیه الله حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی - تغمّده الله بر حمتّه - که در کتب مؤلّفه خود از اعظام عرفای الهی همچون: آیت کبرای حقّ، حضرت سند الاتقان و التّوحید آیه الله العظمی شیخ حسینقلی درجزینی همدانی - رضوان الله علیه - و دیگر آیت عظامی الهی مرحوم آیه الله العظمی حاج سیّد احمد کربلائی، و شاگرد میرز شاکر ده‌ر و عارف بی‌بدیل مرحوم حاج سیّد علی قاضی طباطبائی، و سایر شاگردان و تلامذه مرحوم حاج شیخ حسینقلی همدانی به علوّ مقام و برتری رتبه و قداست نفس و طهارت سرّی یاد می‌نماید.^۱

و یا شخصیّتی بس جلیل المنزله و فقیهی نامدار و تحریری عالیمقدار، استوانه علم و تقوی و زهد و طهارت، حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ حسین حلّی - اعلی الله مقامه - که به کرات و مرّات از این اولیای الهی و عرفای بالله به تعبیراتی راقی و مضامینی عالی یاد می‌نمود و خود را در برابر علوّ مقام و شأن آنان خاضع و متواضع می‌نمود.

مرحوم والد - رحمة الله علیه - بارها نقل می‌کردند: زمانی که در نجف اشرف در محضر فقیه نبیل و اصولی نامدار، مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ حسین

۱ - توحید علمی و عینی، پاورقی ص ۱۳ و ۱۴، به نقل از نقباء البشر، شیخ آغابزرگ طهرانی، ج ۲، ص ۶۷۴ تا ۶۷۸، تحت شماره ۱۱۱۳.

حلی - اعلی الله مقامه - به بحث اجتهاد و تقلید مشغول بودیم، روزی بمناسبت مبحث موجود، سخن از فقرات عالیة المضامین روایت مذکوره سابق الذکر از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به میان آمد. مرحوم حاج شیخ حسین حلی در بیان اختلاف استنباط از مضامین این حدیث شریف فرمودند:

بعضی‌ها چون مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی - رحمه الله - و آیه الله حاج آقا حسین بروجردی معتقدند که: مقصود و منظور امام علیه السّلام از بیان این فقرات، حصول صفت عدالت است در مجتهد مرجع، و صرف عدالت عرفیه در مرجع تقلید مجوّز تقلید از آن فقیه می‌شود. اما بعضی دیگر همچون مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی این مراتب را بالاتر از حدّ عدالت متعارف و مصطلح می‌دانند، و آنها را حاکی از حصول ملکه قدسیّه که لازمه طهارت نفس و صفای سرّ و ربط خاصّ با پروردگار است می‌شمرند.

سپس ایشان فرمودند: حقّ با مرحوم سید است، و این روایت مراتبی بسیار بالاتر از ملکه عدالت مصطلح را بیان می‌کند. آنگاه قدری در اطراف تحقّق این صفات و ملکات قدسیّه بحث نمودند، و فرمودند: این مضامین حکایت از یک مراتبی بسیار عالی و راقی و دور از تصوّر و تخیل ما می‌کند؛ و با تعبیری که حاکی از صفای باطن و خلوص نیّت و تواضع ایشان است - و راقم سطور از بیان آن معذور است - فرمودند: کجا من... می‌توانم حتّی تصوّر این مقامات و این مراتب عالیّه ایمان و اتّصال به حریم قدس حضرت حقّ را بکنم؟! این مرتبه اختصاص به اولیای خاصّ پروردگار را دارد، و ما را چه رسد به اینکه اصلاً در این مقوله بتوانیم صحبت کنیم!

۱ - این مطلب را مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی در کتاب ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، مجلس چهاردهم، هفدهم، هجدهم و نوزدهم مبسوطاً توضیح داده‌اند.

توجّه کنید! این مطالب را این فقیه بزرگوار و نحریر علی الاطلاق در وقتی می‌زند که بسیاری از معنویین به عناوین إفتاء و مرجعیّت، اینها را اوهام و اباطیل و سلوک در این راه را فسق و قاذح عدالت می‌دانستند! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

بیاد دارم شبی به اتّفاق حضرت والد - رضوان الله علیه - در منزل مرحوم آیة الله حاج شیخ مرتضی مطهری - رحمة الله علیه - به صرف افطار مدعو بودیم؛ پس از افطار فرمودند:

من در نجف اشرف بواسطه کناره‌گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و مُتلف عمر و وقت، و اشتغال بکار خود و درس و بحث، به تصوّف و اعتزال معروف شدم. و از یک طرف چون شاگرد ممتاز و مشارّاً بالبنان در درسها بودم، آیة الله خوئی - رحمة الله علیه - گاهی از باب دلسوزی، نصائحی را به من گوشزد می‌نمودند. شبی پس از انقضاء مجلس درس، در راه مراجعت به منزل، ایشان به من فرمودند: آقا سیّد محمّد حسین! انسان باید اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به این امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعینیات) تلف نکند؛ اینها مسائلی است که خود بخود برای انسان حاصل می‌شود، و نیازی به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نیست! البتّه ما این مسائل (عرفان و سلوک) را قاذح عدالت نمی‌دانیم!! لذا بهتر است شما هم از این مسائل دست بردارید.

سپس آیة الله خوئی گفتند: فلان شخص هم به این امور اشتغال داشت و با مرحوم آقا سیّد علی قاضی - رضوان الله علیه - رفت و آمد می‌کرد؛ ولی پدرش نامه‌ای به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد برحذر داشت و او هم قبول نمود، و ارتباطش را با آقای قاضی قطع کرده به ایران مراجعت نمود.

مرحوم والد فرمودند: من به آیة الله خوئی جواب دادم:

اولاً اینکه شما می‌گوئید: طلبه باید به درس و بحثش برسد و عمر خود را در

اینگونه مسائل ضایع و باطل نگرداند، شما خود می‌دانید که من قویترین شاگرد درسی شما هستم. کی و کجا من از درس و بحث خود کم کردم و نسبت به ادای تکلیف تحصیل کوتاهی نمودم تا مشمول این نصائح مشفقانه شما شوم؟

ثانیاً: من حاضرم در هر مسأله فرعی بنا به میل و درخواست شما مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطه نظر احاطه بر مبانی و تضرع در اصول و فروع و تطبیق کبریات بر صغریات احکام و قدرت استنباط کدام رجحان و برتری داریم!

ثالثاً اینکه فرمودید: فلانی هم خدمت مرحوم قاضی می‌رسید ولی پدرش او را نهی نمود، و او هم ترک کرد، این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است، و بحمدالله کسی نیست که مانع و رادع طریق و مسیر منتخب و مختار من گردد؛ حال شما هر کاری می‌خواهید بکنید!

آنگاه فرمودند: وای بحال حوزه‌ای که آیت عظمای الهی و آینه تمام نمای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را همچون دوغ فروش محلّ و قصاب و بقال غیر فاسق بدانند، و عدالتی در عدل عدالت کسبه برای او بحساب آورد! و وای بحال جامعه‌ای که اکتساب فضائل اخلاقی و اهتمام در تأسی به رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را صرفاً غیر قادح عدالت بدانند! آیا این مطالب خود به خود حاصل می‌شود؟! این چه حرف سست و بی‌پایه‌ای است! هیئات هیئات! هزاران هزار، چه خون دلها خوردند و چه مصیبتها کشیدند و به چه بدبختیها افتادند، آیا کسی را راه بدهند یا راه ندهند! **جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَن أَنْ يَكُونَ شَرِيعةً لِّكُلِّ وَاوَدٍ**^۱ آنوقت آقا می‌فرمایند: این مطالب خود بخود حاصل می‌شود!

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

۱- شرح الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۳۹۴: «بسیار بلند مرتبه‌تر از آن است حضرت پروردگار که هر فردی بتواند خود را به حریم او وارد نماید.»

حقیر در اینجا مناسب می‌دانم موعظه‌ای را که مرحوم والد - رضوان الله علیه - در سنه ۱۴۱۴ هجری قمری در مشهد مقدس راجع به اهمیّت علم و عمل و اعراض از اهواء دنیوی و منافع شیطانی و استقامت در مسیر اهل بیت علیهم السّلام برای بعضی از تلامذه خود ایراد فرمودند بیاورم، باشد تنبّهی برای نگارنده و تذکره‌ای برای قراء گرامی گردد، که فرموده‌اند: سخن حقّ از زبان حقّ اولی است. قابل ذکر اینکه این سخنرانی تقریباً دو سال به آخر حیات ایشان ایراد شده است و می‌توان آنرا اتمام حجّتی برای شاگردان و عموم افراد، بالخصوص فضلاء و طلاب از آنان بحساب آورد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
﴿مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾. [آیه ۷۹ از سوره آل عمران]

«هیچ فردی از افراد بشر چنین قدرت و توانائی ندارد و در خور گنجایش و سعۀ او نیست که خدا به او کتاب و حکم و نبوت را بدهد، آنوقت او به مردم بگوید: شما بیایید بندگان من باشید! در برابر پروردگار، غیر از خدا. ولیکن شماها - علمائی که پاسدار کتاب هستید - ربّانیتون باشید، یعنی نسبتتان با ربّ باشد؛ علماء ربّانی باشید نه علماء جسمانی، نه علماء شهوی. یا اینکه از مادّة تربیت «ربّانیین» یعنی اهل تربیت باشید و مردم را تربیت کنید و سوق بدهید به محلّ اعلی؛ بواسطه اینکه شما کتاب را تدریس می‌کنید، قرآن را تدریس می‌کنید؛ و بواسطه آنکه شما سر و کارتان و بحث و دراستان با قرآن است و با مسائل عقلی است و با مسائل الهی است.»

بنابراین، راه و ممشای حرکت کسی که به مقام علم می‌رسد این است که به هیچ وجه من الوجوه نمی‌تواند مردم را به خود بخواند و به خود دعوت کند، و امر و نهی‌ای از ناحیه شخصی خود نسبت به او داشته باشد و آنها را بنده و برده خود بگیرد.

اوامر باید اوامر الهی باشد و برای اله، و نباید هم انسان خودش اشتباه کند و اوامری از پیش خود صادر کند، که مرجعش ریاست و شهوت و حس نفوق و جاه و ریاست است ولیکن به نام خدا و به نام دین و شریعت و آئین جا بزند و قالب بزند و به مردم تحمیل کند. اگر اینجا این کار را بکند فردا از عهده جواب برنمی‌آید؛ زیرا طبق این آیه قرآن می‌فرماید: شما که در راه علم و در راه کمال هستید و علم و اطلاعاتان به کتاب زیاد است و پاسدار کتاب هستید و تعلیم و دراستان دور این محور می‌چرخد، بایستی که به حقیقت علم برسید. و حقیقت علم این نیست که انسان مردم را به خود دعوت کند و به سجده و به عبادت و پرستش، یعنی اطاعت و بردگی؛ خودش در نقطه‌ای از نقطه نظر توهم و تفکر و پندار بنشیند و شاخص ببیند خود را، و آنوقت مردم را به عبادت و فرمانبرداری از خویش دعوت کند؛ این غلط است. بلکه حقیقت علم انکشاف واقع و حقیقت است؛ و هرکسی که به علم برسد باید مردم را به خدا دعوت کند. خودش و همه مردم باید بسوی خدا حرکت کنند. این که عالم است، حکم راهنمایی دارد که چراغ در دستش است و در پیش پای مردم قرار بدهد تا اینکه راه را پیداکنند و بروند پیش خدا. نه اینکه با این چراغ موجب این بشود که راه بر مردم گم شود و تاریک شود، آنوقت مردم در چاه عمیق ظلمت سقوط می‌کنند بواسطه اینکه به دنبال فرامین و اطاعات شخصی این، *مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ* می‌روند.

در کتاب «قُرْبُ الاسناد» که از بسیار کتابهای خوب و معتبر است روایت

می‌کند:

هارون از ابنِ صدقه عَنِ الصَّادِقِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ:
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَسْمَعُهُمُ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ
الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^۱

«رسول خدا می‌فرماید که: سه دسته هستند که در روز رستاخیز که در پیشگاه
پروردگار اینها شفاعت می‌کنند از مردم و خداوند شفاعت آنها را می‌پذیرد،
قبول می‌کند: اول پیامبرانند، دوم علماء، و از آن گذشته شهداء.»

پس درجه علماء در اینجا از انبیاء پائین‌تر و از شهداء بالاتر است؛ زیرا که اول
انبیاء شفاعت می‌کنند و سپس علماء و سپس شهداء.

در «امالی» شیخ طوسی -رحمة الله علیه- با اسناد خود از مُجاشعی از حضرت
صادق عن آبائه عن عليّ عليهم السلام قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ، وَزُنَّ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ
بِدِمَائِهِ الشُّهَدَاءِ فَيَرَجَّحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَائِهِ الشُّهَدَاءِ.^۲

«حضرت رسول می‌فرماید: زمانیکه روز قیامت می‌شود، وزن و مقدار مداد
علماء (مداد، آن مرکب و نوک قلم را می‌گویند؛ وقتی انسان با قلم می‌نویسد یک
اثری از سر قلم او روی کاغذ می‌ماند، که اسم او مداد است. مداد علماء، یعنی
سر قلمی که علماء داشتند و بر روی کاغذها آوردند) با خونهای شهیدان
سنجش می‌شود، اندازه‌گیری می‌شود؛ کدام یک از اینها سنگین‌تر هستند؟
آنوقت سر قلم اینها بر خون همه شهداء ترجیح پیدا می‌کند، و این سنگین‌تر
است.»

۱- قرب الاسناد، ص ۶۴.

۲- الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۳.

و این روایت، روایت صحیحی است: مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ،^۱ روایت صحیح‌های است، و از جمله طرق آن طریقی است که خود بنده بوسیله حضرت آقای حاج آغا بزرگ طهرانی - رحمة الله علیه - که از مشایخ اجازه ما هستند در علوم درایت، و همچنین بواسطه علامه طباطبائی هم که ایشان از مشایخ اجازه هستند، با سند متصل روایت می‌کنیم این روایت را تا به رسول خدا می‌رسد. و تمام این سلسله همه عدول؛ و عرض شد که در اصطلاح اهل علم، روایت صحیح به آن روایتی می‌گویند که سلسله سند مقطوع و مرسل و مرفوع نباشد، مسند باشد و تمام اینها امامی موثق و عادل باشند؛ یعنی حسن و ضعیف در بین این روایت نیست.

در «غوالی اللثالی» ابن ابی جمهور احسائی روایت می‌کند و می‌گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.^۲
«علماء امت من مثل انبياء بنی اسرائیل اند.»

در کتاب «محاسن» برقی، احمد بن محمد بن برقی روایت می‌کند از پدرش از سعدان از عبدالرحیم بن مسلم از اسحاق بن عمار - که سند خیلی خوب است - قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ تَعْظِيمًا لِرَجُلٍ؟ قَالَ: مَكْرُوهٌ إِلَّا لِرَجُلٍ فِي الدِّينِ.^۳

«اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام سؤال می‌کند: کسی که برای تعظیم و تکریم مردی از جای خود برخیزد چطور است؟ حضرت می‌فرماید: مکروه است، دوست نداریم ما، خوشایند نیست؛ مگر برای مردی در امر دین،

۱ - ذکر العجلونی فی کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۰۰، برقم ۲۲۷۶ الحدیث بلفظ «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دَمِ الشُّهَدَاءِ».

۲ - غوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۷.

۳ - المحاسن برقی، ج ۱، ص ۲۳۳.

انسان برخیزد از جای خود عیب ندارد.»

علماء سابق که اینها از شهرها و از دهات خود حرکت می‌کردند و می‌رفتند در حوزه‌ها درس می‌خوانند براساس همین روایاتی است که این یک چند تا دانه به عنوان شاهد عرض شد؛ و الاً مرحوم مجلسی جلد اول کتاب «بحار الأنوار» خود را در فضیلت علم و علماء و اخلاص در عمل و علماء سوء و علماء روحانی و الهی و شرائط علم اختصاص داده، و صدها روایت آنجاست. افرادی هستند در گوشه و کنار، این روایات، یا به وصیت پدرشان یا به نصیحت مادرشان خوانند و به گوش آنها می‌خورد و آنها هم حرکت می‌کنند و می‌آیند در حوزه‌ها و مشغول درس می‌شوند برای خدا، و می‌رسند به آن مقامی که باید برسند؛ البته در صورتی که طبق آن شرائطی که ذکر شده عمل کنند و کم‌کم روحشان برنگردد، نفسشان برنگردد، متوجه حطام دنیا نشوند، از علم و شخصیتی که پیدا کرده‌اند سوء استفاده نکنند و آن را دام و شبکه برای صید مردم، یا اینکه برای صید - خلاصه - ما سوی الله قرار بدهند و در دام بیاندازند غیر خدا را، و بالتّیجه خودشان هم طعمه شیطان می‌شوند، اینها شرط است دیگر!

در سابق علمائی بودند بسیار عالی و مثل اینکه کم هم نبودند، خیلی بودند. در هر زمانی مثل: شیخ مفید، شیخ طوسی، همین برقی که عرض شد (احمد بن محمد بن خالد برقی) که بر کلینی هم مقدم است و از روایت در سلسله سند کلینی قرار دارد؛ مثل خواجه نصیر الدّین طوسی، مثل شهید ثانی، شهید اول، قاضی نور الله شوشتری، علامه حلّی، مقدّس اردبیلی و همچنین... که وقتی انسان تاریخ آنها را نگاه می‌کند، می‌بیند یک پارچه علم و کمال و درایت، و در عین حال قدس و تقوی هم به روح آنها نشسته و دنیا برای آنها یک پشه ارزش نداشته، واقعاً ارزش نداشته‌ها! و اینها چراغ بودند و حرکت می‌دادند جماعت

را بسوی همان مقامی که رسول الله و ائمه پیش دار آن بودند، و خود و هر کسی که در طیف شعاع و مغناطیس آنها قرار می‌گرفت آنها هم هدایت می‌شدند و می‌رفتند به مقام کمال.

یک عبارتی مرحوم مجلسی نقل می‌کند در مقدمه «بحار الأنوار» که آن مصادر کتابهائی را که در «بحار» از آنها نقل کرده، یک یک ذکر می‌کند و بعد نام مؤلفین آنرا هم می‌برد، مفصل ذکر می‌کند. در آنجا دربارهٔ مقدس اردبیلی که از علماء تقریباً چهارصد سال پیش بوده و در نجف بوده و قبرش هم متصل به قبر امیر المؤمنین علیه السلام است؛ دربارهٔ او دو سه سطر فقط دارد، می‌گوید:

وَ السُّمَّحِقُّ الْأُرْدَبِيلِيُّ فِي الْوَرَعِ وَ التَّقْوَى وَ الزُّهْدِ وَ الْفَضْلِ بَلَغَ الْغَايَةَ الْقُصْوَى وَ لَمْ أَسْمَعْ بِمِثْلِهِ فِي الْمُسْتَقْدَمِينَ وَ الْمَتَأَخِّرِينَ، جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ، وَ كُتِبَهُ فِي غَايَةِ التَّدْقِيقِ وَ التَّحْقِيقِ.^۱

خوب توجه کنید! می‌گوید: «مقدس اردبیلی که من از یکی از کتابهای او در اینجا نقل می‌کنم (وی بر مجلسی فقط صد سال مقدم بوده، صد و خورده‌ای، صد و چند سال بیشتر مقدم نبوده، در واقع می‌شود گفت: در دو عصر پشت سر هم بوده‌اند) مقدس اردبیلی در ورع و تقوی و زهد و علم و فضل رسیده به آن آخرین درجه‌ای که انسان می‌تواند برسد؛ الغایة القصوی، یعنی آخرین نقطه هدف. و من نشنیده‌ام مانند او در میان تمام علماء متقدم و متأخر کسی همانند او باشد. خداوند بین او و بین ائمه طاهرین جمع کند. و کتبی که او نوشته در غایت تحقیق و تدقیق است.»

مجلسی خریّت فنّ است؛ یعنی مجلسی در آدم‌شناسی و عالم‌شناسی و تشخیص کتاب این دیگر یگانه زمان است؛ مجلسی دیگر در این فن رو دست ندارد؛ و

این جای حرف نیست. مجلسی درباره این مرد می‌گوید:

لَمْ أَسْمَعْ بِمِثْلِهِ فِي الْمُتَقَدِّمِينَ وَالْمُتَأَخِّرِينَ. این خیلی مسأله مهمی است که این مقدس اردبیلی چه قسم بوده، چه قسم تحصیل کرده، چه قسم در نجف زندگی می‌کرده، چه قسم در مشکلات تحمل می‌کرده، چه قدر خویشتن‌دار بوده، چه قدر ایثار داشته، چه قدر از هوی و هوس دور بوده و چه قدر به علم و حقیقت علم دست یافته، تا چنین کلامی را ما درباره او بپذیریم و قبول کنیم!

پس علم به انسان کمال می‌دهد و قدرت می‌دهد؛ و افرادی که دنبال علم می‌روند و علم را با عمل توأم می‌کنند - که حقیقت علم همان عملی است که بر طبق علم انسان انجام می‌دهد، عالم بدون عمل را عالم نباید گفت - اینها می‌رسند به آن مقاماتی که در روایات آمده و در آیه قرآن هم ذکر شده:

﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾.

خداوند شما را چراغ و مصباح هدایت قرار داده، راهنمای تمام افراد بشر و خلیفه خدا در روی زمین کرده. شما لوادار این پرچم هستید که در روز قیامت لواء حمد به دست رسول خدا و سپس به دست امیرالمؤمنین، و از آن به بعد به دست شماها می‌رسد. باید این را نگه دارید، مواظب باشید غرور شما را نگیرد، علم شما را نگیرد. علم از همه چیز بیشتر انسان را زمین می‌زند؛ یعنی علم یک کمالی است مثل زیبایی زن. زن زیبا یک غروری دارد؛ حسن یک غروری برای او می‌آورد. در مرد علم حکم زیبایی زن را دارد. اگر کسی علمش بالارفت این طبعاً و ذاتاً به خود می‌بالد و مغرور می‌شود. این غرور را بایستی که به حسابش برسد و بفهمد که این علم مال خودش نیست، این مال خداست، می‌دهد و می‌گیرد و این آلتی بیشتر نیست؛ و اگر بخود ببندد، این دور فرعونیت و شخصیت نفس، خود و خانواده و تمام افرادی که به او بستگی دارند، حرکت می‌دهد، و خودمحور و خودشخصیت می‌شود، و در مقابل اینکه خود وجود

خود را مرآت برای خدا بدانند، خودش می‌شود مرکز دعوت همه افراد بسوی خود؛ چونکه خود را از همه بالاتر می‌داند، و در مقابل پروردگار؛ گرچه نمی‌گوید: خدائی نیست، پیغمبری نیست، امامی نیست، کتابی نیست؛ ولی عملاً آنچه از فکرش تراوش می‌کند حق می‌بیند و غیر او هر چه هست باطل؛ ولو اینکه به آیه قرآن یا روایت صحیح‌های هم برخورد بکند، آنها را بالأخره تأویل می‌کند و حسابش را می‌رسد و می‌گذارد کنار و می‌گوید: مطلب همین است و بس!

و این اعظم از خطرات است، که آن علم صافی و پاک الآن در کانون وجود این تبدیل به یک کانون آتش، و آن مرکز خیر تبدیل به یک جهنم گذاخته شده؛ و لذا در روایات داریم که از این علماء بترسید، دنبال یک همچنین عالمی نروید. مبدا اینکه شما عملتان عملی باشد که از این جاها سر در بیاورد! تحصیلتان در علم، شما را به شخصیت و تجبر و تکبر بکشاند! شما همیشه باید خود را نیست و نابود و مرکز تجلیات علمی پروردگار ببینید.

در کتاب «عُدَّة الدَّاعِي» بنا بر نقل «بحار» از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ روایت شده:

مَنْ أَرَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا! ^۱

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: «کسیکه علمش زیاد بشود ولی هدایتش زیاد نشود، نور قلبش زیاد نشود، راه یافتگی‌اش به پروردگار بیشتر نشود، این علم برای او چیزی اضافه نمی‌کند مگر دوری و بُعد را.»

یعنی به عوض اینکه علم انسان را نزدیک کند، علم برای او موجب دوری است. امروز درس می‌خواند، مثلاً فرض کنید در درجه پنجم واقع است؛ فردا

که درس می خواند می خواهد برود در درجه ششم، می آید چهارم. پس فردا درس می خواند می آید سوم، پس فردا می آید دوم، اول، بعد می رود منهای صفر. و ای کاش که در آنجا متوقف بود، منهای یک، منهای دو، منهای ده هزار، صد هزار، برو منهای بی نهایت. خداوند هم که الحمد لله هم مقام فضل و کرم و رحمت از آنطرف بی نهایت دارد، و تجلی جلال و غضب خدا هم از این طرف بی نهایت است. جهنم های گداخته ناشی از فوران نفس، یک نفسی به این داده می شود - که این را خودش دنبال رفته - که از هر آتشی سوزاننده تر و خطرناکتر، به صورت دین، به لباس دین، به عنوان تأیید شریعت سید المرسلین؛ ولی همه اش دعوت به نفس و مبارزه با خدا و مبارزه با امام، ولی به صورت دین، به صورت قرآن، به صورت کتاب، به صورت سنت، این خیلی عجیب است! چه قسم انسان می تواند این را باور کند که کسیکه دنبال علم رفته، دنبال کمال رفته، از این جاها سر در بیاورد! مگر می شود؟! بله!

قرآن می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^۱

آیه دیگر: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^۲

«خداوند نعمتی را بر مردم تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها ما بالذات را تغییر می دهند.» چون خودشان ما بالذات (صفات نفسانی) را تغییر می دهند، برمی گردند، خدا نعمت را بر آنها تغییر می دهد. خدا عذاب خالد بر آنها مسلط می کند؛ قحط می فرستد، سیل می آید، زلزله می آید، آتشفشانی، کوهها دهان باز می کند، مرض می آید، وبا می آید، خشکسالی و قحطی می آید، جنگ می آید و

۱ - سوره الأنفال (۸) صدر آیه ۵۳.

۲ - سوره الرعد (۱۳) قسمتی از آیه ۱۱.

نسل و حرث آنها را از بین می‌برد؛ چرا؟ برای اینکه اینها آن نعمتی را که خدا به آنها داد به عوض اینکه از خدا ببینند، شاکر باشند، کافر شدند و به خود نسبت دادند و به امور طبیعی و به امور سطحی اتکاء کردند و ربط خود را از خدا بریدند؛ خدا هم گفت: بسم الله! حالا که می‌گوئی از عهده خودم ساخته است، بیا این عنان گردن خودت، برو ببینم کجا سر در می‌آوری؟!

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

«اگر اهل ده‌ها و شهرها و قراء ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌گرفتند، ما برکات آسمانها و زمین را بر آنها نازل می‌کردیم، برکات روحی و مادی، (برکات سماوی، علم و معرفت و درایت و فعلیت است؛ برکات زمینی، رفع گرفتاریها و مرض و شدائد و مصائب) نه اینها را هم از بین می‌بردیم، دنیا برای آنها گلستان می‌شد، از هر طرف که دست می‌زدند، راه خیرات به آنها باز بود، لازمه ایمان و تقوی است؛ اما اینها به آیات ما تکذیب کردند، ما آنها را گرفتیم؛ ﴿بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ در اثر همان تکذیب آیات ما، ما هم - عرض می‌شود که - گرفتیم، همه این برکات را از آنها گرفتیم، و برای ما گرفتن برکات کاری ندارد.» در زمان سابق در حوزه‌های علمیّه تدریس قرآن و تفسیر می‌شد، علماء بزرگ مانند شهید اول و شهید ثانی دروس معرفتی داشتند؛ دروس کلامی داشتند. علامه حلی مدرسه سیار داشت، در رکاب سلطان محمد خدابنده. این بنده خدا (علامه) برای حفظ شریعت تا آخر عمر هر جا که سلطان می‌رفت، دنبالش می‌رفت؛ با چادرهایی که هر جا پیاده می‌شد، گسترده می‌شد، طلاب در آن چادرها جا می‌گرفتند، شترها کتابها را زمین می‌گذاشتند، یک مدرسه

می‌شد، و مدرسه‌اش و تعلیمش بود. آخر هم در کرمانشاه از دنیا رفت و به پایان رسید این مدرسه. یعنی در اینجا بعضی از کتابهای علامه را انسان می‌بیند که این کتاب مثلاً در کرمانشاه در مدرسه سلطانیه سیار به پایان رسید. برای چه اینکار را می‌کرد؟ برای اینکه خون دل خورده، حالا سلطان محمد خدابنده را مسلمان کرده، اگر ولس بکند می‌برندش. این با هزار مرارت - برای یک عالم پیرمردی مانند علامه - این بیاید و برای حفظ شریعت طلاب را با شترها و چادرهایی از کرباس، این طرف و آن طرف می‌زنند ببرد؛ در جنگها و حضر و سفر برای اینکه این مرد را حفظ کند، و حفظ هم کرد.^۱

در زمان شیخ انصاری - رحمة الله علیه - مرد مقدس، متدین، گرچه مرحوم انصاری اهل عرفان نبود، اهل توحید نبود، فقیه بود، ولی مرد عادل و صادق بود؛ بعضی‌ها به آن بزرگ‌مرد مراجعه کردند در امور حکمت و امور الهی، گفت: من اهل این درسها نیستم، بروید سبزواری پیش ملا هادی سبزواری، پیش او درس بخوانید! ببینید! مرجع و شخصی که در رأس واقع شده می‌تواند به خود اجازه بدهد و بگوید: من این مطلب را نمی‌دانم! از اینجا حرکت کن برو آن طرف دنیا! بین نجف و سبزواری آن وقت، می‌دانید چقدر فاصله است؟ شاگردانی که تربیت کرد مرحوم شیخ خیلی شاگردان خوبی بودند. سیزده نفر از آنها که حقیقاً از اساتید فقه و درایت و تقوی؛ هوای نفس اصلاً در آنها نبود. بعد از شیخ وقتی خواستند رئیس معین کنند بین آنها نزاع شد که بعضی‌ها می‌گفتند: تو حتماً باید رئیس بشوی! و این زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: من قابلیت این مقام را ندارم. و کار به گریه و داد و بیداد و اینها در آن مجالس می‌کشید.^۲

۱ - این مطلب را مرحوم علامه - رضوان الله علیه - در کتاب *امام‌شناسی*، جلد نهم، از صفحه ۱۳۸ الی ۱۴۶ با ذکر مصادر ذکر کرده‌اند.

۲ - مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - ⇐

« تفصیل حکایت را در کتاب *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۲، از صفحه ۱۰۴ الی ۱۰۷ چنین نقل کرده‌اند:

«... دربارهٔ مرحوم میرزای بزرگ **حاج میرزا محمد حسن شیرازی** - اعلی الله مقامه - نقل شده که ایشان فرموده است: من برای ریاست یک قدم برنداشتم؛ و این مطلبی بود که خود بخود پیش آمد و آستان ما را گرفت در حالتیکه من راضی هم نبودم.

و نقل می‌کنند: بعد از مرحوم شیخ انصاری - رحمه الله علیه - بزرگان از شاگردان ایشان که ظاهراً هفده نفر بودند؛ امثال آقای میرزا حسن طهرانی نجم آبادی، حاج میزار حسین، حاج میرزا خلیل و... که تمام آنها از بزرگان بودند، مجلسی تشکیل دادند و اعظم تلامذهٔ شیخ را در آن مجلس دعوت کردند؛ غیر از آقا سید حسین کوه کمره‌ای که وی را به این مجلس فرا نخواندند، بجهت اینکه او یک مرد مستبد به رأی و غیر متغییری بود، با اینکه علمیتش بسیار بود ولیکن چون از جهت ریاست امور مسلمین و حتی مشورت او را نپسندیده بودند، در این مجلس دعوت ننمودند. بالاخره این هفده نفر از شاگردان مرحوم شیخ که در درجهٔ اعلای از تقوی بودند، با هم جمع شدند و در آن مجلس همه اتفاق کردند بر اینکه: **آقا میرزا محمد حسن شیرازی** بایستی که جلو برود و کارها را در دست بگیرد و مرجع امور مسلمین گردد.

اما میرزا محمد حسن شیرازی در آن مجلس نه تنها خوشحال نشد، بلکه گریه کرد؛ یعنی گریهٔ بلند کرد که چرا عهدهٔ این امر را برگردن من می‌اندازید؟! من اهل اینکار نیستم، من وظیفه‌ام این نیست، من از عهده‌ام بر نمی‌آید، و چنین و چنان!

و بعد به آقا میرزا حسن طهرانی نجم آبادی که از شاگردان معروف شیخ بود گفت: من شهادت می‌دهم: تو أعلم از من هستی! تو چگونه مرا معین می‌کنی؟ آقا میرزا حسن طهرانی گفت: بله من هم خودم را از تو أعلم می‌دانم، ولیکن من بدرد ریاست نمی‌خورم؛ ریاست علاوه بر أعلمیت، یک دماغ و فکر و تحمّل و سعه‌ای می‌خواهد که این بار را بر دوش بگیرد و من آنرا ندارم؛ و تو داری؟ و لذا تو را به این سِمَت منصوب می‌کنیم؛ و ما هم از اطراف تو را کمک می‌کنیم و رهایت نمی‌کنیم، و نهایت نمی‌گذاریم؛ و خلاصه مرجعیت را با گریه و عدم رضایت برگردن آقا میرزا

← محمد حسن شیرازی - رضوان الله علیه - گذاشتند.

همچنین درباره آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی - رحمة الله علیه - می گفتند: ایشان به اندازه ای قلبش پاک و صاف و نورانی بود که اصلاً خیال ریاست نمی کرد؛ اصلاً خیال تفوق نمی کرد؛ معنی ریاست را نمی فهمید. می گویند: آقا شیخ هادی طهرانی که معروف بود همه علماء را بباد انتقاد می گیرد و تعییب می کند، از آقا میرزا محمد تقی شیرازی و از رویه و مرام و قدس و طهارت و صفای باطنی او نتوانسته بود اشکال بگیرد. بله، فقط اشکالش این بود که می گفت: این صفائی که آقا میرزا محمد تقی شیرازی دارد، این صفای اکتسابی نیست، این ذاتی اوست و بدر نمی خورد.

او یک معصومی است ذاتی؛ او خارج از موضوع است؛ خوبی و بدی را باید روی صفات اختیاری بدانیم و آقا میرزا محمد تقی شیرازی ذاتاً معصوم است و ذاتاً پاک است؛ اینرا هم بعنوان عیب می گفته است.

خوب، افرادی مانند اینها باید زمام را در دست بگیرند! مانند آقا میرزا محمد تقی شیرازی که تمام دنیا به او اقبال بکند یا ادبار، برایش تفاوتی نمی کند و داستانها از او نقل می کنند، خیلی داستانهای مفصل.

از جمله می گویند: از آقای آقا شیخ محمد بهاری - رحمة الله علیه - که از شاگردان میرزا مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بوده، سؤال کردند: ما می خواهیم به آقا میرزا محمد تقی شیرازی رجوع کنیم؛ آیا رجوع کنیم یا نکنیم؟! ایشان می گوید: من امتحانش می کنم!

مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی در صحن مطهر سید الشهداء علیه السلام نماز جماعت می خوانده است و تمام صحن به ایشان اقتدا می کرده اند. روزی آقای آقا شیخ محمد بهاری هم آمده سجاده اش را پهلوی سجاده ایشان انداخته و مقارن ایشان شروع کرده بود به نماز خواندن، در حالیکه آقا میرزا محمد تقی شیرازی هم نماز می خوانده است؛ بعد از فراغت از نماز به آن افرادی که سؤال کرده بودند گفته بود: از این مرد تقلید کنید! برای اینکه در تمام حالات نماز اصلاً

اما بعد از مرحوم شیخ و شاگردان او که مشروطیت پیش آمد و اختلاف میان علماء در اثر نفوذ دو سیاست متضاده انگلیس و روس، از اینجا دیگر یک قدری آب خراب شد و آلوده شد، وَكُلُّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قُورَّتِهِ؛^۱ این آتش را بسوی قرص خود، و آن هم آتش را بسوی قرص خود، این به عنوان شریعت، آن به عنوان شریعت، اینها به جان هم افتادند و همینطور ادامه پیدا کرد؛ درس حکمت و فلسفه و عرفان که هیچ، اینها همه در حوزه‌ها تعطیل شد. درس معارف تعطیل شد، و اخیراً که خیلی دیگر افتضاح شد. اخیراً بجائی رسید که اصلاً کسی نام «أسفار» را مثلاً در حوزه نجف یا در حوزه قم نمی‌توانست ببرد، در کتابفروشی‌ها یک کتاب حکمت پیدا نمی‌شد و کسی که می‌خواست این درسها را بخواند - اصلاً مثل یک شخص غریب - در آن حوزه وجود نداشت؛ با اینکه اساتید بزرگ حکمت مثل آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، مثل آقا میرزا محمد باقر اصطهباناتی، مثل شیخ الشریعه اصفهانی، که اینها از اساتید حکمت بودند، خود اینها پاسدار و از مدرّسین حکمت بودند.

← خطوری در قلبش پیدا نشد که: این آمده است پهلوی من اینجا ایستاده و در مقابل من نماز می‌خواند!

و می‌گویند: باز همین آقای آقا شیخ محمد بهاری در سفری زیارتی که به سامراء می‌رفتند، همپالکی آقا میرزا محمد تقی شیرازی شد. (در آن وقتها که مردم با کجاوه به مسافرت می‌رفتند، این طرف کجاوه یکنفر می‌نشست، و آن طرفش هم یکنفر دیگر) و ایشان می‌گفت: من یک مطلب علمی را پیش کشیدم و اصولاً می‌خواستم آقا میرزا محمد تقی شیرازی را عصبانی کنم که از میدان بدر رود، و یک جمله‌ای، یک کلامی خلاف بگویند، ولی در تمام طول مسافرت بین کاظمین و سامراء که هجده فرسخ است، آنهم با قاطر، آنچه کردم یک کلام از دهان ایشان بیرون نیامد؛ حتّی بعضی اوقات من تصنعاً می‌گفتم مثلاً: شما این مطلب را نمی‌فهمید؛ چنین و چنان و فلان، ولی ایشان أبداً از آن منهایش تعدی نکرد، و همینطور آرام جواب مرا می‌داد. انتهی.

۱- «هر شخص آتش تنور را به سمت نان خود سوق می‌دهد تا نان خود را بیزد.»

بعد از اینکه اینها از بین رفتند، دیگر همه چیز از بین رفت. علوم معقول از بین رفت. غیر از اینکه مثلاً فلان روایت را بخوانیم و ظاهرش را بیان کنیم دیگر چیزی در دست کسی نماند، و آن را هم بر طبق افکار و پندارهای خود توجیه کردن و تأویل کردن. بدون علوم عقلی معنی روایات اصلاً فهمیده نمی‌شود. حالا اینها راجع به حکمت، عرفان که اصلاً اسمش را نیاور؛ خدای ناکرده اگر کسی، این یک قدری دنبال واقع می‌خواست برود، دنبال حقیقت برود، یک قدری به خود برسد، همین قدر کافی بود که تمام حوزه به او با نظر اهانت و سخافت و رذالت بنگرد و او را یک شخص اجنبی و کافر و تافتۀ جدا بافته ببیند.

آخر یعنی چه؟! اگر حوزه، حوزه نجف است، اینجا مقام امیرالمؤمنین است، این حرفها چیه؟! چرا عرفان در اینجا نامش قدغن است؟! می‌دانید معنایش چیه؟ معنایش این است که نام خود امیرالمؤمنین علیه السلام قدغن است! خود امیرالمؤمنین علیه السلام تیرباران شده، لذا علومش هم تیرباران شده. «نهج البلاغه» مگر در نجف بود؟ مگر کسی «نهج البلاغه» می‌دانست؟! شاید طلبه‌هایی می‌رفتند نجف و برمی‌گشتند و بیست سال می‌ماندند، دستشان به «نهج البلاغه» نمی‌خورد و نمی‌دانستند چیه؟ یک نهج البلاغه‌ای امیرالمؤمنین نوشته، بله در فصاحت و بلاغت، می‌گویند: تالی تلو قرآن است! اینها افسانه نیست‌ها!!! اینها مطالبی است که عرض می‌کنم آنوقت می‌فهمید شما که مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - و از آن بالاتر اساتیدش، آخوند ملاً حسینقلی همدانی، که آنها را رمی به تصوّف می‌کنند که اینها صوفی‌اند؛ آسید جمال را می‌گفتند صوفی، آقا سیّد عبدالهادی شیرازی که یک قدری مرد منزّه و خویشتن‌داری بود، می‌گفتند: گرایش به تصوّف دارد؛ او به شاگردهای مرحوم قاضی عنایت دارد.

این میزانِ سنجش نجف است. آنوقت این حوزه فاتحه‌اش نباید خوانده بشود؟! واقعاً نباید خوانده بشود؟! این حوزه است؟! یعنی این تربیت مکتب قرآن و أمير المؤمنين می‌کند؟! چند نفر دور هم جمع شدند بر سر سفره سیاهی، این او را بسوی خود می‌کشد، آن او را بسوی خود می‌کشد؛ این فلان را دعوت می‌کند، آن فلان را دعوت می‌کند؛ این می‌فرستد برای طبع رساله به فلان شهر و آن همچنین و همچنین!

شما می‌دانید ما این چند سالی که در نجف اشرف بودیم چه مرارت از دست همین‌ها کشیدیم؟ رویه ما چی بود؟! صوفی بودیم؟! سبیل گذاشته بودیم؟! کشکول دستمان بود؟! طبرزین داشتیم؟! ابداً این حرفها نبود؛ فقط همین بود که انسان می‌خواهد بفهمد که چیه! اگر خدا راست است، خوب ببینیم چیه؟ اگر آنچه را که امام می‌گوید راست است، ببینیم چیه؟ غیر از دنبال فهم رفتن، که چیزی نبود. اما همین که می‌دیدند این روش اگر آفتابی بشود، روشن بشود، دکان همه آنها به هم می‌خورد، آنها در اضطرابند؛ علمشان علم شیطانی است؛ از این می‌ترسند که مبادا این حرف به گوش یک مسافر بخورد، به گوش یک وارد بخورد و آن هم اهل علم و اطلاع است و بیاید و تفحصی کند و ببیند چنته آنها اصلاً خالی است.

من خودم در یک مجلسی در نجف بودم که یک روز بین دو نفر دعوا شد؛ و یک نفر به دیگری می‌گفت: چرا فلان کس (آقای حاج عبدالرزاق کرمانشاهی) را تو آوردی در نجف و پیش فلان کس بردی؟ اینها را که می‌آوردند در نجف باید چند روز نگه داشت و بیرون کرد؛ زیرا که اگر بمانند در نجف و از حقیقت افکار و اخلاق بعضی اطلاع پیدا کنند، اینها دیگر هیچ وجوهات خود را برای نجف نمی‌فرستند!

حوزه نجف، حوزه قتل و غارت و نهب و استلاب سهم امام شده. أمير المؤمنين

چقدر تحمّل کند؟! چقدر اینها را بیرون نربرد؟! گوش می‌کنید چه می‌گویم؟
بنده که در نجف بودم، خدا نگه داشت. سه عامل بود که ما را نتوانستند بیرون
کنند و الا بیرون می‌کردند.

اول اینکه: از کسی شهریه نمی‌گرفتم، و الا شهریه‌ام را تحقیقاً قطع می‌کردند.
هر کسی که یک کمی در مسجد سهله بیشتر بود یا مسجد کوفه، یا در مجالس
عمومی کمتر وارد می‌شد شهریه‌اش قطع می‌شد.

دوم اینکه: اقوام و عشیره ما همه از علماء و اهل علم بودند؛ چه از مُردگان، چه
از زندگان و اینها همه را می‌شناختند و نمی‌توانستند مبارزه با من بکنند؛ زیرا
که از احیاء از علماء هم بسیاری بودند که با آنها در می‌افتادند و آنها وجهه و
شخصیت خودشان را نمی‌دیدند که بتوانند با اینها در بیافتند.

سوم اینکه: من یک طلبه‌ای بودم که هر کسی که واقعاً جلوی من در می‌آمد من
زود حسابش را می‌دادم دستش. در مجالس و محافل کسی بر علیه قاضی
ابداً نمی‌توانست حرف بزند، اینها همه پشت سر بود و صدایش بگوش ما
می‌رسید. یا پشت سر علامه طباطبائی، ابدأ و ابدأ! ما با چهار کلمه روشن
می‌کردیم که آنچه شما دارید پیشی بیش نیست، و حقیقت این است. و الآن
از آنها هم بعضی‌ها حیات دارند. و مع ذلک وقتی که در بازار راه می‌رفتیم
نگاه همه به ما نگاه بغض و عداوت بود. معلوم بود که یک چیزی شنیده‌اند و الا
به ما کی نگاه می‌کند؟ ما یک طلبه‌ایم که رفته‌ایم نجف، سید، و مشغول درس
خواندن هستیم، به کار خودمان هم مشغولیم، درسمان هم بد نیست، بزرگان
می‌گویند: درسش هم بد نیست، عمرش هم تلف نمی‌کند، چنین و چنان است،
جزوه‌ها و تقریرات را هم می‌نویسد، از این جهت هم که اشکال ندارد.

پس این اشکال چیه؟! این که شما می‌گوئید: فلان کس صوفی است و منحرف
است، این را ما بیائیم و بشکافیم؛ صوفی یعنی چی؟ یعنی درس درست

خواندن، هان؟! متوجّه شدن، مراقبه داشتن! اگر این است، خُب انسان خیلی خوب است صوفی باشد؛ اگر این نیست، خُب چرا تهمت می‌زنید؟! شما که بعنوان مرجعیّت (و مراجع در آنوقت همه به این اساس بودند) و بعضی‌ها می‌گفتند: ماکلیات عرفان را قبول داریم، ولی این حرفها چیزهای جزئی است و خیلی مهم نیست، انسان می‌رسد؛ باید انسان دنبال همین مصادر و همین امور باشد، آن عنوان تبلیغ و ترویج و شریعت است غیر از این چیزی نیست، درست!

شما می‌دانید در این سالها مرحوم قاضی و علامه طباطبائی و امثال اینها و هر کسی که می‌خواست یک بوئی از عرفان ببرد، در چه اتهامات و مضیقه‌هایی بود؟ این از هستی ساقط می‌شد. و اینها هم جمع شده‌اند دور قبر امیرالمؤمنین به عنوان دین، به عنوان حفظ شریعت، به عنوان نگهداری حوزه هزار ساله شیخ طوسی که الآن بر گردن ماست، می‌خواهند حوزه را نگهدارند؛ بسم الله! بفرما نگهدار! مگر امیرالمؤمنین را می‌شود گول زد؟! عزیز من آخر امیرالمؤمنین زنده و مرده‌اش یکی است؛ نگه می‌دارد، نگه می‌دارد، نگه می‌دارد، بعد، آخر می‌آید با مُخ می‌اندازد تون تَه جهنّم؛ و ابداً باکیش هم نیست! با امیرالمؤمنین که نمی‌شود بازی کرد.

علمائی که اینها به خود مغرورند و مشهورند و دنیا را صید و شبکه قرار داده‌اند برای طعمه‌های نفسانی خود، اینها از هر موجود خطرناکترند.

من یک وقتی فکر می‌کردم خداوند در این دنیا حیواناتی قرار داده، گرگ، شیر، پلنگ، اینها هر کدام حیوانات درنده هستند؛ اینها مانند کدامیک از این حیوانات هستند؟ دیدم که نمی‌شود اینها را به هیچ حیوانی تشبیه کرد، بلکه باید حیوان را به آنها تشبیه کرد. بعد دیدم که نه، شیر و پلنگ را هم نمی‌شود به آنها تشبیه کرد؛ اینها حکم تانک را دارند. تانک وقتی حرکت می‌کند و می‌آید

جلو، هیچ نمی‌فهمد؛ زیر آن انسان باشد، حیوان باشد، درخت باشد، در باشد، دیوار باشد، هر چه باشد، این زیر خود می‌گیرد و نابود می‌کند و می‌رود. علماء سوء العیاذ بِاللَّهِ اینطور نفسی پیدا می‌کنند، که برای بدست آوردن مقاصد و پندارهای شیطانی خود هیچ چیزی [مانع] و رادعشان نیست. هزار آیه قرآن شما برایشان بخوانید، زود می‌گذارد برای شما با چهار تا فرمول جلوی دستتان، که این آیه راجع به آنجاست، این آیه راجع به اونجاست، راجع به اینجا نیست. روایت می‌خوانید، می‌گوید: آقا جان! این روایت معارض است با آن روایت، او را باید عمل کنی. آقا جان! شما که در فلان مجلس، دیروز آن روایت را ترجیح می‌دادی چگونه الآن به مصلحت زمان خود این روایت را ترجیح می‌دهی؟! شما می‌گفتی: آن روایت معارض دارد و قابل عمل نیست، چرا امروز به آن تمسک می‌کنی؟! و امثال اینها، خیلی عجیب است‌ها!

آن وقت خوب توجه کنید مسأله از چه قرار است؟ مسأله از این قرار است که اگر شما می‌شنوید که صدّام - لعنة الله علیه - با تانک وارد صحن امیرالمؤمنین علیه السلام شده، خیلی تعجب نکنید.

به خدا قسم آن شخصی که به نام مرجعیت مثلاً و امثال اینها انحراف از صراط مستقیم امیرالمؤمنین دارد و او با کبکبه و دبدبه وارد صحن می‌شود، او از هزارتا از این تانکها بدتر است و خطرناکتر است! و آن تانکهاست که این تانکها را بوجود آورده. این تانکها برای امتحان من و شماست. الظَّالِمُ سَيِّفِي، أَنْتُمْ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ.^۱ «ظالم شمشیر من است، من با او از مردم انتقام می‌کشم،

۱- کلمه الله، ص ۱۸۰، حدیث ۲۱۰. البتّه به مضمون این حدیث قدسی روایاتی از خاصّه و عامّه وارد شده است:

اما روایات خاصّه و شیعه: از جمله در کتاب *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، ص ۳۲۳.

بعد هم از خود او انتقام می‌کشم.»
 صدام ظالم است و منتقم؛ ولیکن این جریانات، اینها کُتره نیست، خود بخود نیست، از زیر نظر پروردگار مخفی نیست، از زیر نظر امام زمان مخفی نیست. صدام نمی‌تواند خدا را گول بزند و در یک حجره‌ای مخفی کند و بعد خودش بیفتد جلو. تمام اینها با اینکه ظالم است و ستمکار است - لعنت اولین و

← حدیث ۱۶:

أبي رحمه الله، قال: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقِطِينِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الحميد، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حمزة، عَنْ أَبِي بصير، عَنْ أَبِي جعفر عليه السلام قال: ما انتصر الله من ظالمٍ إلا بظالمٍ، و ذلك قولُ الله تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَيِّ بِعُضِّ الظَّالِمِينَ بَعْضًا﴾ (سورة الأنعام (۶) صدر آیه ۱۲۹).

و نیز در کتاب کافى، کتاب الکفر و الإیمان، باب الظلم، ج ۲، ص ۳۳۲، حدیث ۱۳:
 عِدَّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن أبي نجران، عن عمارة بن حكيم، عن عبد الأعلى مولى آل سام قال: قال أبو عبد الله عليه السلام مُبْتَدَأًا: مَنْ ظَلَمَ سَلَطَ اللهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ... الحديث.

و ایضاً در همین کتاب، ص ۳۳۴، حدیث ۱۸:
 عِدَّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي نهشل، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام [في بعض النسخ (عن أبي جعفر عليه السلام)] قال: قال: مَنْ عَذَرَ ظالماً بظلمه سَلَطَ اللهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ... الحديث.

و اما روایات عامه و اهل سنت: در کتاب الدرر المنتشرة، سیوطی وارد شده که:
 الظالم عدل الله في الأرض ينتقم به ثم ينتقم منه.
 و نیز در همین کتاب: من الله تعالى يقول: أنتقم ممن أبغضت من أبغضت ثم أصير كلاً الى النار.
 و مثله فی کتاب المقاصد الحسنة، للسخاوی.
 و نیز در کتاب الأسرار المرفوعة، ملاً علی قادری آمده که: ما انتقم الله من قوم إلا بشر منهم.
 و نیز در کتاب كشف الخفاء، عجلونی آمده است که: إن الله ينتقم من الظالم بالظالم.

آخرین بر او باد، که جنایتکاری مثل او پیدا نشده^۱ - ولی معذک از نقطه نظر تحقیق اگر بسنجیم، این خطرناکتر است یا آنکه از اول عمر ریشی گذاشته و پشمی و عمامه‌ای و قبائی و ردائی و رفته در سردابهای نمود نجف و شبها هم در بالای بام، آن عجه‌های شدید را خورده، برای اینکه رئیس بشوم، نه برای اینکه من خدمتی به دین کنم!

امیرالمؤمنین را گول نمی‌شود زد؛ امیرالمؤمنین بیدار است و این دستگاه را می‌خواهد برچیند. حالا شما ببینید ان شاء الله بعداً چه دستگاههای خوبی پیش می‌آید و اینها همه از بین می‌روند، و حوزه تشکیل می‌شود، حوزه خوب، حوزه‌ای که شهید اول و شهید ثانی و علامه حلی و مقدس اردبیلی و امثال اینها می‌پسندند. حوزه‌ای که پاسدار قرآن و علم و عرفان و عقل و درایت و رسیدن به حقائق؛ حوزه‌ای که طلبه‌های خود را به ایثار و گذشت و عبادت و شب‌زنده‌داری و تفکر در آلاء پروردگار دعوت کند. حوزه‌ای که طلبه‌های محصل و جدی و درس‌خوان و مراقب که هر ساعت از زندگی خود را بیهوده به هدر نمی‌دهند و خود را مأمور و عبد پروردگار می‌دانند و بر طبق آن امریه

۱- آری! هم اکنون که در بازنگری قبل از طبع، این سطور نگارش می‌یابد، یعنی دهم صفر الخیر ۱۴۲۴ هجری قمری، ما شاهد سقوط و اضمحلال صدام ملعون و حکومت ننگین و ضد شریعت و بشریت بعث عراق توسط آمریکا و انگلیس می‌باشیم، و معجزه مشیت و تقدیر الهی را در ناموس عالم تکوین مشاهده می‌نمائیم، و انجام وعده الهی را در سرنگونی جباران و ستمگران بالعیان لمس و شهود می‌کنیم، و استمرار این سنت تکوینی را در محو و هبوط همه مستکبران و ظالمین از خدای متعال و صاحب ولایت کبری: حضرت بقیه الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء خواستاریم.

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
گفت ای کشته کرا کشتی تا کشته شدی زار
تا باز مگر کشته شود آنکه تو را کشت

عمل می‌کنند. از این به بعد، آن حوزه ان شاء الله تشکیل می‌شود.

آری! این صفاتی که ما در روایات و اینها می‌خوانیم، وقتی تطبیق می‌کنیم با کارهای اینها، تا یک اندازه هی می‌گوئیم که: حمل به ظاهر کن! حمل به ظاهر کن! حمل به صحت کن! حمل به صحت کن! انسان هم ظاهر را نباید از دست بدهد، نه خُب، این کار را هم می‌کنیم، ولی واقعاً هم حالا حمل به ظاهر کردن واقع را عوض می‌کند؟! ما حمل به ظاهر می‌کنیم، ما سکوت اختیار می‌کنیم؛ جماعت‌های بیچاره می‌روند دنبال این مسکینان و از اینها تبعیت می‌کنند، اما پیش حقیقت و حقیقة الحقائق و اصل الوجود و سرّ رحمانی و حقیقت محمدیه باز هم آنجا مخفی است؟! پیش خود امیرالمؤمنین هم مخفی است؟! وقتی انسان [می‌بیند] در صحن نجف اشرف تا همین اخیر پنج نماز جماعت در موقع مغرب اقامه می‌شد، پنج نماز در این صحن کوچک! این صحیح است؟ خدا که می‌گوید: همه باید با هم اتفاق کنید و تفرّق را دست بردارید؛ چند نماز در یک مکان مختصر خواندن، این درست است؟ این غیر از آن مساجد اطراف، غیر از مساجد مثلاً خود صحن، مثل مسجد عمران و بالاسر و خضراء و اینها، نه؛ در خود صحن، غیر از رواقها، در هر گوشه رواق یک نماز دیگر؛ بعد این آقا می‌رفت، ده دقیقه دیگر یک آقای دیگر. تا نزدیک طلوع آفتاب چندین نماز جماعت یکی پس از دیگری؛ خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَصْلَوَةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾^۱

نماز را اوّل وقت باید خواند؛ تمام شد! یک نماز هم بیشتر نخوانید، در صحن هم یک نماز بیشتر نباید خواند. اگر کس دیگری بخواهد نماز بخواند، جلوی او

۱ - سوره النساء (۴) ذیل آیه ۱۰۳: «نماز برای مؤمنین در وقت مخصوص به خود وجوب

را باید گرفت؛ و نباید نماز خواند. یا خود انسان بایستد، نمازهای متعدّد بخواند، یا اینکه مثلاً نماز جماعت ظهر را در این مسجد می‌خواند، آن وقت دو مرتبه می‌رود همان ظهر را در مسجد دیگر می‌خواند. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱؛ آیا پیغمبر هم همینطور بود؟! ائمه هم همینطور بودند؟! یا به عنوان حفظ شریعت؛ مگر این حفظ شریعت است؟! این حفظ شکم است، این حفظ مقام است. کدام مقام؟ آن مقامی که از هر مقامی رذلتر و پست‌تر و انسان را بالنّهایه می‌کشاند، به این جاهائی که ملاحظه می‌کنید. *الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ*.^۲ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَنْكَنَّ الْمُتَّقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳.

«اسلام بالاست و بر فراز همه چیز، و چیزی بر فراز اسلام نیست.»

«عزت لباسی است که پروردگار در تن خودش دارد و برای رسول خود دارد و برای مؤمنین دارد، اما این مسکینان و منافقین نمی‌فهمند.»

ما که می‌گوئیم منافقین، شما خیال می‌کنید منافقین یعنی همان منافقین زمان رسول خدا! و اما نه؛ انحصار به آنها ندارد. هر کسی که اصلاً نفهمد که عزت اختصاص به خدا و رسول خدا و مؤمنین دارد، این منافق است. هر کسی که دعوت به نفس کند و طبق این آیه مبارکه قرآن:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۴ این منافق است. منافق، یعنی آن کسی که دو رو

۱ - سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۲۱.

۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴.

۳ - سوره المنافقون (۶۳) ذیل آیه ۸.

۴ - سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۷۹: «به هیچ یک از افراد بشر که خدای متعال به آنان کتاب و

است؛ یعنی ظاهرش یک چیز نشان می‌دهد ولی باطنش چیز دیگر است. وقتی شما با او برخورد کنید یک قسم با شما مواجه می‌شود، در پشت سر یک حرف دیگر دنبالتان می‌زند؛ یا اینکه اگر هم نزند، از آن نفاق عجیب‌تر در دلش، آن طوری که با شما برخورد کرده نیست. با شما به بشاشت و خوشی، قربانت کردم، فدایت شوم، ولیکن در باطن نقشه‌ای کشیده که شما را از پا در بیاورد. در ظاهر می‌گوید: مردم دنبال اسلام بروید! دنبال قرآن بروید! و چنین و چنان؛ و خودش عمل بر خلاف اسلام می‌کند و پایش را توی یک کفش کرده، برای اینکه این احکام را از بین ببرد؛ این منافق است. خدا با کسی رفاقت خاصّ ندارد، او در صراط مستقیم مردم را حرکت می‌دهد؛ می‌زانش، میزان مستقیم است. ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾^۱ فرموده. آنوقت می‌شود که این حرفها را بزنند و بگویند: ما آسمان و زمین را بر اساس عدل و میزان حقّ آفریدیم، آنوقت در این امور عنان ما را بدهد بدست خود ما و بگوید: هر پنداری، هر غلطی، هر کثافت‌کاری که کردید، اختیار با جناب‌عالی است؛ چون شما عالم شریعت هستید و من اختیار را بدست شما دادم و شما هم دارای ولایت هستید و هر کاری می‌خواهید بکنید! این درست است؟! نه! طلاب علوم دینیّه، همه باید از قدم اول با علم و عمل حرکت کنند، همانطوری که آنها کردند، سابقین کردند. ببینید سید بن طاووس خودش، برادرش علی و احمد، به چه مقاماتی رسیدند! ببینید این بحرالعلوم، که زمانی هم از موتش نمی‌گذرد، حداکثر حدود دویست سال است، ببینید چه مقاماتی

«دستور و نبوت داده است اجازه داده نشده است که مردم را بسوی خویش دعوت کنند و از خدا روی گردانند.»

۱ - سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۷ و ۸: «خداوند آسمان را برافراشت و ترازوی عدل و داد بگستراند تا پای خود را از جاده اعتدال و میزان فرانگذارد.»

داشت! ببینید آن کسانی که مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء که از شاگردان بحرالعلوم و هم‌دوره‌ای‌های او بود، چه مردمان پاک و صافی بودند! و چه قسم دنیا به آنها رو می‌کرد و آنها خود را نمی‌باختند و شب برمی‌خاستند در محراب عبادت و گریه و زاری می‌کردند. و تمام دنیا مقلدشان می‌شدند و نمی‌شدند تفاوتی نداشت، به پیشیزی نمی‌خریدند. انسان بایستی که بر این صراط حرکت کند و الاً خطر حتمی است؛ آنچه را که خداوند برای سابقین گفته برای ما هم هست. آیات قرآن کلّیت دارد و انحصار به رسول خدا و زمان رسول خدا ندارد؛ همهٔ زمانها را بدون استثناء تا روز قیامت می‌گیرد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

این بود سخنان ارزشمند ایشان که از نوار پیاده شده است. گرچه عبارات، عبارات خطابی است و چندان رعایت ضوابط نگارش و تألیف را ندارد، ولی راقم سطور را خوش نیامد که از درج و ضبط عین کلمات و عبارات آن رادمرد میدان علم و عمل و حریت در فکر و عمل، خودداری ورزد و شیفتگان تلقّی حقائق را از ادراک حاقّ مطلب و حقیقت محروم سازد. آری! در هر جا که این فتنهٔ خانمانسوز تعصّب و تحجّر رخنه نماید بساط عدل و قسط برچیده می‌شود، و انغمار در جهالت و عصبیت بجای طیران در عالم قدس و انغماس در بحار برکات بی‌پایان الهی می‌نشیند. خود این حقیر را بجرم تدریس فلسفه در یکی از مدارس معروفه وابسته به مراجع وقت از مدرسه بیرون کردند، و دیگری را بجهت پرداختن به ردّ و ایراد بر مبانی حکمت اجازه درس و بحث دادند! و همانطور که مرحوم والد - رضوان الله علیه - در نوار اشاره فرمودند: با حربه و مستمسک دفاع از تشیع و حریم فقه و فقاہت و پاسداری از حدود و ثغور مرجعیّت، استفاده از حجرات و مدرّس را بر مدرّسین حکمت حرام، و صرف اموال و سهم امام علیه السّلام را منحصر در بحث و تبلیغ فقه و اصول قلمداد کردند.

اما این چنین نیست که برای ابد چهرهٔ فروزان حقیقت و واقع در پس نقاب جهل و خودپرستی و غبار هوی و هوس نفوس بی‌خبر از جمال مقصود پنهان بماند؛ و بشارت افتتاح حوزهٔ علمیّه امیرالمؤمنین پسند و امام زمان پسند را همواره در جان و ضمیر خویش مشتعل و فروزان می‌داریم و از خدای مَنان مسألت می‌نمائیم هر چه زودتر این بشارت را جامهٔ عمل بپوشاند و مکتب توحید و عرفان اصیل تشیع را در عتبهٔ ملکوتی حضرت مولی الموحّدين علیه السّلام مستقرّ نماید، تا اینکه دیگر طلاب و فضلاء مجبور نشوند برای رفتن به منزل مرحوم قاضی عبا بر سر بکشند و مراقب بر سر کوچه و خیابان بگمارند. حوزه‌ای که از هر کوی و برزنش ندای توحید و عرفان بلند شود، و لوادارانی چون قاضی‌ها و سیّد احمدها و سیّد حسن مسقطی‌ها را به جامعهٔ علم‌پرور و حقیقت‌جوی بشریت تحویل دهد. آمین؛

﴿الْأَيْسَ الصُّبْحِ بِقَرِيبٍ﴾^۱.

مجلس چہارم

حرمت العزال از حقّ و بی تفاوتی نسبت بہ آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

باری قضیة سکوت در برابر ظلم و اخفاء حق و عدم دفاع از حق و رعایت احتیاط و کناره گیری فاجعه ای است که در طول تاریخ همواره جامعه بشری را متأثر از تبعات و پیامدهای ناگوار خویش نموده است. در اینجا مناسب است به ذکر کلامی از مرحوم والد - رضوان الله علیه - در یکی از خطبه هایشان در این مورد پردازیم.

سخن درباره کناره گیری عده ای از صحابه رسول خدا از امیر المؤمنین علیه السلام و استنکاف از بیعت با آن حضرت است؛ منجمله سعد بن وقاص که از صحابی رسول اکرم و اعیان انصار و رئیس تیراندازان در غزوات زمان رسول خدا و فرمانده لشکر اسلام در فتح قادسیه و جنگ با ایران است. او کسی است که از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و در عین حال بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام را نیز نپذیرفت. اینک متن کلمات ایشان که از روی نوار پیاده شده است:

سعد بن وقاص از شَجَعان روزگار بود. اوّل تیرانداز از لشکر رسول خدا سعد بود؛ او رئیس تمام تیراندازان بود. جنگهای او خیلی روشن و خیلی خوب بود. اهل تَسَنُّن هم او را از عَشْرَةُ مَبَشَّرَةٌ^۱ می‌دانند. ولی این شخص پس از رحلت رسول خدا با امیرالمؤمنین علیه السّلام بیعت نکرد. بعد از این هم که عثمان را کشتند، همه مهاجر و انصار با امیرالمؤمنین علیه السّلام بیعت کردند ولی او بیعت نکرد و از متخلفین بود. می‌دانید چرا بیعت نکرد؟ برای اینکه او سعد بود! سعد که نمی‌تواند با علی بیعت کند. سعد از نقطه نظر طراز و شخصیت، شخصیت ظاهری خود را هم‌طراز با علی می‌دانست. می‌گوید: من زیر بار او نمی‌توانم بروم، مثل طلحه و زبیر، مثل عبدالرحمن بن عوف، مثل عمر. اینها که به آن مکارم اخلاق و درجات و ولایت که عارف نبودند. می‌گفتند: ما از ریش سفیدها و از لواداران بودیم؛ علی یکی ما هم یکی؛ ما چرا زیر بار او برویم؟ صحبت در این است! سعد می‌گوید: من که یک نفر فرمانده هستم، باید فرمانده باشم نه فرمانبر، و این را در باطن خود حساب می‌کرد. ولو اینکه آدم مقدّسی است، آدم نماز خوانی است، ولی زیر بار علی رفتن، قابل پذیرش برای نفس سعد نبود. چرا بیعت نمی‌کنی؟ نمی‌دانم! علت هم ندارد؛ هیچ.

او خیال می‌کند اگر بیعت نکند، با علی نباشد و با معاویه هم نباشد، عیاش را روی سرش می‌کشد، کنار می‌رود در گوشه‌ای تا آخر عمر زندگی می‌کند. نه این نخواهد بود! این در همین دنیا مبتلا می‌شود به بدترین از محاکمات، که خوب! تو که علی را حقّ می‌دانی چرا رفتی کنار؟ تو که علی را حقّ می‌دانستی و این

۱ - عَشْرَةُ مَبَشَّرَةٌ عبارت‌اند از ده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به اعتقاد اهل سنت، رسول خدا آنان را به بهشت بشارت داده است؛ گرچه صحّت انتساب این مطلب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نظر شیعه مردود می‌باشد.

روایات را از پیغمبر شنیده بودی دربارهٔ علیّ، چرا کنار رفتی؟

پس از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السّلام، سعد آمد پیش معاویه؛ معاویه هم مرد شیطانی بود، خیلی زرنگ بود، ناقلا بود، از مفکرین قوّه واهمه، و واقعاً از ایادی شیطان بود در دنیا. سعد آمد پیش او و گفت: يَا سَعْدُ! لِمَ لَا تَسُبُّ عَلِيًّا؟ «ای سعد! چرا علیّ را سبّ و ناسزانی گوئی؟» من دستور دادم علیّ را در تمام دنیا سبّ کنند و ناسزا گویند. تو چرا سبّ نمی‌کنی علیّ را؟ یعنی آن کسی که از بیعت امیرالمؤمنین علیه السّلام خودداری کند، الآن پیش معاویه که جبار روزگار است مجبور می‌شود بیاید، بالأخره الآن حاکم اوست. و در هر گوشه و کناری حقوق دست معاویه است، باید بیاید زمین ادب ببوسد تا زندگیش بگذرد. سعد هم باشد باید بیاید. و این جبار الآن دارد محاکمه‌اش می‌کند؛ چرا الآن تو علیّ را سبّ نمی‌کنی؟

سعد گفت: ای معاویه! من سه فضیلت دربارهٔ علیّ سراغ دارم که هر کدام یک از آنها اگر برای من بود قسم بخدا از تمام نقاطی که آفتاب بر آنها طلوع می‌کند برای من بهتر بود؛ خَيْرٌ لِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.

گفت: چیست آن سه فضیلت؟

گفت: یکی تزویج فاطمه دختر پیامبر. پیغمبر نور دیدهٔ خود فاطمه بهترین دختران و سرّ خود را به او (علیّ بن ابی طالب) تزویج کرد و از او همچو اولاد هائی آمده است؛ حسن و حسین اولادهای پیغمبرند. این فضیلت مال علیّ است و علیّ بواسطهٔ این ازدواج جزء اهل بیت شده است؛ اهل بیت رسول خدا. آیات قرآن که دربارهٔ اهل بیت وارد شده، علیّ را شامل می‌شود.

دوم اینکه: در جنگ خیبر پیغمبر عَلَم را داد به دست ابوبکر که برود با مسلمانها فتح کند، رفت و شکست خورد و برگشت. روز دیگر رسول خدا عَلَم را داد به دست عمر، رفت و شکست خورد و برگشت. شب به رسول خدا

عرض کردند: عمر هم رفت و شکست خورده بازگشت. رسول خدا فرمود:
 لَا تُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؛ كَرَارٌ غَيْرُ
 فَرَارٍ، يَفْتَحُ اللَّهُ فِي يَدِهِ.

«من فردا علم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند: او کَرَار است (حمله می‌کند) و فَرَار نیست، و خدا به دست او خیبر را فتح می‌کند.» و همه ما منتظر بودیم که علم به دست چه کسی داده می‌شود، چون هیچ احتمال علی را نمی‌دادیم؛ زیرا علی چشم‌درد گرفته بود و در بستر افتاده بود و نمی‌توانست چشمش را باز کند. همه اصحاب می‌گفتند: آن کسی که رسول خدا فردا او را برای جنگ انتخاب می‌کند کیست؟ صحیح که شد، رسول خدا گفت: علی بیاید! گفتند: یا رسول الله! علی در بستر افتاده و چشمش باز نمی‌شود از شدت درد. فرمود: بیاورید او را! علی را آوردند پیش پیغمبر. پیامبر از آب دهان بر چشمهای علی مالید و گفت: حرکت کن و برو! علی رفت و خیبر را فتح کرد. این فضیلتی که برای علی است با این خصوصیات برای هیچ کس نیست.

علامه در «منهاج الیقین» ده فضیلت برای علی نقل می‌کند که یکی از آنها اینست. ده فضیلتی که هیچ یک از صحابه یکقدم با او اشتراک ندارند.

فضیلت سوّم اینست که: رسول خدا درباره او فرمود:

أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

«نسبت تو با من همانند نسبت هارون با حضرت موسی است، مگر اینکه پس از من دیگر پیامبری وجود ندارد؛ یعنی فرق تو با هارون در اینست که او پس از موسی پیامبر بود و تو خلیفه و وصی من می‌باشی ولی پیامبر نیستی.»

در همه غزوات با پیغمبر بود. در یک جنگ (جنگ تبوک) هنگامی که رسول خدا علی را با خود نبرد و گفت: در مدینه بمان! تو ولی و سرپرست امور مدینه

باش هنگامی که من نیستم تا ما از جنگ برگردیم. رسول خدا از مدینه خارج شد و در یک فرسخی توقف نمود. منافقین شروع کردند اینطرف و آنطرف بر سعایت از علیّ که: مورد غضب رسول خدا واقع شده است، و رسول خدا حرکت او را ناپسند داشت، و لذا او را در مدینه گذاشت. منافقین گفتند که: رسول خدا شجاعها را با خود برده و قرار گذاشته که سرپرست زن و بچه مردم باشی. خانه داری و سرایداری مدینه را بتو داده.

أمیر المؤمنین حرکت کرد به طرف موقف رسول خدا، تا آمد خدمت حضرت و گفت: یا رسول الله! از من بدی دیدی که مرا در این جنگ با خود نبردی؟ رسول خدا فرمود: نه و الله! أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. «منزله تو و نسبت تو با من مثل هارون است بالنسبه به حضرت موسی (تو مقام وصایت داری فقط) فرق در این است که هارون بعد از حضرت موسی مقام پیغمبری داشت اما تو مقام پیغمبری نداری.» ولی از هر جهت مثل من هستی و الآن در مدینه در این موقعیت باید من بمانم یا تو. این روایت را بزرگان اهل سنت نقل کرده اند.

وضع مدینه و وضع منافقین مدینه اینطور بود که یا باید پیغمبر بماند یا علیّ در آن وقت؛ و الا مدینه را آشوب می کردند بواسطه دسیسه هائی که با خارجیها داشتند، مثل سلطان روم و غیره، و این جنگ بر علیه رومیها بود. و لذا پیامبر أمیر المؤمنین را در اینجا گذاشت که مثل وجود خودش باشد و چون پیغمبر هم می دانست که در این جنگ خونریزی اتفاق نخواهد افتاد، لذا نیازی به شجاعت علیّ نبود، و لذا با خود نبرد و در مدینه گذاشت تا به جای او باشد. اینکه رسول خدا به علیّ فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، نگذاشت که من علیّ را سب کنم. چرا علیّ را سب کنم؟!!

معاویه گفت: تو خودت این حرفها را شنیدی از پیغمبر؟ گفت: بله! و اوقاتش

تلخ شد و بلند شد که از مجلس معاویه بیرون آید. آخر سعد هم شخصیتی است، معاویه می‌گوید: چرا علی را بخاطر من سب نمی‌کنی؟ روایت در «کامل» ابن اثیر از بزرگان اهل تسنن است.

همینکه سعد می‌خواست از در خارج شود، ضَرَطَ لَهُ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: اقْعُدْ حَتَّى تَسْمَعَ جَوَابَكَ! «معاویه کار زشتی انجام داد برای او و گفت: بنشین تا جوابت را بشنوی!» سعد نشست.

گفت: وَ اللَّهِ مَا كُنْتُ عِنْدِي قَطُّ أَلْعَنَ مِثْلَ الْآنَ! «من هیچگاه ترا در قلب خود ملعون‌تر و ناشایسته‌تر ندیدم همچون این زمان.» تو که این حرف را از پیغمبر شنیدی چرا پس علی را یاری نکردی؟!

توجه کردید! می‌گوید: چرا علی را یاری نکردی! وَ اللَّهِ لَوْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَكُنْتُ خَادِمًا لِعَلِيٍّ! «من اگر خودم این حرفها را از رسول خدا شنیده بودم، خادم علی بودم.»

او دروغ می‌گوید. ولی اکنون احتجاج او با سعد درست است. می‌گوید: من که این حرفها را منکر هستم و از پیغمبر نشنیدم. اما تو که ادعا می‌کنی: من علی را سب نمی‌کنم بخاطر این جهت، چرا او را یاری نکردی! هَلَّا نَصَرْتَهُ!

سعد گفت: إِنِّي رَأَيْتُ رِيحًا سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً، فَقُلْتُ: إِخْ! إِخْ! فَأَنْخْتُ رَاحِلَتِي حَتَّى مَرَّتِ الرِّيحُ فَسِيرْتُ. «من دیدم وضع تاریک است. یک باد سیاهی وزیده است. به شترم گفتم: إِخْ! إِخْ! یعنی بخواب. راحله خود را خواباندم، توقف کردم تا اینکه گرد و غبار برطرف شد و حرکت کردم.» کنایه از اینکه جنگ جمل و صفین و نهروان که پیدا شد، آشوبی در دنیا پیدا شد، من نخواستم در این معارک شرکت کنم، شتر خود را خواباندم، وقتی اینها از بین رفت براه خودم ادامه دادم.

معاویه گفت: لَيْسَ إِخْ فِي الْقُرْآنِ. «إخ در قرآن نیست.» آنچه در قرآن هست

اینست:

﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ﴾^۱ «اگر دیدید دو طائفه از مؤمنین با هم جنگ می‌کنند شما بروید بین آنها صلح برقرار کنید. اگر یک دسته حاضر بر صلح نشد و خواست بر عداوت و بغی و ستم خود ادامه دهد با او جنگ کنید تا او را بر امر خدا وادار کنید.» حال بگو ببینم: تو در این واقعه با که بودی؟ اَكُنْتَ مَعَ الْعَادِلَةِ عَلَى الْبَاطِلِ، اَمْ كُنْتَ مَعَ الْبَاطِلِ عَلَى الْعَادِلَةِ؟ «در این جنگها با دسته و گروه باغی بر علیه گروه عادل بودی، و یا با گروه عادل بر علیه باغی می‌جنگیدی؟» سعد نتوانست جواب معاویه را بدهد. گفت: قسم بخدا اینجا که تو نشستی من به آنجا بیشتر از تو سزاوارترم! معاویه هم به او گفت: قوم و خویشان تو ترا به ریاست قبول ندارند، حال ادعای مقام و ریاست را داری؟!^۲

خوب، حالا بفرمائید جناب سعد! شما رفتید کنار و امیرالمؤمنین هم این جنگها را که بر دوش او بود انجام داد و این قضایا پیش آمد؛ حال اگر شما با امیرالمؤمنین آمده بودی، این تقویت نیروی امیرالمؤمنین نبود؟ در واقعه صفین در رکاب امیرالمؤمنین بزرگان از مهاجر و انصار کشته شدند، مثل اویس، مثل عمّار یاسر. خیلی عجیب بود. اگر تو می‌آمدی آیا موجب تقویت نبود؟ تو لشکر علی را تقویت نمی‌کردی؟ تو که فاتح ایران بودی، تو که رئیس سنگ اندازان و تیراندازان بودی، اگر می‌آمدی و قسمت تیراندازی لشکر را

۱- سوره الحجرات (۴۹) صدر آیه ۹.

۲- در *امام شناسی*، ج ۱۰، ص ۱۶۸ تا ص ۱۹۸ از طبع اول داستان تخلف از بیعت سعد بن ابی وقاص را با حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام و ملاقات او را با معاویه مفصلاً با ذکر مصادر بیان نموده‌اند.

خودت به دست می‌گرفتی آیا باری بر نمی‌داشتی؟ و اگر بودی باز مسأله همینطور بود؟ نه! اگر تو بودی شاید اینطور نمی‌شد! اگر تو بودی شاید شکست برای علیّ پیدا نمی‌شد، مسأله حَکَمین پیش نمی‌آمد، و حَقّه بازیهای معاویه تا این اندازه صورت نمی‌گرفت. پس نباید انسان بگوید من کنارم و کاری ندارم. بعضی از اوقات کنار بودن، ضرر زدن است؛ شکست دادن است. یعنی بعضی اوقات احتیاط در خلاف احتیاط است. اصلاً خون مسلمانها و شیعه برای آنها مباح بود، همین شیعیان که در کوفه بودند و امیرالمؤمنین دائماً فریاد می‌زد: بر خیزید بر خیزید و از حَقّ دفاع کنید! آنقدر ذلیل شدند، همه بزرگان را کشتند. همه را دربدر کردند، همه را زنده لای آجرها گذاردند و روی آنها عمارت ساختند؛ تا به جایی رسید که هر کس حَتّی مَتَّهَم به تشیع امیرالمؤمنین بود خونس هدر بود. یعنی بجائی رسید که در دنیا کسی نمی‌توانست بگوید من شیعه هستم. همینکه می‌گفت من شیعه هستم خونس هدر بود.

اینها برای چه بود؟ برای احتیاط کاری بود. احتیاط در جای خود خوبست ولی در غیر جای خود غلط است. ما می‌خواهیم یک آب پاکی پیدا کنیم، وضو بگیریم، حالا آنقدر دنبال آب بگردیم تا آفتاب غروب کند و نماز قضاء شود. آقا جان اینقدر نمی‌خواهد دنبال آب بگردی، با همین آبی که گفتند ظاهرش پاک است وضوء بگیر تا نمازت قضا نشود.

تمام شد بیان مرحوم والد رضوان الله علیه. حقیر گوید: این بیان حاوی مطالبی بس عمیق و متقن و مطابق با اصول نقلی و موازین عقلی است.

اما از نقطه نظر عقلی:

بطور کلی اصل اساسی در موازین و مستقلات عقلیه اتّباع از حَقّ و تطبیق جمیع امور حیات بشر و حرکات و سکناات و نحوه ارتباطات جمعی و فردی و اشتغال به امور دنیا و آخرت و تکمیل نفوس مستعدّه به مرتبه فعلیّت و کمال بر

اساس این ملاک و این محور می‌باشد. حقّ بعنوان محور برای جمیع استنباطات عقلی و قوانین فطری است و جمیع مرتکزات فطری بشر و سرمایه خدادادی پروردگار که در ضمیر انسان و فطرت او نهادینه شده است بر محوریت این اصل قرار دارد. مثلاً لزوم صدق و قیح و حرمت عقلی کذب، بر محوریت انطباق گفتار با واقع و عدم انطباق با واقع است. و به عبارت دیگر انطباق گفتار با تحقّق امر خارجی یا عدم تحقّق آن و عدم انطباق گفتار با این دو اصل معیار صدق و کذب خواهد بود. و حقّ در اینجا بمعنی نفس وجود آن قضیه خارجی یا عدم وجود آن است جدای از ارزشمند بودن یا نبودن آن قضیه.

صادق فردی است که کلام او با محکمی خارجی آن مطابقت کند و کاذب فردی است که گفتار او با محکمی آن مطابقت ننماید.

و یا مثلاً حرمت تعدی به مال و یا عرض و یا جان افراد بر اساس عدم انطباق فعل انسان با این اصل می‌باشد؛ زیرا اختیار انسان بر مال و عرض و جان از اصول اولیه و بدیهیه حفظ بقاء نسل و ادامه حیات است. و خداوند متعال این اختیار را به انسان عطاء نموده و تعدی به این حدود و ثغور را منافی با حریت در انتخاب و قدرت بر انفاذ دانسته است. بدیهی است حتی غیر ملتزمین به دین مبین اسلام از سایر ملل و فرق نیز به این اصل مسلم پایبند، و اجراء آنرا از زیر بنای حفظ استمرار حیات بشری و بقاء نسل می‌دانند، و تخطی از آنرا به هر نحو و کیفیت محکوم و مطرود می‌نمایند.

و همینطور تمام قضایای مستقله عقلی بر پایه اصل مطابقت و متابعت از حقّ بنا نهاده شده است. بنابراین به مقتضای برهان عقلی و حاکمیت فطری چنانچه حقانیت مسأله‌ای برای انسان مبین و واضح گشت، نفس باید خود را در قبال این مسأله مسؤول و طرفداری از آن را نصب العین خویش قرار دهد. زیرا نفس ادراک حقّ و وضوح آن بدون مقابله جدی با موانع تحقّق آن با اصل لزوم بقاء حیات بشری و استمرار شرائط مساعدۀ ترقی روح و کمالات نفسانی در تعارض بوده و هیچ

ثمره‌ای به دنبال نمی‌آورد. درست مانند فردی که مرضی را در بدن خود تشخیص دهد و بدون مراجعه به طبیب و استمرار طریقه علاج دست روی دست بگذارد و صرفاً به نظاره رشد مرض و بقاء آن بنشیند، طبیعی است مآل و غایت چنین روشی جز اضمحلال و نابودی و یوار انسان نتیجه‌ای ندارد.

و اما بطلان سکوت در برابر ظلم طبق موازین نقلی از حدّ إحصاء خارج است. پروردگار متعال در مواضع عدیده‌ای از قرآن کریم به ذمّ کسانی پرداخته است که گرچه خود آنها با مواجهه با حقّ و پیروی از دستورات انبیای الهی طریق عناد و معارضه را نپیموده‌اند، ولی در برابر اجحاف و تعدّی و ستم و نفاق امتّها، به سکوت و عدم دخالت در کار آنان و انذار و ایراد مواضع انحراف و ضدّیت باروش رسل الهی اکتفاء کرده‌اند. در سوره مائده، آیه ۶۲ چنین می‌فرماید:

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ﴾^۱

«ای رسول ما، تو می‌بینی که بسیاری از آنان (اهل کتاب) در ارتکاب گناه و ستم و خوردن مال حرام شتاب می‌ورزند. بسیار زشت و قبیح است آنچه را که انجام می‌دهند و بر آن استمرار دارند.»

﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْأَثِمَ وَأَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۲

«چرا ربّانیون و علماء الهی آنان، ایشان را از گفتار حرام و مال حرام نهی نمی‌کنند. همانا بسیار زشت و قبیح است روش و سیره آنان در سکوت و عدم اظهار خلاف و سرزنش بر کار خلاف و اعمال ناشایسته.»

۱ - سوره المائده (۵) آیه ۶۲.

۲ - سوره المائده (۵) آیه ۶۳.

کلمه ربّانی مشتق از ربّ بمعنی پروردگار مدیر و مربّی و هدایت کننده است. به خدای متعال از این نقطه نظر ربّ گفته می شود، زیرا خلق را که بر اثر حکمت بالغه خود بیافرید آنانرا بسوی نقطه عروج و فعلیّت استعدادهای ذاتی آنان و کمالاتشان تربیت فرمود؛ و الاّ به صرف جنبه خلقت بدون استمرار نزول فیض موجب کمال، اطلاق ربّ بر پروردگار صحیح نیست.

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام خطاب به فرعون می فرماید:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ، ثُمَّ هَدَى﴾^۱

«پروردگار ما ذات مقدّسی است که خلقت و آفرینش و وجود کمالی او را به ماهیّت اشیاء افاضه فرمود، آنگاه به وجودات مترتبه و کمالات متوالیه و متعاقبه بر جهت خلق آنانرا تربیت و هدایت کرد.»

و یا از قول حضرت هود علی نبینا و آله و علیه السّلام می فرماید:

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

«هیچ موجود جاننداری نیست مگر اینکه خدای متعال زمام امور حیات و استمرار بقاء او را به دست قدرت و سلطه خویش قرار داده است و او را بسوی نقطه مقرّره از سیر کمالی خود هدایت می کند. بدرستی که پروردگار من همیشه بر راه مستقیم و صراط متین و متقن حرکت می کند.»

مرحوم حاجی سبزواری - رحمة الله علیه - در «منظومه حکمت» خود

می فرماید:

أَزِمَّةُ الْأُمُورِ طُرًّا بِيَدِهِ وَ الْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ^۳

«زمام همه امور از کائنات و هر چه که اطلاق لفظ موجود بر آن صحیح می باشد به

۱ - سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۵۰.

۲ - سوره هود (۱۱) ذیل آیه ۵۶.

۳ - شرح منظومه، طبع ناصری، ص ۳.

دست اراده و مشیت قاهره و مطلقه حضرت حق است. و جمیع عالم وجود در بقاء حیات و استمرار وجود از او مدد و استفاضه دارند.»

بنابراین معنی ربّانی اینست که شخص بواسطه تعلّم علوم الهی و تربیت در راه و مسلک تقرّب به پروردگار و ادراک حقائق عالم تکوین و نظام تشریح خود را متناسب به پروردگار و ربوبیت حضرت حقّ می‌نماید. بر این اساس کلام او منبعث از حقیقت امر و کردارش ناشی از منشأ عالم قدس و خلوص و صدق خواهد بود. این چنین شخصی در تمام اطوار و حرکات و سکناش اسوه و الگوی طالبین حقّ و پویندگان مسیر کمال می‌باشد.

اما در این آیه مقصود از کلمه ربّانیین به افرادی اطلاق می‌شود که از جهت فهم و ادراک و قوه تشخیص از سطح عامه مردم فراتر و به معارف الهی و قوانین دینی اشراف بیشتری دارند. خداوند متعال این افراد را مورد نکوهش و مذمت قرار می‌دهد؛ که چرا شما با وجود فهم و ادراک و تشخیص مطلب و میز بین باطل و حقّ و وضوح صلاح و فساد برای جامعه از یک طرف، و جهل و نادانی جامعه و عدم بصیرت به حقائق و ورود در کثرات و توغّل در شهوات و ابتعاد از ممشئ و مسیر اولیای الهی و ابراز سلیقه‌های شخصی و اظهار آراء شیطانی و اهویه باطله از طرف دیگر، در صدد اصلاح امور اجتماع بر نیامدید، و باگفتار و اندرز و بیان حقائق و نهی از منکرات و امر به معروف و رفع مفسد اجتماعی، آنان را به حال خود یله و رها کردید، و صرفاً به امور شخصی خود پرداختید و خود را از جریانات و وقایع جاریه در جامعه برکنار نمودید؛ گوئی هیچ مسؤولیتی در قبال مسائل فاسده و مفسده اجتماعی بر عهده شما نیست، و صرفاً به نظاره و تماشای مسائل خلاف نشستید و به صرف دوری گزیدن از اجتماع و سر بگریبان خویش فرو بردن بسنده نمودید. این عمل شما صد در صد خلاف و متناقض با فلسفه بعثت انبیاء و انزال کتب و دعوت به راه راست و صراط مستقیم است.

مجلس پنجم

لزوم تحصیل خبرویت و بصیرت در امر به معروف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تمام انبیاء و رسل الهی برای مقابله با ستنها و بدعتهاى خلاف فرستاده شده‌اند و مبارزه با ظلم و فساد و خلاف در سرلوحه برنامه تربیتی و آموزشی آنان قرار داشته است، و همه آنان نسبت به این معنی در میان امت خود تصریح داشته‌اند.

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ

شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^۱.

«ما تورا نفرستادیم مگر برای بشارت به نعیم الهی و فوز به مدارج اخروی و

بیم دهنده از غضب و سخط حضرت حق که مترتب بر عصیان و سرکشی بنی نوع

آدم در عالم دنیا است. بگو ای رسول ما! من هیچ اجر و مزدی را از شما مطالبه نمی‌کنم. اجر و پاداش من همانا حرکت شما در صراط مستقیم و راه به سوی پروردگار است.»

یعنی نفس اهتداء جامعه و خروج از ورطه انانیت و تکبر و خودمحوری و ستم سرلوحه بعثت من و نتیجه زحمات و صدمات من است و جز این مطلوب و منظوری ندارم. در سوره یس، آیه ۲۰ و ۲۱ می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ﴾.

«از نقطه دور شهر مردی پدیدار گشت و خطاب به آن قوم گفت: ای مردم از فرستادگان خدا پیروی نمائید! پیروی کنید از کسانی که هیچ پاداش و اجری مطالبه نمی‌کنند و خود از هدایت شدگان می‌باشند.»

و همینطور از بسیاری از پیامبران مانند هود و یونس و غیره، در قرآن کریم به این سبک یاد شده است، که جز هدایت امت به راه راست و حرکت به سوی رضای الهی و دوری جستن از مسیر باطل و خروج از وادی نفس اماره هیچ مطالبه و منظوری ندارند. بطور کلی نفس بعثت انبیاء چیزی جز تربیت و هدایت بشر به سوی کمال نیست؛ و این مهم حاصل نخواهد شد مگر به دو امر:

اول: سوق و تشویق به انجام اموری که در جهت تربیت نفوس نقش اساسی و یا پسندیده دارند، مانند امر به واجبات و مستحبات، و **دوم:** بیم و انذار از اموری که عکس جهت نخست در تخریب نفوس و تعطیل قوا و سد راه حرکت انسان قرار گرفته‌اند. بنابراین چنانچه در این حرکت تربیتی و در راستای این نظام تشریح از پرداختن به شق دوم مسأله شانه خالی کنند، طبیعتاً مسأله رسالت ناتمام و زحمات بعثت بدون نتیجه خواهد ماند. و لهذا ما مشاهده می‌کنیم در آیات قرآن بسیار روی این نکته توجه شده است و حتی غیر انبیاء از مردم نیز مکلف به ادای این وظیفه

گردیده‌اند. چنانچه در آیه سابق الذکر خداوند علماء امت را بر سکوت در مقابل امر خلاف و باطل مورد مذمت و قدح قرار می‌دهد، و یا در آیه شریفه ۱۰۴ از سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

«باید گروهی از میان شما وجود داشته باشند که مردم را به راه پسندیده دعوت کنند و امر به معروف و نهی از کار زشت را در دستور کار خود قرار دهند؛ البته ایشان رستگار اند.»

و دیگر آیه نقر است:

﴿قَلَوْا نَفَرًا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.^۱

«چرا عده‌ای از مسلمین برای تحصیل علوم دین و فهم در مسائل شریعت به بلاد علم کوچ نمی‌کنند و به تحصیل معارف دینی نمی‌پردازند تا پس از بازگشت به اوطان خود مردم را نسبت به تکالیف هشیار کنند و آنان را از اشتغال به کار خلاف باز دارند.»

در قرآن کریم آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر الی ما شاء الله وجود دارد. به نحویکه این دو اصل به عنوان دو فرع مسلم از فروع دین قرار گرفته است.

و اما روایات که باید گفت: آنچه از حضرات معصومین علیهم السلام در باب انذار از عمل زشت و نهی از منکر و تبری از مخالفین شرع و متهمتکین به مسائل خلاف و اظهار ناخشنودی و طرد نسبت به عاملین قبائح وجود دارد شاید از حد احصاء خارج باشد.

در کتاب شریف «تحف العقول» حسن بن علی بن حسین بن شعبه از امام

حسین علیه السلام روایت می‌کند:

قَالَ: وَيُرَوَّى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سَوْءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ! إِذْ يَقُولُ: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّيْنُونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ﴾.^۱ وَقَالَ: ﴿لِعَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.^۲ وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَتَّالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَخْذَرُونَ؛ وَ اللَّهُ يَقُولُ: ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ أَحْشَوْنِ﴾.^۳ وَقَالَ: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾.^۴

فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَ صَعْبُهَا. وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دَعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفُئَيِّ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.^۵

«حضرت سید الشهداء از پدرش امیرمؤمنان علیهما السلام روایت می‌کند که

حضرت فرمود:

ای مردم! به موعظه الهی به بندگان مقربش توجه نمائید و از مذمت احبار و

عالمان اهل کتاب عبرت گیرید، که می‌گوید: (چرا علمای الهی و دانشمندان آنها

۱ - سوره المائدة (۵) صدر آیه ۶۳.

۲ - سوره المائدة (۵) آیات ۷۸ و ۷۹.

۳ - سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۴۴.

۴ - سوره التوبة (۹) صدر آیه ۷۱.

۵ - تحف العقول، ص ۲۳۷.

ایشان را از گفتار زشت و سخن حرام باز نمی‌دارند). و همچنین در جای دیگر از قرآن می‌فرماید: (آن کسانی که کافر شدند از بنی اسرائیل مورد لعن الهی قرار دارند). تا اینجا که می‌فرماید: (بسیار زشت و ناپسند است کار ایشان). سپس حضرت می‌فرماید: علّت مذمت خداوند و انتقاد از علمای آنها اینست که آنها اعمال زشت و ناروا از حکّام ظالم و مستبدان و مستکبران جامعه مشاهده می‌کردند، ولی در مقام دفع و سرزنش و ردّ آنها بر نمی‌آمدند به دو جهت: جهت اوّل بواسطه طمع در منافع دنیوی و وصول به امیال شهوانی و هواهای نفسانی بود که از حکّام و اینگونه افراد نصیب ایشان می‌گشت؛ و جهت دوّم بواسطه ترس از توییح و تهدید و بیم از تضییق و اعمال ناخوشایند آنان؛ در حالیکه خداوند می‌فرماید: (بیم و هراس از آنان بخود راه مدهید و از من بترسید). و در جائی دیگر خدای متعال می‌فرماید: (جمع مردان و زنان مؤمن بعضی از ایشان اولیاء بعضی دیگرند و صاحب امر و نهی و متولّی تربیت دیگرانند. مردم را امر به کار پسندیده می‌کنند و از ورود در افعال زشت و قبیح برحذر می‌دارند).

در اینجا خدای متعال مسأله امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان تکلیف واجب و فریضه الهی مطرح نموده است؛ زیرا می‌داند که اگر این دو فریضه انجام شود و بپای داشته شود جمیع تکالیف و احکام فریضه الهی بپای داشته خواهد شد، چه آسان از آنها و چه مشکل از آنها. و علّت این مسأله آنست که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و تحکیم مبانی اسلام و پیاده شدن دستورات و فرامین اسلام است، در عین طرد تمام تعدّی‌ها و کارهای ظالمانه و قلدرانه‌ای که تحقیقاً می‌تواند اثر بسیار نامطلوب در روند اصلاحی جامعه بسوی صلاح و رشد و سعادت داشته باشد، که همانا آن مخالفت بازورگویان و تقسیم بهره‌های اجتماعی و ملّی به جمیع اصناف ملّت بطور عادلانه و منافع ملّی در جهت صلاح جامعه نه در جهت مصالح فردی و شخصی و گروهی خاصّ، و گرفتن صدقات و اموال زائد و

صرف آن در مواضع تعیین شده از جانب خداوند است.»

ابن جریر طبری در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه نقل می‌کند که شنیدم از علی علیه السلام در روزی که با لشکر معاویه در صفین روبرو شدیم:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ
فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛ وَ مَنْ
أَنْكَرَهُ بِالسِّيفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي
أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.^۱

«ای گروه مؤمنان! کسیکه ببیند که تجاوز به حقوق افراد در جامعه متداول و متعارف گشته است و به انجام کارهای زشت و ناپسند ترغیب و تشویق می‌شود، آنگاه خود را از مقابل این امور برکناری نهاده و صرفاً به قلب خویش از اینان برائت بجوید، پس بتحقیق خود را از گیرودار کشمکشها و حرف و نقلها و چه بسا ایرادات و مذمت‌ها رهانیده و راه خود را بسلامت می‌پیماید. و کسیکه با زبان خویش به مقابله با این اعمال زشت بپردازد، نزد خداوند مأجور و مُثاب خواهد بود و طبیعتاً از آن شخص اول افضل و ارجح است. و اما کسیکه نه تنها با قلب و زبان کار اینان را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد، بلکه با اقدام عملی و قیام با شمشیر به نبرد با اهریمنان کفر و فساد و دشمنان خدا بپردازد تا اینکه راه الهی و صعود به مراتب عزت و شرافت و استکمال نفوس هموار گردد و مسیر انحراف و انحطاط به عالم بهیمنیت و شهوانیت و کثرات مسدود شود و نفوذ کلمه ستمکاران از بین برود، پس این شخص همانا که به راه راست هدایت یافته و سعادت ابدی را برای خود به ارمغان آورده است؛ این افراد بر طریق مستقیم ثابت، و نور یقین در قلوبشان همواره تابناک و روشنگر خواهد بود.»

البته پر واضح است که فریضه امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بر شناخت صحیح و دقیق از دو پدیده معروف و منکر است. و چه بسا بسیاری از افراد در اصل مسأله شناخت و یا در نحوه برخورد با این دو مطلب دارای نقاط ضعف و نقائصی هستند؛ زیرا مسأله امر به معروف و نهی از منکر هم در زمینه شناخت و معرفت معروف و منکر، و هم در زمینه اجرای این دو اصل دارای مراتب متفاوت و به عبارتی دیگر از مقوله تشکیک است. تشکیک در مفاهیم معروف و منکر و تشکیک در مراحل وجودی جریان این دو اصل.

طبیعی است که فهم افراد و وسعت اطلاعات آنها و اختلاف مراتب نفس در قبال مسأله امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است. اگر چه ادراک مفاهیم بدیهی و ساده این دو مقوله برای افراد عادی میسر است، ولی قطعاً راه وصول به مراتب عالیّه معروف و دقائق و ظرائف منکر بروی هر کسی گشوده نیست.

و لهذا همچنانکه جمیع آحاد جامعه باید خود را در برخورد با این دو مسأله حیاتی و زیربنائی تشکّل جامعه و مدنیّت بر اساس اصول محرزه شریعت و مبانی متقنه مکتب توحید متعهد و مسؤول بدانند، همینطور دخالت در مسائل غامضه معروف و منکر و نحوه اجرای این دو اصل را نیز باید منحصر در نفوس بی آرایش و منزّه از هواهای نفسانی و قلوب مبرّای از دغدغه‌های عالم کثرات و توغّل در حیطة جولان نفس اماره توسط علمای راستین شرع مبین و دانشمندان ربّانی و الهی که عارف به مبانی و تعالیم واقعی اسلام هستند بدانند. و لذا باید گفت که هر کس لازم است قدر و قیمت و ارزش وجودی خویش را بداند و در حیطة فهم و ادراک و سعه وجودی علمی و اخلاقی خود قدم بردارد نه بیشتر.^۱

۱ - مفاد و معنای یک کلمه از صد کلمه از سخنان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در کتاب «شرح ابن میثم بحرانی علی المئه کلمه لأمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام» تعلیق و

در اینجا مناسب است روایتی شریف از امام صادق علیه السلام در تبیین مطالب سابق الذکر بیان گردد.

مرحوم کلینی در کتاب «کافی» از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة ابن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

و سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ وَاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعًا؟ فَقَالَ: لَا. فَقِيلَ لَهُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمَطْمَاحِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ، لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى أَيِّ مِنْ أَيِّ يَقُولُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ. وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَوْلُهُ: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱. فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْبُدُونَ﴾^۲، وَ لَمْ يَقُلْ: عَلَى أُمَّةٍ مُوسَى وَ لَا عَلَى كُلِّ قَوْمِهِ؛ وَ هُمْ يَوْمِنَا أُمَّةٌ مُخْتَلِفَةٌ، وَ الْأُمَّةُ وَاحِدَةٌ فَصَاعِدًا، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾^۳، يَقُولُ: مُطِيعًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ وَ لَيْسَ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ ذَلِكَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ مِنْ حَرَجٍ إِذَا كَانَ لَا قُوَّةَ لَهُ وَ لَا عُذْرَ وَ لَا طَاعَةَ.

قَالَ مَسْعَدَةُ: وَ سَمِعْتُ أَبَاعِبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَ سُئِلَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ، مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: هَذَا عَلَى أَنْ يَأْمُرَهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَقْبَلُ

« تصحيح محدث ارموی، ص ۵۹، الکلمة الخامسة، قوله عليه السلام: رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ. »رحمت پروردگار بر کسی که اندازه خود را بداند و از حدود خویش تجاوز ننماید.»

۱ - سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۰۴.

۲ - سوره الأعراف (۷) آیه ۱۵۹.

۳ - سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۱۲۰.

مِنْهُ؛ وَ إِلَّا فَلَا.^۱

«مسعده بن صدقه می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السّلام که در جواب کسیکه سؤال کرد از آن حضرت آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر جمیع افراد امت؟ فرمودند: خیر، بر همه واجب نیست. سپس به آن حضرت گفته شد: به چه جهت؟ فرمود: به تحقیق که امر به معروف و نهی از منکر واجب است بر فردی که دارای قوّت و نفوذ کلمه است و افراد از او اطاعت می‌کنند و به حقیقت امر به معروف و نهی از منکر و حدود و ثغور آن عالم و واقف می‌باشد؛ نه بر فرد ضعیفی که راه به جایی نبرده است و از ادراک صحیح و فهم واقعی محتوای این دو اصل ناتوان می‌باشد؛ و چه بسا بنخواهد حقّی را بیان و اظهار کند ولی با باطلی مزج میان شما مؤمنان باید گروهی بپاخیزند و مردم را به امر خیر و کار نیک دعوت نمایند و از رفتار زشت و ناروا برحذر دارند».

این آیه دلالت دارد که مقصود گروهی خاصّ می‌باشند نه جمیع افراد امت؛ همچنانکه در جای دیگر خدا می‌فرماید: (و از میان قوم موسی گروهی باشند که مردم را به حقّ دعوت می‌نمایند و اساس امور خود را بر عدل پایه‌گذاری می‌کنند)، و فرمود: بر جمیع امت موسی واجب است، و فرمود: بر هر قوم و گروهی واجب است؛ در حالیکه در زمان حضرت موسی گروه‌ها و امت‌های زیادی بودند، و امت به یک فرد و بیشتر اطلاق می‌شود، چنانچه خدای متعال درباره حضرت ابراهیم علیه السّلام می‌فرماید: (بدرستیکه ابراهیم امتی بود مطیع پروردگار)، یعنی منقاد پروردگار از هر حیث و هر جهت. بنابراین در این زمان که زمان سکوت و آرامش است چنانچه شخصی واجد شرائط سابق الذّکر نباشد، یعنی فاقد قدرت و افرادی

که او را تأیید نمایند و از او اطاعت کنند باشد، بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از او ساقط می‌گردد.

مسئله می‌گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام در جواب کسیکه از آن حضرت از معنی این حدیث که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است سؤال نمود؛ رسول خدا فرمود: بافضیلت‌ترین مبارزه‌ها در راه خدا سخن عدلی است که در پیشگاه حاکم جائز و امام ظالم گفته شود. حضرت صادق علیه السلام فرمود: معنای این حدیث اینست که آن شخص، حاکم جائز و امام ظالم را به راه راست و طریق عدل دعوت نماید. البته پس از اینکه کاملاً به اطراف و جوانب مسأله واقف باشد و علم و اطلاع کافی نسبت به حقیقت دعوت داشته باشد، و در عین حال آن حاکم و امام جائز نیز سخن او را بشنود و کلام و موعظه او را بدیده قبول بنگرد. و در غیر این صورت امر به معروف و نهی از منکر بر آن شخص واجب نمی‌باشد.»

از این بیان استفاده می‌شود که در امر به معروف و نهی از منکر رعایت این دو مسأله ضروری است:

مسأله اول: هر شخص با هر موقعیتی و محدودیتی علمی و وسعت اطلاعات در مسائل شرعی و امور اخلاقی نمی‌تواند متصدی امر به معروف و نهی از منکر بدون توجه به هیچ محدودیتی شود و خود را در قبال این فریضه الهی مطلق العنان و مختار بداند؛ بلکه باید شرائط آمریتی را حیازت کند و از جمله آنها بلکه اهم از آنها شناخت و معرفت به مأمور به و منهی عنه است؛ و الا چه بسا که امر او موجب تبعات و توالی مفساد می‌شود و همان زمینه و روزنه اندک جهت تلقی به قبول مطلب حق نیز از بین خواهد رفت. نظیر دعوت به اسلام و ارشاد آن مرد مسلمان که همسایه نصرانی خود را به پذیرش اسلام ملزم نمود، و بعد دست او را گرفته به مسجد برد و از یک ساعت به اذان صبح تا هنگام فریضه ظهر او را مکلف به قرائت نوافل و اوراد و اذکار نمود، و پس از ادای فریضه ظهر نیز او را به جلوس در مسجد و

استفاده از انوار و روحانیّت مسجد ترغیب نمود تا ادای نماز عصر، و کذلک ادامه اذکار و قرائت قرآن و ادعیه وارده تا وقت زوال مغرب، و همینطور تا هنگام نماز عشاء؛ و در این وقت او را با جسمی خسته و اعصابی کوفته و روانی آزرده و خُلقی تنگ روانه منزلش نمود. باز یک ساعت قبل از اذان صبح به درب منزل همسایه آمد و آواز در داد که برای رفتن به مسجد آماده شود. همسایه تازه مسلمان که از اعمال روز گذشته و شدت تعب و رنج تکالیف مقررّه جانش به ستوه آمده بود، بدون آنکه درب را باز کند از صحن حیاط پاسخ داد: آقا جان برو پی کارت! این دین شما به درد افراد بیکار و عَلاّف می خورد و موجب تباهی زندگی و از هم گسیختگی کانون خانواده و ضروریّات زندگی خواهد شد.^۱

گرچه در این باب سخن بسیار است و این شاء الله در موقع مناسب خود، راجع به این موضوع بحث کافی بحول و قوّه الهی انجام خواهد شد، ولی در اینجا نسبت به بعضی از مصادیق و موارد مبتلا بها که متأسّفانه در جامعه ما جریان دارد اشاره می کنیم. یکی از مصادیق بسیار بارز و روشن این مسأله فریضه بسیار مؤکّد حجّ است. امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» درباره فریضه حجّ و علّت و فلسفه شرعی و فقهی آن چنین می فرماید:

فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ؛ يَرِدُونَهُ وُجُودَ الْأَنْعَامِ، وَ يَأْتَهُنَّ إِلَيْهِ وُجُوهَ الْحَمَامِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِنَوَاضِعِهِمْ لِعِظَمَتِهِ وَ إِدْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ. وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُخْرِزُونَ الْأَرْيَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ، وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَعْفَرَتِهِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَمًا، وَ

۱- وسائل الشیعة، کتاب الأمر و النهی، أبواب الأمر و النهی، باب استحباب الرفق بالمؤمنین، الباب (۱۴) حدیث ۳؛ و نظیر آن: حدیث ۹، از همان باب، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

الْعَابِدِينَ حَرَمًا. فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ، وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَ فَادَتَهُ؛ فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
 ﴿وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
 عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱ ۲.

«خدای متعال حج بیت خود را بر شما واجب فرمود؛ خانه‌ای که او را قبله
 خلایق قرار داد، تا همانند دستجات و توده‌های متراکم احشام به سمت او روی
 آورند و همانند کبوتران که به سوی لانه‌های خود روی می‌آورند این مکان را محلّ
 عبادت و پرستش خود قرار دهند. خدای متعال این خانه را نشانه تواضع بندگانش
 در قبال مقام عظمت و کبریائیش، و اقرار به عزّت و وحدانیت در وجود و آثار
 وجود و جلوات وجود قرار داده است.

از میان مردم شنوندگانی را برگزید که دعوت او را لیبیک گفته اجابت نمایند،
 و گفتار او را راست پنداشته تصدیق بنمایند، و در جایگاه انبیاء و پیامبران او مسکن
 گزینند، و خود را به مثال و شمائل ملائکه‌ای که گرداگرد عرش پروردگار در گردش و
 طواف‌اند در آورند، تا در سرای تجارت و بازار معاملات به رستگاری ابدی و انتفاع
 از برکات و آثار عبودیت نائل آیند و به میعاد غفران و بخشش الهی از یکدیگر
 سبقت بجویند.

خدای سبحان خانه خود را پرچم برافراشته و سرفراز اسلام قرار داد، و برای
 روی آوردن‌گان و ملتجین به آن مکان، حرم امن خود مقرر فرمود. پس حج را واجب
 نموده و حق او را الزام فرمود؛ پس بر شما حتم نمود که بار خود را در آنجا فرود
 آورید و آن مکان را محلّ ورود و نزول خود قرار دهید. چنانچه در قرآن کریم
 می‌فرماید: (خدای متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند

۱- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۹۷.

۲- نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه ۱، جزء اول، ص ۲۷.

در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند. و کسانی که از این حکم محتوم الهی تمرّد ورزند و کفران حقوق الهی را بنمایند، پس خداوند بتحقیق از مردم بی نیاز خواهد بود.»

اهمیت فریضه حجّ به حدی است که طبق روایات متعدّد، خداوند تارک حجّ را در صورت استطاعت و تمکّن از حجّ از شریعت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم خارج نموده، یا بر دین یهودیّت و یا نصرانیّت مبعوث خواهد نمود. شیخ صدوق -رحمة الله علیه- در کتاب «الفقیه» با اسناد خود از امام صادق علیه السلام از اجدادشان روایت می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن وصیّتی به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

يَا عَلِيُّ! كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: ... وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَ لَمْ يَحْجَّ...

يَا عَلِيُّ! تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». يَا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. ۱

«یا علی! ده گروه از این امت به خدای عزوجل کافر شدند: (آنگاه یک یک آنها را بر می شمرد تا می رسند به تارک حج)؛ و از جمله آنان کسی است که خداوند به او مکنّت و قدرت بر اداء حجّ را اعطاء نموده ولی از انجام آن سر باز زده و از دنیا رفته است.

ای علی! کسی که حجّ را ترک کند در حالیکه استطاعت بر اتیان آن داشته باشد او کافر است. خدای متعال می فرماید: (از جانب خداوند بر عهده افراد مستطیع

فرض و واجب است که حجّ خانه او را بجای آورند. و کسیکه کفران نموده سر باز زند، پس بدرستی که خداوند از چنین افرادی بی نیاز خواهد بود).

یا علی! کسیکه حجّ را به تأخیر اندازد تا اینکه مرگ او را فرا گیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی مبعوث خواهد نمود.»

در بعضی از روایات وارد است که حجّ برای افراد متمکن در هر سال استحباب مؤکد دارد؛ و گرچه وجوب آن برای همه افراد فقط یکبار در طول عمر است، ولی آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ را شامل تمام افراد متمکن از حجّ در هر سال دانسته‌اند.

مرحوم کلینی در کتاب «کافی» از ابی جریر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

الْحَجُّ فَرَضٌ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ^۱

«حجّ واجب است بر افراد متمکن در هر سال.»

و در روایت دیگر از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. قَالَ: قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحِجَّ مِمَّا فَقَدَ كَفَرَ؟ قَالَ: لَا؛ وَلَكِنْ مَنْ قَالَ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا، فَقَدَ كَفَرَ.^۲

«خداوند حجّ را بر افراد مستطیع و متمکن در هر سال واجب نمود بدلیل گفتارش در قرآن کریم: (بر افراد متمکن از جانب خداوند تکلیف است که به حجّ

۱- الکافی، کتاب الحج، باب فرض الحج و العمرة، حدیث ۸ ج ۴، ص ۲۶۶.

۲- همان مصدر، حدیث ۵، ص ۲۶۵.

بروند؛ و کسیکه کفر بورزد، بدرستی که خداوند بی نیاز از او و امثال او خواهد بود).
راوی می گوید: عرض کردم: پس کسیکه به حجّ نرود از ما کافر است؟
حضرت فرمودند: نه؛ بلکه مقصود کسانی هستند که کلام خدا را انکار می کنند و
می گویند اینطور نیست.»

البته باید توجه کرد که مقصود از فرض و وجوب در این روایات برای افرادی که
یکبار به حجّ توفیق یافتند الزام موبق و واجبی که برترکش عقاب مترتب است نیست،
بلکه شدت اهتمام و نهایت استحباب است که می توان گفت: نزدیک به لزوم و وجوب
می رسد نه اینکه تحقیقاً همان وجوب در قبال استحباب و حرمت باشد.

جالب توجه و دقت اینکه: به جهت نهایت اهتمام شارع مقدّس به اقامه
فریضه حجّ و شدت عنایت ویژه او به این تکلیف الهی و مآدبه روحانی، بر حاکم
مسلمین و ولیّ امور واجب است^۱ که نهایت اهتمام را به اقامه این مشعر الهی
مبذول دارد و نگذارد که خانه خدا از ورود وفود حجّاج و زائران خالی و بی رونق
بماند، و تمام سعی و تلاش خود را بر احیاء و شکوه این فریضه و ویژه الهی بکار
بندد، و جلوی موانع حرکت زائران الهی را به حریم امن و بیت الله الحرام بگیرد و
موانع طریق را از سر راه بردارد، و هر کسی را که به استطاعت و تمکّن از اتیان این
تکلیف عظیم الهی می رسد برای رسیدن به مقصود و مطلوب و تسهیل امور یاری

۱- وسائل السّیعة، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، الباب ۵، حدیث ۲، ج ۱۱، ص ۲۴

هذا نصّه:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهٍ بِأَسَانِيدِهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخَيْرِيِّ وَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ مُعَاوِيَةَ
ابْنِ عَمَّارٍ وَ غَيْرِهِمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوْا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي
أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ؛ وَ لَوْ تَرَكَوْا زِيَارَةَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آءِلهِ وَ سَلَّمَ)
لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ؛ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ
بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.

رساند. و اگر افرادی تمکّن از انجام مناسک را جدای از طریق و مسیر متعارف دارند تشویق نماید و صرفاً به ارسال عده معدود از طریق متعارف و رسمی بسنده نکند. و اگر بعضی برای جهتی از جهات در مسیر حرکت آنان سنگ اندازی و مانع تراشی می کنند ممانعت کند، و راه و فود به حرم الهی را بر روی آنها نبندد و اختیار بذل مال و انتخاب طریق را بر عهده خود افراد قرار دهد. چه اینکه استطاعت حدّ و مرز ندارد و اگر شخصی بتواند برای اداء حجّ واجب حتّی میلیونها صرف کند، حرام است که حتّی یک سال حجّ خود را به تأخیر اندازد، و باید لدی استطاعة و التّمکّن، فی الفور به این فریضه عظمای الهی اقدام نماید و صرفاً به ثبت نام و مشی در طریق متعارف رسمی اکتفا نکند، که در صورت تأخیر و مسامحه مشمول روایات سابق الذّکر خواهد شد. و حاکم اسلام نیز باید نهایت کوشش خود را جهت ارسال اینگونه افراد مبذول دارد تا مبدا خدای ناکرده این فریضه مهمّ از مستطیعین و متمکّنین به حجّ فوت گردد، که چه بسا با تحقّق فوت غیر متوقّع حسرت انجام این فریضه برای آنها باقی بماند.

مرحوم کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که حضرت فرمودند:

لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَيَّ الْإِمَامُ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَيَّ الْحَجِّ إِنْ شَاءُوا وَإِنْ أَبَوْا؛ فَإِنَّ هَذَا الْبَيْتَ إِنَّمَا وَضِعَ لِلْحَجِّ.^۱

«اگر مردم حجّ را کنار بگذارند و اهتمام شایسته به انجام آن نشان ندهند، بر حاکم اسلامی واجب است افرادی را الزام کند و به حجّ بفرستد، چه اینکه با رضا و رغبت توأم نباشد؛ بدرستی که این خانه بر اساس مناسک حجّ بنا نهاده شده است.» و همینطور برای افراد مستطیع که قدرت بر اتیان به حجّ را در سالهای پس از

حجّ واجب دارند، باید راه و مسیر حرکت به مکه دائماً باز باشد و هیچگونه ضیق و محدودیتی و انحصاری بهیچوجه من الوجوه برای انجام این تکلیف وجود نداشته باشد.

أحمد بن محمد برقی در کتاب شریف «محاسن» از هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ؛ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ...
وَ كَلَّفَهُمْ حِجَّةً وَاحِدَةً وَ هُمْ يُطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ...^۱

«خدای متعال تکلیف الزامی و وجوبی را براساس قدرت و استطاعت و طاقت افراد تشریح می‌کند؛ چه اینکه جهت اداء نماز پنج نوبت را واجب فرمود و همینطور یک بار انجام فریضه حجّ را واجب کرد در حالیکه آنها استطاعت و طاقت بیش از این را دارند.»

همینطور در «وسائل الشیعة» از شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع»؛ و همچنین «عیون أخبار الرضا» از امام رضا علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

إِنَّمَا أُمِرُوا بِحِجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ؛ كَمَا قَالَ: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾^۲ يَغْنَى شَاءَهُ لِيَسَعَ الْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ.
وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً؛ فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا؛ ثُمَّ رَغَبَ بَعْدُ أَهْلُ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ.^۳

«علت وجوب فریضه حجّ یک بار نه بیشتر اینست که: خداوند همیشه فرائض و واجبات خود را بر اساس توان و طاقت کمترین افراد از مکلفین قرار داده است؛ همچنانکه در قرآن می‌فرماید: (آن قربانی را که میسر و هموار است جهت

۱- المحاسن، باب الاستطاعة و الاجبار و التفويض، حديث ٤٦٥، ج ١، ص ٢٩٦.

۲- سورة البقرة (٢) قسمتی از آیه ١٩٦.

۳- وسائل الشیعة، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، الباب ٣، حديث ٢، ج ١١، ص ١٩.

ذبح در مینی انتخاب کنید؛ که مقصود گوسفند است، تا قوی و ثروتمند و ضعیف و فقیر هر دو بتوانند آنرا تحصیل نمایند. و همینطور است سایر احکام که بر اساس توان و طاقت ضعیف‌ترین از مکلفین بنا نهاده شده است؛ و از این جمله حج واجب است یک بار در همه عمر. آنگاه خدای متعال ترغیب فرمود آن کسانی را که استطاعت و تمکن انجام بیش از یکبار را دارند به مقدار طاقت و تمکنشان.»

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: افرادی که می‌توانند با بذل مال و تمکن مالی و صحت بدنی و رفع موانع طریق به حج‌های متعدّد در سالهای متعدّد موفق شوند نباید خود را از این نعمت عظمای الهی محروم نمایند و صرفاً به انجام آن مناسک به یکبار اکتفاء کنند؛ بلکه باید بدانند هر چه بیشتر به این سفر الهی و روحانی بپردازند، از آثار اعمال و بواطن افعال آن نصیب بیشتری می‌یابند و از فیوضات مترشحه از مقام ولایت کبری که در این مراسم بر زائرین بیت الله الحرام ساری و جاری می‌گردد بیشتر متنعم و بهرمنند خواهند شد، و از آبشخوار عنایات لایتناهای الهی که خاص طائفین و عاکفین در حرم شریف و خانه قدسی خود قرار داده است بیشتر مستفیض خواهند گشت. جائیکه پیامبران عظام الهی و زعمای دین حنیف، ائمه معصومین علیهم السلام کراراً و مراً بدین جایگاه قدم گذارده و با رنج بسیار و تعب شدید خود را مهیای ضیافت این بزم الهی می‌نمودند^۱ (تا جائیکه

۱ - وسائل الشیعة، کتاب الحج، أبواب وجوبه و شرائطه، باب ۴۵، حدیث ۱۸، ج ۱۱، ص ۲۸؛ قال: وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنِّي ءَادَمٌ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَذَا الْبَيْتَ أَلْفَ ءَاتِيَةٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، مِنْهَا سَبْعُمِئَةِ حِجَّةٍ، وَ ثَلَاثُمِئَةِ عُمْرَةٍ.

و حدیث ۲۰ فی ضمن الحدیث: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (حِينَ سُئِلَ) كَمْ حَجَّ ءَادَمٌ مِنْ حِجَّةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: سَبْعُمِئَةِ حِجَّةٍ مَاشِيًا عَلَى قَدَمَيْهِ؛ وَ أَيْضًا حَدِيثٌ ۳۴، مِنْ هَذَا الْبَابِ.

و أَيْضًا فِي ص ۱۲۶، بَاب ۴۵، حَدِيثٌ ۱۲؛ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ يُونُسِ بْنِ

طبق بعضی از اخبار امام مجتبی علیه السّلام بیست و پنج بار به این سفر الهی مشرف شدند که اکثر آنها را با پای پیاده از مدینه تا مکه مبادرت می نمود،^۱ و سایر ائمه علیهم السّلام همچون حضرت سجّاد زین العابدین^۲ و موسی بن جعفر علیهم السّلام با پای پیاده در بین مکه و مدینه مشاهده شده بودند^۳ دیگر ما را چه سزد که نسبت به ارج و ارزش این جایگاه رفیع المنزله و مواقف شریفه گفتگو و تردید بنمائیم، و صرفاً بعنوان یک تکلیف ظاهری و حکم نه چندان پر محتوای شرعی به آن بنگریم، و به انتظار آن بنشینیم که مال باد آورده‌ای از راه برسد و پس از قضای

« يَعْتَقِبُ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَشْرِينَ حِجَّةً.

و أيضاً حدیث ۳۳ من ذلك الباب، ص ۱۳۲؛ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِهِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) يَقُولَانِ: حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَشْرِينَ حِجَّةً مُسْتَتِرَةً. ۱- وسائل الشّیعة، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، باب ۳۲، حدیث ۳، ج ۱۱، ص ۷۸؛ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ فَضْلِ الْمُشْتِىِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعْلًا وَ نَعْلًا، وَ ثَوْبًا وَ ثَوْبًا، وَ دِينَارًا وَ دِينَارًا، وَ حَجَّ عَشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا عَلَى قَدَمَيْهِ.

۲- وسائل الشّیعة، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، باب ۳۲، حدیث ۱۱، ج ۱۱، ص ۸۱؛ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدِ فِي (الإرشاد) عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَحْمَدِ ابْنِ مُحَمَّدِ الرَّافِعِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَجَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) مَاشِيًا فَسَارَ عَشْرِينَ يَوْمًا مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ.

۳- بحار الأنوار، تاریخ الامام موسی بن جعفر علیهما السّلام، باب ۵، حدیث ۲، ج ۴۸، ص ۱۰۰، عن «قرب الاسناد» طبع آل البيت، ص ۲۹۹؛ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَخِي مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعِ عُمَرَ يَمْشِي فِيهَا إِلَى مَكَّةَ بَعِيَالِهِ وَ أَهْلِهِ، وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَشَى فِيهَا سِتَّةً وَ عَشْرِينَ يَوْمًا، وَ أُخْرَى حَمْسَةً وَ عَشْرِينَ يَوْمًا، وَ أُخْرَى أَرْبَعَةً وَ عَشْرِينَ يَوْمًا وَ أُخْرَى أَحَدًا وَ عَشْرِينَ يَوْمًا.

جمع حوائج زندگی از منزل و مغازه و ماشین و اسباب و ادوات و رفع تمام مایحتاج و غیر مایحتاج آنگاه اگر حالی و مجالی بود و راه هم هموار و سایر موانع عادی مرتفع، اقدام به انجام آن با هزار اشکال و گله و شکایت بنمائیم.

و از اینجا معلوم می‌شود: اینکه از بعضی علماء نقل شده که موفق به تشرّف بیت الله نشده‌اند و به بهانه عدم استطاعت، خود را از این نعمت عظمای الهی محروم کرده‌اند تا اینکه از دنیا رفته‌اند چقدر موجب تعجّب و استبعاد است! آیا اینان با وجود این همه از آشنایان و ارادتمندان و افرادی که قطعاً می‌توانستند و راغب به بذل مال و تحصیل مقدمات سفر حجّ برای آنها بودند، چطور به خود اجازه دادند که خود را از انجام این فریضه فوق العاده مهمّ و حیاتی در تربیت و تعالی نفس و استفاده از برکات و انوار نفوس قدسی اولیای الهی و دعوت حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام محروم نمایند؟! اینان که برای سفر به کشورهای خارج و صرف مبالغ هنگفت جهت مداوای امراض عادی جسمانی هیچگونه تردیدی به خود راه نمی‌دهند، چطور با این مسأله حیاتی به این سهولت و بی‌اهتمامی برخورد نمودند؟ و چه بسا این عمل را به حساب زهد بسیار و گریز از توجّه به دنیا و قطع علائق آن به حساب آورده و می‌آورند؟!

در خاتمه مناسب است از وصیّتی که امیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین ساعات عمر خود به فرزندانش و سایر شیعیان تاروز قیامت درباره حجّ فرمود سخنی به میان آوریم. حضرت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام می‌فرماید:

أَوْصِيكُمَا بِتَقْوَى اللَّهِ... وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُم، لَا تَخْلَوْهُ مَا بَقِيْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرِكَ لَمْ تُنَظَرُوا.^۱

۱- نهج البلاغه، شرح محمّد عبده، ج ۳، ص ۷۷، نامه ۴۷، من وصیة له علیه السّلام للحسن و الحسين علیهما السّلام لَمَّا ضربه ابن ملجم لعنه الله.

«شمارا به تقوی و پرهیز از مناهی وصیّت می‌کنم... خدا را خدا را در نظر بیاورید دربارۀ خانۀ پروردگارتان، مبادا هیچگاه آنرا خالی و خلوت بگذارید؛ بدرستیکه اگر چنین شود بیم آن می‌رود که هیچگاه مورد عنایت و توجّه قرار نگیرید.»

این وصیّت در این برهه خاصّ با این عبارات و مضامین حاوی نکات بسیار با اهمیّت و قابل توجّهی است.

باید توجّه داشت که حضرت در زمانی این توصیه اکید و سفارش ویژه را می‌نمایند که می‌دانند قطعاً حکومت پس از ایشان از مسیر حقّ و صراط مستقیم که همانا صراط ائمه هدی و حکومت عدل رسول خدا صلی الله علیهم أجمعین است، خارج خواهد شد و به دست ناهلان و طواغیت زمان و ائمه کفر و الحاد یعنی بنی‌امیه و بنی مروان و بنی‌عبّاس خواهد افتاد؛ و حکام بر اماکن اسلامی و سرزمین وحی را طاغوتان و دشمنان دین تشکیل می‌دهند و زمام امور مکه و بیت الله الحرام را همان طواغیت عهده‌دار خواهند شد. کسانی که با تمام قوا به جنگ با حقّ و حقیقت و نبرد با مبانی اسلام پیا خواهند خاست و حقّ را از مسیر خود منحرف خواهند نمود، و اسلام را از صراط قویم و مستقیم به بیراهه و بیغوله خواهند کشاند، و اولیاء دین و ائمه معصومین را از دم تیغ خواهند گذرانند و آنها و ذریه آنان و سایر شیعیان را به وادی هلاکت و بوار خواهند کشاند و در زندانها و شکنجه‌گاهها آنها را نابود خواهند کرد.

آری! با توجّه به این نکات باز می‌بینیم که اینقدر تأکید و اصرار بر ادای مناسک حجّ و اتیان به سرزمین وحی از حضرت صادر شده است. و این معنی حکایت از آن می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السّلام حساب حجّ و خانه خدا را از حساب حکام زمان و طواغیت دوران جدا کرده‌اند و ادای مناسک حجّ و وفود به خانه وحی را از زعامت و استیلای حکام جور و خائنین به دین و کیان اسلام بر اماکن متبرّکه فرق گذاردند، و نگفتند: حال که خانه خدا در اختیار حکام جائر

همچون معاویه و یزید می باشد، رفتن بدانجا حرام و گریز از آن واجب است؛ بلکه نهایت دقت و ظرافت را در بدور نگهداشتن حرم امن و امان الهی از خلاف و تشنج و اختلافات و تشتت‌ها و تصفیه حساب‌ها و سوء استفاده‌ها بکار بردند. و سید و سالار شهداء تاریخ: حضرت حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیهما جهت حفظ حریم امن الهی و صیانت مطاف مسلمین، حج خود را به عمره مفرده مبدل نمود و از مکه بیرون آمد تا مبادا با اقدام پلیدانه کوردلان اموی حرم امن الهی شاهد اغتیال و ترور شخصیتی همچون فرزند رسول خدا باشد.^۱ آری! اینست مرام و مکتب اولیای معصوم الهی و زعمای راستین دین حنیف و پرچمداران لوی توحید و سر سلسله داران قافلهٔ نجاح و رستگاری. و چه بسیار بجا و پسندیده است که ما امت مسلمان و پیروان آن منهج قویم و مکتب متین، اسوهٔ خود را سنت حسنهٔ حسین بن علی و اولاد امجاد او قرار دهیم و از ورود سلائق مختلفه و انظار مغشوشه و آراء غیر مستقیم در مکتب وحی جلوگیری نمائیم و فقط و فقط تأسی و متابعت از رهبران راستین دین مبین که همانا ائمهٔ معصومین علیهم الصلوة و السلام می باشند را آویزه گوش خود بنمائیم و حریم مقدس وحی را محل آرامش و اعتماد و اطمینان و سکون خاطر و طمأنینه قلوب و نفوس آماده و مستعد تلقی انوار الهی بگردانیم. چه در غیر اینصورت هر کسی با هر عقیده و مذهبی و با هر نگرش و تفکری خود را محق می یابد که بر علیه موازین و مبانی فرضی خود مجال را برای تحریکات و

۱ - الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۷؛ هذا نصه: وَ رُوِيَ بِالإِسْنَادِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي! إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتُ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى؛ فَإِنَّ رَأَيْتَ أَنْ تُعَيِّمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَ أَمْنَعُهُ. فَقَالَ: يَا أَخِي خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بِنُ مَعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ، فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ.

ایجاد بلوی و آشوب مناسب بپندارد و از هر فرصتی جهت اعمال سلیقه‌های فردی و ابراز اهواء شخصیّه بهره برداری نماید. آنگاه این سرزمین و مکان مقدّس به عرصه نزاعها و کشمکشهای قومی و قبیله‌ای و گروهی و کشوری تبدیل خواهد شد، و آن رُوح و سکونت و انبساط و آرامش جای خود را بالکلیّه به جنجال و بلوی و هرج و مرج و سلب امنیّت و ظهور فتنه و فساد خواهد داد، و مصداق آیه شریفه: ﴿جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾^۱ بکلی محو و نابود خواهد شد.

پر واضح است که یک همچنین فریضه‌ای با این همه مؤکدات چه آثار و برکاتی می‌تواند برای تزکیه نفس و تجلّی انوار الهی بر قلب زائر در امکانه مختلفه و موافق متفاوته داشته باشد. و هر چه که حاجی حضور قلب و اخلاص نیّت و توجّه خود را بیشتر نماید طبعاً نزول مراتب رُوح و انوار و ظهور اسماء و صفات علیای پروردگار در قلب و سرّ او بیشتر خواهد شد، و موجب سکونت خاطر و انشراح صدر و محو تعلّقات و ارتکاز بر محوریت توحید و اقبال بر لقاء خدا خواهد گردید. و این نکته از متون احادیث و اخبار و صریح روایات و آثار از ائمّه هدی صلوات الله علیهم أجمعین به خوبی مشهود و هویدا است.

درست مانند نماز که هر چه حضور قلب و توجّه به توحید و حقیقت عبودیت در آن بیشتر، به همان میزان مقبولیّت و تقرّب آن به ساحت قدس اله بیشتر خواهد بود، و تحقّق مسکنّت و ذلّت و عبودیت در قبال حضرت احدیت در وجود مصلّی افزون‌تر خواهد شد. و هر چه انسان بیشتر به ظواهر صلوة و رعایت قواعد عربیّت و تجوید و لحاظ جودت و تحسین کلمات و عبارات و سجع و قافیه در ادعیه را بنماید، حظّ و نصیب او از حقیقت صلوة و مقربیت او کمتر خواهد بود. آیا نمازی را که مولی علیّ علیه السّلام بجای می‌آورد این چنین بود؟ آیا تمرکز و توجّه

او به تلفظ صحیح مخرج صاد و عین و ظاء بود؟ اگر چنین بود پس این حالات عجیب و غلبه جذبات و بوارق الهی، و در نتیجه بروز محو و سستی و عروض حالت اغماء و افتادن به روی زمین و از خود بیخود شدن‌ها از کجا می‌آمد؟ و همینطور در سایر ائمه علیهم السّلام و اصحاب آنها. و چگونه ممکن است شخصی توجّه خود را صرف در تحسین کلمات و عبارات بنماید و در عین حال تمرکز تامّ نسبت به معانی عبارات و ادعیه و اذکار نیز داشته باشد! این از محالات است.

بلی انسان لازم است بقدر امکان در تصحیح کلمات بر وفق قواعد تجوید و عربیّت اهتمام داشته باشد، اما نه اینکه این مسأله بعنوان اصل لایتغیّر و لایتبدّل و غیر قابل تشکیک در صحّت و بطلان اصل نماز قرار گیرد؛ بطوریکه اگر فردی عادی در اداء کلمات نماز اختلافی بارعایت موازین تجوید داشته باشد حکم به بطلان نماز او داده و قضاء تمام نمازهایش را بر ذمه او و ذمه ولد اکبر پس از مرگ مستقرّ بدانیم!

أعاذنا الله تعالى من الخطايا والزّلات و الفُتيا بغير التّفقه و المعرفة و سدّ أبواب المعرفة و الخيرات على العباد و إيرادهم في الشّبّهات و الهلکات و الموبقات.

حال بیائیم و ببینیم افرادی که موظّف به بیان مسائل شرعیّه حجّ و رفع اشکال از افعال و اعمال حجّاج و متعهّد به تصحیح مناسک حجّ می‌باشند چطور با ایراد شبّهات و القاء مخوّفات نسبت به نمازهای حاجی و علی الخصوص نماز طواف نساء و حکم به بطلان نماز در صورت عدم رعایت صحیح تلفّظ کلمات چه بر سر آنها و حجّ آنها و نیّت پاک آنها در می‌آورند! و چگونه آنها را در تشویش و اضطراب و دلهره قرار می‌دهند! و چگونه حجّ را بر آنها فاسد می‌گردانند! و چگونه ترس از عواقب بطلان حجّ و بقاء در احرام و یا بقاء بر حرمت تماس و نکاح را بر وجود آنان مستولی می‌نمایند!

مگر نماز طواف نساء با نمازهای سایر اوقات و نماز صبح تفاوت دارد؟! و چرا در مورد سایر نمازها حکم به بطلان و اخذ نایب نمی‌کنید؟ و چگونه از ادله جواز و یا

و جوب نائب در صورت عدم استطاعت بر اداء و اتیان عملی از اعمال حجّ حکم به جوب استنابه از صلوة طواف نساء را می‌کنید، درحالی‌که تکلیف الهی بر آن فرد اتیان نماز به همان کیفیت موجوده بالفعل و قدرت بر اداء صلوة به نحو عادی و متعارف اوست؟ و آنگاه شخص حاجی با هزار ترس و دلهره از بطلان نماز و ترتّب عواقب بطلان، یکسره خود را در خسران و بدبختی و بیچارگی احساس نموده برای دفع این محذور به هر وسیله‌ای متمسک می‌گردد، و آن افراد هم که فرصت را غنیمت شمرده با اخذ مبالغ قابل توجه استنابه از نماز را به عهده می‌گیرند، و بازار داد و ستد و معاملات را حتّی در عبادات و اعمال رونق و صفا می‌بخشند!

۱ - بیاد می‌آورم روزی به اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به دیدن چشم پزشک ایشان جناب صدیق محترم و برادر عزیزم آقای دکتر حاج سید حمید سجّادی - و فقه الله لمرضاته - به منزلشان رفتیم. در ضمن مکالمات، صحبت از بعضی احتیاطهای بیجا و تکرار در اعمال که موجب تشویش خاطر و ایجاد شکّ و تردید در صحّت عبادت می‌شود بمیان آمد. ایشان بمناسبت، داستانی بس تأسّف‌انگیز از سفر حجّ واجب خود و کیفیت بیان احکام و مسائل روحانی کاروان نمودند که حقیقتاً تمام افراد مجلس را در تألم و تأثر شدید فرو برد.

ایشان گفتند: بواسطه تشکیک آن روحانی در اعمال حجّ ما مجبور بودیم هر عملی را چند بار تکرار نمائیم تا یقین به صحّت آن پیدا نمائیم. منجمله من هفده بار نماز طواف نساء خواندم و آنچنان دلهره و اضطراب مرا فراگرفت که اصلاً نفهمیدم چه حجّی بجای آوردم و از کجا شروع کردم و به کجا ختم نمودم! و بحدّی این کیفیت عمل روحانی مذکور اثر سوئی در من گذاشت که بکلی از حجّ بیزار و بری گشتم و با خود عهد کردم تا زنده هستم دیگر به مکه بر نگردم. و در آخر به آن روحانی گفتم: در روز قیامت ترا پیش جدّم رسول خدا می‌برم و به او می‌گویم: اگر حجّ اینست که این روحانی به ما آموخت من از دین تو برمی‌گردم، و اگر آن است که خلافتش را به ما آموخت داد من را از این فردی که ما را بکلی از حجّ بیزار نمود بگیر! و ایشان حتّی در هنگام بیان این داستان آنچنان ملتهب و مضطرب گردیده بود که مرحوم والد با دست اشاره کردند که به

مورد دیگری را که می‌توان در اعمال حجّ بر شمرد مسأله طواف به دور خانه خداست. چنانچه اخبار و روایات دلالت دارند، باید حاجی طواف بدور خانه خدا را از سمت چپ شروع نماید؛ یعنی ابتدای حرکت او باید از حجرالأسود بسمت باب کعبه و بعد حجر اِسمعیل و همینطور ادامه دهد تا دوباره به حجرالأسود برسد. یعنی باید در موقع طواف، کعبه در سمت چپ او واقع گردد و به این نحو ادامه دهد تا هفت شوّط او تمام گردد. و در این بین از ادعیه و اذکار در روایات بسیار وارد شده

◀ صحبت ادامه ندهد.

وقتی که از منزل آقای دکتر سجّادی بیرون آمدیم مرحوم والد - رضوان الله علیه - رو کردند به من و فرمودند: بین این روحانی‌ها با دین مردم چه می‌کنند! و چطور آنها را با احتیاطهای بی‌جا و بیمورد از دین بیزار می‌کنند، و آن حجّی را که باید طعم حلاوت آن و انبساط قلب و انشراح صدری که از آن حاصل می‌شود موجب شوق و رغبت و عشق به مراجعت مجدد به حرم الهی گردد بر آنها زهر مار می‌نمایند! و همچون دیو و غولی مهیب موجب تنفّر و انزجار آنها می‌گرداند، بطوری که دیگر جرأت تکرار این فریضه بزرگ را در خود نمی‌بینند. چنانچه خود ایشان مکرّر می‌گفتند: دیگر من به حجّ یا عمره نخواهم رفت.

البته ناگفته نماند: حقیر پس از مدّتی طیّ مباحثاتی پیرامون سهل و آسان بودن شریعت مقدّس اسلام با ایشان به ذکر این نکته پرداختم و برای ایشان مستدلاً ثابت کردم که کردار آن روحانی کاروان صددرصد باطل و بر خلاف سنّت و روش زعمای دین بوده است و هیچگاه خدای متعال بدین اعمال و راهنمائیها رضایت ندارد، و اگر با هم به سفری به حجّ یا عمره مشرف شویم خواهید دید که این حجّ چقدر شیرین و دلپسند و باطمینان و روح افزا و دلچسب است، بطوریکه هر سال شوق دیدار خانه محبوب و ملاقات با جلوات مخصوصه حجّ شما را به آنسوی بکشاند و نه تنها هیچگونه اضطراب و تشویشی عارض شما نگردد، بلکه دائماً در حال بهجت و سرور تمنّای حضور بیشتر و فیض کاملتری را بنمائید؛ گرچه مع الأسف هنوز توفیق تشرفّ در معیت صدیق محترم برای حقیر دست نداده است. رزقنا الله جميعاً الوفود إلی بیته الکریم علی ما هدانا الله و هدانا رسولّه و الأئمة المنتجبین علیهم السّلام، آمین.

است، و حاجی در هنگام طواف باید به این ادعیه مشغول باشد.
در روایت است که امام رضا علیه السّلام در هنگام طواف دستها را بطرف
آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:

يَا اللَّهُ! يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ وَ خَالِقَ الْعَافِيَةِ وَ رَازِقَ الْعَافِيَةِ وَ الْمُنْعِمُ بِالْعَافِيَةِ وَ
الْمَنَّانُ بِالْعَافِيَةِ وَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ! يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا
وَ الْأُخْرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا! صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنَا الْعَافِيَةَ، وَ دَوَامَ
الْعَافِيَةِ، وَ تَمَامَ الْعَافِيَةِ، وَ شُكْرَ الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الْأُخْرَةِ؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۱

مرحوم شیخ صدوق در «عیون الأخبار» روایت می‌کند از سعد بن سعد از
امام أبوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام؛ سعد می‌گوید: با امام رضا
علیه السّلام مشغول طواف بودم تا جائیکه به مقابل رکن یمانی رسیدیم؛ حضرت
ایستاد و دستش را بطرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «ای پروردگار! ای
کسیکه عافیت به دست توست، و بوجود آورنده عافیت هستی، و عطا کننده
عافیت می‌باشی، و نعمت عافیت را به بندگان ارزانی می‌داری، و بر بندگان
مَنّت می‌گذاری بواسطه عافیت بر آنها؛ و ای کسیکه به لطف خود عافیت را بر من و
بر جمیع مخلوقات کرامت می‌بخشی! ای پروردگار رحمان در دنیا و آخرت و
رحیم در دنیا و آخرت (انعام عامّ و خاصّ در هر دو نشأه)! بر محمد و آل محمد
درود بفرست و نصیب ما عافیت بفرما، و آنرا دوام بخش و تمام و منتهای عافیت را
بر ما ارزانی بدار، و شکر بر عافیت را در دنیا و آخرت روزی ما بگردان؛ ای رحم
کننده‌ترین رحم کنندگان.»

و کذلک مرحوم کلینی با سند متصل خود از عبدالله بن سنان از امام صادق

۱- وسائل الشّیعة، کتاب الحج، ابواب الطواف، باب ۲۰، حدیث ۷، ج ۱۳، ص ۳۳۵؛ و عیون
أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۶.

علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

يُسْتَحَبُّ أَنْ تَقُولَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْحَجَرِ: اللَّهُمَّ إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ! وَقَالَ: إِنَّ مَلَكًا مُوَكَّلًا يَقُولُ: آمِينَ!^۱

«مستحب است که حاجی در هنگام طواف بین رکن یمانی و حجرالأسود بگوید: خدایا در دنیا بما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش حفظ فرما! بعد حضرت فرمودند: ملکی از ملائکه پروردگار می‌گوید: آمین!»
روایات عدیده دیگری نیز حاکی است که شخص طائف مستحب است زبان او به ذکر اذکار خصوصاً صلوات بر محمد و آل محمد و ادعیه مأثوره مترنم باشد و توجه او به معانی اذکار و ادعیه متمرکز گردد.

حال چطور ممکن است شخصی هم دقیقاً متوجه سمت کعبه باشد و هم به اذکار و توجه به ادعیه مشغول گردد؟!

به عبارت دیگر: آیا می‌شود انسان دقت در سمت‌گیری کعبه و محاذات دقیق شانه چپ با کعبه خصوصاً هنگام عبور از زاویه بیت الله را با توجه تام به اذکار و خلوص نیت و اشتغال به یاد محبوب جمع نماید؟

بدیهی است پرداختن به ظاهر طواف و تفسیر نادرست از محاذات منکب ایسر با کعبه مکرمه موجب تعطیل بالکلیه جمیع حیثیات و شؤون حاجی در هنگام اشتغال به این فریضه مهم خواهد شد، و یکسره او را در اشتغال به محاسبه و دقت در زاویه‌های بیت الله، و بالمآل عدم فهم و ادراک از حقیقت طواف و تعطیل قوا و حضور در محضر حضرت ربوبی و می‌دارد؛ و طوافی را که باید کاملاً با حضور قلب و توجه سرّ به مبدأ اعلی و انغمار در بحار انوار شهود و حضور حضرت حق باشد، به یک عمل خشک و جامد و توخالی و ظاهری بی‌محتوی مبدل خواهد نمود. آیا

۱- الکافی، کتاب الحج، باب الطواف و استلام الارکان، حدیث ۷، ج ۴، ص ۴۰۸.

مقصود و منظور ائمه دین ما از طواف این طواف است یا طواف دیگری؟! قضاوت با خوانندگان و متأمّلین و متدبّرین خواهد بود.

حال باید توجّه نمود که چطور با عدم فهم صحیح مسأله طواف و تفسیر ناصواب آن برای مردم بی اطلاع از رمز و رموز حقائق اعمال، و توجیه نادرست بعضی از روحانیون کاروانها، مردم عوام بجای پرداختن به حجّ صحیح و واقعی و توجّه به آنچه که رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السّلام بیان فرموده اند، که همانا رشد و رقاء و استفاضه از جلوات خاصّه این عمل بسیار مؤکّد است، آنها خود را بظاهری آراسته و بدور از تلقی معانی و روحانیّت مشغول می دارند و موجب سدّ ابواب خیرات و برکات الهی بر آنان می گردند.

این مربوط به مسأله اوّل بود و در اینجا به خوبی و وضوح روشن گردید که عدم اطلاع صحیح مبلغ احکام و متصدی امر به معروف و نهی از منکر از مبانی شرع مبین و حیازت جوانب و حدود مسائل شرعی چه ضررهای جبران ناپذیری از خود بجای خواهد گذارد و چه عواقب مصیبت باری به بار خواهد آورد.

اما مسأله دوّم که قابلیت قبول و وجود شرائط مساعد جهت بیان امر به معروف و نهی از منکر است:

باید به این نکته توجّه داشت که زمینه مساعد برای امر به معروف و نهی از منکر به معنای پذیرش تمام عیار و قبول صددرصد نسبت به این دو اصل اساسی در مبانی فقه شیعه نیست؛ چه اینکه این مطلب ممکن است در هیچ زمانی تحقّق پیدا نکند؛ بلکه به معنای تشخیص صحیح موقعیّت مخاطب و ظرف تحقّق این اصل است. امر به معروف و ناهی از منکر باید کاملاً به شرائط محیط و زمان و خصوصیات مخاطبین اطلاع و اشراف داشته باشد؛ چه بسا طرح یک نکته در جائی مفید و در ظرف و موقعیّتی دیگر کاملاً مضرّ خواهد بود.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید:

نُصْحَكَ بَيْنَ الْمَلَأِ تَقْرِيعٌ^۱

«چه بسا نصیحت در مقابل دیگران موجب سرشکستگی مخاطب و خرد شدن شخصیت و از بین رفتن شؤونات او می‌گردد.»

پیامبر گرامی اسلام در ارتباط با بلاغ و ابلاغ پیام رسالت خود به زعماء و زمامداران زمان خود دقیقاً به این نکته توجه داشتند و رعایت موقعیت آنها را در این راستا کاملاً می‌نمودند. خدای متعال در قرآن کریم راجع به رسول برگزیده‌اش چنین می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِيَتْلُو لَهُمْ وَأَنبَأَهُم بِالْمَنَاسِكِ وَأَذِّنَ لَهُمُ الْبُيُوتَ الَّتِي كُتِبَ عَلَيْهَا أَنْ يَقْبَلُوا الْحَدِيثَ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْحَدِيثِ عَلَيْهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

«و بواسطه بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکو برخورد می‌نمائی. و اگر با درستی و سختی و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزوده خاطر از پیش تو می‌رمیدند (و دیگر نصائح و کلمات معجز آسایت بر دل آنان مؤثر نمی‌افتاد).»

در آیه دیگر خطاب به حضرت موسی و هارون می‌فرماید:

﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۳

این آیه تحقیقاً یکی از کثیر آیاتی است که باید هر چه بیشتر در آن غور و دقت و مطالعه نمود. و سزاوار است زعمای حکومت اسلامی دقیقاً آنرا مورد مطالعه و تحقیق و تبعیت و اسوه قرار دهند، و از وحی پروردگار به رسول مکرمش حضرت موسی علیه السلام به نکات دقیق و ظریف آن پی ببرند. و ما إن شاء الله به حول و قوه الهی در مباحث آتیه که راجع به وظیفه و تکلیف حکام اسلام و شیوه تبلیغ و انذار امراء حکومت اسلامی بحث خواهیم نمود، مفصلاً از این آیه شریفه سخن به

۱- شرح غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۹۹۶۹، ج ۶، ص ۱۷۲.

۲- سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۵۹.

۳- سوره طه (۲۰) آیه ۴۳ و ۴۴.

میان خواهیم آورد. مجملاً اینکه خداوند می‌فرماید:

«ای موسی و هارون! بسوی فرعون رهسپار شوید که او را طغیان و سرکشی در قبال ربوبیّت ما فراگرفته، و پا را از حدود عبودیّت بیرون نهاده است و دعوی الوهیّت می‌نماید. اما باید متوجّه باشید که با زبانی نرم و ملایم و سخنانی موزون او را به توحید دعوت نمائید، شاید که در دل او کارگر افتد و به راه راست متمایل گردد و ترس از هلاکت او را از منجلاب انانیّت نجات بخشد.»

در اینجا فرق بین دعوت انبیاء و اولیاء الهی با سایر افراد از متحلین و متشبّثین به آنها و متشبّهین به روش و سیره و مرام آنها کاملاً واضح می‌گردد.

در دعوت انبیاء و اولیای الهی، نفس هیچ نقش و دخالتی در تبلیغ و دعوت ندارد، و فقط و فقط بر اساس تعلق تکلیف از جانب پروردگار و اتیان به واجبات عبودیّت و انقیاد در برابر حکم و مشیّت الهی است، چه به نتیجه برسد یا نرسد.

اما در دعوت سایر افراد، مسأله دخالت هواهای نفسانی و ردائیل از صفات و ملکات شخصی گرچه در قالب و هیئت دعوت به سوی پروردگار و تحقّق اهداف عالیّه دین مبین صورت پذیرد کاملاً تأثیر خود را در کیفیّت ارائه دعوت و انذار بروز و ظهور می‌دهد، و حتّی برای یک فرد عامی واضح می‌گردد که ورای دعوت به توحید و ارزشهای والای انسانی و کسب ملکات فاضله، مسائل نفسانی و حبّ و بغض دنیوی و تحصیل منافع شخصی (از وصول به ریاسات و مراتب عالیّه آمریّت و ناهویّت و ارضاء ملکات رذیله نفس سرکش و تربیت نشده) در میان است.

خدا به حضرت موسی علیه السّلام می‌فرماید: گرچه فرعون دعوی الوهیّت و خدائی نموده و پا را از حریم عبودیّت فراتر نهاده است، ولی هنوز قلب او تهیّو و استعداد تلقّی کلام حقّ را از دست نداده است و چنانچه با او به مدارا و منطق صحیح، نه با دشنام و طرد و لعن و دورباش و باید و نباید، صحبت شود ممکن است بر اساس مرتکرات فطری و اندوخته عقلانی مطالب حقّ را بپذیرد و دست از

عناد و لجاج بردارد.

در اینجا جا دارد به سرگذشت و داستان معجب و فرح‌انگیز سفیر گرانقدر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: حضرت جعفر بن ابی طالب طیار به سوی حبشه و نجاشی پادشاه نصرانی آنجا اشاره‌ای بکنیم.

جعفر بن ابی طالب برادر بزرگ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسالتش را اعلان نمود به دین اسلام مشرف شد. کلمات وحی و آیات باهرات کتاب الهی همراه با خلق نیکو و کردار پسندیده و منطقی محکم و متین رسول اکرم مشرکین را به سمت و سوی دین اسلام متمایل می‌نمود. بطوری که پس از گذشت مدّت قلیلی عده‌ای از آنها که دارای قلبی صاف و فطرتی دست نخورده و عقلی استوار بودند به دین اسلام مشرف شده، یکسره از عادات و عقائد و رسومات جاهلیت دست برداشتند.

مشرکین مکه، که با احساس عدم مقابله با مبانی متین و عقائد راسخ الهی و رسوم حکیمانه و رشیق اسلام موقعیت و جایگاه خود را در خطر اضمحلال و نابودی می‌دیدند به فکر مقابله ایذائی و فیزیکی و ضرب و حبس و قتل و اعدام برآمدند. اذیت و آزار مشرکان به جایی رسید که مسلمانان به رسول خدا شکایت کرده و از آنحضرت چاره‌ای جهت رفع این مشکلات خواستار شدند. رسول خدا فرمود: حال که اینطور است به سوی حبشه که پادشاهی نصرانی و عادل دارد هجرت کنید. این اولین هجرتی بود که در اسلام واقع می‌شد.

مسلمین گروه‌گروه به سوی حبشه رهسپار شدند و در میان آنان حضرت جعفر بن ابی طالب به اتفاق گروهی از بستگان آنحضرت نیز وجود داشتند. مشرکین که از این مسأله مطلع شدند از بیم انتشار مکتب اسلام و رشد و قدرت مسلمین در سرزمین حبشه و سایر بلاد بفکر اضمحلال آنها افتادند. عمرو بن عاص به اتفاق عماره بن ولید را با هدایا و تحف ثمینه بسوی حبشه و نجاشی پادشاه آنجا روانه نمودند.

فرستادگان مشرکین پس از وصول به حبشه برای ملاقات با نجاشی بسوی دربار رهسپار شدند و طبق عادت و رسم آن زمان در مقابل نجاشی به سجده افتادند و هدایا و تحف خود را تقدیم نمودند.

در اینجا مناسب می‌بینم داستانی را از مرحوم آیه‌الْحَقِّ و العرفان فخر العرفاء الربَّانِیِّین و سند العلماء الالهیین حضرت آیه‌الله العظمی آخوند ملاً حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - از مرحوم والد - رضوان الله علیه - نقل نمایم:

می‌گویند یکی از رؤوس طائفه صوفیه و فحول سلاسل طریقت برای مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی جعبه‌ای مملوّ از هدایا و تحف را به رسم پیشکش فرستاده بود و خود نیز پس از مدتی به دیدار آن بزرگ تشرف حاصل نموده بود؛ و در جلسه‌ای که جمعی از تلامذه آن مرحوم حضور داشته به زیارت و ملاقات ایشان می‌رود. مرحوم آخوند وقتی به او نظر می‌اندازند، می‌بینند که شارب طویلی دارد به رسم اهل تصوف و دراویش، چه اینکه آنها معتقدند مولی علیّ علیه السّلام دارای شارب طویل و سیبهای بلندی بوده است؛ و اقتدای خویش را بر آنجناب نیز براساس سنتی حسنه که عبارت از ترک کلام بیهوده و سکوت از سخن لغو می‌باشد قرار داده‌اند؛ کأنّ این شارب چون بروی دهان و لبها قرار می‌گیرد از سخن بیهوده، و نیز از لقمه مشتهه جلوگیری می‌نماید. و تمسک به کلامی از جانب سیره آنحضرت نیز می‌کنند که:

وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَافِرَ السَّبَلَةِ^۱. «سیبهای آنحضرت پر پشت بوده است.»

۱ - در اینجا مناسب است به بعضی از روایاتی که در آنها نهی از بلند نمودن شارب شده است اشاره شود:

أ) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۲۷، حدیث ۳۰۷: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لَا يَطْوِلَنَّ أَحَدُكُمْ شَارِبَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهُ مَجْتًا يَسْتَرُّ بِهِ؛ همین روایت با مختصر

ولی در این تفسیر و حکایت خلط و اشتباه رخ داده است: زیرا وفور بمعنی پرپشتی در مقابل خَفْت و کم پشتی است نه بمعنی طول و درازی مو است. و با وجود اخبار کثیره از معصومین علیهم السَّلام مبنی بر کراهت شدید طولانی بودن شارب چطور امیرالمؤمنین علیه السَّلام این مسأله را رعایت نمی نموده است و توجَّهی به سنّت رسول خدا نمی کرده! این مسأله از ناحیه آنحضرت محال و ممتنع است.

باری مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - که مقصود آن درویش را از فیض حضور و تشرّف دریافته بود، که جهت ارادت و تلمذ و شاگردی و کسب معرفت به حضور رسیده است، ابتداء دستور داد تا آن جعبه هدایا و تحفی را که قبلاً جهت ایشان فرستاده بود آوردند و بدون اینکه تصرّفی در آن جعبه شده باشد و درب آن باز شده باشد آنرا در مقابل آن صوفی نهاد،

« اختلافی در الکافی، ج ۶، ص ۴۸۸، حدیث ۱۱ آمده است.

ب) همان مصدر، ص ۱۳۰، حدیث ۳۲۹: و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حُفُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى، وَ لَا تُشَبِّهُوا بِالْيَهُودِ!

ج) الکافی، کتاب الذّی و التّجمل، باب اللّحیة و الشارب، حدیث ۹، ج ۶، ص ۴۸۷: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَابِطٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَثَانَ أَنَّهُ رَأَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَقَى شَارِبَهُ حَتَّى أَصْقَه بِالْعَسِيبِ.^(۱)

د) همان مصدر، حدیث ۷: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَصِّ الشَّارِبِ، أَمْ مِنَ السُّنَّةِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

ه) همان مصدر، حدیث ۸: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا الْأَخْذَ مِنَ الشَّارِبِ فَقَالَ: نُشْرَةٌ^(۲) وَ هُوَ مِنَ السُّنَّةِ.

(۱) أَحَقَى شَارِبَهُ أَي بَالَعَهُ فِي أَخْذِهِ، وَ الْعَسِيبُ مَنبُثُ الشَّعْرِ (تعلیقه).

(۲) النُّشْرَةُ - بِالضَّمِّ - رُقِيَةٌ يُعَالَجُ بِهَا الْمَجْنُونُ وَ الْمَرِيضُ «القاموس» (تعلیقه).

آنگاه امر کرد که قیچی آوردند و با دست خود شارب آن درویش را کوتاه نمود، سپس به امر تربیت و تزکیه و دستور او را و اذکار و سایر شئون او قیام فرمود. به هر جهت عمرو بن عاص خطاب به نجاشی کرد و گفت: ای پادشاه! عدّه‌ای از مردمان ما دین و مذهب ما را رها نموده‌اند و به کیش و مذهب دیگری وارد شده‌اند، اینان خدایان ما را دشنام می‌دهند و موجب گمراهی جوانان ما و فساد در اجتماع و ملت و بهم‌ریختگی اوضاع شهر و قبیله گشته‌اند؛ اینک ما به اینجا آمده‌ایم تا از تو تقاضا کنیم آنها را به ما باز گردانی و امنیّت و آسایش و وحدت کلمه را دوباره به دست آوریم.

نجاشی رو به وزراء خود نمود و گفت: آیا چنین مطلبی صحیح است؟ و آیا عدّه‌ای به اینجا فرار کرده‌اند و هجرت نموده‌اند؟ آنها گفتند: بلی عدّه‌ای که مردان آنها بیش از هشتاد نفر می‌باشند به ریاست و زعامت شخصی بنام جعفر بن اَبی طالب به این سرزمین هجرت کرده‌اند؛ مردمانی پارسا و مؤدّب به اخلاق و بسیار متین و وزین می‌باشند و اکنون در میان ما بسر می‌برند. نجاشی امر کرد که آنها حاضر شوند. جعفر بن اَبی طالب به اتفاق چند نفر از رفقای خود من جمله عبدالله بن مسعود بر نجاشی وارد شدند و بدون اینکه طبق رسوم و عادات آنها سجده کنند فقط به سلام بر پادشاه و سایر افراد اکتفاء نمودند و تحیّت اسلامی را بجای آوردند.

در این هنگام نجاشی رو به جعفر بن اَبی طالب کرد و گفت: اینها چه می‌گویند؟ می‌گویند که من شما را به وطن اصلی برگردانم! جعفر خطاب به نجاشی کرد و گفت: ای سلطان! از ایشان سؤال کن: آیا ما غلامان زر خرید ایشانیم که از دست مولای خود فرار نموده‌ایم؟ و یا مالی را از ایشان به سرقت برده‌ایم؟ و یا کسی را از ایشان به قتل رسانده‌ایم و باید مال را پس بدهیم یا قصاص را پذیرا گردیم؟ عمرو بن عاص گفت: نه، هیچ کدام از اینها نیست؛ شما مردمان محترم و آزاد می‌باشید. جعفر گفت: پس از ما چه می‌خواهید؟ شما ما را اذیّت نمودید و نهایت شدّت و

قساوت را در حقّ ما روا داشتید و ما هم ترک وطن نموده به اینجا پناه آوردیم. عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه! اینها به خدایان ما دشنام می‌دهند و بر علیه دین و مکتب ما می‌شورند و جوانان را گمراه می‌کنند و در میان ما تفرقه انداخته‌اند. جعفر گفت: بله درست است ما با دین اینها مخالفت کردیم و از مرام و مسیر اینها روی گردانیدیم؛ زیرا خدای متعال بر ما مَنّت نهاد و پیغمبری را در میان ما مبعوث نمود که ما را از عبادت سنگ و چوب برحذر می‌دارد، و از شرک و اعمال باطله و خرافات جاهلیّت نهی می‌کند، و از زنا و ربا و خوردن گوشت مردار و خون باز می‌دارد، و از شرک و ظلم و ستم بر یکدیگر برکنار می‌دارد، و ما را به اداء نماز و دادن زکات و عدالت و صداقت و کمک به مستمندان و صلّه ارحام ترغیب می‌کند. بدینسان ما از کیش و آئین جاهلیّت و بریریت روی برگردانیدیم و به سوی آزادی و شرافت و استکمال ارزشهای الای انسانی که در تحت عبودیت حضرت پروردگار و رقیّت ذات اقدس الهی منطوی است رو آوردیم.

بیانات متین و متقن و صراحت لهجه جعفر طیار که منبعث از روح آیات کتاب مبین و مقتبس از عبارات کریمه قرآن کریم بود نجاشی را به فکر و اندیشه فروبرد و آثار بهجت و سرور از وجنات سیمای او مشهود گشت.

عمرو بن عاص که موقعیت خود را سخت در خطر دید به فکر چاره و حيله افتاد و از راه مکر و خدعه بجای قبول حقّ و پذیرش منطق صحیح به نیرنگ و مغالطه متوسّل گشت. رو کرد به نجاشی و گفت: ای سلطان! اینها در وقت ورود به تو سجده نکردند و حرمت تو را پاس نداشتند. در این هنگام افرادی که دور و بر سلطان بودند خطاب کردند به جعفر و افراد او که: در مقابل سلطان سجده کنید! جعفر با صدای رسا و بلیغ فرمود: ما برای غیر خدای سجده نمی‌کنیم. سلطان پرسید: چرا سجده نمی‌کنید؟

جعفر پاسخ داد: این پیامبری که از جانب خدا مبعوث گردیده است ما را

مجلس پنجم: لزوم تحصیل خبرویت و بصیرت در امر به معروف..... ۱۷۹

فقط به پرستش و سجده بر خدای یکتا امر نموده است و از غیر خدای یکتا برحذر داشته است؛ و هم اوست که به نام احمد در کتاب انجیل مذکور است و حضرت عیسی علیه السّلام مژده ظهور و بعثت او را در کتاب آسمانی خویش داده است. عمرو بن عاص رو کرد به نجاشی و گفت: ای پادشاه! اینها با دین شما نیز مخالفند.

نجاشی به جعفر گفت: پیامبر شما راجع به حضرت عیسی علیه السّلام چه می‌گوید؟

جعفر بن ابی طالب فرمود: خدای متعال در کتاب مبین مُنزل بر پیامبر ما می‌فرماید: عیسی روح الله و کلمة الله است که از دختری پاک و پاکیزه و باکره به نام مریم متولد گشته است، و هیچ بشری با او تماس نداشته است، و خدا او را از پیامبران قرار داد.

نجاشی از این بیانات غرق در تعجب و تفکر گردید و عقل و وجدان او سخنان حکیمانه و واقع‌گرایانه و وحیانی جعفر طیار را با مرتکرات جبلّی و فطری و آنچه از تاریخ مسیحیت یافته بود منطبق یافت. سپس رو کرد به قسّیسین و رهبانان و گفت: اینها درباره حضرت مسیح کمتر از آنچه شما بدان معتقدید نیستند و اعتقاد بدی نسبت به او ندارند. آنگاه خطاب به جعفر گفت: آیا از آیات قرآن کریم چیزی در حفظ داری؟ جعفر گفت: بلی؛ نجاشی گفت: پس قدری برای ما از آیات کتابتان بخوان! و به علماء و رهبانان گفت: کاملاً دقت کنید ببینید آنچه او می‌خواند با آنچه شما در کتب خود سراغ دارید مطابقت می‌کند یا خیر!

آنگاه جعفر بن ابی طالب شروع کرد به خواندن سوره مبارکه مریم.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿كَهَيْعِصَ * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا * اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا...﴾^۱ تا

آنکه رسید به آیه: ﴿وَهَزِيءٌ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا * فَكُلْ وَاشْرَبْ وَ قَرِّ عَيْنًا﴾؛^۱ در این هنگام اشک در چشمان نجاشی و تمامی علماء و حضار مجلس ظاهر گشت و با صدای بلند شروع به گریه کردند و گفتند: و الله حق همین است که خدای متعال بر پیامبر شما فرو فرستاده است. آنگاه نهایت احترام را نسبت به جناب جعفر و اطرافیان معمول داشت، و با ابراز و اظهار شهادت بر توحید و رسول خدارسماً به دین اسلام گروید؛ و خطاب به جعفر گفت: شهادت می‌دهم این پیامبر همان کسی است که حضرت مسیح در انجیل وعده ظهور و رسالت او را داده است، و اگر من در حجاز بودم همانند غلامان در خدمت او بودم؛ شما بروید و در کمال عزت در امن و امان باشید. و آنها را با خلعت و تحف و هدایای بسیار در کشور خود جای داد.

در این حکایت ما به دو جریان کاملاً متفاوت برخورد می‌کنیم: جریان اول، تبلیغ رسالت جناب جعفر طیار با بیانی شیوا و منطقی بلیغ و سخنانی حکیمانه و عقلانی و صراحتی در لهجه و حرّیتی در کلام و آزادی در رفتار و طمأنینه و سکون و وقار و رعایت مراتب عالیّه از اخلاق حسنه و رفتار نیکو؛ و در جریان دوم، مکر و فریب و دروغ و بهتان و صحنه سازی و شانتاژ و زور و تزویر؛ و در نهایت فطرت پاک و دست نخورده و عقل سلیم سلطان حبشه که در مواجهه با این دو جریان و برخورد با این دو مسیر و دو طریق صددرصد مخالف به ندای وجدان و اناریت عقل پاسخ مثبت می‌دهد و خود را از قید و بند اعتباریات و مجازات و تخیلات رها نموده با پذیرش دین اسلام و مکتب وحی رسماً به تشریف خلعت سعادت و نجات ابدی مخّلع و به زیور هدایت و رستگاری متحلّی می‌گردد.

باری، سخن در کیفیت بیان امر به معروف و نهی از منکر بود و اینکه چه کسی باید متصدّی این مهمّ شود تا بتواند هر چه بهتر و با تأثیر بیشتر به مقصود برسد.

بیاد می‌آورم روزی جناب مستطاب مرحوم مغفور حضرت حجّة الاسلام آقای حاج شیخ حسن نوری همدانی -رحمة الله علیه - که جهت زیارت حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیهما السّلام به ارض اقدس مشرف شده بودند به منزل مرحوم والد - رضوان الله علیه - تشریف آوردند. در بین صحبت، راجع به حلّیت موسیقی و شطرنج که در آن زمان از طرف بعضی از مراجع اعلان شده بود و در مجامع و صحف منتشر گشته بود بحث شد. مرحوم والد با لحنی که حکایت از تأثر عمیق و اصرار بلیغ بود به آقای نوری اظهار داشتند: آقا چرا شما به آقای گلپایگانی -رحمة الله علیه - نمی‌گوئید که فتوای خود را که مبنی بر حرمت موسیقی و شطرنج است در مجامع عمومی بصورت اعلان رسمی مطرح کنند تا همگان بدانند اگر مرجعی در برهه‌ای از زمان فتوی به حلّیت این دو فعل حرام داده است، مرجع و مقلد دیگری در همان زمان حکم به حرمت آن نموده است! اگر این مسأله صورت نگیرد ممکن است پس از گذشت پنجاه سال افرادی این چنین تصوّر کنند که در زمان گذشته، بوده است زمانی که حلّیت موسیقی و شطرنج محرز بوده و کسی مخالف این جواز وجود نداشته است.

جای تذکّر است که: گرچه ممکن است فقهی بر اساس مبانی محرزّه خود و طبق فهم مستفاد از ادلّه حکم به حلّیت و یا حرمت موضوعی بنماید، و در صورت مصادفه با حقّ مثاب و در صورت مخالفت معذور باشد - چنانچه این مسأله از زمان ظهور اسلام تا زمان ظهور رایت حقّ و توحید توسط قطب عالم وجود صاحب ولایت کبرای الهیّه حضرت حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه متداول و متدراج بوده است - ولیکن اعلان یک مسأله فقهی در جامعه نه بصورت اندراج در رساله عملیّه (توضیح المسائل) بلکه بصورت اعلام در مجامع عمومی و از طریق جرائد و کتب و رادیو و تلویزیون و مساجد و نماز جمعه و غیره موجب بروز این تفکّر و تصوّر خواهد شد که گویا طرح این حکم فقهی در ملأ عامّ آنها با وجود قرائن

و شواهد دالّه بر قبول جامعه موجب غلبه آن بر فتاوی سایر مراجع و مقلّدین خواهد بود. لذا بر سایر مراجع حتم و لازم است که به صرف طرح حکم مسأله در رساله عملیه اکتفا نکنند و حکم به حرمت را در هر شرائط و با هر موضوعی بطور رسمی اعلام و اعلان نمایند.

طبیعی است در این صورت ایراد و اعتراض متوجّه هیچکس نخواهد بود و چنانچه آن مرجع حقّ اجتهادی و شؤون شخصیتی خود را در اعلان به حرمت موسیقی و شطرنج می‌داند، باید حقّ اظهار نظر مخالف و حکم به حرمت را برای سایر افراد از مراجع و مجتهدین محفوظ بدارد؛ و در اینصورت است که جامعه بسوی رشد و ترقّی و تفکر صحیح و رفع نقائص و خلل رهسپار خواهد شد.

سخن در این مقوله بسیار و مجال توضیح و تبیین، سیاق وضع کتاب و روند بحث درباره حدیث عنوان بصری را خارج می‌کند. ان شاء الله در فرصتهای آتی از کلمات و حکایات و نکته‌های ارزشمند اولیای دین و بزرگان استفاده خواهیم نمود.

مجلس هشتم

اختلاف مراتب نفوس در کیفیت تلقی تشیع و
اطاعت از امام معصوم علیه السلام در قرون گذشته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

صحبت از مالک بن انس بود که عنوان در مدینه نزد او تردّد می نمود و احادیث رسول خدا را از او استماع می کرد. اینک متن حدیث:

قَالَ: كُنْتُ أَخْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ وَأَخْبَيْتُ أَنْ أَخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ...

«عنوان می گوید: روزگاری بود که با مالک بن انس مراوده و حشر و نشر داشتم. و زمانی که مطلع شدم (امام) جعفر الصّادق علیه السّلام به مدینه تشریف آوردند با آنحضرت ارتباط برقرار نمودم و دوست داشتم که معارف دین را از ایشان اخذ کنم، چه اینکه تا بحال از مالک بن انس اخذ می کردم.»

در این عبارت نکاتی است که سزاوار است بدان توجّه نمود.

نکته قابل توجّه اینکه: اصولاً عنوان چه عقیده و مرامی در ارتباط با مسائل

حَقُّه و معارف الهیّه داشت و بطور کلی بیش و بصیرت او نسبت به جایگاه و موقف اولیای دین و ائمه معصومین که خلفای به حقّ و اوصیای صدقِ رسول خاتمِ صلیّ الله علیه و آله و سلّم بودند چه بوده است؟

توجّه به این نکته فوق العاده مهمّ می‌باشد و ما را به حقائق و ظرائفی بس دقیق و ارزشمند و حیاتی می‌رساند، و آن عبارت است از عدم کفایت علم ظاهری و دانش محدود بشری جهت رفع نقائص و خلل ماهوی انسان و نیاز میرم و احتیاج فوق العاده حیاتی به انسانی وارسته و عالمی آگاه و خبیر به زوایا و کریوه‌های صعب العبور نفس و مشرف بر حقائق و اسرار عالم غیب و بطون عوالم وجود؛ و این همان چیزی بود که مالک بن انس با وجود علم سرشار و حفظ احادیث بسیار از رسول اکرم صلیّ الله علیه و آله و سلّم فاقد آن بود، و متقابلاً همان چیزی که عنوان بصری با وجود استفاده سرشار و تعلّم جدّی در ازمنه طولانی نتوانسته بود آنرا از مالک به دست آورد؛ و لذا سرگشته و گمگشته بدنبال مطلوبی که بتواند روزه‌ای از آنچه که مراد او و مطلوب او را دست دهد به دامن ولای ائمه هدی و زعمای واقعی و حقیقی دین پیامبر چنگ زد و از آنحضرت استمداد نمود.

اعتقاد عنوان بصری به امامت و خلافت ائمه هدی علیهم السّلام به این شکل و به این کیفیت که الآن در بین جوامع و ملل مسلمین رائج و متعارف است نبوده است.

امروزه در بین مسلمین مذاهب مختلفیه‌ای موجودند که چهار مذهب از آنان: حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی می‌باشند؛ و در مقابل آنان مذهب شیعه می‌باشد که خود نیز به فرقه‌های گوناگون: زیدیه، کیسانیه، و اسماعیلیه و واقفیه و غیره، و مذهب حقه شیعه اثنی عشریه تقسیم شده است.

در زمان سابق افراد مسلمین در اعتقادات و مذاهب مختلفیه که داشتند به مُحَبِّب و معاند اهل بیت علیهم السّلام تقسیم شده و شناخته می‌شدند؛ گرچه مسأله

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۱۸۷

تشیع و اعتقاد به خلافت و امامت و ولایت بلافصل مولی امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان حیات رسول خدا مورد توجه و مطرح بوده است. چه اینکه پیامبرگرامی اسلام از بدو اعلان رسالت خود، امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز قرین با دعوت خود متذکر می‌شد، که ابتدای آن با دعوت خویشان و بستگان خود پس از نزول آیه شریفه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ «بستگان نزدیکت را از موضوع رسالت و بعثت خود مطلع گردان» شروع شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صراحتاً در آن مجلس خلافت و امامت و وزارت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به همه اقوام و بستگان خود که قریب چهل نفر بودند و در میان آنها حضرت ابوطالب پدر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حضور داشت اعلان نمود.

و همینطور در وقایع و موقعیت‌های بسیاری نسبت به این موضوع دائماً متذکر می‌شد؛ و عبارت معروف: **يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَشِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**،^۲ «ای علی! تو و پیروانت فقط رستگار و اهل نجات هستید» بارها و بارها از زبان رسول خدا شنیده می‌شد. و حتی تصریح به اسامی خلفاء و ائمه پس از خودش را نیز چنانچه در کتب عامه و خاصه مذکور است، نموده است.

جابر بن عبدالله انصاری یکی از صحابه بزرگوار رسول اکرم و از افراد مورد اعتماد و وثوق شیعه و سنی است که دو طرف از او به جلالت شأن و عظمت نفوس

۱ - سوره الشعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

۲ - بدین مضمون با کمی اختلاف روایات کثیره‌ای در مجامع روایی ما وارد شده است؛ از آن جمله در **بحار الأنوار**، ج ۳۱، ص ۳۸۰ و **ارشاد القلوب**، ج ۲، ص ۲۶۲ اینگونه آمده است: **قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَنْتَ وَشِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ... بدون لفظ «یا علی»؛ و در ارشاد القلوب**، ج ۲، ص ۴۲۳ و **أمالی** صدوق، ص ۲۳، مجلس چهارم اینگونه آمده است: **يَا عَلِيُّ شِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ... بدون لفظ «أنت»؛ و در بحار الأنوار**، ج ۳۸، ص ۹۵ و **دعائم الاسلام**، ج ۱، ص ۷۵ چنین آمده است: **شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ.**

و علو درجات یاد می‌کنند.

در کتاب «کفایة الأثر» تألیف ابی‌القاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی از علماء قرن چهارم هجری روایتی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ السَّلْمَانِيُّ... عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُلَفَائِي وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي؛ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفِ بِالتَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتْدُرْكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ. ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَيِّبِي وَ كَنِيَّتِي حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدِهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا. ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.

قَالَ جَابِرُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَهَلْ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالتَّبْوَةِ! إِنَّهُمْ لَيْسَتْ صِيتُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ إِنْ سَتَرَهَا سَحَابٌ. يَا جَابِرُ! هَذَا مِنْ مَكُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْرُوجِ عِلْمِ اللَّهِ فَاعْتَمِدْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ: فَدَخَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

فَبَيْنَا يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ نِسَائِهِ وَ عَلَى رَأْسِهِ ذُوَابَةٌ وَ هُوَ غُلَامٌ. فَلَمَّا بَصَرَ بِهِ جَابِرٌ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُ وَ قَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ عَلَى جَسَدِهِ، وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا غُلَامُ! أَقِيلُ، فَأَقْبِلْ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبِرْ. فَقَالَ جَابِرٌ: سَمَّائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ!

ثُمَّ قَامَ فَدَنَى مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ. قَالَ ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: يَا بَنِي فِدَاكَ نَفْسِي! فَأَنْتَ إِذَا الْبَاقِرُ. قَالَ: نَعَمْ! فَأَبْلَغْنِي مَا حَصَلَكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ. قَالَ جَابِرٌ: يَا مَوْلَايَ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ بَشَّرَنِي بِالْبَقَاءِ إِلَى أَنْ أَلْتَأَمَّ وَ قَالَ لِي: إِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ. فَرَسُولُ اللَّهِ يَا مَوْلَايَ يَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ! عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ، وَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ بِمَا بَلَّغْتَ السَّلَامَ.

فَكَانَ جَابِرٌ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ يَتَعَلَّمُ مِنْهُ. فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ؛ فَقَالَ جَابِرٌ: وَ اللَّهِ لَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ! لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنْكُمْ الْأَيْمَةُ الْهُدَاةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَهُ، أَحْكَمُ النَّاسِ صِغَارًا وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا. فَقَالَ: لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقَ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ، إِنِّي أَعْلَمُ بِمَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ. وَ اللَّهِ أُوتِيَتْ الْحُكْمَ وَ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

«أحمد بن إسماعيل سلماني این حدیث را برای مؤلف کتاب از شخصی و او

از شخص دیگر تا از جابر بن یزید جعفی (که یکی از بزرگترین شاگردان امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السّلام، و صاحب اسرار خفیّه و عالم به بواطن قرآن و رموز آیات الهی و کرامات باهره است) و او از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: جابر بن عبدالله می‌گوید: وقتی که خدای متعال فرو فرستاد بر نبی و پیغمبرش حضرت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم این آیه را: (ای کسانی که ایمان به من آوردید! از خدا و پیامبرش و صاحبان امر از خودتان اطاعت نمائید)، من از رسول خدا سؤال کردم: ای پیامبر الهی! ما خدا و رسولش را شناختیم، امّا مقصود از اولی الامر که در این آیه است و خدای متعال اطاعت آنها را در کنار و پهلوی اطاعت از خود و رسول خود قرار داده است نمی‌دانیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آنان جانشینان من و امامان مسلمین اند پس از من، که اوّل ایشان علیّ بن ابی طالب و سپس حسن سپس حسین آنگاه علیّ بن الحسین و بعد از آن محمّد بن علیّ است که در کتاب توراّه از او به باقر و شکافنده علم یاد شده است، و تو ای جابر او را ملاقات خواهی نمود و سلام مرا به او برسان؛ سپس فرزندش صادق به نام جعفر بن محمّد آنگاه فرزندش بنام موسی ابن جعفر و سپس علیّ بن موسی و آنگاه محمّد بن علیّ و سپس علیّ بن محمّد و آنگاه فرزندش حسن بن علیّ و پس از او فرزندش که هم اسم من و هم کنیه من است و اوست حجّت و دلیل و برهان پروردگار در روی زمین و بقیه الله و نماینده او در میان بندگانش ابن الحسن بن علیّ.

و او همان کسی است که خدای تعالی ذکره جمیع مشارق و مغارب و آفاق زمین را بر دست او فتح می‌نماید و می‌گشاید. و او همان کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان می‌شود و آنقدر این غیبت به طول می‌انجامد که بسیاری از اعتقاد به امامت او برمی‌گردند، و تنها افرادی بر ولایت و امامت او ثابت قدم و استوار باقی می‌مانند که خداوند متعال دل‌های آنانرا از بوته آزمایش و امتحان سرفراز

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۱۹۱
و پیروز بیرون آورده است، و ایمان آنها را بواسطه امتحانات خود ثابت و پایدار گردانیده است.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا در این صورت که او پنهان و از دیدگان شیعیان و محبین خود غایب است، آیا شیعیان او از او بهره‌مند خواهند شد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسم به آن ذاتی که مرا به رسالت و پیامبری برگزید شیعیان او از او بهره‌مند و مستفیض خواهند شد و از نور او خود را روشن و منور خواهند نمود و از نعمت ولایت او پرنسیب و پر بهره خواهند بود، همچنانکه مردم بواسطه خورشید از تمام برکات آن بهره‌مند خواهند شد ولو اینکه در زیر ابر پنهان بماند.

آنگاه رسول خدا فرمود: ای جابر! این مطلب از اسرار خفیه الهی است که نباید فاش گردد و از خزانه علوم مخفیه پروردگار است؛ پس در کتمان آن بکوش و به احدی آنرا فاش مکن مگر به افرادی که قابلیت و استعداد شنیدن اینگونه مسائل را دارند.

جابر بن یزید جعفی ناقل این روایت می‌گوید:

روزی جابر بن عبدالله انصاری به منزل امام سجّاد، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وارد شد و من هم در آنجا بودم. ما با امام سجّاد علیه السلام مشغول گفتگو بودیم که در این وقت فرزند امام سجّاد، حضرت محمد بن علی از اندرونی امام علیه السلام وارد مجلس گردید در حالیکه موی جلوی سرش برآمده و بلند شده بود، دوران طفولیت و قبل از بلوغ را می‌گذرانید. وقتی چشم جابر بر او افتاد بدنش شروع به لرزیدن کرد و موهای تنش راست شد؛ جابر مدّتی او را نگاه کرد، سپس به او گفت: جلو بیا! امام باقر علیه السلام جلو آمد. بعد گفت: برگرد! حضرت به جای خویش باز گشت. در این هنگام جابر گفت: قسم به پروردگار کعبه که شمائل رسول خدا را من در این نوجوان مشاهده می‌کنم!

سپس ایستاد و به او نزدیک شد و از او سؤال نمود: اسمت چیست؟ حضرت باقر فرمود: محمّد. عرض کرد: فرزند چه کسی می‌باشی؟ حضرت فرمود: فرزند علی بن الحسین. پس جابر عرض کرد: جانم بفدایت ای فرزند! بتحقیق که تو همان باقر هستی؟ حضرت باقر فرمود: بلی، ای جابر پیغامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به من برسانی ابلاغ کن. جابر عرض کرد: ای مولای من! بدرستی که رسول خدا مرا بشارت داد که خداوند عمرم را آنقدر طولانی می‌گرداند تا موفّق به زیارت تو گردم و فرمود: اگر او را زیارت کردی، سلام مرا به او برسان. پس ای مولای من رسول خدا به تو سلام و درود فرستاده است.

امام باقر علیه السّلام فرمود: ای جابر! سلام خدا بر رسول او باد مادامی که آسمانها و زمین پا برجا می‌باشند، و بر تو نیز از آن جهت که سلام رسول خدا را ابلاغ کردی سلام خدا باد.

جابر پس از این واقعه پیوسته با آنحضرت که نوجوانی بیش نبود رفت و آمد و معاشرت می‌نمود و از علوم بیکران او استفاده‌ها می‌برد. روزی امام باقر علیه السّلام سؤالی از جابر نمود. جابر عرض کرد: قسم به خدا آنچه را که رسول خدا نهی فرمود هیچگاه انجام نخواهم داد! بدرستی که رسول خدا به من فرمود که بتحقیق شما اهل بیت پیشوایان هدایت و رستگاری بشرید، که پس از او امّت پیامبر را به راه راست و هدایت و رستگاری راهنمایی می‌کنید. کوچک و صغیر شما از تمام مردمان استوارتر و راه او متقن‌تر، و بزرگ و کبیر شما از جمیع افراد بشر اعلم و داناتر هستید. رسول خدا فرمود: چیزی را به شما اهل بیت یاد ندهیم، زیرا آنها از شما اعلم و داناترند.

امام باقر علیه السّلام فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راست و درست فرمود. همانا من پاسخ سؤالی را که از تو کردم بهتر از تو می‌دانم. قسم به خدا که حقّ متعال علم به حقائق اشیاء را به من عنایت فرمود. و این نیست

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۱۹۳

جز فضل و عنایت پروردگار بر ما اهل بیت پیامبر.»

در این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صراحتاً اسامی خلفاء بلافضل و ائمه هداة مسلمین را به جابر بن عبدالله انصاری ذکر فرمودند. جالب توجه اینکه: حتی خود عامه و برادران اهل تسنن در وجود خارجی این اسامی مبارکه و شخص آنها شک و شبهه‌ای ندارند و کاملاً مصادیق خارجی این اسامی شریفه را با آنچه از رسول خدا نقل شده است منطبق می‌دانند. حتی هم اکنون در صحن مطهر مسجد رسول اکرم در مدینه طیبه تمامی این اسامی خصوصاً اسم مبارک حضرت بقیة الله الأعظم امام زمان ارواحنا فداه به عنوان (محمد الحی) به اضافه اسامی بعضی دیگر از صحابه پیامبر و خلفاء غاصب بر دیوار صحن منقوش می‌باشد؛ و نمی‌توان انکار نمود، چه اینکه در کتب تاریخی وجود مبارک حضرات معصومین علیهم السلام به حدّ تواتر بلکه همچون خورشید فی راتعة النهار ظاهر و روشن است.

بلکه اشکال و ایراد برادران عامه در مسأله ولایت و امامت و خلافت آنها است. و از آن طرف چون بسیاری از مؤلفین و علماء عامه نظیر این حدیث را بدون ذکر اسامی در کتب خود آورده‌اند، و عبارت پیامبر را که فرمود: خلفاء پس از من دوازده نفرند و تمامی آنها از قریشند^۱ را ذکر کرده‌اند، در تطبیق این عده با وجود

۱- اهمّ مصادر عامه در این موضوع عبارتند از: صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۰۳؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۶ و ۸۸ و ۸۹؛ سنن ابن داود، ج ۴، ص ۱۰۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۵، شماره ۳۰۹۲۹، و ج ۱۲، ص ۳۲، شماره ۳۳۸۴۸، و ج ۱۲، ص ۳۳، شماره ۳۳۸۵۸؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۲۱؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۱۸۰.

در صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۴۰، حدیث ۶۷۹۶ آمده است: عن عبد الملك: سمعت جابر ابن سمره قال: سمعت النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول: (يكون اثنا عشرًا أميرًا) فقال: كلمة لم اسمعها. فقال أبي: إنه قال: (كلهم من قریش).

خارجی خلفاء غاصب حکومت‌های اسلامی به اشکال لاینحل و منجلاّب فلاکت گرفتار آمده‌اند.

زیرا پس از خلافت خلفاء راشدین که چهار نفر می‌باشند نوبت به خلفاء بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس رسید، و تعداد آنها آنقدر زیاد است که همه را گنج و مبهوت و راه چاره را به روی ایشان بکلی مسدود کرده است.

بعضی برای حلّ این معّمّا متوسّل به حذف و سانسور و تبعیض طبقاتی و ترجیح بلامرجّح گشته، عدّه‌ای بیچاره و بدبخت را از لیست خلفاء حذف نموده‌اند تا عدد دوازده درست درآید؛ غافل از اینکه به همان دلیل که سایر افراد را در لیست قرار داده‌اند، آن اخراج شدگان که مورد بی‌مهری حتّی موالیان و طرفداران خود قرار گرفته‌اند نیز داخلند؛ و این یکی از مهم‌ترین اشکالات بر عقیده و مبنای برادران اهل تسنّن است که هیچ پاسخی را تاکنون برای آن پیدا ننموده‌اند و نخواهند نمود.

زیرا اگر حکم به عدم خلافت بعضی را صادر کنند، روز قیامت در پیشگاه عدل الهی که همه خلفاء غاصب و خائنان به مکتب رسول خدا را فراخوانند، در جواب اعتراض این عدّه مفلوک و بدبخت که مگر ما چه گناهی کردیم که ما را از زمره لیست خلفاء غاصب اخراج کردید چه خواهند گفت! آیا جنایاتی که از خلفاء مقبول شما صادر گردید کمتر از جنایات ما بود؟ آیا فسق و فجور و شرب خمر و سگ‌بازی و میمون‌بازی و زنا با محارم و دختر حقیقی که از آنان سر زد کمتر از ما بود؟ آیا قتل و غارت و کشتن افراد بی‌گناه در سیاه چالها و هتک ناموس و در بدری و هر جنایت و خبثاتی که ممکن است از یک بشر فاسد و فاسق و متجاوز سرزند کمتر از ما بود؟! چه جوابی دارند که شما به عنوان مدال افتخار و شرف امتیاز آنها را در ثبت به مقام خلافت اینگونه امور قرار دادید؟!

بلی! جائیکه دیو مهیب عناد و غرض و لجاج و منیّت و خودکامگی، عقل سلیم و فطرت پاک و ضمیر بی‌آلایش آدمی را در چنبره خواستهای شهوانی و کثیف

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته..... ۱۹۵

خودگرفتار کند باید برای اثبات خلافت یک همچو میمون بازی کشتن فرزند رسول خدا با لب تشنه، و تمامی افراد عائله و خویشان خود و اصحاب با وفای او و اسارت و ضرب و شتم و حبس در غل و زنجیر در میان صحاری سوزان عراق و شام و اظهار آنها با سر برهنه در مجالس عیاشی و سگ بازی خود، سند افتخار و مایه مباهات قرار گیرد. و اشعار کفرآمیز او سند خلافت شرعیّه و حقّ مسلمّ خاندان اُبی سفیان واقع شود.

زهی بی شرمی و وقاحت و زهی فرومایگی و دنائت بر این عقول فاسده و آراء باطله و اهوویه دنیّه نفسانیّه که ظلمت و کدورت عناد و لجاج چنان پرده بر روی دیدگان آنها آویخته است که بجای تفکر و تدبّر و استبصار و اتّباع از حقّ و متابعت از ما أنزل الله و أنزل رسوله و گشودن دیدگان بر روی حقائق و واقعیّات و تحصیل رضای پروردگار، به جهت استمتاع و انتفاع از حطام زودگذر دنیای فانی و رسیدن به ریاسات و مناصب دنیّ، خود را از جمیع نعم الهیّه و الطاف قدسیّه حضرت پروردگار و وصول به رضا و خشنودی او در دنیا و آخرت و نیل به درجات فوز و صلاح محروم می نمایند و نکبت و خواری و فرومایگی ابدی و جاودانی را در دنیا و آخرت برای خود مهیا می نمایند؛ ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱.

این نکبت و بدبختی نه تنها شامل گذشتگان و متقدّمین از جهال عامّه - گرچه مزین به زینت علم و مرتدی به رداء زعامت و قیادت مردم بودند - می باشد، بلکه در جمیع اعصار و تمام امصار نمونه های بارز جمود و عناد و عصبیّت بچشم می خورد. اینک اشعار شاعر معروف عرب (حافظ ابراهیم) معروف به شاعر النیل را بنگرید که با کمال مباهات و افتخار در این اشعار، هتک احترام و تجاوز و تجاسر به حریم رسول خدا و کشتن فرزند رسول خدا را به عنوان دلیل شهامت و شجاعت

وارزش والای انسانی برای عمر خلیفه هتاک و قسی القلب و عنود ذکر می‌کند و به پیشگاه ملک فاروق سلطان مصر تقدیم می‌دارد.

وَ قَوْلُهُ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ أَكْرِمُ بِسَامِعِهَا أَعْظَمُ بِمُلْقِيهَا
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أُبْقِي عَلَيْكَ بِهَا إِنَّ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمُسْطَقِ فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفْوُهُ بِهَا أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا^۱

«عجب کلام ارزشمند و بلند مرتبه‌ای است که عمر به علی خطاب نمود! چه قدر کریم و بزرگوار است شنونده آن و چقدر عظیم و بلند مرتبه است گوینده آن! قطعاً بدان که خانه تورا به آتش می‌کشم و تورا در آن خانه باقی نمی‌گذارم، اگر از بیعت با خلیفه ابوبکر سرپیچی نمائی؛ با اینکه دختر پیامبر در آن خانه باشد و از آنجا خارج نشود!

این کلام، کلامی نیست که از دهان هر کسی خارج شود؛ گوینده‌ای همچو عمر را می‌طلبد که بتواند در مقابل اول پهلوان عرب و تک سوار عدنان و نگهبان و پاسدار امت عرب (عدنان) ایراد کند.»

آری! این است نمونه‌ای از کوردلی و بی‌حمیتی و بی‌غیرتی که نصیب عده‌ای شده است و می‌شود؛ و آتش زدن خانه افراد مظلوم و بی‌گناه که کاری به کار خلافت و خلیفه بازی ندارند موجب فخر و مباهات است؛ و لگد زدن به پهلوی یک زن ناتوان و ضعیف آنهم دختر رسول خدا و اول بانوی جهان آفرینش به نص و تصریح شخص رسول خدا، و سقط کردن فرزند او از افتخارات ملی و قومی و تعهد دینی و غیرت عربیت شمرده می‌شود.^۲ زهی بی‌شرمی و وقاحت!

۱- الغدیر، امینی، ج ۷، ص ۸۶

۲- ذکر چند خبر از کتب اهل خلاف در این موضوع:

(أ) در الملل و النحل، شهرستانی، ص ۵۹ از ابراهیم بن سیار بن هانی النظام نقل می‌کند: فقال

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته..... ۱۹۷

باری! گرچه اخبار و آثار بجای مانده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ خلافت و امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السّلام حتّی در کتب اهل سنّت موجود می‌باشد، ولی از آنجا که نظام حکومتی اسلامی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته در دست اعداء و دشمنان اسلام و اهل بیت در گردش و جریان بوده است، و هیچگاه زمینه و مجالی برای تصدّی حکومت برای اهل بیت علیهم السّلام پیدا نشد مگر چند سالی برای مولی علیّ امیر المؤمنین علیه السّلام که آنهم بالکلّیه در نزاع و کشمکش و جنگ و ستیز با دشمنان اسلام سپری گردید، و آنها هم تمام سعی و کوشش خود را بر محو و افناء آثار و اخبار اهل بیت علیهم السّلام قرار دادند، دیگر آنچنان بروز و ظهوری که امروزه برای ما شیعیان بواسطهٔ احیاء حکومت شیعه توسط صفویه نسبت به آئین و مکتب ما بوجود آمده است نبوده، بطوریکه امروزه تشیع و تسنّن بعنوان دو مکتب مخالف و روبروی هم (در عین اینکه هر کدام خود را به رسول اکرم و کتاب الهی قرآن کریم و قبلهٔ واحد منتسب

«إِنَّ «عُمَرَ» ضَرَبَ بَطْنَ «فَاطِمَةَ» يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْجَنَيْنَ مِنْ بَطْنِهَا؛ وَكَانَ يَصِيحُ: احْرُقُوا دَارَهَا بِمَنْ فِيهَا؛ وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرُ «عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ».

ب) در الامامة و السياسة، ص ۱۲ گوید: قال: وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، فَبِعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَ هُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا، فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَنَخْرُجَنَّ أَوْ لَأَحْرِقْتُهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا! فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ! فَقَالَ: وَ إِنَّ.

ج) در میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹ در ذکر احوال (أحمد بن محمد بن السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث) گوید: و قال محمد بن أحمد حماد الكوفي الحافظ - بعد أن أَرَحَ مَوْتَهُ -: كَانَ مُسْتَقِيمَ الْأَمْرِ عَامَّةَ دَهْرِهِ، ثُمَّ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ كَانَ أَكْثَرَ مَا يُقْرَأُ عَلَيْهِ الْمَثَلِبُ. حَضَرْتُهُ وَ رَجُلٌ يَقْرَأُ عَلَيْهِ: إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ * فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِحُسَيْنِ.

* - قال الجوهرى فى الصحاح: الرَّفَسُ: الضَّرْبُ بِالرَّجْلِ.

می‌کنند) قرار گرفته‌اند. اما در دوران گذشته بدین شکل و بدین نحو نبود؛ بلکه آنچه در دوران گذشته در زمان خلفاء غاصب اسلامی در میان مسلمین مطرح بود، به دو جنبه محبّ و دوستدار اهل بیت و دشمن و مبغض آنها مطرح بود؛ نه با این کیفیت که فعلاً در زمان ما بعنوان یک مکتب مستقلّ در قبال سایر مکاتب اهل تسنّن مطرح می‌باشد.

بنابر آنچه که از اخبار و تواریخ و قصص دوران گذشته به دست می‌آید، افراد مختلف از هر گروه و فرقه‌ای اساس صداقت و رفاقت خود را بر حبّ و بغض مولی علیّ علیه السّلام و اهل بیت بزرگوار او قرار می‌دادند، و بر این اساس و محوریت معاشرت و محاوره و رفاقت و داد و ستد و مشارکت در معاملات و تجارت خود را پی‌ریزی می‌نمودند. حتّی بعضی از اصحاب امام صادق علیه السّلام با بعضی از مخالفین (ولی غیر معاند) شرکت در تجارت و خرید و فروش را بنا نهاده بودند و در دکان واحد با هم به کسب و تجارت می‌پرداختند و هیچ مشکلی نیز بین آنها بروز و ظهور نمی‌کرد.^۱ اما امروزه اگر شخصی بشنود که فردی با یکی از برادران اهل تسنّن

۱- در مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۴ می‌گوید: وَ كَانَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ يَزِيدِ الْأَبَاضِيِّ بِالْكَوْفَةِ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ يَأْخُذُونَ مِنْهُ، وَ كَانَ خَرَّازًا شَرِيكًا لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ؛ وَ كَانَ هَشَامٌ مُقَدِّمًا فِي الْقَوْلِ بِالْحِسْمِ وَ الْقَوْلِ بِالْإِمَامَةِ عَلَى مَذْهَبِ الْقَطِيعِيَّةِ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ مِنَ الرَّافِضَةِ يَأْخُذُونَ عَنْهُ، وَ كِلَاهُمَا فِي حَانُوتٍ وَاحِدَةٍ، عَلَى مَا ذَكَرْنَا مِنَ النَّضَادِّ فِي الْمَذْهَبِ مِنَ التَّشْرِى وَ الرَّفْضِ وَ لَمْ يَجْرُبْ بَيْنَهُمَا مُسَابَقَةٌ، وَ لَا خُرُوجٌ عَمَّا يُوْجِبُهُ الْعِلْمُ وَ قَضِيَّةُ الْعَقْلِ وَ مَوْجِبِ الشَّرْعِ وَ أَحْكَامِ النَّظَرِ وَ السَّيْرِ.

وَ ذُكِرَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدِ الْأَبَاضِيِّ قَالَ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ: تَعَلَّمْ، بَيْنَنَا مِنَ السَّمَوْدَةِ وَ دَوَامِ الشَّرِكَةِ، وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ تُنْكِحَنِي ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ.

فَقَالَ لَهُ هَشَامٌ: إِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ. فَأَمْسَكَ عَبْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يُعَاوِذْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ فَرَّقَ السَّمَوْتُ بَيْنَهُمَا.

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۱۹۹

به تجارت و شرکت می‌پردازد با تعجب و شگفتی برخورد می‌کند.

به عبارت روشنتر و واضحتر: آن حساسیت و ابراز و اظهاری که فعلاً در میان جامعه مسلمین چه تشیع و چه تسنن نسبت به حفظ مبانی و اعتقادات، و طبیعتاً پی‌ریزی اساس رفاقت و رفت و آمد و برخورد مناسب یا غیر مناسب با فرد مخالف وجود دارد در زمان گذشته نبود.

اگر چه در بسیاری از اخبار چه در کلمات و عبارات ائمه علیهم السلام و چه در عبارات اصحاب ایشان از شیعه به عنوان مینا «از ما» و از مخالف به عنوان منہم «از آنها» ذکر شده است، ولی در عرف آن زمان با فردی که حتی به این نحو تشیع و اعتقاد به خلافت بلا فصل مولی علی علیه السلام و فرزندان بزرگوارش التزامی نداشت، ولی از دوستداران و محبین اهل بیت بشمار می‌آمد تقریباً همانند یک فرد شیعه رفتار می‌نمودند و چندان امتیازی در میان عوام بین آنها و خود قائل نمی‌شدند.

و در حقیقت باید گفت که یک نوع استضعاف دینی و اعتقادی در میان ملل و اقوام مسلمین در زمان سابق وجود داشته است و حتی هم اکنون نیز وجود دارد. فشار و اختناق و تضییق بر اهل بیت و شیعیان در زمان خلافت معاویه به بعد به نهایت شدت و حدت خود رسید. گرچه در زمان خلفاء قبل غصب خلافت از صاحب اصلی آن و هتک و بی‌حرمتی نسبت به ذراری رسول خدا و کشتن افراد بی‌گناه نظیر مالک بن نویره^۱ بجرم عدم پذیرش خلافت غاصبانه ابوبکر و ضرب و شتم و تبعید اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که شیوه و روش و دیدن خلفاء غاصب و حکام ظالم است به وفور مشاهده شده بود، ولی با روی کار آمدن معاویه

۱ - داستان اعتراض مالک بن نویره به خلافت ابوبکر و دفاع از مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، و کشتن خالد بن ولید مالک بن نویره و زنا با عیال او را در کتاب *امام شناسی*، ج ۲، از ص ۶۰ تا ۶۶ تفصیلاً بیان نموده‌اند.

مسأله صورت دیگری به خود گرفت.

معاویه - لعنة الله عليه - در نامه‌ای به زیاد بن ابیه حاکم و فرمانروای خود در

سرزمین عراق و سایر حکام چنین می‌نویسد:

انظروا إلی مَنْ أقامتْ علیه الْبیتَةُ إِنَّهُ یُحِبُّ عَلِیًّا وَ أَهْلَ بَیتِهِ فامحوه من الدیوان
وَ أشقوا عطاءه وَ رزقه! وَ سَمِعَ ذَلِكَ بِنُسخَةٍ أُخرى: مَنْ اتَّهَمْتُمُوهُ بِمِوالاةِ
هُؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَنَكَّلُوا بِهِ وَ أَهدِمُوا داره!

فَلَمْ یَكُنِ الْبلاءُ أَشدَّ وَ لا أَكثَرَ مِنْهُ بِالْعِراقِ وَ لا سِیما بِالْکُوفَةِ، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ
مِنْ شِیعَةِ عَلِیٍّ علیه السَّلَامُ لَیأتِیهِ مَنْ یَتَّقُ بِهِ فَیَدْخُلُ بَیتَهُ فَیُلْقِی إلیهِ سِرَّهُ وَ
یَخافُ مِنْ خادِمِهِ وَ مَمْلُوكِهِ وَ لا یُحدِثُهُ حَتَّى یأخُذَ علیه الأیمانَ الْغلیظَةَ لَیَكْتُمَنَّ
علیه؛ فَظَهَرَ حَدِیثٌ كَثِیرٌ مَوْضُوعٌ وَ بُهتانٌ مُنتَشَرٌ.^۱

«بنگرید به افرادی که شاهد بر محبت و دوستی با علی علیه السلام و اهل

بیت او برای آنشخص وجود دارد، در اینصورت اسم او را از دفتر حکومتی حذف

کنید و از درآمد حکومتی و غنائم او را بی‌نصیب نمائید.

معاویه این مطلب را با نامه دیگری ضمیمه می‌نماید و هر دو را به سوی

عمال و حکام خود ارسال می‌کند:

هر فردی را که به محبت و موالاة این قوم (اهل بیت علیهم السلام)

می‌شناسید، زندگی را بر او تباه کنید و او را عبرت دیگران قرار دهید، و خانه او را بر

سرش خراب کنید!

این نامه در سراسر قلمرو حکومت اسلامی منتشر گردید؛ هر کجا شخصی از

محبین اهل بیت را می‌یافتند مطرود و منکوب نموده، شریک و طریک اهل و دیار

می‌گردانیدند. آثار مخرب و ویرانگر این دستور از همه جا بیشتر بر عراق و خصوصاً

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۰۱

بر شهر کوفه وارد گردید، زیرا در کوفه عدّه شیعیان و موالیان امیرالمؤمنین علیه السّلام بیش از سایر اماکن و بلاد بود؛ تا جائیکه اگر یک نفر از شیعیان می‌خواست به دیدن رفیق و دوست دیرینه خود برود، از زن و فرزند و خادم و اهل منزل او در هراس و اضطراب بود و نمی‌توانست اسرار خود را به او بگوید و سرّی از مکتب اهل بیت را برای او باز کند، و تا از او با قسم‌های غلاظ و شداد و سوگندهای شدید و اکید کسب اعتماد و وثوق به عدم افشای آن سرّ نمی‌کرد مطلب را با او در میان نمی‌گذاشت. احادیث مجعوله و دروغ در همه جا منتشر گردید و دهان به دهان در گردش و داد و ستد بود.»

در اینجا دیگر روشن است که از یک طرف چه بر سر احادیث و اسرار و اخبار آل محمّد وارد می‌شود، و از طرف دیگر چه دروغها و تهمتها و جعل احادیث برای طرف مقابل بوجود می‌آید. حافظه و ذهن مردم عوام و یا حتّی بسیاری از اهل فضل آن زمان را همین احادیث دروغ اشغال کرده بود، و اثری از اخبار و روایات اهل بیت و آثار آنان در میان مردم گوشزد نمی‌شد، و هیچکس اطلاعی از وجود اخبار خلاف متعارف و ضدّ و متناقض با آنچه به عنوان خوراک روزمرّه به خورد مردم داده می‌شد، نداشت. و بطور کلی بهیچوجه من الوجوه احدی از مسأله خلافت و امامت ائمّه معصومین علیهم السّلام اصلاً اطلاعی نداشت، مگر در بعضی از نواحی بعیده مثل ری و قم و نیشابور و بعضی از مراکز مهم تشیع، آنهم باز نه به همین وضع فعلی موجود در زمان ما، بلکه به عنوان فرد برتر و عالم‌تر و داناتر و سزاوارتر به حکومت و خلافت، نه به عنوان تنها فرد شاخص و به حقّ که هیچ دوئی را نمی‌پذیرد و اساس دین و مخ و سرّ و حقیقت دین فقط و فقط منحصر در وجود او و زعامت و امامت او باشد و سایرین در جهل و بطلان و اضمحلال و ظلمت و کدورت قرار گرفته باشند؛ حتّی در بین شیعیان نیز تمامی آنها به این نکته مهمّ نرسیده بودند.

جای تعجب نیست امروزه با وجود گذشت بیش از یک هزار و چهار صد سال از ظهور اسلام و تثبیت و تمشیت اساس و نظام مکتب تشیع، با وجود آنکه لفظ امام اگر نگوئیم در فرهنگ عرب شیعه بر مورد ذات مقدس امام معصوم علیه السلام اطلاق می‌شود، قطعاً باید گفت در فرهنگ فارسی زبانان به امام علیه السلام که دوازده معصوم می‌باشند، فعلاً بر ذات اقدس قطب عالم امکان حضرت بقیة الله فی الارضین: حجة بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء اطلاق می‌شود. ولی بواسطه طرح و ابراز و اظهار بعضی از افراد و اشاعه و ابلاغ و انتشار آن در جامعه پارسی زبان ایرانی و غیر ایرانی بر بعضی از اشخاص آنقدر این عنوان و لقب معروف و متداول و متعارف گشت، و کسی در مقام ردّ و ایراد و نقد و اشکال و اعتراض بر این مطلب بر نیامد، که در بسیاری از خانواده‌ها بخصوص افراد کم اطلاع، ایشان را در ردیف سایر ائمه علیهم السلام و بعنوان یک فرد از آنان قلمداد می‌کنند. نویسنده خود در اینجا اعتراف می‌کنم که با بسیاری از این گونه خانواده‌ها و بخصوص اطفال آنان که برخورد کردم این مسأله را مشاهده نمودم!!

در بعضی از سفرهای به مکه مکرمه که خداوند توفیق زیارت خانه خود و حج را نصیب حقیر نمود با چشم خود مشاهده کردم که در راهروها و اطاقهای محل اقامتمان وقتی مطلبی و یا پند و اندرزی از زعمای دین و اولیاء بحق الهی (ائمه معصومین و یار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم) درباره حج می‌نوشتند به این صورت در معرض انظار افراد قرار می‌دادند:

کلامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کلامی از بعضی از علماء محترم...، کلامی از امام سجّاد علیه السلام، و یا العیاذ بالله مشاهده نمودم در بسیاری از موارد، کلام آنها در بالای کلام امام سجّاد علیه السلام قرار داشت و کلام امام سجّاد زیر آن نوشته شده بود؛ نعوذ بالله من الجهل و الضلالة.

بنده در این مقام نیستم که بخواهم خدای ناکرده فردی از افراد متعین و

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۰۳

متشخص را مورد اتهام نسبت به اقدام به این مسأله قرار دهم؛ ولی می‌توانم بگویم: در جامعه‌ای که افراد آن از هر طبقه و صنف، اعم از عالم و جاهل، مطلع و نادان، پیر و جوان، غالب بر احساسات و مغلوب احساسات تشکیل شده است، رعایت موازین صحیح و تعریف شده اسلامی و اداء عبارات و کلمات سنجیده شده و القاب و عناوین، باید از روی مطالعه و درک و شعور و بصیرت دینی به حدی باشد که مجال سوء استفاده و خروج از مسیر حق و میل به انحراف و اعوجاج برای افراد عامی و بی‌سواد و کم‌ظرفیت فراهم نشود، و اصول متقنه تشیع و ارزشهای والای مکتب اهل بیت مورد تعرض قرار نگیرد و بازیچه عده‌ای بی‌خرد و نادان نگردد، و حریم مقدس و والای ائمه هدی علیهم السلام از هر دستبرد و تعرضی مصون و محفوظ بماند.

ان شاء الله تعالی بحث بیشتر و مبسوط‌تر این مسأله را به آینده و در مجلدات بعد موکول می‌کنیم؛ ولی در اینجا اشاره‌ای به نگرش معرفت امام علیه السلام و حدود و ثغور ولایت تکوینی و تشریحی حضرات معصومین علیهم السلام از دیدگاه بسیاری از اعیان و معاریف مکتب تشیع، و عدم ادراک صحیح مبانی ولایت آنها می‌شود، تا روشن شود که چه مقدار نظرات و آراء و دیدگاههای آنها با موازین صحیح و مبانی حق مکتب تشیع اختلاف و تعارض دارد، و چقدر ما باید نسبت به تصحیح معتقدات خود و انطباق آنها بر احکام واقعی و نفس الامریه اهتمام بورزیم و از حریم اعتدال و اعتساف به دو مسیر انحراف: افراط و غلو، و تفریط و تنقیص چرخش ننمائیم؛ و بفرموده درر بار مولی امیرالمؤمنین علیه السلام:

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٌ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ.^۱

«دو دسته بواسطه من به هلاکت خواهند افتاد: گروه اول: دوستان بیش از

اندازه گو؛ و گروه دوّم: ناسزاگو و تهمت زن که مانع وصول حقّ به افراد می شود.»
 گروهی ندانسته و جاهلانه بر این باورند که می توانند با ذکر عبارات و تعابیر
 غلوّ آمیز و مفرطانه راهی به سوی قرب حضرت مولی علیّ علیه السّلام باز کنند و
 در حرم امن ولایت او سکنی گزینند؛ و با اشعار جاهلانه و عامیانه که نه تنها مورد
 رضا و رغبت خود حضرات معصومین علیهم السّلام نمی باشد، بلکه صد بار و هزار
 مرتبه موجب برائت و بیزاری و اشمئزاز روح و نفس مقدّس آنان می شود؛ مانند
 شعری که امروزه در محافل و مجالس مولودی آن حضرت قرائت می شود:

از بس که خدا عشق به حیدر دارد انگار نه انگار پیمبر دارد
 و یا اینکه درجه و مرتبه رسول اکرم بواسطه علاقه او به علی بن ابی طالب سنجیده
 می شود، چنانچه درجه و رتبه سایر انبیاء بدین نحو است.

آخر این عوام نمی دانند، جایی که خود آن حضرت می فرماید:

أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ^۱

«من بنده‌ای از بندگان پیمبرم.»

و یا از کیفیت و نحوه متابعت و فرمانبرداری اش از رسول خدا خبر می دهد که:

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُمَهُ^۲

«همانند بچه شتر که بدنبال مادرش در حرکت است، من بدنبال رسول خدا،

پیروی از او و دستورات او را می نمودم.»

دیگر چه جای مطرح نمودن این اباطیل و طُرّحات می باشد؟! آیا این جز دوری از
 ادراک معارف حقّه مکتب و بازی گرفتن ارزشها و انطباق افکار و آراء با مبانی متقن و

۱- الکافی، کتاب التّوحید، باب الّکون و المکان، حدیث ۵، ج ۱، ص ۹، و در حدیث (۸)
 فرمودند: إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ و نیز کتاب التّوحید،
 صدوق، ص ۱۷۴.

۲- نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ج ۲، ص ۱۵۷.

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۰۵

مسلم القبول تشیع، و اعطاء حربہ و ابزار به مخالفین برای کوبیدن حقائق نورانی مکتب اهل بیت، و دستاویز قرار دادن این تعابیر شعارگونه برای غلبه بر حق و احیاء باطل است؟!!

متأسفانه این آفت نه تنها شامل عوام و بی‌خبران از معارف اصیل و متقن تشیع می‌شود، بلکه دامن بسیاری از اهل علم و دانش را آلوده کرده است؛ تعابیری که فقط در مقام تخیل، آنهم از افراد نادان و غیر موجّه برمی‌خیزد و ساحت قدس موالیان ما را آلوده می‌سازد.

در مقابل این افراد گروهی نیز از روی جهل و نادانی و بی‌سوادی، حضرات معصومین علیهم السلام را در حدّ یک انسان معمولی و بشر متعارف تنزل می‌دهند و حرکات و سکنات و کلمات آنان را با سخنان معمولی و کردار متعارف افراد مقایسه می‌کنند.

روزی مرحوم والد معظم علامه سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی - أفاض الله علينا من برکات تربته - نقل می‌فرمودند که:

برای دیدن و عیادت از مرحوم علامه امینی - رضوان الله علیه - به منزل ایشان در طهران رفته بودیم، در حالیکه قبل از ما یکی از آقایان معممین و مشهور از سادات که منزلشان نزدیک منزل مرحوم امینی بود نیز به ملاقات ایشان رفته بود. در اثناء صحبت این فرد معمم و سیّد رو می‌کند به مرحوم امینی و می‌گوید: آقا! این علی که شما اینقدر سنگ او را به سینه می‌زنید مگر چه کرد در اسلام؟ غیر از اینکه فقط یک عده‌ای را کشت و تفرقه در صفوف مسلمین بوجود آورد، کار دیگری هم کرد؟! نعوذ بالله از این همه جهالت و ضلالت!

و شما که اینقدر به ابوبکر و عمر می‌تازید آنها چه کردند؟ جز خدمت به اسلام و مسلمین و بسط عدل و انتشار اسلام در سرزمینهای دوردست و عمل به دموکراسی و اخذ آراء برای انتخاب حکومت و حاکم؟ و آیا به صرف یک

اختلاف در سلیقه و عدم هماهنگی با علی در مورد خلافت باید آنها را منکوب و مطرود و ملعون نمود؟ و این همه آثار خیر و برکاتی که از آنها به جامعه مسلمین رسیده است را نادیده گرفت؟

مرحوم امینی بی‌نهایت از این حرفها ناراحت و عصبانی می‌شود ولی جوابی به او نمی‌دهند. آن شخص باز به صحبت خود ادامه می‌دهد و می‌گوید: آقا این محبت و دوستی اهل بیت که شما آن را لازمه ایمان و قبولی اعمال می‌دانید اصلاً چه ضرورتی دارد؟ و اگر ما مثلاً نسبت به حضرت ابی‌الفضل علیه السلام محبت و ارادت نداشته باشیم به کجای دین ما آسیب می‌رساند؟ مرحوم امینی که دیگر طاقتش طاق و صبرش لبریز شده بود، با وجود کسالت شدید و عدم توانائی بر جلوس بزحمت خود را بلند می‌کند و با صدای بلند در حالیکه رگهای گردنش متورم شده بود بر سر آن مرد داد می‌زند که آقا: به خدا قسم اگر تو به این بند کفشها و نعلین من که نوکر ابوالفضل هستم ارادت و محبت نورزی بارو به آتش جهنم می‌افتی و به درک سقوط خواهی نمود.

ملاحظه کنید که این فرد با این عقائد در میان ما به تشیع معروف می‌باشد در حالیکه حتی بسیاری از افرادی که ما آنها را سنی می‌نامیم ابداً به خود اجازه نمی‌دهند به یکی از این حرفها و معتقدات تفوه کنند، بلکه از نقطه نظر تولی به خاندان عصمت و تبری از زعمای باطل و خلفای غاصب چه عباراتی در لابلای کلمات و کتب آنان یافت می‌شود!

باز مرحوم والد - رضوان الله علیه - حکایتی دیگر از این فرد نقل می‌فرمودند: می‌فرمودند قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که بواسطه مخالفتها و تظاهرات مردم مسلمان ایران بر ضد حکومت مستبدانه شاهنشاهی، فشار بر رژیم بسیار و حلقه محاصره بر حیات جباران تنگ شده بود، رژیم ناگزیر بسیاری از زندانیان و مسجونین، منجمله علماء و آزادیخواهان از گروههای

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۰۷

مختلف و اقشار گوناگون جامعه را آزاد نمود. من برای دیدن ایشان که منزلشان با منزل ما فاصله‌ای نداشت رفتم. پس از گذشت مدّت ربع ساعت دیدم یکی از معّمین معروف که عقاید او دقیقاً بر خلاف عقائد مکتب تشیع می‌باشد و آثار قلمی او سراسر انکار حقائق عرفان و ولایت و باگرایش بسیار زیاد به آراء و افکار ابن تیمیه معاند و ضدّ اهل بیت است از در وارد شد. به محض اینکه صاحب منزل او را از دور مشاهده کرد با شعف و شور و شوق زائد الوصفی از جای خود برخاست و به استقبال او رفت و او را سخت در آغوش گرفت و مدّتی همینطور او را در بغل داشت، و سپس او را آورد و در کنار خود جای داد و با او به گرمی به احوالپرسی و تعارفات رسمیّه پرداخت!

آنوقت ما به این افراد شیعه می‌گوئیم در حالیکه هیچ فرقی با سایر مسلمانان از اهل تسنّن ندارند، مگر در کیفیت احکام آنها نه در جمیع موارد. و یا مثلاً یکی از بزرگان فقهاء و علماء اصفهان آیت الله سیّد محمّد باقر در چه‌ای بود که بارها و بارها از مرحوم آیت الله بروجردی - رضوان الله علیه - نقل شده است که می‌فرمود:

ایشان گاهی با ائمه علیهم السّلام سر به سر می‌گذاشت.

ناگفته نماند که این مطالب مربوط به تنزیل مقام امام علیه السّلام تا به سرحدّ غیر قابل قبول عرف و فرهنگ پذیرفته شده و متداول و ابتدائی عرف شیعه است، و الاّ کلمات و تعبیر محکیّه غیر مناسب از علماء و بزرگان تشیع در بیان موقعیت و منزلت ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بیش از این مقدار است.

مثلاً مرجع تقلید بزرگ و استوانه فقه و درایت در عصر خویش: مرحوم آیت الله شیخ محمّد حسن صاحب کتاب «جواهر الکلام» در باب طهارت، ج ۱، صفحه ۱۸۲، پس از نقل بعضی از اخبار در مورد تحدید آب کَرّ و اختلاف آنها با یکدیگر می‌گوید:

وَ يُدْفَعُ أَوْلًا بِأَنَّ دَعْوَى عِلْمِ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِذَلِكَ مَمْنُوعَةٌ وَلَا غَضَاظَةَ، لِأَنَّ عِلْمَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَيْسَ كَعِلْمِ الْخَالِقِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَقَدْ يَكُونُ قَدْرُهُ بِأَذْهَانِهِمُ الشَّرِيفَةِ وَ أَجْرَى اللَّهِ الْحُكْمَ عَلَيْهِ.

«مطلب اول با این بیان ابطال می شود: اینکه ما مدعی شویم پیامبر اکرم و یا ائمه به این مسأله علم دارند ممنوع است (مسأله تشخیص آب کرّ) و این جهالت موجب وهن و کسر شأن آنان نمی گردد، زیرا علم آنها با علم پروردگار متفاوت است؛ چون ائمه علیهم السّلام این حکم را بواسطه روایت آن از پیامبر اکرم در سینه هاشان حفظ و بعد نقل کرده اند - و ممکن است در نقل این حکم اشتباه کرده باشند - در حالیکه خداوند حکم را بر اساس همان حدّ واقع و نفس الامر قرار داده است.»

واقعاً عجیب است! خوب این حرف چه فرقی با کلمات اهل تسنّن نسبت به ائمه ما می کند؟ آنهم از عالمی این چنین متبحّر در فقه و روایت. و از یک طرف چنان مضحک، گویا ایشان ذهن مبارک امام علیه السّلام را با اذهان عادیه مردم مقایسه می نمایند، و نقل روایات و احکام از جانب حضرات معصومین علیهم السّلام را همچون نقل حکایات و اخبار از جانب مردم می دانند؛ و همچنانکه لغزش و اشتباه و سهو و تصحیف در کلمات و تعابیر افراد در هنگام نقل مطالب الی ما شاء الله بچشم می خورد باید الزاماً در کلمات ائمه علیهم السّلام هم همینطور بوده باشد! براستی که خنده آور است؛ ایشان نمی دانند که ذهن و نفس مقدّس امام علیه السّلام با اتّصال به صُقع ملکوت و منبع و ینبوع و سر چشمه وحی الهی از همان مبدأ جعل و وضع، تلقّی احکام را نموده و برای مردم بیان می نماید، نه بنحو حفظ و یادداشت که کار سایر افراد بی بضاعت از این نعمت و لطف اعظم الهی نسبت به اولیای خودش می باشد!

مطلب در اینجا بسیار و ورود در این مسأله موجب انحراف از سیر طبیعی

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۰۹

تألیف است؛ ولی به عنوان نمونه به برخی از اخبار وارده از ائمه علیهم السلام که صراحت در احاطه به جمیع علوم دارد و اینکه علوم آنها منبعث و متشعب از علم لایتنهای و اطلاقی الهی است اشاره می‌شود.

در روایتی از امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام راجع به آیه شریفه: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^۱

«خدای متعال عالم به آنچه ناپیداست می‌باشد، و هم او احدی را بر این امر مطلع نمی‌نماید مگر فردی را که مورد رضایت و اختیار او باشد که او همانا رسول اوست. و هم اوست که با بینش و اطلاع از امور، مسائل و امور خود را تمشیت می‌بخشد و حرکت می‌نماید.» اینطور آمده است:

وَلَمَّا نَفَىٰ عَمْرُو بْنُ هَدَّابٍ عَنِ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلِمَ الْغَيْبِ اسْتِنَادًا إِلَىٰ ظَاهِرِ هَذِهِ الْآيَةِ ...

ثُمَّ نَظَرَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَىٰ ابْنِ هَدَّابٍ فَقَالَ: إِنَّ أَنَا أَخْبَرْتُكَ أَنَّكَ سَتَبْتَلَىٰ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ بِدَمِ ذِي رَحِمٍ لَكَ كُنْتَ مُصَدِّقًا لِي؟ قَالَ: لَا، فَإِنَّ الْغَيْبَ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَىٰ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾؟ فَرَسَوُلُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضَىٰ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطَّلَعَهُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا شَاءَ مِنْ غَيْبِهِ؛ فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ إِنَّ الَّذِي أَخْبَرْتُكَ بِهِ يَا ابْنَ هَدَّابٍ لَكَائِنُّ إِلَىٰ خَمْسَةِ أَيَّامٍ؛ فَإِنَّ لَمْ يَصِحَّ مَا قُلْتُ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ فَإِنِّي كَذَّابٌ مُفْتَرٍ، وَ إِنْ صَحَّ فَتَعَلَّمَ أَنَّكَ الرَّادُّ عَلَىٰ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. وَ ذَلِكَ دِلَالَةٌ أُخْرَىٰ، أَمَا إِنَّكَ سَتَصَابُ بِبَصْرِكَ وَ تَصِيرُ مَكْفُوفًا؛

فَلَا تُبْصِرُ سَهْلًا وَلَا جَبَلًا، وَ هَذَا كَأَنَّ بَعْدَ أَيَّامٍ. وَ لَكَ عِنْدِي دِلَالَةٌ أُخْرَى أَنْكَ
 سَتَحْلِفُ يَمِينًا كَاذِبَةً فَتُضْرَبُ بِالْبَرْصِ.^۱

«زمانیکه عمرو بن هَدَّاب علم غیب را از ائمه علیهم السَّلام نفی کرد و به
 ظاهر آیه شریفه فوق استناد نمود...

آنگاه امام علی بن موسی الرضا علیهما السَّلام به ابن هَدَّاب نگاه کرد و فرمود:
 اگر به تو خبر دهم که در این روزها یکی از ارحام و خویشان خود را از دست
 خواهی داد آیا مرا تصدیق می‌کنی؟

گفت: خیر، زیرا فقط خدای متعال است که عالم به غیب می‌باشد.
 حضرت فرمودند: آیا چنین نیست که خدا می‌گوید: (اوست عالم به غیب،
 پس کسی را بر غیبت مطلع نمی‌گرداند مگر فردی را که خود بپسندد و بخواهد که او
 همانا رسول و فرستاده اوست.)؟ بنابراین رسول الله در نزد خداوند پسندیده است
 و ما اهل بیت وارثان همین رسول هستیم که خدا علم غیب خود را به وی ارزانی
 داشته است. پس ما عالم هستیم به آنچه قبلاً بوده است در ازل و آنچه بعداً خواهد
 آمد تا روز قیامت. و ای ابن هَدَّاب! بدان آنچه راکه به تو خبر دادم در عرض پنج روز
 آینده اتفاق خواهد افتاد؛ پس اگر چنین نشد من دروغ‌گو و مُقْتَری هستم، و اگر
 راست در آمد پس بدان این تو هستی که کلام خدا و رسول خدا را ردّ و انکار
 می‌نمایی. حال که چنین است مطلب دیگری نیز به تو بگویم و آن اینکه: عنقریب تو
 دیدگان را از دست خواهی داد و کور خواهی گشت؛ پس نه دشت و بیابان را
 خواهی توان دید و نه کوه و ارتفاع را، و این مسأله در عرض چند روز آینده اتفاق
 خواهد افتاد. و نیز بدان که به همین زودیها تو قسم دروغی خواهی خورد و در پی
 آن پیسی صورت تو را فرا خواهد گرفت.»

و یا در روایت امام جواد علیه السلام همانطور که نقل شده است:

إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْجَوَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَخْبَرَ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ الْمَأْمُونِ حِينَمَا
أَدْخَلَتْ عَلَيْهِ بِمَا فَاجَأَهَا مِمَّا يَعْتَرِي النِّسَاءَ عِنْدَ الْعَادَةِ قَالَتْ لَهُ: لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا
اللَّهُ تَعَالَى! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَنَا أَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى.^۱

«وقتی که امّ الفضل دختر مأمون خلیفه عباسی وارد بر امام جواد علیه السلام شد او را حالتی دست داد همچون حالت زنان در دوران عادت و حضرت او را از این امر مطلع کردند. امّ الفضل به حال اعتراض گفت: مگر تو علم غیب می‌دانی! در حالیکه علم به غیب منحصر به پروردگار است. حضرت فرمودند: بلی ولیکن من این علم را از علم پروردگار اخذ می‌کنم و از آنجا می‌گیرم.»

و یا صریح کلمات فرمایشات امیر مؤمنان که شیعه و سنی نقل کرده‌اند که بارها بر فراز منبر می‌فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَخْبِرُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ.^۲ و^۳

«از من بپرسید هر چه را که بنظرتان می‌آید بدرستی که اطلاع و اشراف من بر عوالم غیب بیش از اطلاع شما بر مسائل عادی و روزمره عالم طبع است.»
و یا روایت مرویه:

لَوْلَا الْبِدَاءُ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۴

«اگر نبود مسأله تغییر و تبدل در مشیت و تقدیر قاهر الهی، همانا از تمام وقایع تاروز قیامت خبر می‌دادم.»

۱- بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۸۴ ملخصاً.

۲- شرح غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، شماره ۵۶۳۵، ج ۴، ص ۱۴۸.

۳- در امام شناسی، ج ۱۲، درس ۱۷۷ تا ۱۸۰ را اختصاص به این منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده‌اند، و مصادر این روایت را از عامه و خاصه متذکر شده‌اند.

۴- الاحكام في اصول الأحكام، ج ۳، ص ۱۰۲.

و کذلک روایات صریحه در اینکه مقصود از آیه شریفه: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ «هر چیزی را در کل عالم وجود در وجود امام مبین گرد آورده ایم». ائمه علیهم السّلام می‌باشند. و...

آنوقت چطور امام علیه السّلام در یک مسأله به این سادگی که تحدید و اندازه آب کرّ است دچار اشتباه و خطا می‌شود در حالیکه عقلاً این اشتباه موجب اشتباه امت و انحراف آنان از احکام الهی و بطلان طهارت و عبادت و تأخیر بیان از وقت حاجت خواهد شد! و بطلان این از ابده بدیهیات و اوضح واضحات خواهد بود. جای تعجب است که پس از ۱۴۰۰ سال از ظهور مکتب اسلام و تبیین حقائق رشیکه و رائعه از جانب اهل بیت عصمت علیهم السّلام مطالبی بگوش می‌رسد، تو گوئی زمان، زمان ظهور اسلام و سنوات اولیّه بعثت و رسالت است!!

اینجاست که بطور وضوح نقصان و خلأ مسأله اعتقادات و التزام به معارف مبدأ و معاد و اطلاع بر حقائق اصیل عرفان تشیع و حقیقت ولایت و کیفیت نزول مراتب اسماء و صفات بر قلب امام حیّ زمان علیه السّلام و تلقی انوار و افاضات حضرت سبحان از جانب نفس ولیّ زمان بخوبی روشن و آشکار می‌گردد.

و تا کسی از سرّ این معارف اطلاع حاصل نکند، در وادی حیرت و سرگشتگی حیران و مبهوت و از مشارب انوار یقین و معرفت بی‌بهره خواهد ماند، گرچه با عباراتی لطیف و توأم با تواضع و ابراز تقدّس در مقام تعریف و بیان شخصیت ائمه برآید. زیرا تا جوهر معرفت ولایت و اکسیر ذوق و چشش سرّ عالم وجود که همانا حقیقت ولایت حضرات معصومین علیهم السّلام است بواسطه درس و مطالعه و تدبّر و تحقیق در رشته فلسفه و عرفان و ورود در وادی مراقبه و ریاضت و اتباع کامل از منهج و ممشای آن بزرگواران و اشتغال به ذکر الهی و تصفیه قلب و سرّ حاصل

خبیر و آگاه به راه و مصالح و مفاسد و مشرف بر ضمائر و نفوس و مطلع بر غیب و شهود و اصل به مرتبه مجاری احکام و حائز رتبه جامعیت وحدت و کثرت و تنفیذ مرتبه ملاکات در احکام فعلیه و تنجیزیه، که از این فرد به عارف کامل و سالک واصل و حائز اعلاّی مراتب تجرّد و فناء و باقی بقاء فی الله در مراتب کثرات تعبیر می‌شود، دستگیری و هدایت شود، خطری متوجّه او نخواهد شد.

روزی مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

ورود در مسائل دنیوی و اشتغال به امور مردم و رتق و فتق احکام و مسائل جاریه اجتماعی اگر توأم با اتّصال به ولیّ کامل و ارشاد او و اجازه تامّ در جمیع تصرّفات و اقدامات او نباشد، قطعاً شخص دچار انحراف و اعوجاج و خبط طریق خواهد شد، و من حیث لایعلم در وادی نفس و جهالت و انانیت فرو خواهد رفت، و حال انبساط و نشاط و خلوص و صفای خود را کم کم بواسطه انغمار در اشتغالات روزمرّه و تعارفات و تحسین‌ها و مدح و ثناها و تملّق‌ها از دست خواهد داد؛ و پس از طیّ زمانی آنچنان تحوّل و تبدّلی در وجود او پیدا خواهد شد که دیگر اثری از آن صفا و اخلاص و طمأنینه و آرامش و عدم تعلق به دنیا و امور دنیا در هر شکل و هر منظری که بود باقی نمی‌ماند، و شیطان با تزئین و توجیه امور و اشتغالات و رنگ آمیزی به صبغه و رنگ الهی و خدمت به مردم و دستگیری از ضعفاء و رسیدگی به امور درماندگان و احقاق حقّ و امانه ظلم و بطلان او را در جای خود مستقرّ و بر مسند انانیت تثبیت می‌نماید، و این مسکین نمی‌داند که چگونه سرمایه اصلی و موهبت حقیقی خدادادی را که همان صفا و خلوص و اعراض از دنیا و مافیها و تعلّقات به شوون دنیا در ظروف مختلفه و قوالب گوناگون است از دست داده و خود را به مسائل جانبی و سرگرم کننده مشغول ساخته، و در نتیجه آن گوهر نایاب و درّ ثمین را که سرمایه اتّصال و تعلق به ذات اقدس حقّ

بود با خرمهره و صدف معاوضه و تبدیل نموده است. و دلخوش از تزویر و توجیه نفس اماره در مسیر اعوجاج کماکان گام برمی دارد تا جائیکه دیگر راه بازگشت بر او مسدود می شود و روزنه های تنبّه و بیدار باش گرفته می شود، و جایگاه فرود تازیانه جلال و تذکر الهی در نفس او منعطل می گردد و بمصداق آیه شریفه: «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱ «خداوند بر قلوب آنها و بر گوش های آنان و چشمانشان مهر بطلان و تعطیل زده، در پرده غفلت و جهالت و ضلالت قرار داد و از رحمت هدایت و استبصار و رشد و تکامل ایشان را محروم ساخت، و در قیامت عذابی سخت و دردناک در انتظارشان خواهد بود.»؛ و گرچه ابتداءً از اعوان ظلمه محسوب می شدند، ولی پس از طی این مراتب نزول و استدراج به اعیان الظلمه متبدّل خواهند شد.

این بود کلام مرحوم آیت الله والد رضوان الله علیه.

بیاد می آورم شبی از شبهای ماه مبارک رمضان به اتفاق مرحوم آیه الله والد مفدی - قدس الله رمسه - به منزل یکی از علماء معروف و دانشمندان مبرز و با تقوای طهران، که در ضمن از شاگردان سلوکی ایشان نیز محسوب می شد جهت صرف افطار رفتیم. بسیار شب پر برکتی بود و مطالب بسیار سودمند و منبّه و مذکری که تا آن موقع من از ایشان نشنیده بودم مطرح گردید. در ضمن صحبت، آن عالم محترم اظهار داشتند: من در ایامی که در قم به تحصیل علوم الهی و دروس طلبگی اشتغال داشتم، متوجه شدم شخص عالم و بزرگواری در بعضی از روزهای هفته درس اخلاق برای بعضی از طلاب متقی و متعهد مقرر کرده است. من هم بواسطه اشتیاق زائد الوصفی که در درون خود به امور اخلاقی و سلوکی و تربیتی

احساس می‌نمودم در این درس شرکت کردم، و انصافاً درس بسیار مفید و مؤثر و منبّه‌ی بود؛ بطوریکه جمیع افراد حاضر در جلسه از سخنان آن مرد بزرگ منفعّل و متأثر می‌گشتند و با دلی شاداب و پر نشاط و متأثر از نزول رحمت الهی بر قلوبشان از آن مجلس خارج می‌گشتند، و دائماً در طول هفته انتظار تجدید مجلس بعد و استفاده مجدداً داشتند. ما هم از این قاعده مستثنی نبودیم و پیوسته ذکر و فکر ما در طول هفته مطالب مطروحه در جلسه اخلاق بود و با دوستان پیوسته از آثار و نتایج این جلسات صحبت می‌داشتیم. سالها از این موضوع گذشت، آن شخص عالم و مدرّس اخلاق مسائل دیگری در زندگی و حیات علمی و اجتماعی او داخل گردید و در امور اجتماعی و مسائل دیگری وارد شد. از یک طرف اشتغال زیادی در مطالعات روزمره و غور در بحث‌های سیاسی و اجتماعی، و از طرف دیگر تشوّن به شوون مرجعیّت و زعامت و تصدّی مقتضیات فتوی و تقلید و ارتباط و معاشرت با مردم و اقشار مختلف اجتماع کم کم او را از حال و هوای آن بحوث و مجالس و درسها و مراقبه‌ها بیرون آورد و در وادی دیگر و عالم دیگری وارد نمود.

ایشان می‌فرمودند: روزی من خدمت آن شخص بودم و از مطالب و گفتارها و مجالس آن روزگار با ایشان گفتگو داشتم، و خلاصه از آثار و نتایج سودمند و مؤثر آن جلسات صحبت می‌داشتیم و یاد آن دوران را تجدید و بر فقدان و از دست دادن آن حالات متحسّر و متأسّف بودیم. در این وقت ایشان اظهار داشتند: من که الآن به آن نوشته‌ها و مطالب اخلاقی یادداشت شده در آن زمان مراجعه می‌کنم، اصلاً باور نمی‌کنم که این نوشته‌ها و یادداشت‌ها از آن من بوده است. گوئی فاصله بیعی بین من و آن حالات و افکار و آن موقعیّت‌ها ایجاد شده است، و اصلاً من از آن مطالب و حالات خبری ندارم. و گوئی شخصیّتی دیگر متولّد شده است و حیثیّتی جدا از آن حیثیّت پدیدار گشته است.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند: این است نتیجه عدم اتّصال به

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۱۷

استاد و اشراف استاد کامل بر جمیع امور انسان اعم از علمی یا اجتماعی، الهی و دینی، یا سیاسی و مدنی.

اتفاقاً همین فرد عالم و شخصیت محترم نیز مضمول این مسأله و داستان بوده است، و او نیز آنطور که باید و شاید نتوانست از مصاحبت و معاشرت و تلمذ در خدمت استاد کامل و ولیّ مرشد خود بهره گیرد؛ گرچه آثار این معاشرت در اواخر عمر برای همگان مشخص، و تغیر و تبدل افکار و منش شخصی و اجتماعی او سؤال بسیاری از افراد و محشورین با ایشان را برانگیخته بود.

اینجانب خود شاهد بودم که در اوائل و اواسط سیر ایشان و معاشرت با استاد کامل، بارها و بارها در مسائل اجتماعی و نحوه فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی از استادشان کسب تکلیف و اجازه می‌نمود، و استاد نیز مشفقانه و پدرانانه ایشان را به طریق احسن و ممشای اتقن هدایت می‌کرد. ولی کم کم در اواخر این حیات سلوکی و ارتباط با استاد کامل، بواسطه ورود در بعضی مسائل و ابراز سلیقه شخصی و عدم تسلیم و تعلق مؤثر که شرط اولیّه تربیت و دستگیری و ارشاد است، استاد نیز کم کم آن نحوه ارتباط و کیفیت مراوده و معاشرت خود را با ایشان تغییر دادند و متأسفانه از آن رهنمودها و دستگیریها کم تر مشاهده می‌شد. ولی هیچگاه این ولیّ کامل و استاد دلسوز نتوانست از افادات و افاضات خود این شاگرد مستعد و دانشمند محترم و متقی خود را بی‌نصیب نماید و از هر فرصتی برای ارائه راه مستقیم و طریق مرضیّ الهی بهره می‌گرفت.

گرچه از مطلب قدری فاصله گرفتیم ولی حیقم آمد که مسأله را در اینجا ناتمام بگذارم و از ادامه سرگذشت این استاد کامل و شاگرد بزرگوار او صرفنظر نمایم؛ باشد که عبرتی برای خود و استفاده‌ای برای دیگران گردد.

تا آنجا که بخاطر دارم و حافظه‌ام یاری می‌نماید، در اواخر سلطنت دودمان پهلوی و حکومت ظالمانه آنان که جرّقه‌های تغییر و تبدیل حکومت در جامعه به

اشتعال آتش مهر و غضب الهی در میان مردم مسلمان و متعهد ایران مبدل می‌گردید و پایه‌های بنای ظلم و ستم دستخوش تزلزل و انحطاط واقع شده بود، یکی از مراجع معروف و محترم ایران برای زیارت عتبات به عراق مسافرت کرده بود. رسم معاشرت و سیره متداوله بین اهل علم در مسأله زیارت و دید و بازدید بر این بوده و هست که علمای ساکن در بلاد مقدسه به دیدن عالم تازه وارد و مسافر و زائر می‌روند؛ بدین جهت معمولاً روزی را معین می‌کنند و آن عالم در آن روز جلوس نموده و از واردین پذیرایی می‌نماید. ولی در این سفر یکی از علماء معروف نجف به مصیبت فقدان فرزند خود که او نیز یکی از اجله علماء و اتقیاء شمرده می‌شد مبتلا شده بود. طبعاً در این گونه موارد مسأله با صورت متعارف خود تفاوت می‌کند و اقتضاء بر این است که شخص زائر و مسافر به دیدن صاحب مصیبت و عزاء برود. اما بواسطه بعضی از ملاحظات متأسفانه این دیدار انجام نگرفت و آن شخص عالم محترم نیز به دیدن شخص تازه وارد نیامد و این مسأله موجب تشویش و اضطراب و بحث و نقل در محافل و مجالس گردید، و نگرانی از نتایج و تبعات مخرب واقعه را در بین علماء دلسوز و متعهد و با حمیت برانگیخت و موجب سوء استفاده دستگاه حکومت و شادی و شعف آنان گردید. بطوریکه از بعضی منابع نزدیک به حکومت به دست می‌آمد، آنان نهایت رضایت و خرسندی خود را از این واقعه مکتوم نمی‌داشتند؛ خصوصاً در این موقعیت حساس که از هر زمان و موقعیت دیگری جامعه اسلامی به وحدت کلمه و دوری از اختلافات و بروز عقائد و سلیقه‌های مختلف و شخصی نیاز بیشتری را طلب می‌نمود.

درست در همین اوان نگارنده در خدمت حضرت والد - رضوان الله علیه - در منزل یکی از مراجع بزرگوار و علمای متقی قم جهت صرف نهار دعوت داشتیم؛ و لدی الورود متوجه شدیم که آن عالم دلسوز و با تقوی که از شاگردان سلوکی مرحوم والد - رضوان الله علیه - بود نیز دعوت دارد. طبعاً در این مجلس نیز صحبت از عدم

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته..... ۲۱۹

زیارت و ملاقات این مرجع با آن مرجع معروف نجف و نتایج زیانبار و مخرب آن زیاد مطرح شد، و همه حضار در مجلس متفقاً از وقوع یک چنین مسأله خطیری احساس نگرانی شدید می نمودند و تأسف خود را ابداً نمی توانستند پنهان کنند. علی‌الخصوص این عالم بزرگوار که با حدت و شدت هر چه بیشتری از صاحب منزل تقاضا می نمود که تا وقت نگذشته است با نجف تماس بگیرد و آن مرجع زائر و مسافر را ترغیب و تشویق به زیارت مرجع معروف نجف بنماید؛ و تاجائیکه بخاطر دارم پنج یا شش بار این تقاضا را تکرار کرد و آثار مخرب این قضیه را دائماً متذکر می گردید.

اما از آنطرف آن مرجع صاحب منزل نیز خود را در محذور رعایت بعضی از مسائل می دید و گویا عدم وجود زمینه مناسب جهت طرح این قضیه با توجه به جهاتی که در نظر داشت، او را در اقدام به این چنین عملی با مشکل مواجه می نمود.

و از طرفی دیگر، اصراز زائد الوصف این عالم نیز او را در معرض محذور اجابت دعوت مهمان و درخواست یک عالم قرار داده بود. علی‌ای حال ایشان با بناء اقدام بر استخاره موافقت نمودند؛ اما در این وقت خبر آمد که آن مرجع از نجف بیرون آمده و بسمت کربلا و کاظمین حرکت کرده است و جواب استخاره نیز بدون نتیجه و حاصل بوده است.

نگارنده که کنار مرحوم والد - رضوان الله علیه - نشسته بود، مشاهده کرد که مرحوم والد سر خود را به طرف آن عالم که از شاگردان او نیز بود برگرداند و آهسته در گوش ایشان فرمود: اگر شما بجای آن عالم و مرجع معروف نجف بودید چه می کردید؟ آن فرد عالم فوراً جواب داد که: قطعاً من به دیدار آن مرجع زائر و تازه وارد می رفتم!!! و مرحوم والد از این پاسخ بسیار اظهار خرسندی و رضایت کردند. اینجانب دیگر در این باره توضیح نمی دهم و خواننده محترم خود باید کاملاً

به اسرار و نکات و رموز بسیار مهم این قضیه و داستان پی‌ببرد؛ فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

البته این حقیر نیز خود را همچو بسیاری از افراد، متحسر و خائب از دست دادن فرصتهای گرانقدر و عدم استفاده از معاشرت و مصاحبت و مجاورت با این گوهر نایاب و اکسیر ثمین می‌داند، و از خدای متعال ملتسمانه می‌خواهد که لطف عمیم خود را از این محروم دریغ نفرماید، و از نفحات و انفاس قدسیه آن بزرگ‌مرد او را بی‌نصیب نگرداند و تتمه عمر او را در رضا و امضای او صرف بگرداند؛ آمین. چه بسا افرادی بودند - ولو از اهل علم - که چند صباحی از فیض مروده با این استاد بزرگ مستفیض گردیده ولی بواسطه بروز و ظهور بعضی از مسائل و عدم انطباق خواست و اراده و صلاحدید او با سلیقه‌ها و خواستههای آنها کم‌کم از او فاصله گرفتند و مسأله اتّباع و اطاعت از او را بالمره بکناری نهادند؛ و چه بسا که به این نیز اکتفاء نموده و مطالبی را وقیحانه و جاهلانه به او نسبت می‌دادند. حتی بعضی از این افراد گفته بود: تمام این مسائل و ارتباطات و کیفیت مروده ایشان با شاگردانشان بر اساس منافع دنیوی و دکان است و خبری از حقیقت و واقعیت در آن مشاهده نمی‌شود؛ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالضَّلَالَةِ.

بخاطر می‌آورم زمانی که برای یکی از محترمین از تلامذه ایشان حادثه‌ای رخ داده و به رحمت خدا رفته بود، در ملاقاتی که بین ایشان و استاد عظیم الشان، عارف بی‌بدیل و انسان کامل، حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد - قدس الله تربته الزکیّه - در سوریه دست داده بود، مرحوم حدّاد به ایشان می‌فرماید: چرا شما به فلان آقا امر نکردید که وارد بعضی از مسائل نشود و خود را از اشتغال به بعضی مسائل دور نگه دارد تا این حادثه برای او پیش نیاید؟

مرحوم والد - رضوان الله علیه - اظهار می‌کنند: آقا اگر من ایشان را نهی می‌کردم اطاعت نمی‌کرد، لذا نخواستم در یک مخالفت صریح و تجرّی بر امر و نهی الهی

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۲۱

قرار گیرد و عواقب سوئی برای ایشان بوجود آید. در اینحال مرحوم حدّاد سری تکان دادند و فرمودند: ایشان همانند سیب نارسی بود که قبل از کمال و رشد و نضج از درخت فرو افتاد!

باری قدری از مطلب فاصله گرفتیم؛ بحث در اختلاف مراتب نفس در تلقی مسائل و کیفیت پذیرش و میزان رسوخ مبانی در آن بود. حقیقت این مسأله آنگاه وضوح پیدا می‌کند که انسان نگاهی به تاریخ صدر اسلام بیاندازد و کیفیت ارتباط و معاشرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمین را ارزیابی نماید، و به این حقیقت برسد که: چطور ممکن است جمعی در معاشرت و مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسر می‌بردند و هر روز شاهد ظهور کرامات و معجزات و تلقی و ابلاغ وحی از سوی خدای متعال و کلمات معجز آسای نبی اکرم و هر گونه وسیله و تمهیدی جهت هدایت و اهتداء و اقتداء بودند، اما در عین حال به محض ارتحال آنحضرت و تحقق غیبت ظاهری و جسمانی و وجود مظهر اتم الهی و باب علم نبی که در مرأی و منظر تمامی افراد بوده است و همگی بر این مسأله اذعان و اعتراف می‌نمودند، پا از دایره تمکین و تسلیم بیرون نهادند و بدنبال اتّباع از نفس اماره و غلبه احساسات و شور و شعف و حال و هوای اعتباری و مجازی و تصنّعی، یکباره اطراف ولیّ خدا و حجّت بر حقّ و خلیفه بلافصل رسول اکرم علیّ بن ابی طالب را رها کردند و بر اساس پیروی از هوا و امنیه‌های نفسانی، اطاعت و متابعت از یک مشت رجّاله خدانشناس و بی‌دین و جاهل را بر اتّباع و فرمانبری از حقّ مطلق ترجیح دادند!

آیا اینان همانهایی نبودند که هر روز با پیامبر ملاقات نموده و دائماً از آیات باهره و حجج ساطعه و براهین واضحه مشاهده می‌نمودند، و آب وضوی رسول خدا را تیمناً و تبرکاً از هم می‌ربودند، و با هلهله و شادی از رجوع رسول خدا

استقبال کرده و اشعار «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ تَنْبَاتِ الْوَدَاعِ»^۱ را با هم قرائت می نمودند؟ و کلام صریح رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درباره امیرالمؤمنین علیه السَّلام در روز غدیر خمّ و در سایر ایام و مناسبتهای مختلف شنیدند، اما پس از رحلت آن حضرت همه آنها به فراموشی سپرده شد، چرا؟! چون بین دیدن و دانستن و بین قبول نفس و اطمینان و طمأنینه نفس تفاوت بسیار است. در روایات از ائمه علیهم السَّلام وارد است: «اَزْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثًا» سلمان و ابی ذر و مقداد.^۲ حتّی راوی از امام علیه السَّلام سؤال می کند: پس عمّار چه شد؟ حضرت فرمودند: عمّار تأملی کرد و آنگاه به علیّ علیه السَّلام ملحق شد. در بعضی از روایات است که او بین صبح تا عصر در فکر و تأمل و نگرش بود و سپس ملحق شد.^۳

آیا ممکن است ما بگوئیم عمّار در آن روز سنّی بود و سپس شیعه گردید؟ یا اینکه مسأله از حیطة تشیع و تسنّن خارج بوده است؟ در آن زمان مسأله خلافت امیرالمؤمنین علیه السَّلام بعنوان یک مسأله عقیدتی و الزام دینی همانند امروزه که بین شیعه متعارف و معروف است نبود، بلکه به آن به عنوان یک مسأله حکومتی و اجتماعی و اجرائی می نگریستند. لیکن عده ای که ما آنان را شیعه و اصحاب مولی علیّ علیه السَّلام می دانیم این مسأله را بعنوان یک مسأله بتّیه و الزامی و غیر قابل تغییر و تبدّل از جانب خدای متعال، حتّی بدون دخالت رأی و عقیده و صلاحدید شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانستند، چنانچه حقّ هم همین است و جز این نیست. و عده ای آنرا صرفاً یک انتخاب و صلاحدید و اختیار احسن در بین موجودین تلقّی می کردند و از آن بنحو مسأله اجرائی و حکومتی صرف تعبیر

۱- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۲۷: «ماه از جانب تنبّات الوداع بر ما طلوع نمود.»
 ۲ و ۳- الاختصاص، ص ۶ و نیز ص ۱۰: «پس از پیامبر همه مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر.»

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته..... ۲۲۳

می‌آوردند. چنانچه در احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب پس از رحلت رسول خدا این مطلب مشاهده می‌شود که در جواب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفتند: یا علی! اگر حقّ ترا گرفتند، گرفتند، کاری به آنها نداشته باش و بیا از حقّ در گذر! و یا اینکه، یا علی دیگر کار از کار گذشته و در اطراف این موضوع صحبت کردن فائده‌ای ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب می‌فرمود: چطور شمانص صریح خدا و رسول خدا را کنار می‌گذارید و شخص دیگری را بر آنچه خدا و رسول او اختیار کردند ترجیح می‌دهید؟! و آنها جواب می‌دادند که ما بیعت کردیم و نمی‌توانیم از بیعت خود برگردیم.^۱

اینک بنگرید: چگونه این مردم با اساسی‌ترین پایه‌های دین و مهمترین رکن از ارکان دین، اینطور با خونسردی و سردی و سبکی و بی‌اعتنائی برخورد می‌کنند؛ تو گوئی اصلاً مطلبی اتفاق نیفتاده است و حقیقتی واژگون نشده است، و اصلی از اصول تغییر نکرده است و سامری بجای موسی ننشسته است و اساس شریعت دستخوش تحریف و اعوجاج و انحراف و بدعت و ضلالت واقع نشده است؛ و فقط مختصر تغییری در روش حکومت و کیفیت اجراء احکام واقع شده است. تمام این مسائل بخاطر عدم ادراک صحیح از مسأله زعامت و وصایت است. و مرجع این قضیه به عدم ادراک صحیح از مسأله دین و شرع و وحی و اتصال بنده با مبدأ اعلی و کیفیت سلوک و حرکت از عالم نفس به عالم غیب و رفع حجب ظلمانی و نورانی و تبدیل استعدادات و فعلیتهای و وصول به مرحله و مرتبه توحید و تحقّق به حقیقت اسماء و صفات الله می‌باشد.

لذا مشاهده می‌شود به راحتی زعامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را

با حکومت و زمامداری ریش سفیدانی چون ابوبکر و عمر و غیره معاوضه می‌کنند و باکی هم ندارند. آنگاه پس از طی بیست و پنج سال حکومت خلفای ثلاث و دیدن آن همه فجایع و انحراف و چپاول بیت المال و تفضیل روابط بر ضوابط بسراغ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌روند، اما چه رفتنی؟! رفتنی که صد بار بدتر و مصیبت بارتر از نرفتن است. امیرالمؤمنین علیه السلام فردی نیست که با خواستها و تمایلات نفسانی افراد کنار آید و مقصود و منظور خود را از حکومت، وصول به آرزوها و اشباع اهویه نفسانی و وصول به لذات دنییه دنیوی و تصدّی ریاسات همچون سایر افراد بداند. او حکومت را اصل در حیات دنیوی نمی‌داند و رسیدن به آن را هیچگاه در مخیله خود خطور نداده است؛ و همچون کلام خلیفه غاصب، هارون به فرزندش مأمون: **الْمُلْكُ عَقِيمٌ**^۱ «حکومت نسب و حسب نمی‌شناسد.» از او سر نخواهد زد. هیئات، هیئات که ساحت قدسی و کبریائیت او از این غبار تخیلات و تعینات آلوده گردد، و عنقای عرش پرواز او بر خس و خاشاک افکار و اوهام دون ماده و ماده‌گرایان فرود آید؛ و بقول حافظ شیراز:

ترا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است^۲

او در کنگره عرش مسکن و مأوی گزیده است؛ طلحه و زبیر و معاویه و عمرو بن عاص و خلفای غاصب قبل از او خبر از عیش و عشرت او در بارگاه حضرت حقّ و حریم جمال و مقام عزّ و منیع ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۳ ندارند؛ و این مساکین تصوّر می‌کنند که او هم در افکار و اوهامی نظیر اوهام خودشان بسر می‌برد و هوای وصول به لذات و ریاسات و تفوّق بر رقاب و اخذ زمام امور مردم را

۱- بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۲۹، حدیث ۴؛ وج ۳۱، ص ۸۶.

۲- دیوان حافظ، تحقیق پژمان بختیاری، ص ۱۰، غزل ۱۶.

۳- سوره القمر (۵۴) آیه ۵۵.

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۲۵

همچون خودشان دارد؛ آنگاه در مقام معارضا با او بر می‌آیند و بخیال خود او را از وصول به سلطنت و خلافت محروم می‌نمایند و نفس خودکامه خود را با این منظور و هدف اشباع می‌کنند. زهی جهالت و نادانی!! حال و هوای مولای ما امیر مؤمنان علیه السّلام کلام خواجه شیراز است که:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

ای بدبخت‌ها و بیچاره‌ها و ای جهال و نادانان! خیال کردید که خلافت و زعامت را از صاحب اصلی و بر حقّ او گرفتید و مردم را از وصول و نیل به این سعادت عظما و صلاح دنیا و آخرت محروم کردید، کاری از پیش بردید و به مطلوب و منظوری رسیدید؟! سالها باید بیائید و با هزاران مشقت و خون دل و رنج و زحمت و هزار بدبختی راهی بسوی این کعبه واقعی و حریم امن و امان حضرت حقّ بگشائید و خاک این عتبه را همچون کیمیای نایاب و اکسیر حیات سرمه چشمان خود کنید، حال راه بدهند یا ندهند؛ جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ

وَأَرِدُ.^۲

جائی که تمام انبیاء اولوالعزم و مرسلین و جمیع اولیاء و صدیقین دست نیاز و گدائی بسوی این عتبه مقدّسه دراز نموده، جهت رفع مشکلات و موانع راه و سلوک و فعلیّت استعدادات و رسیدن به حریم قرب اله از او استمداد می‌کنند، آنگاه عده‌ای بی‌خبر از همه جا بدنبال اهواء شهوانی و آراء نفسانی، می‌آیند و بر علیه او کودتا می‌کنند و بخیال خود زعامت را از او سلب و او را خانه نشین و به دور از تصدّی مسائل جاریه اجتماعی می‌کنند، غافل از اینکه او از خدا می‌خواهد

۱- دیوان حافظ، تحقیق پڑمان بختیاری، ص ۱۹۰، غزل ۴۱۷.

۲- شرح الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۳۹۴.

در خانه بنشیند و ذرّه‌ای از وقت خود را با این انام کالانعام نگذراند؛ مردمی که غیر از خون دل و مصیبت بر مصیبت چیزی برای او به ارمغان نیاوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطاب به مردم و پیروان خود چنین می‌فرماید:

وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِی عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِی يَدٍ مَجْدُومٍ^۱

«قسم به خدا که دنیای شما نزد من از شکمبه خوکى که در دست یک فرد

جذامى باشد پست‌تر و منفورتر است.»

آن وقت همین مردم پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام با خیانت به امام حسن مجتبی علیه السلام یکباره زمام حکومت را به دست معاویه سپردند و در تحت رقیّت و بندگی او قرار گرفتند.

البته ناگفته نماند که امروزه نیز چنین است و شواهد و آثار و قرائن همه حکایت از وحدت موضوع با اختلاف در ظروف و شرائط دارد و فقط زمانه با گذشته تغییر کرده، اما خواستها و ملاکات و مطلوب‌ها و غایات هیچ تفاوتی با سابق نکرده است.

امروزه نیز نحوه تفکر بشر و چگونگی ارزیابی ارزشها و ترتیب مقدمات و حصول نتیجه، و میزان دخالت احساسات در تحصیل قیاسات و متابعت از ظن و گمان و حدس و تخمین و جایگزینی آنها بر عقل و درایت و اتقان همانند گذشته است.

حرکت بر اساس بروز و ظهور کمیت نه کیفیت و قبول اشاعات بدون تفحص و تحقیق و سپردن قوای ممیزه به دست قوه واهمه و خیالیّه و سیر در هر مسیری علی العمیاء چیزی است که احتیاج به بینه و برهان ندارد.

تعیین سیر زندگی بر اساس تصوّرات و موهومات، و تقویم و تثبیت ارزشها

مجلس ششم: اختلاف نفوس در کیفیت تلقی تشیع و اطاعت از امام معصوم در قرون گذشته ۲۲۷

بر اساس تخیلات، و خلق و ایجاد صور موهومه در عالم نفس و مثال و مشاهده آن در اشیاء خارجی بیانگر این نکته بسیار ظریف و دقیق است که بشر بواسطه مرور زمان و تجربه حوادث و اطوار همان بشر قدیم، ملاکات او برای تشخیص حق و باطل، همان ملاکات و قدرت فهم و ادراک اوست؛ لذا نه به اقبال و اقدام او می توان دل بست و نه به ادبار و گریز او باید دل ناخوش و ملول گردید. زیرا اقبال و ادبار او هر دو بر اساس تخیل و غلبه اوهام و تصورات غیر ثابت و غیر محققانه است.

گویند شبی حکیمی یکی از شاگردان تازه وارد خود را جهت صرف افطار به منزل دعوت کرد. هنگام افطار مشاهده کرد که آن شاگرد دست بسوی طعام دراز نمی کند و از آن غذا تناول نمی کند. با تعجب سؤال کرد: چرا غذا نمی خورید؟ مگر اشکال و ایرادی در غذا مشاهده می کنید، یا اینکه غذا مطلوب شما نبوده است؟ آن شخص گفت: خیر، اشکال در غذا نیست، اشکال در انتساب این غذا به شماست که موجب احتراز من و اجتناب از آن شده است؛ زیرا من احتیاط می کنم و چون این غذا در منزل شما طبخ شده است، شبهه نجاست و قذارت آن می رود! آن حکیم با کمال تعجب پرسید: مگر من کافرم که غذای من نجس و واجب الاجتناب باشد؟! آن شخص پاسخ داد: بلی! زیرا شما قائل به وحدت وجود هستید و هر کسی قائل باشد، کافر و نجس است و غذای او هم نجس و حرام می باشد.

آن حکیم پرسید: خوب بگو بینم قائلین به وحدت وجود مگر چه می گویند؟ پاسخ داد: می گویند خدا با این غذا هیچ فرقی نمی کند و هر دو با هم یکی هستند. آن حکیم خنده ای طولانی نمود و اظهار داشت: آقا جان بیا و از این غذا بخور و بی خود به خود دغدغه و تشویش راه مده؛ زیرا هیچ حکیم و فیلسوفی نیامده است که بگوید: بین خدای متعال و بین تو الاغ وحدت و یگانگی وجود دارد!! آخر کدام حکیم می گوید: وحدت در تعینات و هویات مختلفه با حفظ ماهیات و حدود متفاوت و وجود داشته باشد؟ این نهایت حماقت و خریّت است که بدون تحقیق و

۲۲۸ اسرار ملکوت (۱)

فهم صحیح و وصول به مفاد و مغزای کلام حکماء، صرفاً براساس اشاعه یک کلام و استماع یک مطلب نادرست، انسان آنرا تلقی بقبول نماید و اساس و بنیان بناء اجتماعی و اعتقادی و زندگی خود را بر آن بگذارد.

مجلس معصوم

اطاعت از امام معصوم علیه السلام باید
در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در اینجا باید به این نکته پرداخته شود که چگونه با وجود گذشت بیش از یک‌هزار و چهارصد سال از ظهور اسلام و تجربه‌ها و فراز و نشیب‌های بسیاری که بر تاریخ اسلام گذشته است، و طی مراحل و مراتب چشمگیر علمی و اعتقادی و تبیین مواضع مستحکم و متقن فکری و اعتقادی اسلام بواسطه بزرگان علم و درایت و دانشمندان متعهد و خبیر و با تقوی، هنوز قدرت تلقی مبانی و اعتقادی عامه مردم به استثناء عدّه قلیلی همانند گذشته و با همان افکار و معیار و ملاک می‌باشد. اساس فکری عامه مردم بر اشاعات و حدس‌ها و تخیلات بنا نهاده شده است، و مواضع اعتقادی توده مردم بر همان مواضع سابق و گذشته است. به صرف تخیلی و شایعه‌ای اقبال، و به صرف شایعه و سمعه‌ای دیگر ادبار می‌نمایند. افرادی که قضایا را با فکر متقن و موازین عقلائی و وحیانی مورد ارزیابی قرار دهند بسیار اندک

و نادر الوجودند. حتی مع الأسف بسیاری از مدعیان علم و درایت و قیادت و زعامت علمی و دینی و اجتماعی از این قاعده مستثنی نمی باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام کیفیت ظهور حقیقت و وصول به علم و یقین در هر برهه از زمان، و روش تلقی جامعه از این مطلب و نحوه برخورد افراد را با این قضیه در اطوار مختلفه زمان و مکان بدین گونه بیان می فرماید:

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ جِبِنٍ فَتَرَهُ مِنَ الرُّسُلِ وَ طَوَّلَ هَجْعَةَ مِنَ الْأُمَمِ وَ اعْتَرَامٍ مِنَ الْفِتَنِ وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ. وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ ظَاهِرَةٌ الْعُرُورِ. عَلَىٰ جِبِنٍ اضْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ اغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا. قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى؛ فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا. ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْحِيفَةُ وَ شِعَارُهَا الْخُوفُ وَ دِتَارُهَا السَّيْفُ.

فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ! وَ اذْكُرُوا تِيكَ الَّتِي ءَابَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهِنُونَ، وَ عَلَيْهَا مُحَاسِبُونَ. وَ لَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَ لَا بِيَهُمُ الْعُهُودُ؛ وَ لَا خَلَّتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَ الْقُرُونُ؛ وَ مَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمِ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ. وَ اللَّهُ مَا أَسْمَعُهُمُ الرَّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَ هَا أَنَا ذَا الْيَوْمِ مُسْمِعُكُمْ؛ وَ مَا أَسْمَعُكُمْ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِهِمْ بِالْأَمْسِ؛ وَ لَا سُقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ وَ لَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفْئِدَةُ فِي ذَلِكَ الْأَوَانِ إِلَّا وَ قَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ. وَ اللَّهُ مَا بَصُرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهْلُوهُ، وَ لَا أَضْفَيْتُمْ بِهِ وَ حُرْمُوهُ. وَ لَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمْ الْبَلِيَّةُ جَانِبًا خِطَامُهَا، رَحْوًا بِطَانُهَا؛ فَلَا يَغْرَنُكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْعُرُورِ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَىٰ أَجْلِ مَعْدُودٍ.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«خدای متعال پیامبرش را پس از گذشت مدتی طولانی از بعثت پیامبران

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۳۳

گذشته فرورستاد، در حالیکه خواب غفلت بر اُمم گذشته همچنان حاکم بود و فتنه‌های پی در پی دامن ایشان را فراگرفته بود. زمام زندگی آنها متشتت و پراکنده، آتش جنگ و ویرانی همواره در طول حیات و معیشتشان برقرار بود. نور هدایت و بصیرت در دنیا به تاریکی و ظلمت گرائیده بود و دیو سرکش غرور و انانیت بجای عالم صفا و طهارت و اُنس و وحدت نشست.

پیامبر اسلام زمانی به رسالت مبعوث گردید که دیگر اثری از نشاط و طراوت و شادابی حیات و زندگی در مردم باقی نمانده بود، و شجره زیبای زندگی از طراوت و درخشندگی افتاده، و برگهای سبز و خوشرنگ آن به دست باد مسموم خزان به زردی و ممات مبدل شده بود و دیگر امیدی به شکوفائی اوراق و ازهار و گل‌های آن و به ثمر رسیدن میوه‌های معنویت و رشد و تکامل اجتماعی وجود نداشت، و آب حیات و مایه سعادت و رشد و پویائی از جامعه رخت بر بسته بود. دیگر از جایگاه نور و هدایت خبری نبود و جامعه در جهل و تاریکی و بدور از توجه به معنویات و سجایای اخلاقی و ارزشهای انسانی بسر می‌برد، و سمبل‌ها و نمودهای رذالت و پستیها و صفات و ملکات قبیح جای ارزشها و مقدّسات و تعاون و ودّ و وحدت را گرفته بود، و باصورت زشت و کریه خود جامعه را بسوی خود می‌کشانید و بصورتی بسیار زشت و قبیح در چهره پویندگان و طالبین دنیا و لذّات آن خود را نشان می‌داد.

نتیجه این اوضاع و احوال و روی‌گردانی از ارزشها و ملکات انسانی فتنه و فساد و آشوب و بلوی، و خوراک آن مردار بود؛ ترس و وحشت بر همه مستولی، و شمشیر و خونریزی در همه جا حاکم بود.

پس ای بندگان خدا! از آنچه بر گذشتگان شما از پدران و برادرانتان رفته است پند گیرید! و ببینید چسان نتیجه اعمال زشت و ناپسند آنها، ایشان را در این دنیا مشوّه و کریه نموده است و بجای تعریف و مدح به زشتی و قدح از آنها یاد می‌شود؛ و در آن دنیا نیز باید به رفتار و کردار خود جواب بدهند.

قسم به جان خود که زمانه آنچنان شما و آنها را پس و پیش نینداخته است؛ و بین شما و آنها فاصلهٔ زمانی بسیار و نسل‌های متعددی وجود ندارد؛ و بین امروز شما و زمانی که در صُلب آنها بودید چندان فاصله‌ای نیست! قسم به خدا که هر آنچه را که رسول او برای ایشان بیان نمود اکنون من برای شما بیان می‌کنم؛ و گوشه‌های شما و قدرت فهم و شنیدن شما در امروز غیر از گوشه‌ها و قدرت فهم و تلقی مطالب آنها در زمان رسول خدا نیست (هر دوی شما و آنها از یک موهبت و استعداد واحد خدادادی بهره‌مندید)؛ خدای متعال چشمان آنها را باز ننموده و برای آنها قلوب که جایگاه معرفت و بینش و ادراک معارف اوست قرار نداده است، الا اینکه همانند و نظیر آنها برای شما قرار داده است. قسم به خدای متعال که شما چیزی را به دست نیاوردید که آنها از آن غافل و جاهل بوده باشند، و به چیزی مخصّص و برخوردار نبودید که آنها از آن محروم بوده باشند.

و بتحقیق که فتنه و بلیهٔ ریسمان خود را به شما مربوط نموده و شمارا به هر طرف که بخواهد می‌کشاند همچون شتری که نشیمنگاهش ناپایدار گشته و بر او نتوان سوار گشت. پس به هوش باشید، و از آنچه که اهل غرور و طمع و خودکامگی بدان گرفتار شدند پرهیزید و فریب مخورید که دنیا همچو سایه‌ای گسترده و ممتد است تا زمانی که برای حرکت و کوچ بسوی دار آخرت معین گردد.»

در این خطبه شریفه امام امیرالمؤمنین علیه السلام دقیقاً نقاط قوت و ضعف مردم را در ارتباط با امور تربیتی و تکاملی آنان بیان می‌کند. از یک طرف حق با تمام خصوصیات و براین و ظهوراتش برای همه افراد متجلی و بارز است؛ و آنچه از حق و بیان رشد و صلاح امور مردم بواسطه رسول خدا توضیح و تبیین شده است، توسط امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه پس از او بیان می‌شود و در این جهت هیچ امری مخفی و هیچ عذری مقبول نخواهد بود.

و از طرفی کیفیت پذیرش و انقیاد و تسلیم در برابر حق برای همه افراد

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۳۵

یکسان و همانند است. استعدادات و معدّات و اسباب و لوازم پذیرش و تسلیم را خدای متعال در همه افراد قرار داده است، و کسی نمی‌تواند مدّعی شود میزان ادراک صحیح از مطلب در او کم، و از این جهت نسبت به پذیرش و یا عدم آن نزد خداوند حجّت و بیّنه دارد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام با این بیان حجّت را بر همه تمام نموده است، و بروز و ظهور موازین راه و طریق را در همه ادوار و ازمنه برای طالبین آن روشن و واضح می‌داند، و کسی را یارای انکار و عدم وضوح مبانی و طریق نیست، و توفیق ادراک صحیح مطالب برای همه افراد آماده می‌باشد. و در مقابل، نقاط ضعف و تمرّد و عصیان و غرور و سرکشی نیز در همه افراد موجود می‌باشد؛ و هیچ فرقی بین افراد در امم گذشته و بین مردم حاضر از این جهت وجود ندارد. حال بعضی بدنبال اتّباع و اطاعت از اوامر و تکالیف منزله من قِبَل الله و جهت وصول به مواعید و نتایج و غایات عبادات سعی خود را بر رعایت موازین و اصول مطروحه از جانب خدای متعال و اولیای برحقّ او قرار می‌دهند و به سرمنزله مطلوب و جایگاه موعود ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱ نزول می‌نمایند، و بعضی بواسطه متابعت و پیروی از نفس اماره و توغّل در کثرات و دنیای فانی و زودگذر بدون توجه به مآل و آینده و روز بازپسین و سؤال و جواب، منغم در لذّات و شهوات و خودکامگی بوده عمرگرانقدر و سرمایه ارزشمند الهی خود را در خسران و بدبختی و ناکامی سپری خواهند نمود، و با دستی خالی و کوله‌باری از معاصی و آوزار و وبال‌ها رو بسوی دنیای آخرت و عرصه حساب و کتاب می‌آورند و حرمان و خسران ابدی را برای خود کسب می‌نمایند؛ و از این جهت فرقی بین هیچ کس از افراد نمی‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در پاسخ فردی که سؤال نمود: به چه جهت

اختلاف احادیث و افکار مختلفه در میان مردم بوجود آمده است، و چرا این همه بدعت و خلاف از افراد مشاهده می‌شود؟ می‌فرماید:

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكِذْبًا، وَنَاسِخًا وَمُنْسُوخًا، وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا. وَلَقَدْ كَذَّبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: مَنْ كَذَّبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

«بدرستی که آنچه در میان مردم موجود می‌باشد هم حق و هم باطل است؛ چه بسا سخن راست همراه با کذب و دروغ بسیار باشد؛ بعضی از آنها ناسخ و برخی دیگر منسوخ و از مدت گذشته باشند؛ بعضی از روایات و اخبار عام و برخی دیگر خاص و مخصوص مورد بالخصوص می‌باشند؛ پاره‌ای از آنان محکم و متقن و غیر قابل تردید و توجیه و بعضی قابل تأویل و توجیه و تشکیک‌اند؛ گونه‌ای از اخبار مُسَنَد و از جهت انتساب به رسول خدا شکّی در آنها وجود ندارد و گونه‌ای دیگر آمیخته با وهم و خیال و برانگیخته از روی نادانی و جهالت و دخالت فهم غلط و سلیقه فردی می‌باشد.

در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعضی بر آن حضرت دروغ بستند و سخن ناصواب و کذب به آن جناب نسبت دادند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برفراز منبر خطاب به مردم چنین فرمود:

هر کسی از روی عمد و غرض دروغی را به من نسبت دهد و سخنی ناگفته را به من ببندد جایگاه خود را در روز قیامت از آتش جهنم قرار داده است.»

وَ إِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ، مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ، يَكْذِبُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدًا. فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ، وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ ءَالِهِ، رَأَى وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ لَقِيَ عَنْهُ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ؛ وَ قَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ
الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ. ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ
السَّلَامَ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ. فَوَلَّوهُمْ
الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا؛ وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ
الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ. فَهُوَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

«ای مرد بدان افرادی که خبری برای تو می آورند از این چهار دسته و گروه

خارج نیستند:

گروه اول: مردمان منافقی هستند که خود را به زئی اسلام درآورده در انظار
پیرو اسلام و شرع جلوه می دهند؛ از ارتکاب گناه و معاصی هیچ ابا و پروائی
ندارند و از وقوع در جرم و جنایت باکی به خود راه نمی دهند؛ به راحتی و سهولت
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ و افتراء می بندند. اگر مردم
می دانستند که اینان منافق و دروغگو هستند، طبعاً کلام ایشان را نمی پذیرفتند و از
او سخنی نمی شنیدند؛ ولی بلیه در اینجاست که مردم تصوّر می کنند اینان مصاحب
و معاشر و همنشین با رسول خدا بودند، کلماتی از آنحضرت شنیده اند و هر روز با
چشم خود رسول خدا را دیده اند و از دُرِّ اخبار و حکم و مواظمت مترشحه و صادره
از رسول خدا بهره گرفته اند، فلذا باید سخنان ایشان را بپذیرند و هر آنچه از دهان
آنان بیرون آید به دیده قبول و اطاعت بنگرند و چون و چرائی در آنها ننمایند.
در حالیکه خدای متعال در قرآن کریم اوصاف منافقین را ذکر فرموده است و از
حالات و حرکات و سکنتات آنان خبر داده است و مطلب برای توروشن است.

اینان پس از رحلت رسول خدا باقی ماندند و با اشاعه مطالب باطل و تهمت
و افتراء و جعل اکاذیب خود را به دربار حکام جور و ظلم نزدیک ساخته و از مَقْرَبان
درگاه سلاطین خودکامه و گمراه و داعیان به آتش و جهیم گشتند. حکام و امراء جور
نیز کمال استفاده را از ایشان نمودند و آنانرا به رتق و فتق امور دنیای خود گماشته، بر

رقاب و اموال و نفوس مردم استیلاء بخشیدند؛ و بواسطه آنان به مطامع دنیوی و چپاول اموال مردم و هتک أعراض و انغمار در لذات و شهوات دنییه رسیدند. مردم هم بر دین پادشاهان و حکام خود هستند و هر جا که آنان قدم بگذارند مردم هم متابعت می نمایند و در هر جا دنیا و زخارف دنیا باشد مردم در آنجا حضور دارند، مگر کسانی که مشمول رحمت و عنایت پروردگار واقع شوند و از بلایائی که مردم بدان گرفتار و مبتلا هستند در امان بمانند. این گروه اول از چهارگروه ذکر شده است.»

وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَوَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا، فَهُوَ فِي يَدَيْهِ وَ يَزْوِيهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ. فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَ هِمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ؛ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَرَفَضَهُ.

«دسته دوم افرادی هستند که تعمد بر کذب و افتراء بر رسول خدا را ندارند، ولیکن قدرت کافی بر حفظ مطالب آنچه‌ان که هست و همانطور که از جانب رسول خدا صادر می شود را نیز ندارند. اینان افرادی هستند که مطالب را از رسول خدا شنیده اند لیکن نه آنطور دقیق و روشن و واضح؛ بدیهی است در اینصورت کلام صادر شده از رسول خدا با بعضی از توهمات و تخیلات آنان در هم می آمیزد و آنچه که در ذهن و نفس آنان، و در قوه ذاکره آنان قرار می گیرد نه آنست که رسول خدا فرموده، بلکه توهمات و تخیلاتی است که با بعضی از کلمات و فرمایشات آن حضرت مخلوط و ترکیب شده است و حجیت و وثاقت در کلام را از بین برده است و دیگر وزان و اعتباری نمی توان برای آن قائل شد. البته این گروه قصد افتراء و تعمد بر کذب ندارند، و تصور و تخیل خود را منسوب به رسول خدا می دانند و بعنوان کلام رسول خدا روایت می کنند و می گویند: این مطلب عین گفتار رسول خداست و از او صادر شده است.

اگر مردم می دانستند که این کلام از رسول خدا نیست بلکه توهمات و تخیلات

خود راوی و ناقل حدیث است از او نمی پذیرفتند؛ و اگر خود راوی و گوینده کلام نیز می دانست که مطلب اینچنین است او نیز آنرا راها نموده و بدان عمل نمی نمود.»

وَ رَجُلٌ تَالَتْ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ؛ فَحَفِظَ الْمُنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ. فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ؛ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

«دسته سوم افرادی هستند بخلاف گروه دوم (مطلبی را از خود بصورت وهم و خیال و حدس و گمان داخل در کلام و گفتار رسول خدا نمی کنند و قدرت فهم و ادراک آنان نیز خوب و قابل اعتماد می باشد و تعمّدی نیز همانند دسته دوم بر جعل و کذب و افتراء بر رسول خدا ندارند، ولی مسأله آنان اینچنین است که بعضی از مطالب را شنیده و نسبت به بعضی دیگر جاهل اند. بقول شاعر: حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ؛ یک مسأله را می دانند و مسائل بسیاری را نمی دانند.) اینان افرادی هستند که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ امری را نسبت به موردی شنیده اند ولی آنگاه که نهی فرموده است به گوششان نرسیده و متوجّه نهی پس از امر آنحضرت نشده اند. یا به عکس در موردی دیده اند که رسول خدا نهی فرموده ولی پس از مدتی نهی را برداشته است و آنان از این مسأله غافل مانده اند. در اینصورت اینان منسوخ را دیده و شنیده اند و در خاطر خود نگه داشته اند ولی از ناسخ و بردارنده حکم سابق غافل می باشند. این گروه بواسطه صداقت و ایمان و خلوصی که دارند، چنانچه متوجّه ناسخ و کلام بعدی رسول خدا می شدند قطعاً آن مطلب اول و کلام ابتدائی را که خود شنیده بودند درها می کردند و به کناری می گذاشتند؛ و همچنین اگر مسلمانان نیز متوجّه این نکته می شدند کلام او را نمی پذیرفتند.»

وَ آخَرَ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ؛ مُبْعِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ، وَ لَمْ يَهْمُ؛ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى

وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ. فَحَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ وَ حَفِظَ الْمُنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ، وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ، وَ عَرَفَ الْمُتَشَابِهَ وَ مُحْكَمَهُ.

وَ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آءِالِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: فَكَالَامٌ خَاصٌّ وَ كَالَامٌ عَامٌّ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَ لَا مَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آءِالِهِ وَ سَلَّمَ. فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ وَ يُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَ مَا قُصِدَ بِهِ وَ مَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ. وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آءِالِهِ وَ سَلَّمَ مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَ يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى أَنْ كَانُوا لِيُحِثُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَسْمَعُوا. وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٍ إِلَّا سَأَلْتُ عَنْهُ وَ حَفِظْتُهُ. فَهَذِهِ وَجُوهٌ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ وَ عَلَيْهِمْ فِي رَوَايَاتِهِمْ.^۱

«دسته چهارم افرادی می باشند که هیچگاه نسبت خلافتی به خدا و رسول او نداده اند؛ از کذب و دروغ بواسطه خوف از خدا دوری می کنند و از آن نفرت دارند؛ و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کرامت شخصیت و موقعیت آنحضرت در نفوس آنها مانع از نسبت خلاف دادن به آنحضرت می شود؛ و مطالب را آنچنانکه باید و شاید و کماهو هو از رسول خدا می شنوند و حفظ می کنند، و همانطور که شنیده اند بدون کم و زیاد و دخالت نفس و خیال و وهم و گمان برای مردم بیان می کنند. از آنجاکه به ناسخ کلام رسول خدا پی برده به آن عمل می نمایند، و چون از منسوخ و باطل شده اطلاع حاصل نموده از آن احتراز و اجتناب می کنند. موارد خاص و عموم را دقیقاً شناخته و هر کدام را در جای خود و موضع واقعی خود قرار می دهند؛ و کلام ذو وجهین و دارای معانی متعدّد را از کلام محکم و متقن

و روشن و واضح و غیر قابل تردید و تشکیک باز می‌شناسند.

بسیار اتفاق می‌افتاد کلامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادر می‌شد، دارای دو وجه و دو جنبه بوده است. گاهی عبارت و کلامی خاص از آنحضرت سر می‌زد، و گاهی مطلبی را بنحو عام بیان می‌کردند. در این حال کسی که چندان معرفتی به امور و اوضاع و مسائل نداشت کلام رسول خدا را می‌گرفت و به تصوّر اینکه دیگر مطلب تمام است و مطلبی و معنی و مقصودی دیگر ماوراء این مطلب عام وجود ندارد، آنرا بر مصادیق و جزئیات متصوره و متخیله خود حمل می‌نمود؛ و بکلی نسبت به مصادیق واقعی و اموری که این کلام عام می‌بایست بر آن مصادیق و امور حمل شود غافل بود. و اینطور نبود که همیشه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت سوال کنند و نقاط ضعف و جهل و نقصان خود را با پاسخ آنحضرت ترمیم و تکمیل نمایند. و آنچنان اعتناء و توجهی به ادراک مسائل و رفع جهل و نادانی خود نداشتند (و از این منبع وحی و سرچشمه زلال حقائق ربّانی به آسانی می‌گذشتند و این سرمایه ابدی و مایه حیات و سعادت سرمدی را مفت و رایگان از دست می‌دادند).

و اینطور خوش داشتند که روزی روزگاری یک اعرابی و بادیه‌نشین یا مسافری از راه برسد و سؤالی از رسول خدا بکند و آنان پاسخ رسول خدا را بشنوند. در حالیکه هر گاه من در چنین موضعی و موقعیتی قرار می‌گرفتم حتماً از رسول خدا سؤال می‌کردم و پاسخ نقاط مجهول و خلأ خود را از آن حضرت دریافت می‌کردم، و جواب رسول خدا را چون گوهر نایاب در وجود خویش حفظ و به آن عمل می‌نمودم. این است علل اختلاف اقوال و روایات در میان مردم و اختلاف اشخاص در رابطه با استماع حق و عمل به آن.»

این خطبه شریفه حاوی نکاتی بسیار مهم و قابل توجه است:

اولاً: حقایق و مبانی دین مبین اسلام همیشه بصورت واضح و روشن بدون

هیچ جای تأمل و تفکر و تحقیقی نبوده، بلکه در بسیاری از اوقات مطالب و مسائلی که از ناحیه زعمای دین و پیشوایان شرع مبین برای مخاطبین القاء می‌شده است، از نوعی پیچیدگی خاص و غموض در مراد و مفاد برخوردار بوده است. این نکته که بسیاری می‌گویند: در محاوره و کلمات معصومین علیهم السّلام نباید مطلبی غامض و سربسته و ذو وجوه و قابل تأمل و توجیه وجود داشته باشد، و وجود چنین مواردی مخالف با مقام بیان و تشریح در مقام مخاطب است، سخنی است غیر محققانه و بی‌محتوی. زیرا موقعیت و موارد مخاطب حضرات معصومین علیهم السّلام با اصحاب خود و همچنین غیر اصحاب از اشخاص مختلف دارای مراتب اختلاف بسیار شدید و وجوه افتراق بسیار روشن و واضحی بود. رعایت مصالح و جوانب یک مسأله در زمان بیان آن از یکطرف و اختلاف مراتب مستمعین و اشخاص از نقطه نظر ادراک متن واقع و مغزای کلام معصومین از طرف دیگر قطعاً موجب اختلاف در مراتب تکلم و تفاوت در مراتب بیان خواهد شد. و این مسأله از بدیهی‌ترین مسائل مقام مخاطب و تکلم با افراد است؛ چنانچه این مسأله برای همه افراد در همه ازمنه و اجیال وجود داشته و خواهد داشت.

لقاء خطب اعتقادیه و مبانی اصیل توحیدیّه بسیار عجیب و غریب و محیرالعقول مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام در «نهج البلاغه» در مقابل هزاران نفر از افراد مختلف از طبقات متفاوت با مشاعر و ادراکات کاملاً متمایز از هم آیا مصداق بارز این نکته نیست؟ چند نفر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام به مفاد و مراد این کلمات معجزآسای آن حضرت رسیده و آنها را دریافته بودند؟! کلمات و تعبیراتی که حتی بزرگترین و عمیق‌ترین حکماء و فلاسفه اسلامی را به حیرت و شگفتی و بُهت و تعجب واداشته است!

ثانیاً: ادراک مسأله ولایت تکوینی امام علیه السّلام و سریان او در جمیع اطوار و حالات و افعال و اختیارات حیات بشری و تطبیق جمیع امور زندگی با این

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۴۳

حقیقت متعالی و تفویض کلیّه اختیارات به اراده و مشیّت امام علیه السّلام و تنفیذ اراده و خواست او در تمامی آثار حیات و افعال و کردار بدون استثناء ذرّه مثقالی، و عدم تخطّی از کلیّه اوامر و نواهی بآیّ وجه من الوجوه، و تبدیل خواست و اراده و مشیّت خود به اراده و مشیّت و دستور امام علیه السّلام چیزی نیست که شخصی ولو شخص عالم به آثار دینی بتواند آنرا ادراک نماید.

راقم سطور گوید: در اینجا مناسب می بینم روایتی بس گرانمایه که از مولانا ابوالحسن علیّ بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة و السّلام وارد است ذکر نمایم تا موقعیّت و شأنیّت امام علیه السّلام روشن گردد و میزان معرفت افراد و مقدار قرب به حریم او مشخص گردد؛ آنگاه عباراتی که از بسیاری از متشخصین و علماء شیعه در شخصیت امام علیه السّلام مطرح شده است جایگاه خود را باز می یابد و روشن می شود که چقدر دست ما و میزان شناخت و معرفت ما از ساحت آن قله رفیع و آشیانه عنقای ولایت کوتاه و نارسا است.

مرحوم صدوق، محمّد بن علی بن الحسین بابویه در کتاب شریف «عیون أخبار الرضا علیه السّلام» باب بیستم از آنحضرت روایت می کند:

حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ اسْحَقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ... قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا فِي أَيَّامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَرْوٍ؛ فَاجْتَمَعْنَا فِي مَسْجِدِ جَامِعِهَا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدِمِنَا؛ فَأَدَارَ النَّاسُ أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا. فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَانِي الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ مَا خَاصَ النَّاسُ فِيهِ. فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ! جَهَلِ الْقَوْمُ وَ خُدُّوا عَنْ أَدْيَانِهِمْ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ، فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ؛ بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ كَمَلًا. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا

فَرَطْنَا فِي آلِ كَتَبٍ مِنْ شَيْءٍ ۱. وَأُنزِلَ فِي حِجَّةِ الْوُدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءِآلِهِ وَ سَلَّمَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَنْتُمْ عَلَىٰ نِعْمَتِي وَ
 رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ ۲. وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ.

«مرحوم شیخ صدوق از ابوالعباس طالقانی... از عبدالعزیز بن مسلم روایت می‌کند؛ می‌گوید: ما در زمان ولایت عهدی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مرو بودیم. در اوان اقامت ما در مرور روز جمعه‌ای به مسجد جامع مرو رفتیم؛ دیدم مردم دربارهٔ مسأله امامت و اختلاف آراء و عقائدی که در این مسأله وجود دارد مشغول صحبت‌اند. از مسجد بیرون آمدم و یگراست به منزل امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام رفته و به خدمتش شرفیاب شدم و از آنچه که در مسجد مشاهده کرده بودم عرایضی را تقدیم حضرتش نمودم. حضرت تبسمی فرمود و سپس سخن خود را دربارهٔ امامت اینچنین آغاز نمود:

ای عبدالعزیز! مردم نادانند، و برخلاف آئین‌شان حرکت می‌نمایند. خدای متعال پیامبرش را نزد خود فرانخواند تا اینکه دین و شریعت او را کامل نمود و قرآن را که تفصیل و تبیین تمام اشیاء در او می‌باشد بر او فرستاد. در این کتاب حلال و حرام و مرزهای تکلیف و احکام و قوانین و تمام احتیاجات بندگان را بطور کامل توضیح داده است.

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: (ما از بیان هیچ چیزی در کتاب فروگذار ننمودیم). و همینطور در بازگشت از حجة الوداع (در سرزمین غدیر) که سال آخر حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بود آیه نازل شد: (ای گروه مؤمنان! امروز دین و آئین شما را کامل نمودم و نعمت و فیض و برکت خود را بر شما تمام

۱ - سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۳۸.

۲ - سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ۳.

کردم و اسلام را جهت هدایت و رستگاری شما برگزیدم و پسندیدم). و مسأله امامت عبارتست از تمام یافتن و کمال یافتن دین و شریعت اسلام.»

وَلَمْ يَمُضِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَتَرَكَّهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا وَإِمَامًا؛ وَمَا تَرَكَ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ. فَمَنْ رَعَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَكْمُلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ كَافِرٌ. هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْتَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَتَأَلَّوْهَا بِأَرْوَاحِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱. فَقَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُورًا بِهَا: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۲؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳. فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ. ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَنْ جَعَلَهَا ذُرِّيَّتَهُ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ؛ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾^۴ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾^۵.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این جهان بدار باقی نشناخت تا اینکه تمام شاخصها و نمودارهای صلاح و رستگاری را برای مردم بیان نمود و روشن ساخت. و راه آنرا بسوی فلاح واضح و آشکار نمود. و آنرا بر صراط

۱ و ۲ و ۳ - سوره البقرة (۲) قسمتهائی از آیه ۱۲۴.

۴ - سوره الأنبياء (۲۱) آیات ۷۲ و ۷۳.

مستقم و شاهراه هدایت استوار نمود. و علی علیه السلام را بعنوان شاخص بین حق و باطل و پیشوای بلا معارض و منازع در میان امت نصب فرمود. و در هر امری که امت اسلام به او محتاج بودند ولو ناچیز توضیح داد و تفسیر نمود. پس اگر شخصی را گمان بر آن باشد که خدای عزوجل دین و شریعتش را کامل ننموده است در این صورت کتاب الهی را باطل شمرده است (زیرا خدا می فرماید: امروز دین شما را کامل گردانیدم...)؛ و کسیکه کتاب الهی را باطل بداند و او را منکر شود قطعاً کافر خواهد بود. آیا این مردم پی به ارزش و مقام و موقعیت امامت و پیشوائی برده اند تا اینکه بخواهند در این مسأله اظهار سلیقه بنمایند و از خود اختیاری داشته باشند (و منزلت و مرتبه و شأن امامت را خود تعیین و تفسیر نمایند)؟!

بدرستی که امامت در موقعیتی بسیار ممتاز و شانی بس رفیع و بلند مرتبه و جایگاهی برتر و حریمی غیر قابل نفوذ و اعماقی دست نیافتنی است که عقول افراد بشر را ابداً یارای وصول به آن ذروه علیا و بلوغ بدان منزلت مافوق تصور و تخیل نیست. و با آراء دنیه و انظار ناقصه و افکار منحطه کی توان ادراک و معرفت و شناخت آن ساحت مقدس و حریم عصمت باشد؟ و یا اینکه مردم بخواهند از پیش خود امام و پیشوائی را به رهبری انتخاب و اختیار نمایند!

امامت مرتبه ای است که خدای متعال پس از مرتبه نبوت و دوستی برای حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داد و او را بدین فضیلت شرافت بخشید، و ذکر و نام او را رفیع و بلند گردانید. چنانچه در قرآن کریم در این باره می فرماید: (بتحقیق که ما تو را امام و پیشوای بر خلق گردانیدیم). در این هنگام حضرت ابراهیم با حالتی مبتهج و مسرور به خدای متعال عرضه داشت: (آیا ذریه و نسل مرا از این موهبت نصیبی است)؟ خدای متعال فرمود: (این مسأله میثاقی است که به دست ظالمین نخواهد افتاد و آنرا از این منزلت و مرتبه نصیبی نمی باشد).

بنابراین آیه شریفه امامت هر فرد ظالم را تاروز قیامت باطل و ملغی نمود و

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۴۷

منحصر در برگزیدگان از بندگان گردانید. سپس خداوند او را به تاج کرامت متوجّح نمود و ذریّه او را از برگزیدگان درگاهش قرار داد که اهل طهارت و صفای نفس و پاکیزگی سرّ بودند؛ چنانچه می فرماید:

(ما به او اسحاق و یعقوب را عطاء نمودیم و همه را از نیکان قرار دادیم. و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که با توسّل به عالم امر و اشراف بر منبع وحی و تشریح مردم را به مسیر مستقیم و صراط حق هدایت می کردند. و انجام امور خیر و برپاداشتن نماز و پرداخت زکوة را به ایشان وحی نمودیم؛ و ایشان از زمره بندگان وارسته و عبادت کنندگان حقیقی ما بودند.)»

فَلَمْ يَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرْثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنًا فَقَرْنَا حَتَّى وَرَثَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾.^۱
فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً فَقَلَّدَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى رَسْمٍ مَا فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ يَقُولُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾.^۲

فَهِيَ فِي وَوُلْدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هُوَ لَا الْجُهَالُ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ. إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صِلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ. إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ

۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۶۸.

۲ - سوره الرّوم (۳۰) صدر آیه ۵۶.

الإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي. بِالإِمَامِ تَقَامُ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَتَوْفِيرُ الْفَيْئِ وَالصَّدَقَاتُ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ التُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ.

الإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُيَمِّمُ حُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَيَدْعُوا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ. الإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَهِيَ بِالْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ. الإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُتَبَيِّرُ وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَالتُّورُ السَّاطِعُ وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى وَالنَّيْبُ الْقَفَارِ وَلُجَجِ الْبِحَارِ. الإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَالذَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى. وَالْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارُّ لِمَنْ اضْطَلَى بِهِ وَالدَّلِيلُ فِي السَّهَالِكِ؛ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الإِمَامُ، السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَالغَيْثُ الْهَاطِلُ وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَالْعَيْنُ الْغَرِيزَةُ وَالْعَدِيرُ وَالرَّوَضَةُ. الإِمَامُ الأَمِينُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الرَّقِيقُ وَالْأَخُ الشَّفِيقُ وَمَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ.

«پس خدای متعال این امامت و پیشوائی بر خلق را در نسل ابراهیم علیه السلام پایدار گردانید و نسلی از نسل دیگر در ازمنه تاریخ به میراث بردند تا اینکه نوبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید؛ چنانچه خداوند می فرماید: (به درستی که سزاوارترین مردم به ابراهیم علیه السلام، آن کسانی هستند که از او پیروی نمایند و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند؛ و خداوند متولی و زمامدار امور مؤمنین است).

پس این امامت اختصاص به رسول خدا داشت و رسول خدا هم به امر پروردگار طبق قانون و مشیت الهی آنرا به علی بن ابی طالب واگذار نمود. و پس از آنحضرت در ذریه او که برگزیدگان امت اند مستقر گردید؛ کسانی که خدای متعال آنرا به علم بیکران خود و ایمان برتر ممتاز نمود و از این موضوع در کتاب مبین

چنین تعبیر آورد:

(آن کسانی که خداوند آنانرا به علم و ایمان برتری بخشید گفتند: شما ای گروه ظالمان! در کتاب الهی درنگ و تشکیک کردید و مطالب آنرا باور نکردید تا اینکه روز حشر و بعث فرا رسید).

پس این مسأله (امامت و زعامت) در فرزندان علیّ علیه السّلام تا روز قیامت پایدار می‌باشد، زیرا هیچ پیامبری پس از رسول خدا نخواهد آمد؛ پس از چه روی این نادانان امام را به اختیار و انتخاب خود بر می‌گزینند؟ بدرستی که امامت جایگاه پیامبران و میراث جانشینان آنان است. امامت بمعنای جانشینی پروردگار و جانشینی رسول او و موقعیت و مقام امیرالمؤمنین است؛ و میراث دو فرزند رسول، امام حسن و امام حسین علیهم السّلام است. امامت زمام دین و انتظام مسلمین و رشد و رستگاری امور دنیا و عزّت مؤمنین است. امامت ریشه و پایه شجره طیّبه اسلام پوینده و بالنده و شاخه‌های سرسبز و با طراوت آن است. بواسطه امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد برپا می‌شود، و منافع جامعه و صدقات در جای خود صرف می‌گردد، و حدود و احکام رسمیت می‌یابد، و شکافها ترمیم می‌گردد و جوانب محافظت می‌شود.

امام موجب می‌شود که حلال خدا در جای خود باقی بماند و حرام خدا نیز از جایگاه خود خارج نگردد، و حدود الهی را به پا می‌دارد و دین خدا را از دستبرد اجانب حفظ می‌کند، و با حکمت بالغه و موعظه نافذ و بلیغ خود مردم را به راه سلوک پروردگار فرامی‌خواند، و با ادلّه قاطعه و برهان متقن راه هرگونه تشکیک و وسوسه را بر مردم می‌بندد.

امام همانند خورشید درخشان بر تمام عالم نورافشانی می‌کند، درحالیکه او در افق فراتر از دسترسی افراد و رؤیت مردم است. امام همچون ماه تابان و چراغ فروزان و نور درخشانده و ستاره فروزنده آسمان است که در ظلمات شبهای تار و

صحراهای خشک و بی آب و علف و اعماق دریا‌های ظلمانی می درخشد. امام چون آبی خوشگوار بر دل‌های تفدیده و عطشان مردم است. امام راهنمای سعادت و درستگاری و نجات بخش از حضائض و پستی‌هاست. امام چون آتشی افروخته بر بلندی در شبه‌های تاریک و ظلمانی است و گرمابخش کسانی است که برودت و سرمای هجران قرب پروردگار آنرا بسوی آتش هدایت فرامی خواند. امام دلیل و راهبر در مهالک است؛ کسی که از امام رویگردان شود به هلاکت و بوار مبتلا می‌گردد.

امام همچو ابر پربران است و چون باران ریزان. امام خورشید در خشنده و زمین هموار (جهت زرع و کشت و برکات) و چشمه جوشان و محلّ تجمع آب‌های خوشگوار در صحراهای سوزان و بی‌پایان است. امام چون باغ مصفا‌ی دلنشین در کویر بی آب و علف هواها و وساوس شیطانی است. امام امین و رفیق و چون پدری مهربان و برادری دلسوز است. امام پناه بندگان خدا است در حوادث مصیبت بار.

الإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الدَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ. الإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبَرَّى مِنَ الْعُيُوبِ، مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ مَرْسُومٌ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُتَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ. الإِمَامُ وَاحِدٌ ذَهْرُهُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ. مَخْصُوصٌ بِالْفِعْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ، بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَّابِ.

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الإِمَامِ وَ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ؟ هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الأَلْبَابُ وَ حَسِرَتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصَرَتِ الأَخْطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الأَبْيَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الأَدْبَاءُ وَ عَيَّتِ الأَبْلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّصْصِيرِ.

وَ كَيْفَ يُوصَفُ لَهُ أَوْ يُنَعَتُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يُقَامُ

مَقَامَهُ وَ يُعْتَنَى غِنَاهُ؟ لَا كَيْفَ وَ أَنْتَى وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ
وَصَفِ الْوَاصِفِينَ! فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ
مِثْلُ هَذَا؟ أَظُنُّوْا أَنْ يُوجَدَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَ
سَلَّمَ؟ كَذِبْتُهُمْ وَ اللَّهُ أَنْفُسُهُمْ وَ مَتَّهْمُ الْأَبَاطِيلُ فَارْتَقُوا مُرْتَقَى صَعْبًا دَحْضًا.

«امام امین و محلّ وثوق خدا در زمین است و دلیل و برهان پروردگار بر بندگانش می باشد، و جانشین او در مناطق و بلاد ارض و دعوت کننده بسوی خدا و مدافع حریم حرم الهی است. امام از همه گناهان پاک و طاهر است و از تمامی عیوب مبرّی و منزّه است. سرچشمه علم الهی به امام اختصاص دارد و بردباری و حلم بر امام نقش بسته است. امام نظام و قرار شریعت است و عزّت و شرف مسلمین. امام یأس منافقین و هلاک کافرین است. امام یگانه روزگار خود است (ثانی و ممانلی برای امام در زمان خود امکان ندارد). هیچ کسی را یارای نزدیک شدن به آن مقام نیست و هیچ دانشمندی را نسزد که خود را همطراز با او بیندارد. بدیل و مانند او ممتنع و همسان برای او محال می باشد. خدای متعال این درجه و مرتبه را از ناحیه خود نه با خواست و طلب امام، بلکه از روی فضل و انعام به او عنایت فرموده است.

پس حال که چنین است چه کسی را توان و قدرت شناخت امام میسر است و کدام فرد می تواند به خود جرأت داده و امام از پیش خود برگزیند؟ هیهات! بسیار بعید و از محالات است.

در اینجا تمامی عقول بشر به گمراهی و کجی درافتادند، و رؤیایها به سرگشتگی و بیراهه کشیده شدند. افکار بزرگان در این وادی به حیرت افتاد و چشمان ناقد و تیزبین آینده نگران به سستی و فتورگر ائید. بزرگان در این مرحله از بزرگی فروافتادند و حکماء به حیرت و سرگشتگی مبتلا گشتند. افراد بردبار و حلیم توان خویش از دست بدادند و سخنوران توانا و ناطقین گویا به لکنت افتادند. صاحبان عقل و خرد در این وادی از زمره نادانان گشتند، و شاعران شیرین سخن نغزپرداز از نشر حقائق

این معماً فرو ماندند. ادباء از تبیین و توضیح این مسأله درماندند. بلغاء و لوداران ادب و بلاغت به عجز و ناتوانی خود معترف گشته از بیان شأنی از شؤن امام باز ماندند، یا فضیلتی از فضایل او را بجای نیاوردند.

چگونه امام را به وصف توان آورد و یا از ضمیر و سرّ او سخن توان گفت و یا از مراتب کمال و شؤن او شمّه‌ای را بیان داشت؟ و یا چگونه یافت شود فردی که او را یارای جانشینی امام علیه السلام و عهده‌دار موقعیت و مرتبت او را باشد و همچون امام از همه خلق مستغنی و همه بدو نیازمند باشند؟ ابداً! و بهیچوجه چنین نخواهد بود و نخواهد شد! او همانند ستاره تابناکی است که دست هیچ فردی به او نخواهد رسید و توصیف و تعریف هیچ شخصی سزاوار مقام شامخ او نخواهد شد! پس کجاست اختیار بندگان در این امر و کجاست جولانگاه عقول در این مسأله و کجاست فردی همانند امام؟ آیا مردمان راگمان بر آنست که این منصب و مرتبه در غیر آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم یافت شود؟ قسم به خدا که نفوس آنها به خودشان دروغ بستند و پندارهای باطل آنها را به اغواء کشاندند. پس ایشان به جایگاهی بس بلند مرتبه و خطرناک و دشوار دست انداختند و خود را به تباهی افکندند.

تَزَلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ. رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولِ جَائِرَةٍ بِأَيْرَةِ نَاقِصَةٍ وَ
 عَارَاءٍ مُضِلَّةٍ فَلَمْ يَزِدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْدًا ﴿فَتَلَّهْمُ اللَّهُ أَنْتَى يُؤْفَكُونَ﴾^۱؛ لَقَدْ رَامُوا
 صَعْبًا وَ قَالُوا إِنْكَأَ ﴿قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۲؛ وَ وَقَعُوا فِي الْحَبِيرَةِ إِذْ تَرَكُوا
 الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ ﴿وَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا
 مَسْتَبْصِرِينَ﴾^۳.

وَ رَعِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ؛ وَ الْقُرْءَانُ يُنَادِيهِمْ: ﴿وَ

۱ - سوره المنافقون (۶۳) ذیل آیه ۴؛ و سوره التوبة (۹) ذیل آیه ۳۰.

۲ - سوره النساء (۴) ذیل آیه ۱۶۷.

۳ - سوره العنكبوت (۲۹) ذیل آیه ۳۸.

رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱. وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۲. وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمُنٌ عَلَيْنَا بَلِغْتُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِسْمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَأَلْتَهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾^۳. وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۴ أَمْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ^۵. أَمْ ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَاسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۶. وَ ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا﴾^۷ بَلْ هُوَ ﴿فَضَّلُ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مِنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۸. فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، رَاعٍ لَا يَنْكُلُ، مَعِدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ وَ التَّنْسُكِ وَ الزَّهَادَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ وَ هُوَ نَسَلُ الْمُطَهَّرَةِ الْبُتُولِ لَا مَعْمَرَ فِيهِ فِي نَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فَالْتَسَبُّ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذُّرُوءِ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِتْرَةِ مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَ

۱ - سوره القصص (۲۸) آیه ۶۸.

۲ - سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۳۶.

۳ - سوره القلم (۶۸) آیات ۳۶ الی ۴۱.

۴ - سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴.

۵ - اقتباس از سوره التوبة (۹) آیه ۹۳.

۶ - سوره الأنفال (۸) ذیل آیه ۲۱ و آیات ۲۲ و ۲۳.

۷ - سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۹۳.

۸ - سوره الحديد (۵۷) ذیل آیه ۲۱.

سَلَّمَ وَالرُّضَا مِنَ اللَّهِ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَالْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ.

«قدم‌های ایشان از وصول به این مرتبه عالی به پستی و هبوط کشیده خواهد شد. اینان می‌خواهند با عقلهای ستم پیشه و باطل و ناقص خود پیشوائی همچون امام علیه السّلام بسازند و بتراشند و با پندارهای پوچ و گمراه جایگاهی برای امام قرار دهند؛ پس هیچگاه به آن مرتبه دست نیابند و جز دوری از حق و ابتعاد از معرفت نصیبی نخواهند داشت (خدا آنان را نابود کند که چگونه بر خدا و اولیاء او تهمت و کلام ناصواب می‌بندند)؛ و تحقیقاً که به راهی مشکل قدم گذارده و تهمت بر اولیای دین زدند. (و آنان به گمراهی بس آشکاری خواهند افتاد)، و در حیرت و گیجی از وصول به شاهراه معرفت گرفتارند؛ زیرا از روی آگاهی و بینش امام حقیقی و واقعی را به کناری نهادند (و شیطان کارهای آنها را جلو چشمانشان جلوه بخشید و راه حق و صراط مستقیم - صراط ائمه هدی و معرفت ولایت و متابعت و پیروی بدون هیچ قید و شرط و بطور کامل و بنحو اطلاق - را بر آنان مسدود نمود، در نتیجه جهالت و گمراهی و کوری ادراک معارف و حقائق نصیب آنان گشت).

نتیجه این ضلالت و بدبختی این شد که اختیار و انتخاب خدا و رسول او را به کناری نهادند و اختیار و انتخاب فاسد و باطل خود را جایگزین نمودند؛ درحالیکه قرآن با صدای بلند آنان را مخاطب قرار داده می‌گوید: (خلقت همه اشیاء منحصرأ در اختیار پروردگار توست؛ و اوست که به هر ماهیتی که اراده‌اش تعلق بگیرد از عدم به عرصه وجود می‌آورد، و زمام امر خلق و تدبیر نظام منحصرأ به ید قاهره اوست؛ و کسی را در این مرتبه و جایگاه اختیار و اراده‌ای نمی‌باشد. منزّه و بلند مرتبه است خدای متعال از آنکه برای او شریک آورند و موجودی دیگر و ذاتی ممتاز از وجود و ذات او را در دو جنبه خلق و امر قرین و همسان با او بگردانند). و در آیه‌ای خدای متعال می‌فرماید:

(هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای را نسزد که اختیاری در قبال اختیار خدا و رسول داشته باشد و در امری که از طرف خدا و رسول به او وارد می‌شود کمترین چون و

چرائی داشته باشد). و در جای دیگر خداوند می فرماید:

(چه شده است شما را! چگونه حکم می کنید؟ آیا شما را کتابی است که از آن بهره می گیرید و انتخاب و اختیار شما از آن مطالب و نوشته هاست؟ یا اینکه بر ما سوگند و پیمانهای تاروز قیامت نهاده اید که آزادانه و با اختیار کامل به هر چه مورد پسند و دلخواه شماست دست بزنید؟ از ایشان سؤال کن کدامشان مسؤول و راهبر و لودار این گروه است؟ و یا اینکه در قبال خدای متعال اینان را هم پیمانان است! پس بگو تا آنها بیایند - و در قبال مقام عزّ و جبروت و قدرت ماعرض اندام کنند - اگر راست می گویند).
باز در موضعی از قرآن خداوند می فرماید: (آیا اینان در قرآن نمی اندیشند و یا اینکه بر قلبهایشان قفل نهاده اند، و ادراک معانی آیات را نمی کنند؟)، و یا اینکه خداوند مهر بطلان و ضلالت بر دلهای ایشان زده است و لذا فهم و ادراک حقائق قرآنی از آنان گرفته شده است. و یا اینکه (می گویند: ما شنیدیم درحالی که نشنیده اند. بدرستی که بدترین و پست ترین جنبنندگان در پیشگاه پروردگار حیواناتی است که کر و لال از ادراک و بیان حقائق باشند. اینان کسانی هستند که ایمان به ما ندارند و اعتقادی به مطالب ما در آنها نمی باشد. اگر خدای متعال در آنان خیری می یافت به آنها حقائق را می شنواند و اگر مطالب به گوش ایشان بخورد طریق انکار و عناد پیش گرفته پشت می کنند و از قبول حقائق اعراض می کنند). اینان می گویند (ما مطالب را شنیدیم و سپس نافرمانی کردیم)؛ بلکه فهم این مسائل و ادراک این معانی عالی و راقیه (تفضلی و عنایتی است که از جانب پروردگار نصیب آنها می خواهد شد که اراده و مشیت او به هدایت آنان تعلق بگیرد. و خدای متعال دارای فضل و عنایتی بس عظیم و عالی مقدار است).

پس چگونه برای آنان اختیار امام و پیشواست، درحالی که عالمی است که هیچگاه و در هیچ موطن و به هیچ مسأله ای جهل ندارد؛ متعهد و مسؤولی است که هیچگاه انحراف و اعوجاجی بر او عارض نخواهد شد. امام معدن قداست و

طهارت و پرهیزکاری و زهد و علم و عبادت است. فقط و فقط امام است که می‌تواند دعوت و رسالت رسول را به انجام برساند، درحالیکه او از نسل پاک و طاهر صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است. هیچ گونه ابهام و تردیدی در نسل او و انتساب او نمی‌باشد. و هیچ فرد حسب و نسب داری به پایه حسب و نسب او نخواهد رسید.

انتساب او به قریش و ریشه او از هاشم و از ذریه و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. و بلندترین و بالاترین مرتبه از فضیلت و شرافت اینکه از جانب خدای متعال به عنوان تنها پیشوا و رهبر بلامعارض در رساندن بندگان به سرمنزله مقصود و سعادت و رستگاری ابدی انتخاب و اختیار شده است. امام از نسل عدمناف شاخه یافته است.»

نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلِ الْجِلْمِ، مُضْطَلَعُ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَيُّمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يُوقِّفُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْرُوجٍ عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمٍ أَهْلِ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَقَمْنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱. وَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۲. وَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ فِي طَالُوتَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَنَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ﴾^۳. وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۴. وَقَالَ

۱- سوره یونس (۱۰) ذیل آیه ۳۵.

۲- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۶۹.

۳- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۴۷.

۴- سوره النساء (۴) ذیل آیه ۱۱۳.

عَزَّوَجَلَّ فِي الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِترته وَ ذُرِّيَّتِهِ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾^۱.

وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَ أودَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ الْإِلَهَامًا. فَلَمْ يَعْى بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يَحِيدُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ، وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ. قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَّلَ وَ الْعِتَارَ. يَخْصُهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۲.

فَهَلْ يَتَذَرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُوهُ، أَوْ يَكُونُ مُخْتَارَهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيُقَدِّمُوهُ؟! تَعَدُّوا وَ بَيَّتِ اللَّهُ الْحَقَّ وَ نَبَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْهُدَى وَ الشَّقَاءَ فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَ مَقْتَهُمْ وَ أَتَعَسَهُمْ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۳. وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَتَعَسَّ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾^۴. وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا﴾^۵.

«امام دارای علمی همواره رو به تزايد و نمو است، و حلم و بردباری که فراتر از او

۱ - سوره النساء (۴) آیات ۵۴ و ۵۵.

۲ - سوره الجمعة (۶۲) آیه ۴؛ و سوره الحديد (۵۷) ذیل آیه ۲۱.

۳ - سوره القصص (۲۸) ذیل آیه ۵۰.

۴ - سوره محمد (۴۷) ذیل آیه ۸.

۵ - سوره غافر (۴۰) ذیل آیه ۳۵.

۶ - عیون أخبار الرضا علیه السلام، باب ۲۰، ج ۱، از صفحه ۲۱۶ الی ۲۲۲.

معنی و مفهومی ندارد. از نقطه نظر رهبریت و پیشوائی دارای توان و قدرت کافی است. نسبت به جهات سیاست و امور اجتماعی اطلاع مافوق و برتری چشمگیری دارد. اطاعت و پیروی از فرامین و دستورات او بر هر فردی واجب و الزام است.

امام احکام الهی را اجراء می‌نماید و نسبت به بندگان خدا ناصح مشفق است. دین و شریعت خدا را از دستبرد اجانب دور نگه می‌دارد. خدای متعال پیامبران و ائمه خود را مشمول توفیق خاصّ خود نموده است و از آبخوار علم و حکمت آنان را نصیبی فرموده که به کسی دیگر از خلایق خود آن مقدار عطا ننموده است؛ پس علم آنها برتر از علم تمامی اهل زمان خود است، چنانچه قرآن کریم فرموده است:

(آیا کسیکه هدایت به حق می‌کند و مردم را به سمت و سوی فلاح و رستگاری سوق می‌دهد سزاوارتر است به متابعت، یا کسی که خود راه بجائی نبرده است و منتظر است تا کسی دست او را بگیرد و از ضلالت به هدایت رهنمون گردد؟ پس چه شده است شمارا و چه طور حکم و قضاوت می‌نمائید؟!)

و در جائی دیگر می‌فرماید: (کسیکه خداوند به او حکمت و بینش صحیح عنایت کند، بتحقیق که خیر کثیری را نصیب او نموده است). و در مورد داستان طالوت می‌فرماید: (خدای متعال او را بر شما برگزید و او را از نعمت علم و قدرت و توانائی جسمانی برخوردار ساخت. و خدای متعال سلطنت را به هر کسی که اراده کند اعطاء می‌نماید و اوست که اراده و قدرت و عنایتش وسیع، و هم او داناست). در موضعی دیگر به پیامبرش می‌فرماید: (ای پیامبر ما! فضل و عنایت خدا به تو بسیار بزرگ و عظیم است). و نیز خداوند در مورد ائمه از اهل بیت پیامبرش که عترت و ذریه او می‌باشند می‌فرماید: (آیا مردمان حسد می‌ورزند به آنچه که خداوند از فضل و لطف خود به آنان (ائمه) عنایت نموده است! همانا که ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطاء نمودیم و سلطنت وسیع و بزرگی را در اختیارشان

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۵۹

نهادیم. پس گروهی به خدای بزرگ ایمان آورده از زمرهٔ بندگان مطیع او گشتند، و گروهی از گرایش به حق و ایمان به او سر باز زدند و لهیب جهنم آنانرا فرا خواهد گرفت).

اگر بنده‌ای مورد لطف و عنایت پروردگار قرار گرفت و خدای متعال او را جهت امامت و زعامت امت برگزید، قطعاً به او وسعت اطلاع و شرح صدر و ظرفیت انجام این امر مهم را اعطاء خواهد کرد، و چشمه‌های خروشان و بی‌زوال حکمت را در قلب او مستقر می‌نماید، و همهٔ علوم را به او الهام خواهد کرد. پس از این هیچگاه در مقابل سؤالی فرو نمی‌ماند و از جادهٔ صواب به کجی و اعوجاج نمی‌گراید؛ و او معصوم از خطاء و اشتباه است و مورد تأیید و توفیق و تسدید خاص الهی واقع می‌گردد. از هرگونه لغزش و اشتباه و سرخوردگی در امان است. خداوند او را به چنین نعمت و عنایت عظمائی مفتخر نمود تا حجت و دلیل بر خلق و بندگاناش باشد، و بر تمام اعمال و کردار بندگان شاهد و ناظر باشد؛ و (این همانا فضل الهی است که به اراده و مشیت قاهره خود به هر کسی که بخواهد عنایت می‌کند. و خدای متعال دارای فضل و رحمت عظیم است).

پس آیا مردمان را قدرت و توان رسیدن به این مقام می‌باشد، تا اینکه آن امام را از پیش خود اختیار نمایند، و یا اینکه مانند او با این اوصاف بیابند و او را پیش اندازند؟! از خانه وحی الهی که حق فقط و فقط در او و از آنجا منتشر است روی گردانند و کتاب الهی را به پشت سر خود انداختند و بدان عمل نکردند، گویا اینان نمی‌دانند که هدایت و شفاء از همه اسقام فقط در کتاب الهی است؛ پس او را بکناری نهادند و از آراء باطلهٔ خود پیروی نمودند. پس آنگاه خدای متعال آنانرا مذمت نمود و مورد طرد و هلاکت خود قرار داد؛ پس خدای فرمود:

(و چه کسی گمراه‌تر است از آن شخصی که بدنبال آراء پوچ و نفسانی خود برود بدون اتصال به منبع و سرچشمه هدایت از جانب پروردگار؟ بدرستیکه خداوند گروه ظالمین را هدایت نخواهد کرد). و همچنین می‌فرماید:

(پس هلاکت و نیستی بر ایشان باد که اعمال و کردارشان را گمراهی و ضلال گرفته است). و کذلک می فرماید:

(بزرگ است خشم و دورباش پروردگار و کسانی که ایمان آورده اند نسبت به آنان؛ پس این چنین خداوند بر دل‌های تمامی افراد متکبر و زورگو مهر بدبختی و حرمان از رحمت خود را خواهد زد).

در این روایت عالیة المضامین که حقاً و حقیقتاً باید از مصدر وحی و سرچشمه ولایت و ینبوع علم و حیات لایزال الهی صادر شده باشد، امام علیه السّلام قدری از دائره ولایت و حیطة حریم امامت را به اندازه و گنجایش ظرفیت مخاطب و سعه ادراک و شعور و تحمل او بازگو می نماید. و قطعاً اگر مستمع واجد سعه صدری بیشتر و ظرفیتی واسعتر و معرفتی والاتر بود مطالبی عرش نشین و دُزری افزونتر بیان می فرمود، چنانچه از سایر روایات به مقتضای قوانین محاوره و بلاغت مطالبی از ائمّه معصومین علیهم السّلام روایت شده است.

در این روایت صریحاً امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام می فرماید: هیچکس را یارای آن نیست که در مقابل امر و نهی امام علیه السّلام بایستد و در هر موضوعی که از جانب ولایت مطرح می شود اظهار رأی و سلیقه نماید؛ و کسی مطیع و شیعه واقعی امام محسوب می شود که اوامر و نواهی او را بدون چون و چرا، صرفاً بلحاظ خروج و اصدار او از مقام ولایت با تمام وجود و سویدای دل و آرامش ضمیر و روان بپذیرد و بدیده منت نهد، و کلام او را چون توتیا بر چشمان خود بمالد و مباحث نماید.

ناگفته نماند: از آنجا که جمیع احکام صادره از مقام ربوبی در عالیترین مرتبه و موقعیت از ملاک رشد و مصلحت نفس الامریه و منطبق با حقائق غیر قابل انکار عالم تکوین و وجود است - بخلاف اعتبارات و تخیلات و اوهام مردم که بر اساس هواهای نفسانی و منبعث از افکار پوچ و توخالی حیوانی و قیاسات باطله و ظنون و

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۶۱

حدسهای عامیانه، که هیچ ارزش تئوری و علمی نداشته و هیچ اثر مثبتی بر او مترتب نمی‌شود و تنها موجب سرگشتگی و وبال و خسران و پشیمانی در دنیا و ندامت و حسرت در آخرت خواهد شد - این اطاعت و این متابعت بر اساس یک فلسفه و ملاک عقلانی و علّت متقنه فلسفی مبتنی است؛ و آن همانطور که خود امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام بیان فرمودند ناشی از فضل و عنایت ربّانی است که سعه صدر و علم غزیر و بی‌انتها و قدرت و تحمّل و بردباری مافوق بشری را در اجراء این منظور که هدایت و راهبری جمیع افراد بشر است را به او اعطاء نموده است؛ و الا اگر امام علیه السّلام هم مانند یکی از افراد بشر و از زمره دانشمندان و بزرگان و نوابغ علمی بود، عقلاً و منطقاً و عرفاً و شرعاً اطاعت و پیروی از یک چنین فردی عبث و باطل و بدون پشتوانه فلسفی و دلیل حکمی و مخالف با وجدان و بدیهیات پذیرفته شده می‌نمود.

امام علیه السّلام عَیْنُ اللّهِ النَّاطِرُ است، امام اُذُنُ اللّهِ السَّمَاعَةُ است، امام یَدُ اللّهِ الْبَاسِطَةُ است، امام عِلْمُ اللّهِ الْوَاسِعُ است، امام حیاتِ اللّهِ الْاَبَدِيَّةُ است، امام قُدْرَةُ اللّهِ الْمَطْلُوقَةُ است، امام نُورِ اللّهِ فِي ظِلْمَاتِ الْاَرْضِ است؛ و خلاصه امام علیه السّلام همه چیز است و همه چیز در وجود امام منظوی و از نفس او مستنیر و مستضی است. حال ببینیم آیا خود ما که خود را شیعه دوازده امامی و تابع مقام ولایت و مطیع بلاشرط او می‌دانیم، خود یک چنین اعتقادی داریم یا خیر؟

به یاد می‌آورم در زمان رژیم گذشته در سفری ایام عرفه و عید قربان در معیت حضرت والد - قدّس الله نفسه الزکیّه - به عتبه بوسی حضرت ثامن الحجج علیهم السّلام به ارض اقدس مشرف شده و در یکی از هتلهای مشهد قریب حرم مطهر سکنی یافتیم. در یکی از شبها پس از مراجعت از حرم مطهر درب اطاق زده شد؛ وقتی درب را باز کردم دیدم مرحوم آیه الله سید کاظم مرعشی که ساکن ارض اقدس بودند و در همانجا هم به جوار رحمت حق پیوستند، آمده‌اند. پس از سلام و

تعارف مشخص شد ایشان به قصد زیارت فرد دیگری به هتل آمده بودند و دست تقدیر ایشان را به حجره مرحوم والد آورده بود. ایشان هم از این حسن تصادف و یا بهتر، حسن تقدیر و حسن القضاء استقبال نموده تشریف آوردند و نشستند. مجلس خوبی بود و مطالب متنوع و مختلفی مطرح شد. تا اینکه بحث به دایره ولایت امام علیه السلام و حدود شعاع ولایت در دایره امر و نهی و اطاعت از مقام ولایت و امامت کشیده شد. و صحبت از این مقوله شد که آیا امام علیه السلام می تواند به شخصی امر کند که زن خود را طلاق بدهد یا خیر؟ و آیا در حیطه امریت امام علیه السلام این مسأله گنجانده شده است و او از ناحیه پروردگار مأذون است که حیطه ولایت خود را حتی به امور شخصی افراد نظیر مسأله فوق الذکر بکشاند یا خیر؟

در این هنگام مرحوم آیه الله مرعشی در مقام ردّ این مسأله برآمد و اظهار داشت: ابداً امکان ندارد که امام به شخصی بفرماید باید زن خود را طلاق دهی!! و او یک همچنین حقی ندارد. و کجا خدای متعال که اراده او در اوامر مولویت براساس مصلحت متقنه دور می زند یک همچنین امر لغو و عبثی را تنفیذ می کند و به امام اجازه می دهد در حدود و اختیارات و سلیقه های شخصی افراد اعمال رأی و نفوذ نماید و شخص را از محدوده اختیارات خویش که خدای متعال به او عنایت کرده است بیرون آورد؟! ضمناً جهت تأیید مطالب خود فرمودند: در زمانی که ما نجف بودیم شبی به اتفاق جمعی از دوستان خدمت مرحوم آیه الله خمینی -رحمة الله علیه - صحبت از همین موضوع شد، و اینکه امام نمی تواند در هر مورد و موضوعی جنبه امریت خود را انجام نماید؛ در این وقت یکی از آقایان علماء که فعلاً در قید حیاتند و از اشخاص معروف می باشند رو کردند به مرحوم آیه الله خمینی و گفتند: آقایان مطلب (طلاق زن به امر امام علیه السلام) را فلان دوغ فروش هم نمی گوید، چه برسد به امام علیه السلام!!

ببینید چطور جمعی از افراد مبرز و فضیلتی معروف و مشخص در مورد یک

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۶۳

مسأله به این سادگی و قابل قبول با توجه به این مبانی و متون منقوله و قواعد عقلی مدوّنه حکم به ردّ و انکار داده، آنرا از ناحیه آمریت امام علیه السّلام نفی می‌نماید. معرفت ما نسبت به امام علیه السّلام همانند شناخت و معرفت به یک شخص بزرگ، منتهی قدری برتر است. و گمان ما بر آنست که امام علیه السّلام در مقام آمریت و ناهویت همچو یک فرد عادی با مشاعر عادی و ادراکات عادی ولی مأذون من قبّل الله تعالی می‌باشد. و نمی‌دانیم که اصلاً مسأله ادراک و شعور و علم و انشاء از ناحیه امام با آنچه که ما خواندیم و می‌دانیم و فرض می‌کنیم ماهیّه و هوئیّه مخالف است. امام در وادی دیگر و ما در عالمی دیگریم. ما خیال می‌کنیم که امام علیه السّلام در مقام بیان و انشاء همچو ما می‌اندیشد و همچو ما فکر می‌کند و همچو ما تصمیم می‌گیرد.

آیا امر به طلاق زن مهمتر است یا امر به کشتن فرزند معصوم و بیگناه؟! پس چگونه است که خدای متعال به بنده‌اش ابراهیم خلیل امر به کشتن فرزند معصومش را می‌نماید؟

در آیه شریفه راجع به این موضوع می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَتَأَبَّتْ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَ نَدَيْنَاهُ أَن يَتَّيِّرْهُمْ * قَدْ صَدَّقَت الرُّءْيَا إِنَّا كَذَبُكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَ قَدَيْنَاهُ بِذِيحٍ عَظِيمٍ﴾^۱

«پس آن هنگام که همراه با فرزندش اسمعیل به سعی رسیدند، رو کرد به جانب فرزند و گفت: ای فرزندم! در خواب چنین دیدم که ترا (جهت تقدیم به پیشگاه پروردگار) ذبح می‌نمایم؛ اکنون رأی و نظر خود را در این باره بازگویی.

حضرت اسمعیل چنین پاسخ داد: ای پدر! به آنچه ترا امر کردند درنگ مکن و زود بجای آور که مرا در این قضیه شکبیا خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم انجام دستور پروردگار شدند و حضرت ابراهیم پیشانی فرزند خود را بر خاک نهاد، ابراهیم را ندا در دادیم که ای ابراهیم! تحقیقاً که تو رؤیا را صادق و واقع دانستی و بدان عمل نمودی. بدرستی که ما اینچنین به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. بدرستی که این مسأله امتحانی بس خطیر و پر فائده بوده است. و ما او (اسمعیل) را به ذبحی عظیم فداء نمودیم و مقابله کردیم.»

در این آیات که از عجیبترین و اسرارآمیزترین آیات قرآن کریم است صریحاً خداوند به بنده‌اش حضرت ابراهیم علیه السّلام امر می‌کند که تنها فرزند معصوم و مطهر و پاکیزه خود را سر ببرد و او را برسم قربانی در مقام حضرت احدیت پیشکش آورد. عجب! این چه داستانی است! کشتن فرزند بی گناه، آنهم توسط بهترین خلائق خداوند در آن روزگار، حضرت ابراهیم. مگر کشتن یک انسان بیگناه جرم نیست؟ آنهم چه جرمی! در قرآن کریم خدای متعال درباره قتل نفس می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِدًا فَجْرَ آوَهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ ۖ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۱

«کسیکه مؤمنی را از روی عمد و بدون هیچ مجوز شرعی به قتل برساند، خدای متعال او را در جهنم مغلّد و مستقر خواهد نمود، و غضب و لعنت خود را بر او نازل خواهد نمود و عذاب دردناکی را نصیب او خواهد کرد.»

آیا حضرت اسمعیل گناهی که مستوجب قتل است مرتکب شده بود؟ از او حتی در آن سنین گناهی ولو کوچک سرزده بود، تا چه برسد به گناهی که مجوز برای قتل باشد. در اینجا این سؤال مطرح است که: حضرت ابراهیم که خود دارای

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۶۵

مقام نبوت و ادراک و تلقی مراتب وحی است، به چه دلیل و مجوز شرعی خود را ملزم به قتل عزیزترین انسان نسبت به خود و فردی که قابلیت و استعداد وصول به مراتب قرب و حریم حضرت پروردگار و ادراک عوالم وحی از ظواهر و آثار او هویداست، می‌نماید!! و آیا مگر خود پروردگار قتل نفس محترمه را حرام بلکه موبق‌تر و مهلک‌تر از همه محرّمات ندانسته است؟

اگر کسی در مقام پاسخ بگوید: این امر از جمله اوامر امتحانیّه و برای احراز مراتب اخلاص و تسلیم در قبال مشیت و اراده اوست، و در اوامر امتحانیّه مقصود و منظور امر از امر فقط و فقط ظهور مسأله تسلیم و رضای بنده نسبت به اجراء منویات مولی است، نه اینکه مولی قصدش از انشاء امر نتیجه آن که همان ظهور و ایجاد فعل در عالم خارج و واقع است، می‌باشد.

در اوامر امتحانیّه مولی می‌خواهد بداند که بنده‌اش در آن مرتبه از اطاعت هست یا نه، و به خود مأمور به و نفس نتیجه آن کاری ندارد. و در داستان حضرت ابراهیم نیز چنین است؛ زیرا خدای متعال پس از اینکه حضرت ابراهیم، اسمعیل را بروی زمین خواباند و چاقو بر گلویش نهاد، به اعجاز الهی کارد از برش و قطع کردن باز ایستاد و به امر و اراده پروردگار هیچ گونه آسیبی بر گردن حضرت اسمعیل علیه السّلام وارد نیاورد. و در اینجا بود که خدای متعال خطاب به حضرت ابراهیم می‌فرماید که: تو ای ابراهیم! دستور و امر ما را تصدیق نمودی و بدانچه در رؤیا دیده بودی جامه عمل پوشاندی؛ و در همینجا دیگر امتحان تمام شد و تو سربلند و سرفراز از این دایره بیرون آمدی و نیازی دیگر به قتل نفس و کشتن اسمعیل نمی‌باشد.

در جواب باید گفت که: این مسأله تمام نیست. زیرا اگرچه در اوامر امتحانیّه مقصود از امر و دستور صرف اطاعت و انقیاد مأمور در مقام امثال و انجام فعل است، ولیکن این مطلب را شخص مأمور خود نمی‌داند. چرا که اگر او از این مسأله اطلاع یابد، که دیگر امتحان او معنائی نخواهد داشت؛ و همه افراد برای ورود در

یک چنین امتحانی داوطلب خواهند شد؛ و در این صورت دیگر نتیجه و اثر مترتب بر اوامر امتحانی حاصل نخواهد شد.

در اینجا نتیجه می‌گیریم که حضرت ابراهیم علیه السّلام واقعاً به قصد کشتن فرزند و قربانی کردن او به پیشگاه الهی قیام کرده بود؛ و ابداً در ذهن خود خطوری نسبت به امتحانی بودن مسأله نداده بود، و اگر داده بود با شک و تردید نسبت به مسأله نگاه می‌کرد؛ درحالیکه از صراحت کلام و تقریر بیان و حکایت شواهد و قرائن کاملاً به نتیجه مسأله که کشتن حضرت اسمعیل است می‌اندیشید. و این است سرّ مطلب در اوامر و نواهی امتحانیّه که موجب عبور نفس از کریوه‌های جهل و انانیت و حبّ ذات و آثار و لوازم ذات و بیرون آمدن از حجب ظلمانی و نورانی حریم پروردگار می‌شود؛ و در غیر این صورت دیگر عبوری نخواهد بود. و همین مسأله و نظائر آن برای بندگان خالص الهی به انحاء گوناگون از جانب پروردگار بعنوان هدیه و تحفه رخ می‌دهد.

در حدیث وارد است: خداوند بنده مؤمنش را به تحفه‌ای از جانب خود که عبارتست از ابتلاء به بلایا شاد می‌کند، همانطور که بزرگ خانواده به هنگام رجوع از سفر یا غیره خانواده‌اش را به هدیه و تحفه‌ای خرسند می‌سازد.^۱

در اینجا سرّ این نکته که می‌فرماید: (ما بجای او ذبح عظیمی را مقرر فرمودیم). روشن می‌شود که طبق بعضی از اخبار و روایات مقصود از ذبح عظیم از سلاله او حضرت سید الشهداء علیه السّلام است که نفس خود و فرزندان و برادران و اقوام و اصحاب خود را در راه حضرت حقّ فداء نمود و همه را خالصاً و مخلصاً تقدیم رضا و مشیت و اراده پروردگار ساخت، و تأویل رؤیای صادق حضرت

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۶۷

ابراهیم علیه السّلام را عینیت خارجی و تحقق حقیقی بخشید.^۱

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد^۲

اگر انسان خوب به مسأله دقت کند و نیکو بیاندیشد، خواهد فهمید که اصل و حقیقت مطلب در تمام انحاء و کیفیات متفاوته صورت مسأله یکی است؛ منتهی در یکی بصورت قتل فرزند به دست خود، دیگری بصورت قتل به دست دشمنان دین، و نوع دیگر بواسطه حوادث طبیعی و امور عادی یا غیر عادی است، که تماماً از مجرای مشیت الهی و دریچه قضاء و تقدیر او تنزل پیدا می‌کند و موجب عروج و صعود و عبور نفس انسان از عوالم ظلمانی و شهوات و توغّل در کثرات و محوریت تعلّقات به ماسوی الله می‌شود. البته این در صورتی است که بنده کاملاً با تحقق این مسأله رضایت کامل داشته و از جان و دل پذیرای تنفیذ اراده پروردگار بوده باشد، و الا به هر مقدار که از میزان خلوص کاسته شود بهمان میزان از اجر و قرب و ثواب محروم خواهد شد.

نکته‌ای که در اینجا باید بدان پرداخت و از این مطالب نتیجه گرفت اینست که: اگر ما اجرای چنین امری‌ای را از جانب پروردگار نافذ و غیر قابل انکار بدانیم و این را عین مصلحت و خیر و سود و سعادت و فلاح نسبت به حضرت ابراهیم علیه السّلام محسوب نمائیم، چه ارتباطی با حضرت اسمعیل و پذیرش این حکم از جانب آن حضرت دارد؟

به عبارت دیگر: اگر اجرای این حکم بظاهر حرام و مخالف با شرع و نهی صریح در ادیان الهی، صرفاً بجهت امر و دستور پروردگار و احراز آن برای حضرت

۱- عیون أخبار الرضا علیه السّلام، باب ۱۷، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲- دیوان حافظ، تحقیق پژمان بختیاری، ص ۷۳، غزل ۱۶۰.

ابراهیم نه تنها موجب لغو حرمت و عقوبت و مفساد نفس الامریه شده، بلکه عمل به آن موجب تقرّب و ارتقاء به مراتب عالیّه کمال و تجلّی حقیقت امامت و ولایت به نصّ آیات قرآن در وجود آنحضرت گردیده است، و حجّت بر اتیان فعل و انجام

تکلیف برای حضرت ابراهیم تمام است؛ اما برای حضرت اسمعیل چطور؟

حضرت اسمعیل که در رؤیا ندید خداوند به پدرش امر کرده او را قربانی نماید؛ و از طرفی کشته شدن و خود را به دست تیغ بی دریغ سپردن، و عبارت دیگر وقوع در مهلکه و هلاکت عقلاً و شرعاً و عرفاً حرام و قبیح می باشد. پس از چه روی حضرت اسمعیل کلام پدر را پذیرفت و او را به دیده گذاشت و از جان و دل پذیرای تحقّق آن گشت و پدر را تشویق و ترغیب بر آن نمود؟ این نیست جز اینکه به کلام پدر اعتماد و وثوق تامّ داشت و کلام او را از ناحیه پروردگار تلقّی کرد، و حضرت ابراهیم را در این قضیه مسلوب الاختیار و الاراده دانست، و رأس و اساس حکم را انشاء و تنفیذ پروردگار شمرد و حضرت ابراهیم را صرفاً واسطه و بعنوان عامل در اجراء و اتیان فعل پنداشت؛ و الا هیچ قانون و قاعده ای حکم به پذیرش این موضوع از جانب یک شخص نسبت به شخص دیگر - هر که می خواهد باشد - نمی کند. حتی اگر مرجع تقلید حکم کند که فردی خود را معدوم نماید و یا گروهی خود را بهلاکت اندازند، حرام است که انسان حکم آن فقیه را تنفیذ و اجراء نماید. حکم حضرت ابراهیم به فرزند حکم او نبود، حکم خدا بود و از جانب خدا بود؛ و حضرت ابراهیم صرفاً یک واسطه بود یک آینه بود و یک مجری بود، حضرت ابراهیم از پیش خود چیزی نداشت، امر و نهی نداشت، او یک مجری محض بود و دیگر هیچ.

مولانا محمد بلخی رومی چه خوش فناء مقام عبودیت و انحاء انبیاء در

مقام اراده و مشیت پروردگار را ترسیم می کند:

گفت نوح ای سرکشان من من نیم من ز جان مردم بجانان میزیم

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۶۹

چون ز جان مردم بجانان زندهام نیست مرگم تا ابد پایندهام
چون بمردم از حواسات بشر حق مرا شد سمع و ادراک و بصر
چون که من من نیستم ایندم ز هوست پیش ایندم هر که دم زد کافر اوست
گر نبودى نوح را از حق یدى پس جهانی را چسان برهم زدى
او برون رفته بُد از ما و منى او چو آتش بود و عالم خرمنى^۱
در این روایت شریفه امام علیه السّلام سریان نفوذ اختیار و اراده امام
علیه السّلام را در جمیع شؤون اراده و اختیار انسان جاری و لازم می دانند، و هر که
از این ورطه و موقعیت شانه خالی نماید و حیطة تصرّف امام علیه السّلام را خارج
از این محدوده بداند خویش را به خسران و تباهی افکنده است.

جای بسی تعجب است، چطور ما امثال این روایات و یا آیاتی که دالّ بر
تمامیت ولایت ائمه علیهم السّلام در همه شؤون زندگی انسان است را می خوانیم و
چیزی عائدمان نمی شود.

اتفاقاً در روایتی امام رضا علیه السّلام به همین داستان ذبح اسمعیل و نظیر او
برای حضرت عبدالمطلب که نسبت به فرزندش عبدالله، پدر رسول اکرم صلی الله
علیه وآله و سلم اتفاق افتاد اشاره می فرمایند، و این دو قضیه را از جانب خداوند و
مورد رضا و مشیت او می شمارند.

مرحوم صدوق در کتاب شریف «عیون أخبار الرضا علیه السّلام» روایت می کند:
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَطَّانُ... عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْفَضَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ
أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَا ابْنُ الذَّيْحَيْنِ؟ قَالَ: يَعْْنَى إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.

أَمَّا إِسْمَاعِيلُ: فَهُوَ الْعُلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ﴾^۱ وَهُوَ لَمَّا عَمِلَ مِثْلَ عَمَلِهِ ﴿قَالَ يَسْبَتِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَنَابِتٍ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ﴾^۲، وَ لَمْ يَقُلْ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا رَأَيْتَ ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الضَّعِيفِينَ﴾^۳.

«أحمد بن الحسين این روایت را با سند خود از حسین بن فضال نقل می‌کند؛ حسین بن فضال می‌گوید: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام سؤال کردم: معنای این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من فرزند دو قربانی در راه خدا هستم چیست، و منظور از دو قربانی چه کسانی می‌باشند؟ حضرت فرمود: منظور رسول خدا یکی حضرت اسمعیل بن ابراهیم است، و دوم حضرت عبدالله بن عبدالمطلب.

اما درباره اسمعیل: پس او جوانی بود بردبار که خداوند ولادت او را به پدرش ابراهیم بشارت داده بود؛ و آیه درباره این جریان چنین می‌گوید: (پس زمانی که حضرت ابراهیم با فرزندش سعی را به انجام رساندند)، و اعمالیکه وارد بود با هم پایان بردند (خطاب به اسمعیل گفت: ای فرزند! من در خواب چنین می‌بینم که گویا ترا در راه خدا ذبح و قربانی می‌کنم، پس نظر خود را باز گوی. حضرت اسمعیل پاسخ داد: ای پدر به هر آنچه که مأمور گشتی عمل نما!) و نگفت به آنچه در خواب دیده‌ای (ان شاء الله مرا استوار و پابرجا و صبور خواهی یافت).»

فَلَمَّا عَزَمَ عَلَىٰ ذِيحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ بِذِيحٍ عَظِيمٍ بِكَبْشٍ أَمْلَحَ يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَيَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَيَمْشِي فِي سَوَادٍ وَيَبُولُ فِي سَوَادٍ وَيَبْعَرُ فِي سَوَادٍ. وَ كَانَ يَرْتَعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَامًا. وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُنثَى، وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ لَهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾^۴ فَكَانَ لِيُفْدَىٰ بِهِ إِسْمَاعِيلَ. فَكُلُّ مَا

۱ و ۲ و ۳ - سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۰۲.

۴ - سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۱۷.

يُذْبِحُ فِي مَنَى فَهُوَ فِدْيَةٌ لِاسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ. فَهَذَا أَحَدُ الذَّبِيحِينَ.
وَ أَمَّا الْأَخْرُ: فَإِنَّ عَبْدَ الْمُطَلِّبِ كَانَ تَعَلَّقَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ
عَشْرَةَ بَيْنِينَ، وَ نَذَرَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَذْبِحَ وَاحِدًا مِنْهُمْ مَتَى أَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَهُ.
فَلَمَّا بَلَغُوا عَشْرَةَ قَالَ: قَدْ وَفَى اللَّهُ لِي فَلَاؤُفَيْنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَأَدْخَلَ وَوَلَدَهُ الْكَعْبَةَ
وَ أَشْهَمَ بَيْنَهُمْ فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ
وَ كَانَ أَحَبَّ وَوَلَدِهِ إِلَيْهِ. ثُمَّ أَجَالَهَا ثَانِيَةً فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ. ثُمَّ أَجَالَهَا ثَالِثَةً
فَخَرَجَ سَهُمُ عَبْدِ اللَّهِ. فَأَخَذَهُ وَ حَبَسَهُ وَ عَزَمَ عَلَى ذَبْحِهِ.

«پس زمانی که عازم بر ذبح فرزندش حضرت اسمعیل شد، خدای متعال او را بعوض قربانی بزرگی زنده نگاه داشت و گوسفند نربزرگی را فدای او نمود؛ گوسفندی بسیار زیبا و ملیح که از زیادی فربهی در سایه خود آب و علف می خورد و نگاه می کرد و راه می رفت و زائده او نیز در آن قرار می گرفت. و قبل از آنکه به زمین فرستاده شود به مدت چهل سال در باغهای بهشت به چرا مشغول بود. او از مادری متولد نشده بود؛ بلکه به اراده تکوینی پروردگار تکوون و خلقت یافته بود. خدای متعال آن گوسفند را فدای اسمعیل قرار داد. پس هر گوسفندی که در منی توسط حجاج در روز دهم ذبح شود تا روز قیامت فدیة و قربانی حضرت اسمعیل محسوب می شود. پس این یکی از دو قربانی است که رسول خدا به آنها اشاره فرموده است.

و اما قربانی دیگر داستان او چنین است:

حضرت عبدالمطلب روزی حلقه باب کعبه را گرفته بود و از خدای متعال تقاضای اعطاء ده فرزند ذکور نموده بود، و نذر کرد که در صورت انجام این مسأله یکی از فرزندانش را برای خدای متعال و به جهت تقرب به او ذبح کند. هنگامیکه عدّه فرزندانش به ده نفر رسید گفت: خدای متعال به تقاضای من جامه عمل پوشانیده اینک وقت آنست که من نیز به عهد و نذر خود عمل نمایم. سپس تمامی فرزندانش را درون کعبه برد و بر آنها قرعه انداخت، قرعه بنام عبدالله پدر رسول

خدا در آمد در حالیکه از تمامی فرزنداناش نزد پدر عزیزتر و محبوب‌تر بود. دوباره قرعه انداخت، برای بار دوم نیز بنام عبدالله آمد. سپس برای بار سوم قرعه انداخت، این بار نیز بنام عبدالله درآمد. در این هنگام عبدالله را گرفت و او را در میان دستانش قرار داد و قصد کرد تا او را ذبح نماید.»

فَاجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ وَ مَعَنَتْهُ مِنْ ذَلِكَ. وَ اجْتَمَعَتْ نِسَاءُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بَيْنَكَيْنِ وَ يَصِحُّنَ. فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ عَاتِكَةُ: يَا أَبَتَاهُ! اعْذِرْ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَتْلِ ابْنِكَ. قَالَ: وَ كَيْفَ اعْذِرُ يَا بَنِيَّةَ فَإِنَّكَ مُبَارَكَةٌ؟

قَالَتْ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ السَّوَائِمِ الَّتِي لَكَ فِي الْحَرَمِ، فَاضْرِبْ بِالْقِدَاحِ عَلَى ابْنِكَ وَ عَلَى الْإِبِلِ وَ أَعْطِ رَبَّكَ حَتَّى يَرْضَى. فَبَعَثَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَى إِبِلِهِ فَأَحْضَرَهَا وَ أَعَزَلَ مِنْهَا عَشْرًا وَ ضَرَبَ بِالسَّهَامِ فَخَرَجَ سَهْمٌ عَبْدِ اللَّهِ. فَمَا زَالَ يَزِيدُ عَشْرًا عَشْرًا حَتَّى بَلَغَتْ مِائَةً فَضَرَبَ، فَخَرَجَ السَّهْمُ عَلَى الْإِبِلِ. فَكَبَّرَتْ قُرَيْشٌ تَكْبِيرَةً ارْتَجَّتْ لَهَا جِبَالٌ تِهَامَةً.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: لَا! حَتَّى أَضْرِبَ بِالْقِدَاحِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَضَرَبَ ثَلَاثًا كُلُّ ذَلِكَ يَخْرُجُ السَّهْمُ عَلَى الْإِبِلِ. فَلَمَّا كَانَتْ فِي الثَّلَاثَةِ اجْتَذَبَهُ الرَّبِيبُ وَ أَبُو طَالِبٍ وَ أَحْوَاتُهُمَا مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْهِ فَحَمَلُوهُ، وَ قَدْ انْسَلَخَتْ جِلْدُهُ حَذَى الَّذِي كَانَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ أَقْبَلُوا يَرْفَعُونَهُ وَ يَقْبَلُونَهُ وَ يَمْسَحُونَ عَنْهُ التُّرَابَ. فَأَمَرَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَنْ تُنَحَرَ الْإِبِلُ بِالْحَزْوَرَةِ وَ لَا يُمْنَعَ أَحَدٌ مِنْهَا وَ كَانَتْ مِائَةً.

«پس از عزم عبدالمطلب بر ذبح فرزندش عبدالله قریش در نزد او اجتماع نموده او را از این عمل منع نمودند. زنان عبدالمطلب نیز شروع به گریه و فریاد نمودند. در این وقت دختر او عاتکه به پدر گفت: ای پدر در این واقعه با خدا از در چاره درآی.

عبدالمطلب فرمود: چگونه رفتار نمایم بدرستی که تو زن مبارک و میمونی هستی؟ عاتکه گفت: این شترانی را که از آن تو است و در صحرا به چرا مشغولند در راه خدا با فرزندان عبدالله معاوضه نما و قرعه را بنام آنها بیانداز تا خدای از تو

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۷۳

راضی گردد. حضرت عبدالمطلب فرستاد و شتران را حاضر کردند، آنگاه ده شتر از میان آنها جدا کرد و قرعه را بنام آنها و عبدالله انداخت، قرعه بنام عبدالله در آمد. باز ده شتر دیگر اضافه نمود و قرعه انداخت همینطور بنام عبدالله آمد. حضرت عبدالمطلب برای بار سوم و چهارم و... تا رسید به صد شتر، در این وقت قرعه بنام شتران در آمد. قریش چنان تکبیری گفتند که تمام کوههای مکه به لرزه در آمد.

حضرت عبدالمطلب فرمود: نه! باید بینم که آیا قرعه واقعاً به نام شتران آمده است یا خیر؟ تا اینکه سه بار قرعه را تکرار کرد و هر بار بنام شتران آمد؛ و در نوبت سوم که قرعه دیگر بر شتران قرار گرفت، زبیر و ابوطالب و برادران آنها عبدالله را از زیر دست و پای عبدالمطلب بیرون کشیدند و او را در آغوش خود جای دادند، در حالیکه پوست صورت او بواسطه تماس با زمین خراش برداشته بود؛ و شروع کردند به بلند کردن او و بوسه بر او زدن و خاک را از سر و صورت و بدن او می زدودند.

حضرت عبدالمطلب نیز دستور داد تا صد شتر را در حروره ذبح نمایند و

حتّی یک شتر را از قلم نیندازند.»

فَكَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلَبِ خُمْسٌ مِنَ السُّنَنِ أَجْرَاهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ: حَرَمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ؛ وَ سَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ؛ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ؛ وَ وَجَدَ كَنْزًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ؛ وَ سَمَّى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ. وَ لَوْلَا أَنَّ عَمَلَ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ كَانَ حُجَّةً وَ أَنَّ عَزْمَهُ كَانَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ شَيْبَةَ بَعْزِمِ إِبْرَاهِيمَ عَلَى ذَبْحِ ابْنِهِ اسْمَعِيلَ، لَمَا افْتَحَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ بِالْإِنْتِسَابِ إِلَيْهَا لِأَجْلِ أَنَّهُمَا الذَّبِيحَانِ فِي قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ.

وَ الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا دَفَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الذَّبْحَ عَنْ اسْمَعِيلَ، هِيَ الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا دَفَعَ الذَّبْحَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ هِيَ كَوْنُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْأُمَّةِ الْمَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي صَلْبَتِهِمَا، فَبَرَكَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَفَعَ اللَّهُ الذَّبْحَ عَنْهُمَا، فَلَمْ تَجْرِ السُّنَّةُ فِي النَّاسِ بِقَتْلِ أَوْلَادِهِمْ؛ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَوَجَبَ عَلَى النَّاسِ كُلِّ أَحَدٍ التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَتْلِ أَوْلَادِهِمْ. وَكُلُّ مَا يَتَقَرَّبُ النَّاسُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أُضْحِيَّةٍ فَهُوَ فِدَاءٌ لِاسْمِعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.^۱

«جناب عبدالمطلب پنج سنت و روش را قبل از اسلام معمول می داشت و خدای متعال پس از فرستادن رسول خود و تشریح شریعت اسلام آن پنج سنت را نیز در دین اسلام قرار داد: اول اینکه: زنان پدران را بر فرزندان ایشان حرام گردانید. دوم: دیه قتل را صد شتر مقرر کرد. سوم اینکه: طواف دور خانه خدا را هفت دور قرار داد. و چهارم اینکه: گنجی را یافت و یک پنجم آنرا بعنوان خمس در راه خدا صرف کرد. و پنجم: زمانیکه چاه زمزم را حفر نمود آنرا بعنوان آب شرب حجاج اعلان نمود. و اگر این چنین نبود که عمل عبدالمطلب از روی بینش و بصیرت دینی و شرعی و مطابق با دستور و رضای پروردگار می بود و فعل او شبیه به فعل و عمل حضرت ابراهیم نبود، هرگز رسول خدا به این عمل افتخار نمی نمود و خود را منتسب به این دو قربانی نمی کرد و کار حضرت عبدالمطلب را تأیید و تصدیق نمی نمود در جائیکه فرمود: من فرزند دو قربانی در راه خدایم.

و بهمان علتی که خدای تعالی ذبح را از حضرت اسمعیل دفع نمود، بهمان علت نیز ذبح و قربانی شدن را از حضرت عبدالله برداشت؛ و آن علت عبارت از این است که رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السَّلَام از صلب این دو نفر می باشند. و بواسطه یمن و برکت وجود این حضرات معصومین علیهم السَّلَام بود که خداوند این مسأله را از آنها دفع نمود و بنابراین دیگر سنت، جاری بر ذبح اولاد از سایر افراد نشد. و اگر این مسأله (وجود و تکون ائمه معصومین علیهم السَّلَام) فلسفه

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۷۵

و عَلت برای دفع ذبح نبود، بواسطه وجود این سنّت و صدور آن از طرف حضرت عبدالمطلب بر تمامی افراد لازم بود که برای تقرب و نزدیکی به پروردگار و رفض هر گونه تعلّقات فرزندان خود را در روز عید قربان در پیشگاه پروردگار قربانی نمایند!

و از طرف دیگر هر قربانی که شخص حاجی در روز عید قربان در منی و غیر منی جهت تقرب الی الله انجام دهد بعنوان فدیة و عوض برای حضرت اسمعیل قرار خواهد گرفت تا روز قیامت.»

در این روایت ملاحظه می شود که امام رضا علیه السّلام عمل حضرت عبدالمطلب را تأیید و فعل او را حجّت قلمداد می کند و موجب مباهات و افتخار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می داند؛ درحالیکه ذبح فرزند در شریعت رسول اکرم و سایر شرایع، به استثناء قضیه قوم حضرت موسی علیه السّلام حرام می باشد. ولی آنچه که مسأله را سهل و قابل هضم و قبول می نماید آنست که: جریان این امر و نزول این حکم در نفس انسان بواسطه اشراب از منبع وحی و اشراف بر مصدر تشریع و اخذ مبانی و ملاکات احکام از سرچشمه تشریع باشد، و بواسطه اتصال نفس با مقام مشیّت و اراده و خواست و رضای پروردگار حقیقت مسأله در نفس ظهور و تجلّی نماید، آنگاه بروز و ظهور این مسأله گاهی بصورت رؤیای صادقه و گاهی بصورت مکاشفات روحانیه و حقیقه در بیداری تحقق خواهد نمود. و همانطور که رؤیای حضرت ابراهیم علیه السّلام برای او و برای فرزندش هر دو حجّت و دلیل شرعی می باشد، ظهور همین معنی در نفس حضرت عبدالمطلب بصورت نذر و عهد نیز حجّت و دلیل شرعی معتبر خواهد بود.

مولانا جلال الدّین محمّد بلخی چه خوب در این باره شرح می دهد:

کشتن آن مرد بر دست حکیم

نی پی امید بود و نی ز بیم

او نکشتش از برای طبع شاه
 تا نیامد امر و الهام از اله
 آن پسر را کش خِضِر ببریذ حلق
 سرّ آن را در نیابد عام خلق
 آنکه از حق یابد او وحی و خطاب
 هر چه فرماید بود عین صواب
 آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست
 نایبست و دست او دست خداست
 همچو اسمعیل پیشش سر بنه
 شاد و خندان پیش تیغش جان بده
 تا بماند جانت خندان تا ابد
 همچو جان پاک احمد با احد
 عاشقان جام فرح آنکه کشند
 که بدست خویش خوبانشان کشند^۱
 کار پاکان را قیاس از خود مگیر
 گرچه باشد در نوشتن شیر شیر^۲

در این روایت امام رضا علیه السّلام از وجود یک چنین حکمی در شریعت
 حضرت ابراهیم علیه السّلام خبر می دهند؛ البتّه نه به عنوان یک حکم عامّ و قابل
 اجراء برای تمامی افراد و به هر نحو و کیفیّت، بلکه از وجود آن در صورت اثبات
 اراده و رضای پروردگار که طبعاً برای هر کسی و دارای هر شرایطی میسر نمی باشد.

۱ - مثنوی معنوی، خط میرخان، دفتر اول، ص ۷، از سطر ۱۷.

۲ - همان مصدر، ص ۸، سطر ۱۹.

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۷۷

و از آنجا که حضرت عبدالمطلب با اتصال به عالم غیب و منبع نزول و تقدیر احکام بر اصول و اسرار عالم تشریح اشراف داشت، یک چنین تصمیم و رأیی را در مورد فرزندان اّخذ کرد.

مطلب دیگر اینکه: مگر طلاق بدون اذن و رضایت شوهر با تکلیف به ازدواج بدون رضایت و خواست و میل طرفین تفاوتی دارد؟ مسلّم است که ازدواج از روی اکراه و عدم میل و رغبت باطل و غیر منجّز خواهد بود. پس چطور ما می‌بینیم که بعضی از اوقات از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم حکم به انجام آن نسبت به بعضی از اصحاب در مورد دخترانشان صادر شده است؛ همانطور که درباره آن مرد انصاری در تاریخ آمده است.

مجمّل آن داستان اینکه: جویر از اهالی یمن جوانی بود فقیر و سیاه رو که در زمره اصحاب صفّه بیرون از مسجد مدینه بسر می‌برد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم او را جهت خواستگاری از ذلفاء دختر زیاد بن لیبید که از معاریف و ثروتمندان مشهور مدینه بود و دخترش به زیبایی معروف بود فرستاد. و این مسأله بر زیاد گران آمد؛ لیکن دختر او پس از اطلاع از جریان پدر را از عواقب وخیم مخالفت با رسول خدا و ردّ پیشنهاد آن حضرت بر حذر داشت، و در نتیجه این وصلت انجام پذیرفت.^۱

این داستان و نظائر آن این نکته را روشن می‌سازد که چطور مردم صدر اسلام مخالفت با رسول خدا در هر مورد از موارد و در هر موطن از موطن، در جمیع شؤون حیاتی زندگی را در حکم مخالفت با پروردگار و موجب عقاب و نکال می‌دانستند، گرچه مخالف با طبع و سلیقه و میل باطنی و اختیار و اراده خود بوده باشد. و یا درباره زید بن حارثه که به دستور پیامبر اکرم زینب دختر عمّه خود را با

۱- الکافی، کتاب النکاح، باب انّ المؤمن کفؤ المؤمنة، حدیث ۱، ج ۵، ص ۳۳۹.

وجود عدم رضاء و رغبت او برای زید به نکاح درآوردند. و آیه شریفه در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾^۱.

«بیاد آور زمانی که به آن شخصی که مورد نعمت و لطف پروردگار و لطف و انعام تو قرار گرفته بود (زید بن حارثه) گفתי که زن خود را همچنان نگاه دار و از خدای بپرهیز، درحالی‌که در درون خود مطلبی را احساس می‌نمودی و آنرا آشکار نمی‌کردی، ولیکن خدای متعال آنرا روشن و ظاهر خواهد ساخت. و تواز مردم بیم و هراس داشتی درحالی‌که خدا سزاوارتر است که از او بترسی.

پس زمانیکه دیگر زید حظّ و نصیبش را از آن ازدواج برگرفت ما او را به عقد و نکاح تو در آوردیم تا اینکه دیگر بر مؤمنین باکی نباشد در نکاح زنان پسر خوانده خود، پس از اینکه آنان از زنان خود تمتع بردارند. و بتحقیق که حکم و امر الهی نافذ و پابرجاست.»

این آیه شریفه بدنبال آیه‌ای آمده است که حق انتخاب و اختیار را از زینب در مورد ازدواجش با زید که پسر خوانده رسول خدا بود و در واقع مردم به او به چشم غلام و بنده رسول خدا می‌نگریستند، می‌گیرد. آیه می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۲.

۱ - سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۳۷.

۲ - سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۳۶.

مجلس هفتم: اطاعت از امام معصوم علیه السّلام باید در همه ابعاد و شؤون انسان تحقق پذیرد ۲۷۹

«هیچ گونه اختیار و انتخابی برای مرد مؤمن و نه برای زن مؤمن نخواهد بود، هنگامی که خدا و یا رسول خدا او را به انجام یا ترک فعلی فرمان دهند. و کسی که از این حکم تخطی و سرپیچی نماید مرتکب گناهی بس بزرگ گشته، و به گمراهی و هلاکت و بدبختی آشکاری گرفتار خواهد شد.»

اگر چنانچه امر به ازدواج با وجود عدم رضایت و اکراه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جائز و نافذ باشد، امر به طلاق و فسخ عقد نیز جائز و لازم الاتّباع خواهد بود. و اگر توجیه شود که در مورد زید چون مقصود از این ازدواج بیان حکم شرعی در مورد جواز ازدواج زن پسر خوانده بوده است، لذا تخصیصاً این مورد از شمول حکم به حرمت ازدواج مُکرهاً خارج است؛ پاسخ اینست: اولاً موارد مشابهی چنانچه بعضی از آنها نقل شد نیز از جانب رسول خدا صادر شده است. ثانیاً خصوصیت مورد تأثیری در ثبوت ملاک و تحقق مناط به هیچ وجه نمی تواند داشته باشد؛ زیرا عدم رضایت خود به عنوان یک ملاک کلی در همه جا مؤثر و موجب اثر حکم شرعی می باشد. مگر اینکه حکم اقوی و ملاک غالب موضوع را از دایره اختیار و انتخاب بیرون آورده باشد که در اینجا چنین است. زیرا کلام رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین و فرمان آنان عین حق و منطبق بر حاقّ واقع و عین مشیّت و اراده و دستور پروردگار است، و احتمال کذب و خطاء و لغزش و نسیان و لغویت بالمرّه از آنان منتفی و محال می باشد. بنابراین در جائیکه دستوری از ناحیه معصوم علیه السّلام در هر موردی از موارد بدون هیچ قید و شرطی و بدون هیچ محدودیتی زماناً و مکاناً و شخصاً صادر شد، آن دستور عین دستور و فرمان الهی لازم الاجراء و الاتّباع خواهد بود.

ثالثاً آیه بنحو اطلاق و شمول هر آنچه از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تراوش می کند را در بر می گیرد، و لحن کلام جداً آبی از تخصیص می باشد.

در سوره نجم می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱

ای مردمان! «این رسول ما از روی هوای نفس و امیال حیوانی سخنی نمی‌گوید (همچون شما). این کلام، کلام وحی است که از جانب حضرت ربّ العزّة بر او نازل می‌شود.» نه کلام انسان عادی و تفکر آدمی و تخیل واهی و بی اساس که بر اساس قرائت و مطالعه صفحه‌ای چند و برداشت غیر واقعی و خلط و مزج آن صفات و ملکات غیر تربیت و رشد یافته، و غیر مهذب و تزکیه یافته و از بوادی نفس اماره عبور نکرده و به عالم توحید و صفا و بی‌رنگی و بی‌تعینگی و بی‌تعلقی واصل نگشته است. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۲
 إن شاء الله در آینده راجع به این موضوع بمناسبت مطالبی که ذکر خواهد شد، بیشتر توضیح خواهیم داد.

حال ملاحظه می‌کنید مطلبی به این وضوح و روشنی چگونه مورد انکار و نفی حتّی بسیاری از علماء و اهل فنّ قرار می‌گیرد، تا جائیکه گویا ظهور و صدور بعضی از خوارق عادات نیز مشمول این استبعاد و انکار واقع می‌شود.

۱- سوره النجم (۵۳) آیه ۳ و ۴.

۲- دیوان حافظ، تحقیق پژمان بختیاری، ص ۱۰، غزل ۱۶.

مجلس ششم

تلفی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت
و جدائی دین از سیاست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ الْمُنْتَجِبِينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اختلاف بین تشیع و تسنن بر سر این نیست که یکی نماز بر خاک و سنگ بگذارد، دیگری بر فرش و غیره؛ اینها اختلاف در احکام است و اختلاف در حکم و فتوی از دیرباز بین فقهاء و محدثین شیعه امری جاری و متعارف است. حتی مخالفت با اجماع و اتفاق طائفه نیز از امثال بزرگان از فقهاء شیعه چون مرحوم محقق حلی و علامه حلی و غیره مشکلی از جهت انتساب آنان به فرقه محقه و ناجیه و مکتب اهل بیت علیهم السلام بوجود نیاورده است. حتی اختلاف فتوی در یک مجتهد نسبت به ازمنه مختلفه امری کاملاً معقول و متعارف و مشاهد است. و این مسأله هیچگونه تنقیص و تغییری نسبت به فقه امامیه وارد نمی‌کند؛ چراکه از یک طرف منابع فقهی ما مشخص و محدود می‌باشد، و از طرف دیگر اختلاف انظار و آراء و کیفیت استنتاج و استنباط و فهم و ادراک مسائل بر اساس پدیده‌های

گونگون و مبادی متفاوتی که نحوه برداشت فقیه را قابل تشکیک می‌نماید، مقتضی یک چنین اختلافی خواهد بود. و این است رمز و راز حیات و پویائی و رشد و بالندگی فقه جعفری، که فقیه در مقام استنباط احکام الهی از منابع وحی خود را مقید و محدود و مضیق به هیچ قید و حدی از قیود و حدود اعتباری نمی‌بیند و غیر از مصادر وحی و مجاری تشریح هیچ فرد دیگری را در ترتیب مقدمات قیاس و مبادی اجتهاد دخیل و نافذ الامر نمی‌داند. آنچه برای فقیه مهم است کلام امام صادق علیه السلام و سایر ائمه است که دارای حیات مؤبد الی یوم القیمه است، نه فرد دیگر؛ و جاودانگی را فقط و فقط از آن منابع وحی صلوات الله علیهم أجمعین می‌داند، نه شخص دیگری ولو بلغ ما بلغ.

آری، این فقیه می‌تواند در مقام إفتاء و استنباط آزاد و بی‌پیرایه و بی‌گذشت و بدون نگرش مصلحت اندیشی دنیوی و لحاظ زخارف و اعتبارات و ریاسات عالم کثرات خود را به مَخ و مغزای شرع مبین نزدیک گرداند، و با استمداد از نفحات قدسیه صاحبان ولایت کبرای الهیه در مقام بیان احکام برآید.

اختلاف بین این دو دسته بر سر پذیرش مقام امامت بعنوان ولایت بر جمیع امور جسمی و روحی دنیوی و اخروی، و تصدی زمام حکومت ظاهری و باطنی و تربیت و رشد جسمی و نفسی، و ایصال به آخرین مرتبه از مراتب فعلیت و حریم قرب حضرت حق و وفود به دار اطمینان و طمأنینه و قرار است، نه صرف بیان احکام ظاهری؛ که البته بیان حکم نیز منحصرأً از ناحیه این مقام مقبول و منجز خواهد بود و بس. و لازمه این پذیرش ادراک موقعیت واقعی امام علیه السلام و پی‌بردن به استعدادات امام و امکانات امام و خصوصیات و صفات و ملکات و نحوه اجراء مشیت الهی در عوالم وجود بنفس قدسی او و تمشیت مشیت الهی به حکم نافذ اوست.

چنانچه در زیارت جامعه می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ

الْوَحْيِ وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ وَ خُزَانَ الْعِلْمِ وَ مُتْتَهَى الْجِلْمِ وَ أَصُولَ الْكُرَمِ وَ قَادَةَ
الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءَ النِّعَمِ وَ عَنَّا صِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ
الْبِلَادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سُلَالَةَ النَّبِيِّينَ وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ وَ
عَثْرَةَ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.^۱

«سلام و درود بر شما! ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت، و محلّ تردّد ملائکه و منزلگاه وحی، و معدن رحمت پروردگار و ذخیره‌های علم و دانائی، و نهایت بردباری و ریشه‌های کرامت و بزرگواری، و لواداران امت‌ها و راهنمایان آنان، و ولی نعمتان بر خلق و اصول نیکوکاران، و پایه‌های تثبیت و استقرار برگزیدگان صالح، و مدبران و متولیان امور بندگان خدا، و ارکان قوام بلاد و شهرها، و دروازه‌های ایمان و اعتقاد به خداوند متعال، و امین‌های پروردگار، و باقیمانده پیامبران و برگزیده رسل الهی، و ذریه اختیار و انتخاب شده پروردگار جهانیان، و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد.»

السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفْظَةِ
سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ ءَالِهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ...^۲

«سلام و درود الهی بر شما! ای کسانی که جایگاه شناخت واقعی و معرفت حقیقی پروردگارید، و منزلگاه برکت و رحمت الهی می‌باشید، و معدن‌های حکمت و اتقان صنع خدا هستید، و حافظان اسرار پروردگار و پاسداران کتاب او می‌باشید. شما ای کسانی که جانشینان نبی اکرم و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید و رحمت و برکات الهی بر شما باد...»

در این زیارت شریفه که از جانب حضرت امام علی الهادی علیه السلام

۱ و ۲ - عیون أخبار الرضا علیه السلام، باب ۶۸ (الزيارة الجامعة) حدیث ۱، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ و نیز من لا یحضره الفقیه، کتاب الحج (زيارة جامعة) حدیث ۳۲۱۳، ج ۲، ص ۶۱۰.

شرف صدور یافته است، امام علیه السّلام اوصاف و منزلگاه شوون ولایت را مشروحاً بیان می‌کنند. و بطور اجمال و خلاصه اینکه: امام علیه السّلام حافظ اسرار الهی و نظام عالم وجود و مدیر و مدبّر مشیّت الهی و منفذ تقدیر او و مهیمن بر مصالح و مفسد نفس الامریه و منعکس کننده رضا و اختیار الهی در میان بندگان خداست. کلام او عین حقّ و صدق مطلق، و فعل او حجّت و دلیل برای سایر افراد خواهد بود.

عبارات و تعبیرات امام علیه السّلام در این زیارت بنحوی است که جمعی از کوتاه فکران و ساده‌اندیشان انتساب آنرا به امام علیه السّلام مورد تردید و انکار قرار داده‌اند؛ غافل از آنکه:

رَمَدَ دَارِدٌ دُوَ چَشمِ اهلِ ظاهِرِ کِه از ظاهِرِ نَبیندِ جِزِ مَظاهِرِ^۱

حال اگر فردی ولو بظاهر شیعی این مقام را برای ائمه علیهم السّلام قائل نباشد، و فقط آنها را در حدّ یک مسأله گوی شرعی ولی منتصب از ناحیه پروردگار بداند، و یا کمی پا را از این فراتر نهاده و دعای آنها را در صورت رضای پروردگار مستجاب و در صورت عدم موافقت با رضا و میل خداوند مردود نماید، آیا به این شخص می‌توان گفت: شیعی؟! اگر چه قائل به غصب خلافت حقّه و بلافصل مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام توسط خلفای غاصب ثلاثه نیز باشد! و یا مانند بسیاری این مسأله را صرفاً ناشی از یک انتخاب عمومی و عمل به مقتضی دموکراسی و آزادی فکر و اعتقاد و عمل - گرچه مخالفت اندکی با تصریح و تنصیب شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، نه اینکه جنبه جحود و انکار و مقابله داشته باشد - بداند؟! آیا شیعه بودن صرفاً به اخذ مسائل شرعیّه فرعیّه از امام است و بس؟

ان شاء الله در جای خود خواهد آمد، بسیاری از بزرگان طریق و اولیای عظام الهی با وجود مقام شامخ فقهت و فتوی و تحقّق شأنیّت اصدار احکام، بعضی از

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۲۸۷

شاگردان آنها با اعتقاد به علو درجات و حیازت مراتب کمال و شهود برای ایشان، از دیگر مراجع وقت و مجتهدین موجود در عصر آن بزرگواران تقلید و اخذ احکام می نمودند، و این نیست جز عدم ادراک صحیح حقیقت تشریح و مصدر وحی و منبع نزول احکام، و نظر به آنها بصورت امور اعتباریه و ملاکات ظاهریه و *إِنْ قُلْتَ قُلْتِهَايَ مَتَعَارَفِ مَدْرَسَهَائِیَ وَ دَرَأَسِیْ!*

در اینجا باید اذعان نمود مسأله اخذ احکام فرعیّه از منبعی غیر معصوم علیه السلام از یکسو و اعتقاد به مراتب کمال و فعلیّت در مورد امام علیه السلام از سوی دیگر ناشی از یک نوع جهل و عدم شناخت صحیح توازن تکوین و تشریح و اتحاد و یکسونگری و هماهنگی بین آن دو می باشد که نه تنها در عصر امام علیه السلام بین بسیاری از افراد آن زمان وجود داشته است، بلکه حتی در زمان حاضر نیز این مسأله بطور وضوح در مصادیق متعدّده و مراتب متفاوتّه یافت می شود.

آیا این ابی الحدید که ما او را یک سنی معتزلی و منحرف از جاده صواب و حریم ولایت و مخالف با طریق منصوص می دانیم هیچ جایگاهی در مکتب اهل بیت علیهم السلام ندارد؟ و صرفاً بخاطر بعضی از مدح ها نسبت به خلفاء حتی با وجود بسیاری از ایرادات و سخریه هائی که به آنها دارد و بعضی از اعتقادات، باید او را از خود نفی و طرد نمائیم؟ در حالیکه مناقب او نسبت به مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام و اشعار او درباره آن حضرت انسان را در حیرت فرو می برد و به تعجب و او می دارد.

قَدْ قُلْتُ لِلْبَرَقِ الَّذِي شَقَّ الدُّجَى فَكَأَنَّ زَنْجِيًّا هُنَاكَ يُجَدِّعُ
يَا بَرَقُ إِنْ جِئْتَ الْعَرَى فَقُلْ لَهُ أ تَرَكَ تَعْلَمُ مَنْ بِأَرْضِكَ مَوْدِعُ
فِيكَ ابْنُ عِمْرَانَ الْكَلِيمِ وَ بَعْدَهُ عَيْسَى يُقْفِيهِ وَ أَحْمَدُ يَتَّبِعُ
بَلْ فِيكَ جَبْرِيْلُ وَ مِيكَالُ وَ إِسْرَءِيلُ وَ الْمَلَأُ الْمُقَدَّسُ أَجْمَعُ
بَلْ فِيكَ نُوْرُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لِدَوَى الْبَصَائِرِ يَسْتَشْفِئُ وَ يَلْمَعُ

فِيكَ الْإِمَامُ الْمُرْتَضَىٰ فِيكَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَىٰ فِيكَ الْبَطِينُ الْأَنْزَعُ^۱

۱- «این چنین به صاعقه و برقی که از ابرها بر وادی نجف فرود می آید خطاب کردم: ای برق که با لمعان و نور خود سیاهی شب را می شکافی و همچون زنگی مستی که بر سر افراد در میدان جنگ بتاخت فرود می آید!

۲- اگر به سرزمین غری و وادی نجف رسیدی به آن بگو: آیا می دانی که چه شخصیتی را در درون خود جای دادی؟

۳- این شخصیت پنهان در تو موسی بن عمران است، و بلکه پس از آن عیسی مسیح، و بالاتر پیغمبر خاتم است که در تو جای گرفته.

۴- بلکه جبرائیل امین و میکائیل و اسرافیل و تمام ملائکه مقرر باند که در وجود مقدس او جمع گشته و ظهور و بروز نموده اند.

۵- بلکه نور جلال و عظمت پروردگار است که در تو مسکن گزیده و برای صاحبان بصیرت و ادراک جلوه نموده و روشن می نماید.

۶- در تو است امام و پیشوایی که مرتضی است؛ در تو است وصی رسول خدا که مجتبی است؛ در تو است شخصی که رسول خدا به او فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْبَطِينُ الْأَنْزَعُ.

ای علی! تواز شدت علم شکمت بر آمده شده و موی جلوی سرت کم گشته است.» ببینید او در این اشعار تصریح می کند که آن امام و پیشوای مرتضی، علی

است که وصی و جانشین برگزیده آن حضرت می باشد! حال اگر کسی بگوید صرف تولی در ثبوت تشیع کفایت نمی کند، بلکه باید تبری از اعداء و دشمنان الهی و

دشمنان و معارضین با اهل بیت علیهم السلام نیز محقق باشد. همانطور که حق و واقع اینچنین است - در آیه شریفه می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ

كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ﴿۱﴾

«ای پیامبر! تو هیچگاه نخواهی یافت فردی را که ایمان به خدا و روز بازپسین داشته باشد، در حالیکه با افرادی که با خدا و رسول او به دشمنی و ستیز پرداخته‌اند طرح محبت و مراوده و ارتباط انداخته است، گرچه آنان پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و قوم و خویشان‌شان باشند. اینان افرادی هستند که خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حکم نموده است و آنانرا با نفحات قدسی از جانب خود امداد می‌نماید؛ و بهشت برین با نهرهای روان برای ایشان آماده ساخته و آنان در آنها مستقر و مأوی دائمی خواهند داشت. خدای از ایشان راضی و آنها نیز از خدا خوشنودند. اینان‌اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

و صد البتّه تدبیر واقعی و اعتقاد صحیح باید حاوی این دو اصل از اصول اعتقادیّه: اول تولّی و دوم تبرّی باشد؛ اما اگر فردی مانند ابن اَبی الحدید که در ناحیه تولّی یک چنین اشعاری در وصف مولی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌سراید، و در ناحیه تبرّی سخنانی هجوآمیز درباره ابوبکر و عمر آورده است (هنگامیکه در جنگ خیبر رسول خدا آنانرا بجنگ یهود فرستاد و مفتضحانه فرار را برقرار ترجیح دادند):

أَحْضَرُهُمَا أَمْ حَضَرُ أَوْحَجٍ خَاضِبٍ وَ ذَانِ هُمَا أَمْ نَاعِمِ الْحَدِّ مَحْضُوبٍ ۲

«آیا فرار این دو قویتر و شدیدتر است یا فرار شتر مرغ نر هنگام دویدن، و یا

۱- سوره المجادلة (۵۸) آیه ۲۲.

۲- التروضة المختارة، ص ۹۲.

اینکه مانند زنان نازپرورده و تن‌آسایند.»

آیا باید او را از زمره معتقدین به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام طرد و نفی کرد؟! اگر قرار باشد مسأله تبرّی و اظهار برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام در اصل صدق عنوان تشیع به همان معنای مصطلح و عرفی آن دخیل باشد، پس باید اذعان نمود که غالب از متتحلین به این عنوان و مصادیق این اسم شیعه نمی‌باشند و فقط اندکی از اشخاص در تحت این عنوان و مصداق او قرار خواهند گرفت. مگر امام صادق علیه السلام به صفوان جمال نفرمودند: چرا شتران را به این مرد (هارون الرّشید) برای سفر به حج کرایه دادی؟ و آیا تو دوست داری که او زنده بماند و از سفر مکه به سلامت برگردد تا اجرت کرایه شتران را پردازد؟^۱ حال ببینید چند نفر از شیعیان باقی می‌مانند که به این نکته کاملاً توجه داشته باشند، و ارتباط با دشمنان و معاندین اهل بیت علیهم السلام را دشمنی و خصومت با شخص امام علیه السلام تلقی نمایند و از آن احتراز کنند؟ در اینجا باید گفت:

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند

و مگر امروزه ما این مسأله را به وفور در میان قاطبه از طبقات مشاهده

نمی‌نمائیم؟ آیا امام، از این مسأله راضی و نسبت به آن خشنود است؟

و اما نکته اساسی چنانچه قبلاً اشاره‌ای به آن شده بود این است که: در زمان

گذشته اعتقاد بسیاری از افراد بلکه باید گفت اکثریت از قاطبه مسلمین بر انفصال و

دوئیت بین مسأله خلافت و حکومت ظاهری و بین امامت و عهده‌داری و تصدی

امور باطنی و شرعی قرار داشت، و همچون کلام ابوهریره که می‌گفت: نماز با علی

گواراتر و غذای پیش معاویه لذیذتر می‌نماید،^۲ مردم با مسأله حکومت و خلافت

۱ - اختیار معرفة الرجال، المعروف برجال الکشی، ص ۴۴۰، شماره ۸۲۸.

۲ - شیخ المضیره أبوهریره، ص ۵۶.

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۲۹۱

اینطور برخورد می نمودند، و قائل به جدائی بین دین و سیاست بودند؛ نه اینکه واقعاً به خلفای ثلاثه اعتقادی داشته باشند. چه اینکه با وجود قول به خلافت ظاهری ابوبکر و عمر، دانشمندی همچون ابن ابی الحدید چه هجوها و سخریه‌هایی نسبت به آنها روا می‌دارد؟! و اما در مقام بیان عقیده خویش راجع به مولی‌امیر المؤمنین علیه السّلام چگونه در مقام خضوع و خشوع از آن حضرت یاد می‌کند و این مطلب در جای جای «شرح نهج البلاغه» او موجود است.

بسیاری از اشخاص گمان می‌کنند که انتصاب امیر المؤمنین علیه السّلام در مقام ولایت توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صرفاً به مقام ارشاد و کسب معارف و احکام شرعیّه و تربیت معنوی و روحانی منحصر می‌شود، و اما در مقام اجراء احکام ظاهری و اختیارات حکومتی انتخاب حاکم و خلیفه مجری قوانین اجتماعی به دست عامّه از مردم خواهد بود، نه بواسطه انتصاب از جانب پروردگار؛ همان چیزی که امروزه حتی بسیاری از علماء شیعه نیز به آن معتقد می‌باشند. مسأله جدائی دین از سیاست گرچه به هیچ وجه مورد پذیرش و قبول ما نیست و نخواهد بود، ولی بسیاری از افراد به این مطلب معتقد و پابرجا هستند و به آیه شریفه ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۱ بر این مسأله استدلال می‌نمایند؛ و یا به بعضی از عبارات امیر المؤمنین علیه السّلام که در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَدُّ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ.^۲

می‌فرماید: «پس از اینکه اهل حلّ و عقد با حاکم در بلد سکناى او بیعت

۱- سوره الشوری (۴۲) قسمتی از آیه ۳۸.

۲- نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ج ۲، ص ۸۶.

کردند، دیگر بیعت نمودن عده‌ای که در خارج از آن شهر زندگی می‌کنند و اطلاع دادن به آنان ممکن نیست، لزومی ندارد و تمامی آنان باید تسلیم حکم حاضرین باشند؛ و حکم حاضرین بر غائبین حاکم و وارد است. افرادی هم که شاهدند و بیعت کرده‌اند، دیگر نمی‌توانند دست از بیعت بردارند و بیعت خود را بشکنند.»

در عبارتی دیگر حضرت می‌فرماید:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوُهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى...^۱

حضرت به معاویه - علیه اللعنة - می‌فرماید:

«بدان که حَقاً همان افرادی که با خلفای ثلاثه قبل از من بیعت کردند همانها با من بیعت نمودند و به همان عهد و میثاقی که با آنان داشتند با من نیز دارند، در این صورت دیگر افراد حاضر نمی‌توانند شخص دیگری را انتخاب کنند و یا غائبین این مسأله را انکار و نفی کنند، و بدرستیکه حق شوری از آن مهاجرین و انصار می‌باشد. (نه آنهایی که بدور از بلاد اسلامی تازه به اسلام گرائیده شدند و هنوز چیزی از اسلام و مبانی و معتقدات آن نمی‌دانند).

پس اگر این افراد بر شخصی وحدت نظر و رأی پیدا نمودند و او را به عنوان امام و پیشوا برگزیدند، این انتخاب از جانب خدای تعالی نیز ممضی و مرضی خواهد بود.»
 خوب دَقَّت کنید! ببینید امیرالمؤمنین علیه السَّلام انتخاب فردی را از جانب مهاجرین و انصار در صورت اجتماع آنها مورد رضای الهی و خشنودی پروردگار می‌داند. و گرچه در اینجا مطلب بسیار است و باید این عبارت را بصورت صحیح آن که همان اجتماع اهل حلّ و عقد و افراد منزّه و منتخب از جامعه که رؤوس طائفه

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۲۹۳

و وجوه ملت‌اند و کلام آنها بدور از حبّ و بغض‌های شخصی است و عقول آنها بمرتبه‌ای از رشد و صلاح و تمییز بین صحت و بطلان رسیده است می‌باشند حمل نمود که اگر این اجتماع واقع شود قطعاً امام معصوم برگزیده می‌شود، ولی خیلی از اشخاص این عبارت را به همان معنای عامی و بدوی و عرف پسند آن حمل می‌نمایند. بیاد دارم روزی در معیت مرحوم والد - رضوان الله علیه - جهت بازدید یکی از مراجع وقت در شهر مقدّس قم به منزل ایشان رفته بودیم. در آن مجلس یکی از آقایان علماء که از بستگان آن مرجع نیز می‌باشد همین فقره از نامه امیرالمؤمنین علیه السّلام به معاویه را قرائت، و از حضار در مجلس درخواست پاسخ برای حل این معضله و اشکال را نمود. تا آنجا که به خاطر دارم تمامی افراد در آن مجلس نتوانستند پاسخ قانع کننده‌ای به آن شخص بدهند و مسأله همین طور به صورت اشکال و حل نشده باقی ماند.

گرچه جواب این مطلب برای ما بسیار روشن و واضح است - همانطور که در بالا گذشت - ولی بسیاری از افراد را همین‌گونه تعبیرها و یا بعضی از رفتارها و کردارهای ائمه معصومین علیهم السّلام با خلفاء جور و حکام ظلم زمان خود به اشتباه انداخته است و نتوانسته‌اند به آن حقیقت و واقع امر دسترسی پیدا نمایند. همچنین رفتار بسیاری از ائمه علیهم السّلام با خلفاء و حکام بنی امیه و بنی عباس که گرچه در مقام تقیّه و خوف از آنان بوده است ولی برای همه کس معلوم نیست این مسأله کاملاً واضح و روشن بوده باشد.

مثلاً تعبیر از «امیرالمؤمنین» نسبت به خلفاء جور که از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام و یا پدر بزرگوارشان در مورد منصور دوانیقی و هارون الرّشید، و یا از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام راجع به مأمون - لعنة الله علیه - صادر شده است ممکن است این شبهه را در اذهان جمعی بوجود آورد که کیفیت و نحوه ارتباط ائمه علیهم السّلام با خلفاء زمان خود آنقدرها هم که جماعت شیعه امروزه

بدان معتقد هستند نبوده است، و این حدّت و شدّتی که در تعبیر و انتخاب الفاظ، مردم شیعه نسبت به خلفاء و حکام غاصب متداول است در آن زمان وجود نداشته است. امروزه بسیاری معتقدند که کیفیت ارتباط امیرالمؤمنین علیه السّلام با خلفای زمان خود و شرکت در نماز جماعت ایشان و کمک و مساعدتهای فکری و مشورتی که در طول تاریخ غصب خلافت از آن حضرت بعمل آمده است، و پاسخ به نیازهای دستگاه خلافت جائره و ظالمانه خلفاء ثلاثه، و دفاع از حیثیت و آبروی اسلام در مواقع حساس و ضروری، و ارائه نصائح مشفقانه در اتخاذ مسیر صحیح در موارد صعب و پیچیده سیاسی و اجتماعی، و جنگهای سپاه اسلام با دول خارجی و غیره... حکایت از یک نوع رضایت ولو بسیار اندک نسبت به جریانات حاکم بر زمان ائمه علیهم السّلام می باشد.

این عقیده و نگرش گرچه صددرصد غلط و با تمام موازین و مبانی تاریخی و اعتقادی اسلام، و همچنین با مبانی عقلی در تضاد کلی و بینونیت قطعی می باشد، و همکاری و مساعدت این اولیای الهی را باید فقط و فقط براساس تحقّق روح حمیت و غیرت و ایثار و عطوفت در وجود آنان دانست، و منشأ این گونه اعمال و کردار را باید در اندکاک ذات آن بزرگواران در عالم توحید و فنای در ذات پروردگار و بیرون آمدن از همه شوائب هستی و رنگ و لون کثرات عالم دنیا و خروج از عوالم اوهام و تخیلات و اهواء باطله و اعتبارات و شوائب نفسانی زد و بست های عالم غرور و انانیت و تحقّق به حقیقت توحید صرف و خالص و مطلق، و در نتیجه ظهور و تجلّی اسماء و صفات کلیّه الهیه در نفوس مقدّسه آنان جستجو نمود، ولی به هر حال برای افرادی که آنچنان ایمان و اعتقادی راسخ به مبانی و موازین از روی ادله متقنه ندارند جای سؤال و بحث را فراهم می آورد.

احمد امین مصری در کتاب «ظهر الاسلام» ج ۴، ص ۱۰۹ مطلبی را در این باره از جناب زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام نقل می کند، و ما عین ترجمه

مرحوم والد - رضوان الله علیه - را که در پاورقی ص ۲۷۶ در جلد پانزده «امام شناسی» آورده‌اند در اینجا نقل می‌کنیم:

احمد امین گوید: و از شدیدترین منازعات و خصومات میان معتزله و روافض آن است که: در روایت است که جماعت کثیری نزد زید بن علی آمدند تا با وی بیعت نمایند، و اصرار فراوان بر بیعت با او و محاربه با بنی مروان داشته‌اند. چون زید آماده شد که امر امارت خود را آشکار نماید، بعضی از رؤسای شیعه نزد او آمدند و به او گفتند: نظریه تو راجع به ابوبکر و عمر چیست؟ زید گفت: خدا رحمتشان کند و مورد غفران قرار دهد. من از احدی از اهل بیتم نشنیدم که از آنان بیزاری جوید و درباره آنها نمی‌گویند مگر خیر را، و شدیدترین گفتار من آن است که: **إِنَّا كُنَّا أَحَقَّ بِسُلْطَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَإِنَّ الْقَوْمَ اسْتَأْثَرُوا عَلَيْنَا وَدَفَعُونَا عَنْهُ. وَ لَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ عِنْدَنَا بِهِمْ كُفْرًا. فَذُ وُلُّوا فَعَدَلُوا فِي النَّاسِ وَ عَمِلُوا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ.**

«ما از همه مردم به امارت و ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتر هستیم. و آن گروه خود را بر ما مقدم داشتند و ما را از حَقمان منع کردند. و در نزد ما این امر موجب کفر ایشان نمی‌گردد. به تحقیق ولایت مردم را عهده‌دار شدند، و در میان مردم به عدالت رفتار کردند و به کتاب و سنت عمل نمودند.»

این پاسخهای زید برای آنان نیکو نبود، فلذا بیعتش را شکستند و او را طرد کردند. زید به آنها گفت: **رَفَضْتُمُونِي فِي أَشَدِّ سَاعَاتِ الْحَاجَةِ؟! «آیا در این موقعیت که شدیدترین ساعتهای نیازمندی است شما مرا طرد می‌کنید؟!»** از آن به بعد آن گروه به روافض موسوم گشتند. و گاهی آنان به رافضه که نام ناپسندیده‌ای است موسوم می‌شوند.

و در میان شیعیان طوائفی موجود می‌باشند غیر از روافض، بعضی از آنان

غلوّشان بیشتر و بعضی اعتدالشان بیشتر است. و از معتدلترین آنها زیدیه هستند. همچنین معتدلترین، آنهایی هستند که میان مذهب شیعه و مذهب اعتزال را جمع نموده‌اند. انتهی کلام احمد امین.

و أقول: آنچه را که به زید نسبت داده است تبعاً لبعض المورّخين از ترحم زید بر شیخین و عدم برائت از آن دو و جواز امامت آنها با وجود افضل از ایشان، خلاف صریح مذهب شیعه و اهل البیت می‌باشد. و زید هم که دست پرورده اهل بیت است هیچ گاه نمی‌تواند برخلاف باشد. و محتمل است در آن معركة جنگ، کلام او از روی تقیه صادر شده باشد. و اینکه بعضی گفته‌اند: در زمان قیام و تکیه به شمشیر جای تقیه نیست، پاسخش آنست که: قیام وی در برابر بنی مروان بوده است نه در مقابل شیخین. و چه بسا بسیاری از سپاهیانش دارای تولّی شیخین بوده‌اند، و انکار و تبرّی صرف از آنان در آن موقعیت حسّاس از عقل و احتیاط دور بوده است...

- انتهی کلام مرحوم والد رضوان الله تعالی علیه.

و اما حقیر، مقررّ سطور را اعتقاد بر آنست که: کلام مرحوم والد - قدّس الله نفسه - در اینکه تبرّی از خلافت و حکومت شیخین، اصل متقن و انکارناپذیر و غیر قابل خدشه و شبهه در مذهب تشیع و مکتب حقّ اهل بیت است، هیچ جای انکار و موردی برای تأمل و تشکیک نیست؛ و اینکه محتملاً کلام جناب زید بن علی از روی تقیه صادر شده است نیز بنظر موجه و قابل قبول می‌نماید؛ اما این مسأله برای افرادی مثل احمد امین مصری معلوم نیست به همین معنی و مفاد تفسیر و توجیه شود. بخصوص با توجه به اینکه بسیاری از علویین از بنی الحسن و حتی بنی الحسین علیهما السلام با خلفاء و حکام زمان خود ارتباط و مراوده داشته‌اند و از جانب خلفاء نیز چه بسا متصدّی حکومت و یا وزارت و یا مشاوره نیز می‌شدند؛ و این مسأله موجب قوّت بخشیدن به این شبهه است که گویا از جانب علویین چندان

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۲۹۷

حساسیتی نسبت به تصدّی امر توسط خلفاء ظلم و جور دیده نمی‌شده است. بنابراین شیعه برای اثبات مرام و مکتب خود در این مورد می‌بایست سعی بیشتر و جهد واسع تری بنماید و ادله متقنه و قاطعه‌ای را به میدان و عرصه کارزار و تصادم آراء و اندیشه‌های گوناگون در این زمینه بیاورد، چنانچه امروزه ما این مطلب را به وضوح از بسیاری از منتسبین به مکتب اهل بیت علیهم السّلام و یا افراد موجه جامعه شیعی مشاهده می‌کنیم.

روی این اصل نباید همه افراد از منتسبین به مکتب عامّه را در یک کفه از ترازو و شیعه با اصطلاح و مفهوم فعلی را در کفه دیگر مقابل آن قرار داد؛ بلکه باید در میان آنان جستجو و فحص بلیغ نمود و آنرا که بر اساس همان مبنا و معتقد خود مبنی بر جواز تصدّی خلافت و حکومت به اختیار و انتخاب مردم در غیر از امام معصوم علیه السّلام است، و در عین حال معتقد به امامت و برتری معنوی و اثبات درجات و مراتب کمال برای ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین اند، در زمره شیعیان و پیروان مکتب تشیع محسوب نمود.

بلی آنان را که از راه جحد و عناد و کفر و نفاق طریق غوایت پیموده و چشمان خود را از رؤیت جمال حقیقت و نظر بر آفتاب عالمتاب ولایت بسته‌اند و امام علیه السّلام را در حدّیک بشر عادی و عاری از صفات و کمالات واقعی و لوازم ولایت و سیطره الهیه می‌دانند، باید از زمره متمردین از طریق مستقیم و صراط مستوی بسوی حق و خدای متعال بحساب آورد و حسابشان را از بقیّه جدا نمود. و همچنین افرادی که از روی جهالت و نادانی و عدم دسترسی به متن واقع و حقیقت مکشوفه بر خواصّ از امت نتوانند راه صحیح را از سقیم تشخیص دهند، گرچه از مکتب اهل بیت علیهم السّلام بدور مانده و معتقد بر خلاف مسیر و مبانی تشیع می‌باشند ولی نظر به قصور و عدم دریافت صحیح مبانی و اصول، در زمره مستضعفین قرار گرفته، مشمول رحمت و غفران الهی خواهند شد؛ ان شاء الله تعالی.

در اینجا بی مناسبت نمی دانم قسمتی از نامه‌ای را که مفسر بزرگ و عالم معروف و مشهور معاصر مصری جناب شیخ جوهری طنطاوی برای مرحوم مغفور آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی فرستاده است، و به عنوان تشکر از ارسال نسخه‌ای از «صحیفه کامله سجّادیه» را از طرف مرحوم مرعشی به ایشان یاد می کند، بیاورم.

وَمِنَ الشَّقَاءِ أَنَا إِلَى الْآنَ لَمْ نَقِفْ عَلَى هَذَا الْأَثَرِ الْقِيَمِ الْخَالِدِ مِنْ مَوَارِيثِ النَّبُوَّةِ
وَ أَهْلِ النَّبِيِّتِ. وَ إِنِّي كُلَّمَا تَأَمَّلْتُهَا رَأَيْتُهَا فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ وَ دُونَ كَلَامِ
الْخَالِقِ.^۱

«حقاً که از بدبختی است که ما تاکنون به این اثر گرانبهای جاوید از میراث‌های نبوت و اهل بیت دست نیافته‌ایم. من هر چه در آن مطالعه و دقت می‌کنم می‌بینم که آن بالاتر از کلام مخلوق و دُونَ کلام خالق است.»

بینید این عالم مصری با این تضرّع در علوم و تتبع در کتب هنوز نتوانسته است به این کتاب ارزشمند شیعه که سؤمین کتاب پس از قرآن و «نهج البلاغه» در بین مجتمع شیعه رائج و دارج است دست پیدا کند، و تأسف می‌خورد که چرا تاکنون به این خسران و بدبختی و محرومیت از استفاده و استفاضه دچار گشته است؛ و عبارات در «صحیفه» را بالاتر از فهم و طاقت بشری و پائین تر از کلام خدای متعال می‌داند.

مسأله عدم اعتقاد به اتحاد خلافت و امامت چنانچه از کلام ابن ابی الحدید مشهود است از دیر باز در میان مسلمین به عنوان مسأله غامض و قابل تأمل، و یا به عبارت دیگر قضیه‌ای نظری نه بدیهی و بدوی مطرح بوده است.

او در «شرح نهج البلاغه» خود، ج ۳، ص ۱۱۵ پس از اینکه اخباری را از عمر که دال بر اراده رسول خدا نسبت به خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است نقل می‌کند، می‌گوید:

سَأَلْتُ النَّقِيبَ أَبَا جَعْفَرٍ يَحْيَى بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي زَيْدٍ - وَ قَدْ قَرَأْتُ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَخْبَارَ - فَقُلْتُ لَهُ: مَا أَرَاهَا إِلَّا تَكَادُ تَكُونُ دَالَّةً عَلَى النَّصِّ، وَلَكِنِّي أَسْتَبْعِدُ أَنْ يَجْتَمَعَ الصَّحَابَةُ عَلَى دَفْعِ نَصِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ عَلَى شَخْصٍ بَعِيْنِهِ كَمَا اسْتَبْعَدْنَا مِنَ الصَّحَابَةِ عَلَى رَدِّ نَصِّهِ عَلَى الْكُعْبَيْةِ وَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ غَيْرِهِمَا مِنْ مَعَالِمِ الدِّينِ. فَقَالَ لِي رَحِمَهُ اللَّهُ: آيَيْتَ إِلَّا مَيْلًا إِلَى الْمُعْتَرِزَةِ! ثُمَّ قَالَ:

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَكُونُوا يَذْهَبُونَ فِي الْخِلَافَةِ إِلَى أَنَّهَا مِنَ مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَنَّهَا جَارِيَةٌ مَجْرَى الْعِبَادَاتِ الشَّرْعِيَّةِ كَالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ؛ وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا يُجْرَوْنَهَا مَجْرَى الْأُمُورِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَ يَذْهَبُونَ لِهَذَا مِثْلَ تَأْمِيرِ الْأُمَرَاءِ وَ تَدْبِيرِ الْحُرُوبِ وَ سِيَّاسَةِ الرَّعِيَّةِ. وَ مَا كَانُوا يُبَالُونَ فِي أَمْثَالِ هَذَا مِنْ مُخَالَفَةِ نُصُوصِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ إِذَا رَأَوْا الْمَصْلِحَةَ فِي غَيْرِهَا.

أَلَا تَرَاهُ كَيْفَ نَصَّ عَلَى إِخْرَاجِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ فِي جَيْشِ أَسَامَةَ وَ لَمْ يَخْرُجَا لِمَا رَأَيَا أَنَّ فِي مَقَامِهِمَا مَصْلِحَةً لِلَّهِ وَ بِهِ وَ لِلْمِلَّةِ وَ حِفْظًا لِلْبَيْضَةِ وَ دَفْعًا لِلْفِتْنَةِ؟! وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ يُخَالَفُ وَ هُوَ حَيٌّ فِي أَمْثَالِ ذَلِكَ فَلَا يُنْكِرُهُ وَ لَا يَبْرِي بِهِ بَأْسًا.

أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ نَزَلَ فِي غَزَاةِ بَدْرٍ مُنْزِلًا عَلَى أَنْ يُحَارِبَ قُرَيْشًا فِيهِ فَخَالَفْتَهُ الْأَنْصَارُ... فَرَجَعَ إِلَى آرَائِهِمْ؟!!

... وَ قَدْ كَانَ قَالَ لِأَبِي هُرَيْرَةَ: أَخْرُجْ فَنَادِ فِي النَّاسِ: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا بِهَا قَلْبُهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ. فَخَرَجَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَأَخْبَرَ عُمَرَ بِذَلِكَ. فَدَفَعَهُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ! فَقَالَ: لَا تَقْلُهَا! فَإِنَّكَ إِنْ تَقْلُهَا يَتَكَلَّمُوا عَلَيْهَا وَ يَدْعُوا الْعَمَلَ...

وَ قَدْ أَطْبَقَتِ الصَّحَابَةُ إِطْبَاقًا وَاحِدًا عَلَى تَرْكِ كَثِيرٍ مِنَ النُّصُوصِ لَمَّا رَأَوْا الْمَصْلِحَةَ فِي ذَلِكَ. كَأِسْقَاطِهِمْ سَهْمَ ذَوِي الْقُرْبَى وَ إِسْقَاطِ سَهْمِ الْمُؤَلَّفَةِ

قُلُوبُهُمْ، وَ هَذَانِ الْأَمْرَانِ أُدْخِلُ فِي بَابِ الدِّينِ مِنْهُمَا فِي بَابِ الدُّنْيَا.
 وَقَدْ عَمِلُوا بِآرَائِهِمْ أُمُورًا لَمْ يَكُنْ لَهَا ذِكْرٌ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ... وَ عَمِلُوا فِي
 أَيَّامِ أَبِي بَكْرٍ بِرَأْيِهِمْ... وَ عَمِلُوا بِمُقْتَضَى مَا يَعْلَبُ فِي ظُنُونِهِمْ مِنَ الْمَصْلِحَةِ وَ
 لَمْ يَتَّقُوا مَعَ مَوَارِدِ النُّصُوصِ حَتَّى اقْتَدَى بِهِمُ الْفُقَهَاءُ مِنْ بَعْدُ فَجَحَّ كَثِيرٌ مِنْهُمْ
 الْقِيَاسَ عَلَى النُّصُوصِ حَتَّى اسْتَحَالَتِ الشَّرِيعَةُ، وَ صَارَ أَصْحَابُ الْقِيَاسِ
 أَصْحَابَ شَرِيعَةٍ جَدِيدَةٍ.

قَالَ النَّبِيُّ: وَ كَانَ أَكْثَرُ مَا يَعْمَلُونَ بِآرَائِهِمْ فِي مَا يَجْرِي مَجْرَى الْوَلَايَاتِ وَ
 التَّأْمِيرِ وَ التَّدْبِيرِ وَ تَقْرِيرِ قَوَاعِدِ الدَّوْلَةِ وَ مَا كَانُوا يَقِفُونَ مَعَ نُصُوصِ الرَّسُولِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَدْبِيرَاتِهِ إِذَا رَأَوْا الْمَصْلِحَةَ فِي خِلَافَتِهَا كَانُوا يُقَيِّدُونَ
 نُصُوصَهُ الْمَطْلَقَةَ بِقَيْدٍ غَيْرِ مَذْكُورٍ لَفْظًا وَ كَأَنَّهُمْ كَانُوا يَقْفَهُونَهُ مِنْ قَرَأَيْنِ
 أَحْوَالِهِ. وَ تَقْدِيرُ ذَلِكَ الْقَيْدِ: افْعَلُوا كَذَا إِنْ رَأَيْتُمُوهُ مَصْلِحَةً!!

ابن ابی الحدید می گوید: «من این اخباری را که دلالت بر خلافت بلافضل
 علی بن ابی طالب علیه السلام - که به روایت عمر بن خطاب است - می کند به
 نقیب، اباجعفر یحیی بن محمد عرضه داشتم و به او چنین گفتم: این اخبار تمامی
 دلالت بر نص و تصریح بر خلافت علی بن ابی طالب است، اما مطلبی که ذهن مرا
 بخود مشغول داشته اینست که: چگونه میتوان تصور نمود که صحابه رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم صریح فرمایش آنحضرت را منکر شوند و او را به کناری
 نهند؟ صریح کلامی که دلالت بر خلافت و امارت شخص معین و بخصوصی دارد.
 همچنانکه بعید می شماریم صحابه در احکام نماز و قبله و روزه در ماه رمضان و
 سایر احکام و شاخصه های دین دستکاری کنند.

أبا جعفر که خدای او را رحمت کند به من پاسخ داد: چنین می بینم که به
 جانب معتزله گرایش نموده ای! سپس در جواب سؤال من چنین ادامه داد:
 اعتقاد مردم در زمان گذشته اینطور نبود که خلافت از شاخص های دین و

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۰۱

مسائل غیر قابل تصرف و تغییر و تبدیل آن است، و آن را مانند عبادات چون نماز و روزه نمی‌پنداشتند؛ ولیکن آن را مانند سایر امور دنیوی و اجتماعی و رتق و فتق امور ظاهری خود بحساب می‌آوردند، و مبنای آنها در این مسأله همانند‌گزینش حاکم و امیر بر یک شهر و تدبیر امور جنگ و جدال و صلاح امور اجتماعی بود. و در این مورد مخالفت با رسول خدا را سهل می‌شمردند و باکی از اختلاف نظر و رأی خود با نص و تصریح رسول خدا نداشتند، و مصلحت جامعه را براساس تشخیص خود بر دستور و فرمان پیامبر مقدم می‌داشتند و کلام آنحضرت را به کناری نهاده بدان عمل نمی‌نمودند.

آیا نمی‌بینی که چگونه ابوبکر و عمر با دستور رسول خدا مبنی بر شرکت در لشکر اسامه مخالفت کردند و در آن شرکت نکردند؛ زیرا مصلحت خود را در مخالفت با این دستور پنداشتند؟! و خیال کردند که در اقامتشان در مدینه صلاح خدا و رسول خدا و امت اسلام قرار دارد؛ و بدین سبب موجب قوت و قدرت اسلام و دفع فتنه‌ها و فسادهای محتمل خواهند شد! و نظیر این مسأله در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اتفاق می‌افتاد، و مردم در بسیاری از موارد با آنحضرت مخالفت می‌کردند؛ درحالیکه آنحضرت بر ایشان سخت نمی‌گرفت و آنانرا توبیخ و تنبیه نمی‌نمود و چندان اشکال و مزاحمتی نیز بر این مسأله احساس نمی‌نمود.

آیا نمی‌دانی که رسول خدا در جنگ بدر در منزلی و جایگاهی فرود آمد تا از آنجا با لشکر کفر به دفاع برخیزد، درحالیکه انصار با او مخالفت کردند و آن جایگاه را مناسب برای جنگ ندیدند... و آن حضرت نیز در نتیجه به رأی و نظر آنان پاسخ مثبت داد و آنرا پذیرفت؟!

مورد دیگر اینکه روزی به ابی هریره فرمود: برو در میان مردم فریاد برآور: هر کسی که از روی اخلاص و اعتقاد و یقین شهادت به لا إله إلا الله بدهد داخل بهشت

خواهد شد. ابی هریره آمد و این مطلب را به گوش عمر رسانید. عمر چنان به سینه او زد که بروی زمین درافتاد و گفت: این مطلب راهرگز بر زبان میاور! زیرا اگر آنرا به مردم بگوئی بر این اعتقاد دلخوش و متکی خواهند شد و دیگر دست به عمل نیک و کار خوب نخواهند زد.

و در این مطلب جای شکّی نیست که تمامی صحابه رسول خدا متفقاً بسیاری از فرمایشات صریح و نصوص وارده از آن حضرت را کنار گذاشتند؛ زیرا مصلحت را در ترک عمل به آن یافتند. مانند اینکه سهم ذوی القربی و خویشان نزدیک رسول خدا را قطع نمودند (خمس را به ذریه پیامبر نپرداختند)؛ و همچنین سهم کفار و مشرکین را که در مجاورت بلاد اسلامی زندگی می‌کنند و دولت اسلام به جهت رفع کدورت و ائتلاف قلوب و در نتیجه جذب و تمایل آنان به سمت مکتب حق می‌پردازد قطع نمودند؛ در حالیکه مخالفت صحابه با این دو حکمی که از جانب پروردگار در قرآن کریم بدان تصریح شده است و دستور صریح پیامبر از انفاذ و اجرای آن صادر شده است و مربوط به امور دین است، مهمتر است از مسأله خلافت و امارت که مربوط به انتظام اجتماع و امور دنیوی است.

و همچنین به افکار و آرائی که اثری از آن در کتاب الهی و سنت پیامبر وجود نداشته است عمل می‌نمودند. و در ایام ابوبکر به رأی خود عمل می‌نمودند. و هر آنچه را به صلاح خود و جامعه تشخیص می‌دادند جامه عمل می‌پوشانیدند و بر آنچه از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصریح شده بود وقعی ننهاند؛ تا اینکه این سنت دامن فقهاء از آنان را نیز فراگرفت و مسأله خودرأیی و عمل به گمان و مصلحت اندیشی‌های بشری در احکام الهی و تکالیف دینی نیز سرایت نمود، و فقهاء با طرح مسأله قیاس و استحسان عملاً به مقابله و موضع‌گیری در قبال نصوص و احکام مصرّحه از ناحیه شرع در آمدند، و شریعت را از مجرای اصلی خود خارج و به صورتی واژگون و غیر از آنچه وارد شده بود در آوردند. و ارباب قیاس و گمان و

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۰۳

عمل به آن، شریعت جدیدی را بر این اساس پایه و بنا نهادند. سپس نقیب اباجعفر ادامه داد: و بیشترین مواردی که اینان با آراء و افکار و سلیقه‌های خود بر روی آن پای می‌فشرده‌اند، گرچه مخالف صریح با کتاب خدا و فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد، مسائل مربوط به تصدّی امور اجتماعی مردم و نصب امیر و حاکم و تدبیر امور اجتماعی و وضع و قرارداد قوانین مدنی و اجتماعی بود. و در این حال با فرمایشات و قوانین و نصوص وارد شده از جانب رسول اکرم کاری نداشتند زیرا مصلحت خود را در خلاف آن تشخیص می‌دادند. اینان کسانی بودند که تصریحات کلی و عامّ رسول خدا را که هیچگونه جا و محلّی برای تأویل و توجیه آن پیدا نمی‌شود با قیود و تبصره‌های من‌درآوردی که اثری از آنان در شرع وارد نشده است توجیه و تأویل و مقید می‌نمودند؛ تو گوئی اینان این قیود و تبصره‌ها را از قرائن و شواهد احوال استنباط می‌نمودند. و این چنین اشاعه می‌دادند:

در هر موردی که مصلحت را در نحوه و چگونگی یک حکمی یافتید بدون هیچ ملاحظه‌ای بدان عمل نمایید!!»

در اینجا ابن‌ابی‌الحدید با طرح این نکته و این سؤال و پاسخ از نقیب ابوجعفر دیگر آبرویی برای مخالفین تشیع و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السّلام باقی نمی‌گذارد.

اینک سؤال ما از این جناب نقیب ابوجعفر اینست:

اول: آیا اینکه شما می‌گوئید همه صحابه بر این موضوع اتفاق دارند که احکام صادره از رسول خدا را میتوان تغییر داد و بر مخالفت با نصوص و تصریحات آن حضرت در صورت تشخیص مصلحت برخاست، با حقائق تاریخی و شواهد موجود در تاریخ منطبق است؟!

آیا امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب از اصحاب رسول خدا نبود، و دیگران از

بزرگان صحابه مانند سلمان و اباذر و مقداد و عمّار و زبیر و طلحه و عبّاس و... از اصحاب نبودند؟! و آیا اصحاب رسول خدا در نزد شما فقط یک مشت رجّاله و آدمکش و منافق و بی حیثیت و بی دین بودند؟ آیا مالک بن نویره که از اصحاب بزرگ رسول خدا بود و او را به جرم نپرداختن زکوة به حکومت غاصب ابی بکر به قتل رساندند و بازن او زنا نمودند، داخل در صحابه نمی باشد؟ و فقط امثال خالد ابن ولید خونخوارزناکار - حتّی به اعتراف و اقرارش شخص عمر - از اصحاب می باشد؟! دوّم اینکه: آیا حکم خدا و رسول خدا به واقع نزدیکتر است یا حکم و رأی و اعتقاد مردم؟ و آیا خدا و رسول مصلحت جامعه را بهتر می دانند یا این مردم جاهل و کور و نادان، که هر روز حکمی را جعل و روز بعد با تبصره و لایحه ای آنرا اصلاح می نمایند.

سوّم: که از همه قبیح تر و وقیح تر و تهمت آشکاری است که این جناب نقیب به اسلام و مسلمین و شخص پیامبر اکرم می زند اینست که می گوید: ما از رسول خدا در اینگونه موارد هیچ مخالفتی مشاهده نکردیم و رسول خدا به مخالفت اصحاب توجّهی نمی نمود و آنرا امضاء می کرد!! واقعاً باید گفت که این از آن دروغهای شاخ دار و تحریف صریح تاریخ و انکار بتّی و حقیقی واقعیات و قلب وقایع است.

اینهمه که رسول خدا در موارد مختلفه از مخالفتهای امّتش سخن بمیان می آورد و از آن به زشتی و پستی و عناد و لجاج یاد می نمود پس چه شد؟! و آیا در همین مسأله شرکت در لشکر اسامه نفرمود: **لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ!** «خدا لعنت کند کسی را که از لشکر اسامه تخلف نماید!» در حالیکه ابوبکر و عمر تخلف کردند و در آن لشکر حاضر نگشتند.

۱- الملل و التحل، ج ۱، ص ۲۹؛ و شرح نهج البلاغه، لابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲؛ و شرح

حال اگر در یک مورد یا دو مورد رسول خدارأی بعضی را پذیرفته، دلیل این نمی‌شود که در هر مورد ولو اینکه امر صریح و اصرار و ابرام در آن داشته از عقیده خود دست بردارد و زمام امور را به دست این امت گیج و گنگ خود بسپارد. و مگر احکام و قوانین الهی ماست و خیار است که هر کسی بتواند به هر صورت آنرا درآورد یا به دور اندازد!

ولی در عین حال باید اعتراف نمود که جدائی مسأله دین از سیاست و حکم به افتراق بین آن دو حتّی در میان بسیاری از فائیلین به خلافت بلافضل امیر المؤمنین علیه السّلام متعارف و متداول بوده نسبت به این مسأله شکّ و تردید وجود داشته است؛ و قیام حضرت سید الشّهداء را که بر اساس ایجاد خلافت و حکومت و امارت اسلامی بود، صرف یک دفاع و محکومیت مظلوم قلمداد می‌نمایند و وظیفه امام را منحصر در بیان احکام و رفع مشکلات و معضلات روحی و شرعی جامعه می‌دانند.

گرچه در اینجا بیان نقیب ابو جعفر در الحاق استنباط احکام شرعی به مسأله اختیار در انتخاب حاکم و امیر و تدبیر امور اجتماعی سخنی بسیار سست و بی‌ارزش است، و سخیف‌تر از آن اعتراف به عدم ردّ و انکار از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در موارد مخالفت مردم با دستورات آن حضرت که قطعاً بر خلاف حقایق تاریخی و واقعیت خارجی می‌باشد، ولی ناگفته نماند که بیان او در باب اختیار تصدّی حکومت و انتخاب خلافت به عنوان یک سنّت سیّئه مستمرّه کما کان در طول ادوار تاریخ خود را مطرح نموده است؛ و حتّی ورود در مسائل سیاسی و تصدّی مناصب حکومتی را بسیاری دون شأن و منزلت یک عالم دینی و جدای از قوانین و احکام شرعی دانسته، و مربوط به گروهی خاصّ از افرادی که صرفاً همّ و غمّ آنها دخالت و تصرّف در امور سیاسی و اجتماعی افراد است می‌دانند، درحالی‌که تمامی آنان شیعه و پیرو مکتب اهل بیت علیهم السّلام می‌باشند. و در این زمینه وقایع و حکایات و شواهد بسیاری الی ما شاء الله موجود می‌باشد.

تاریخ نشان داده است در هر زمان که عالمی دینی زمام امور حکومتی جامعه‌ای را به عهده گرفته است، مخالفین او با همین حربه و دلیل به مخالفت و ستیز با او برخاسته‌اند.

فلهذا نمی‌توان افرادی از عامّه را که نه تنها با مکتب و مرام ائمه معصومین علیهم السّلام سر ستیز و ناسازگاری ندارند و ولایت آنها و مقام آنان را قبول داشته، ولی اداره حکومت و تصدّی خلافت را در شأن و منزلت آنان و از امور توقیفیه و منزل من عند الله نمی‌دانند، از مکتب اهل بیت جدا فرض نموده و آنانرا بکناری نهاد.

امروزه بسیاری جدّاً معتقدند که در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام تصدّی مناصب حکومتی باید از حدود و اختیارات و اعمال نفوذ فقیه و مجتهد جامع الشرائط بدور باشد؛ بر این مسأله استدلالاتی هم دارند و به سختی پای در انکار و نفی آن می‌فشارند، بخصوص با توجه به روایاتی هم که در این زمینه کم و بیش وارد شده است. طبعاً این مسأله در زمان سابق از شدّت و حدّت بیشتری برخوردار بود. بنابراین معلوم نیست این عدّه از افرادی که فعلاً ابن ابی الحدید و نظائر او را قطعاً از اهل تسنّن و مخالف با طریق و مکتب اهل بیت علیهم السّلام می‌دانند و صرفاً بخاطر بعضی از مدح‌ها نسبت به خلفای ثلاثه او را از حوزه تشیع و انتساب به حریم ولایت طرد و نفی می‌نمایند، خود اگر در همان زمان‌ها زندگی می‌کردند و با شرائط همان روزگار حیات خود را سپری می‌نمودند، به عقاید و مبانی او معتقد نمی‌شدند، و اعتقاد به خلافت خلفای جور و غاصب حکومت حقّه مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام پیدا نمی‌نمودند؟!

حال این شخص با توجّه به این هجوئیاتی که درباره ابوبکر و عمر دارد و با توجّه به عقائدی که درباره امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه صلوات الله و صلوات الملائکه و المرسلین دارد ما باید او را به شیعه و تشیع نزدیکتر بدانیم یا به تسنّن و خلاف مسیر و طریق اهل بیت؟

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۰۷

مختصر سخن آنکه: جمعی کثیر از علماء و بزرگانی که بواسطه مدح و ثنای اندک خلفای ثلاث، آنهم در دوران سلطه حکام سنّی و معاند اهل بیت و شدّت و کوران خفقان و تقیّه، بعضی ایشان را از زمره اهل سنّت و عامّه می‌پندارند، قطعاً از زمره شیعیان و پیروان مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌باشند.

و از این جمله باید از حکیم الهی و عارف ربّانی نابغه وادی توحید و معرفت مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی) نام برد. این مرد بزرگ و رجل الهی که انصافاً در حقّ او ظلمها و ستمها و نسبتهای ناروائی از دوست و دشمن زده شده است، باید او را از زمره شیعیان خُلص و حقیقی مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام بحساب آورد. آیا مولانا را با اشعار او درباره عید غدیر و انتصاب حضرت مولی الموالی به ولایت حقّه حقیقیّه الهیّه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم باید سنّی فرض نمود؟! در آنجا که می‌گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد
گفت هر کس را منم مولی و دوست ابن عمّ من علی مولای اوست
کیست مولی آنکه آزادت کند بند رقیّت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنانرا ز انبیاء آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید^۱
ما کدام فرد سنّی را پیدا می‌کنیم که از واقعه غدیر اینچنین حکایت نماید و
ولایت رسول خدا را بر امیرالمؤمنین علیه السّلام منطبق و ساری بدانند؟! و یا در
مقام تعریف از صفات و ملکات مولی اینچنین داد سخن بدهد:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت

۱- مثنوی مولوی، خط میرخانی، دفتر ششم، ص ۶۴۱، سطر آخر، و ص ۶۴۲ از سطر ۱.

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
 او خدو انداخت بر روئی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه
 در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی
 گفت بر من تیغ تیز افراستی از چه افکندی مرا بگذاستی
 در شجاعت شیر ربّانیستی در مروّت خود که داند کیستی؟^۱
 ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای
 تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
 بازگو دانم که این اسرار هوست زآنکه بی شمشیر کشتن کار اوست^۲
 و در ادامه از خلافت ابی‌بکر به سوء القضاء و از خلافت امیرالمؤمنین
 علیه السّلام به حسن القضاء یاد می‌کند:

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوء القضاء حسن القضاء
 چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
 باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما له کفواً احد^۳
 آیا کسی که خلافت ابوبکر را سوء القضاء یعنی قضای ناموزون و ناپسند الهی
 می‌داند او سنی است؟! و یا کسی که یک چنین غزلی درباره آنحضرت می‌سراید
 می‌توان حتی تصوّر و احتمال تسنّن را به او داد؟!
 تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

۱- همان مصدر، دفتر اول، ص ۹۷ از سطر ۱۰.

۲- همان مصدر، دفتر اول، ص ۹۸، سطر ۱ و ۲.

۳- همان مصدر، سطر ۷ و ۱۰ و ۱۱.

مسجد ملائک که شد آدم ز علی شد
آدم چو یکی قبله و مسجد علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادريس
هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس
هم صالح پیغمبر و داود علی بود
آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس
در خوان جهان پنجه نیالود علی بود
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
آن عارف سجّاد که خاک درش از قدر
از کنگره عرش بر افزود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام
تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن قلعه گشائی که در قلعه خیبر
برکند بیک حمله و بگشود علی بود
چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم
از روی یقین در همه موجود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست
تا هست علی باشد و تا بود علی بود

سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان

شمس الحق تبریز که بنمود علی بود^۱

و یا اینکه در جای دیگر چنین گوید:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه

زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله

یک ممکن و این همه صفات واجب

لا حول و لا قوّة الا بالله^۲

آیا هیچ عاقلی ممکن است نظری به این اشعار بیاندازد و مولانا را شیعی فرض ننماید؟ و اگر باز در مقام توجیه و تأویل برآید این نیست جز جحد و انکار و مکابره و اصرار بر باطل و محق حقّ و محو فضیلت.

بر همین اساس است انظار بزرگان از اهل معرفت و درایت امثال فخر الطائفه مرحوم شیخ بهائی - رحمة الله علیه - نسبت به اینگونه افراد.

مرحوم شیخ بهائی در مقام تعریف و تمجید از کمالات و مراتب مولانا و کتاب محیر العقول «مثنوی» او چنین گوید:

من نمی‌گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی او چو قرآن مُدَلّ هادی بعضی و بعضی را مُضَلّ

آخر این مرد بزرگ که حقاً باید برای او سهمی عظیم در تشیع ملت ایران بالاخص، و سایر امکنه و بقاع قائل شد، و به جهت همین منظور با پدر بزرگوار خود از لبنان به سوی ایران حرکت نمود و در تثبیت انقلاب فرهنگی ایران و ایرانیان به سوی فرهنگ تشیع و گرایش به اهل بیت علیهم السّلام نقش عظیمی را ایفاء نمود، چگونه ممکن است از یک فرد سنّی و مخالف اهل بیت اینگونه تمجید بنماید. مگر

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۱۱

امثال این بزرگان اشعار او را در «مثنوی» که درباره مدح و ثنای خلفای ثلاث است نخوانده بودند؟! چطور شد که آنها با وجود مطالعه و قرائت این مطالب باز او را شیعی و پیرو مکتب اهل بیت، و دیگران بواسطه این اشعار او را در زمره اهل سنت و جماعت و بدور از تبری که از اصول اعتقادی مکتب اهل بیت است می دانند؟! دیگر تبری چه می خواهد باشد! با این اشعاری که از مولانا در مورد خلفاء جور بیان شد و یا درباره یزید که جمیع اهل سنت نسبت به او به دیده احترام می نگرند و او را خلیفه مسلمین پنداشته جرأت تقبیح و تفضیح او را به خود نمی دهند؛ در آنجا که گوید:

روز عاشورا همه اهل حلب	باب انطاکیه اندر تا به شب
گرد آید مرد و زن جمعی عظیم	ماتم آن خاندان دارد مقیم
تا به شب نوحه کنند اندر بُکاء	شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلمها و امتهان	کز یزید و شمر دید آن خاندان ^۱

داستان مولانا جلال الدین محمد رومی از جهت قاطعیّت در تشیع وی درست مانند حکایت عارف کامل شیخ فرید الدین عطار نیشابوری می باشد؛ و از این جهت باید گفت: همان ظلم و ستمی که بر مولانا رفته، بر او نیز روا داشتند و با وجود تصریح بر امامت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام و اولاد او علیهم السّلام او را در زمره اهل سنت و مخالف با مکتب و طریق اهل بیت بحساب می آورند.

وی در کتاب «الهی نامه» خود پس از ذکر مناقب و مدائحی برای خلفای ثلاثه به امیرالمؤمنین علیه السّلام که می رسد چنین گوید:

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۱۳

این مرد بزرگ که حَقّاً باید او را ابرمرد میدان توحید و معرفت و ولایت و تشیع و عرفان و شهود دانست، از جمله بزرگانی است که از دست قلم و بیان ناموزون خلقی عدید چه ستمها و جفاها و بی حرمتی‌ها بر او نرفته است، و سپاس زحمات او به ناسپاسی‌هایی تبدیل نگشته است! و جایگاه او را در عالم علم و عرفان تا به چه درجه در هبوط و حضيض قرار نداده‌اند!

گروهی او را مشرک و دسته‌ای حتی بدتر از آن؛ و آن کسانی که نخواستند آن تعبیرات بسیار زشت و زنده و بدور از تعقل و درایت را در حقّ او روا دارند، او را متهّم به تسنّن و انعزال از مکتب و متابعت اهل بیت علیهم السّلام نموده‌اند. غافل از اینکه اگر در کلام او بر فرض صحّت انتساب و عدم امکان توجیه به وجه صحیح و استوار مطلبی دالّ بر گرایش و میل به تسنّن وجود داشته باشد، تصریحاتی که حاکی از انتحال او به مذهب تشیع است او را از هر گونه اّتهام و نسبت ناشایست و انحراف مصون و محفوظ می‌دارد.

از جمله نصوصی که دالّ بر اعتقاد راسخ او به مذهب تشیع و اهل بیت است، مطلبی است که در «فتوحات» راجع به ظهور حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه بیان می‌کند.

مرحوم شیخ بهائی - رضوان الله علیه - در کتاب «اربعین» خود در ضمن شرح حدیث سی و شش چنین گوید:

خَاتِمَةٌ: إِنَّهُ لِيُعْجِبُنِي كَلَامٌ فِي هَذَا الْمَقَامِ لِلشَّيْخِ الْعَارِفِ الْكَامِلِ الشَّيْخِ مُحَبِّي
الدِّينِ بْنِ عَرَبِيٍّ، أَوْرَدَهُ فِي كِتَابِ «الْفَتْوحَاتِ الْمَكِّيَّةِ». قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي
الْبَابِ الثَّلَاثِمِائَةِ وَالسِّتِّ وَالسِّتِّينَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ:

إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ مِنْ عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ وُلْدِ
فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، يُوَاطِي اسْمُهُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ، جَدُّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يَشْبَهُهُ

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْخَلْقِ - بفتح الخاء - وَ يُنَزَّلُ عَنْهُ
فِي الْخَلْقِ - بضم الخاء - ۱

مرحوم شیخ بهائی - اعلی الله مقامه - می گوید:

«تتمه سخن اینکه: از کلامی که از محیی الدین عربی عارف بزرگوار و کامل مشاهده نمودم بسیار در تعجب و تحسین قرار گرفتم. ایشان در کتاب «فتوحات» باب سیصد و شصت و شش می گوید:

به تحقیق که از جانب خدای متعال خلیفه و جانشینی است از صلب و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزی ظهور و خروج خواهد نمود؛ این خلیفه از فرزندان فاطمه زهراء سلام الله علیها می باشد. اسم او همانند اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. جدّ ایشان حسین بن علیّ علیهما السلام می باشد؛ و بین رکن و مقام مردم با او بیعت می نمایند. از نظر خلقت جسمانی شبیه و مانند رسول خداست و از نظر اخلاق و صفات و ملکات روحی نُزول همان خلق و ملکات جدّش رسول خدا می باشد.»

در این بیان اگر دقت شود مشخص می شود که ایشان صریحاً به معتقدات شیعه و مبانی آن اعتراف نموده است. اولاً می گوید: او خلیفه خدا در روی زمین است، و به این مطلب فقط شیعه تفوّه می نماید؛ زیرا گرچه اهل تسنّن نیز در باب ظهور حضرت روایاتی بسیار در کتب خود ذکر می کنند ولی به عنوان خلیفه و جانشین نیست، بلکه می گویند از نسل رسول خدا فردی ظهور خواهد نمود.

دوّم اینکه: جدّ او را حضرت سیدالشهداء علیه السّلام می داند؛ در حالیکه سنّی ها آن حضرت را از نسل حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام می دانند. و نکته قابل توجه و تأسّف اینکه: در «فتوحات» طبع بولاق و غیره که در مصر و غیره

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۱۵

به طبع رسیده است همگی «یاء» را از حسین برداشته و بجای آن حسن نوشته‌اند؛ زیرا اهل تسنن معتقدند که مهدی موعود از نسل امام حسن علیه السلام است نه از نسل سیدالشهداء. و این کار از جمله زشت‌ترین و قبیح‌ترین کاری است که یک جامعه فرهنگی می‌تواند به عالم اندیشه و معرفت و فرهنگ روا دارد.

و قبیح‌تر از این تحریف، تحریفی است که حتی در نسخ خطی «فتوحات مکیه» قبل از طبع آن واقع شده است. و دلیل بر این مطلب کلام شیخ عبدالوهاب شعرانی متوفای سنه ۹۷۳ است که در جلد دوم کتاب «یواقیت و جواهر» خود، در صفحه ۱۴۵، طبع دوم جامع ازهر مصر، سنه ۱۳۰۷ هجری عبارت محیی الدین را در «فتوحات» بدین گونه بیان می‌کند:

وَ عِبَارَةُ الشَّيْخِ مُحْيِي الدِّينِ فِي الْبَابِ السَّادِسِ وَ السَّتِّينِ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ مِنْ «الْفَتْوحَاتِ»: وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لَكِنْ لَا يَخْرُجُ حَتَّى تَمْتَلِي الْأَرْضُ جَوْزًا وَ ظُلْمًا فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ طَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَ ذَلِكَ الْخَلِيفَةُ؛ وَ هُوَ مِنْ عَتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ ءَالِهِ) وَ سَلَّمَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، جَدُّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ وَالِدُهُ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ ابْنُ الْإِمَامِ عَلِيِّ النَّقِيِّ (بِالْتَوَانِ) ابْنِ مُحَمَّدٍ التَّقِيُّ (بِالْتَاءِ) ابْنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ الرِّضَا ابْنِ الْإِمَامِ مُوسَى الْكَاطِمِ ابْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ ابْنِ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ ابْنِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ ابْنِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ ابْنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. يُوْاطَى اسْمُهُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ ءَالِهِ) وَ سَلَّمَ، يُبَايِعُهُ الْمُسْلِمُونَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، يَشَبَّهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ فِي الْخَلْقِ يَفْتَحُ الْخَاءَ، وَ يَنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخَلْقِ بِضَمِّهَا.

«و عبارت شیخ محیی الدین در باب سیصد و شصت و شش از «فتوحات»

چنین است:

بدانید ای گروه مردمان که در خروج و ظهور مهدی علیه السّلام هیچ جای شک و شبهه‌ای وجود ندارد؛ لیکن پس از اینکه ظلم و ستم تمامی سطح زمین را فراگرفت ظهور می‌نماید؛ پس با ظهور خود کره زمین را به عدل و داد باز خواهد گرداند. و اگر یک‌روز از عمر این کره خاکی باقی نمانده باشد، خدای متعال آنقدر آن‌روز را طولانی خواهد نمود تا اینکه حضرت مهدی ظهور نماید. و اوست خلیفه خدا در روی زمین که از عترت و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه رضی الله عنها می‌باشد. جدّ او حسین بن علی بن ابی طالب است، و پدر او (امام) حسن عسکری فرزند امام علی نقی فرزند امام محمد تقی فرزند امام علی بن موسی الرضا فرزند امام موسی بن جعفر فرزند امام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر فرزند امام زین العابدین علی فرزند امام حسین فرزند امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌باشد. اسم او مانند اسم رسول خداست. مردم مسلمان بین رکن و مقام با او بیعت می‌نمایند. از نظر خلقت جسمانی شبیه خلقت رسول خداست و از نقطه نظر اخلاق و ملکات روحی گویی نزول همان روحيات و اخلاق رسول خداست در وجود او.»

در اینجا نیز جناب محیی الدین تصریح به امامت ائمه اثنی عشر علیهم السّلام نموده است.

و ثالثاً: همه اهل تسنن از آنهایی که قائل به خروج و ظهور آنحضرت می‌باشند معتقدند که آنحضرت وجود خارجی ندارد و فقط در زمان ظهور متولد خواهد شد؛ درحالیکه ایشان تصریح دارد بر اینکه پدر او حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام می‌باشد. و حتی در موارد عدیده‌ای از «فتوحات» تصریح دارد که به خدمت آنحضرت شرفیاب شده است و کسب فیض نموده است.

از جمله در «فتوحات» آخر باب بیست و چهارم، از طبع مصر، ج ۱، ص ۲۴۰

چنین گوید:

و لِلْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ الْمَخْصُوصَةِ بِهَذَا الشَّرْعِ الْمُنَزَّلِ عَلَى مُحَمَّدٍ خَتْمٌ خَاصٌّ هُوَ الْمَهْدِيُّ. وَ هُوَ فِي الرَّثْبَةِ دُونَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَوْنِهِ رَسُولًا. وَقَدْ وُلِدَ فِي زَمَانِنَا وَ رَأَيْتُهُ أَيْضًا وَ اجْتَمَعْتُ بِهِ وَ رَأَيْتُ الْعَلَامَةَ الْخَتْمِيَّةَ الَّتِي فِيهِ. فَلَا وَ لِي بَعْدَهُ إِلَّا وَ هُوَ رَاجِعٌ إِلَيْهِ، كَمَا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَءَالِهِ) وَ سَلَّمَ إِلَّا وَ هُوَ رَاجِعٌ إِلَيْهِ كَعَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَزَلَ. فَنِسْبَةُ كُلِّ وَ لِي يَكُونُ بَعْدَ هَذَا الْخَتْمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نِسْبَةُ كُلِّ نَبِيٍّ يَكُونُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي النَّبُوَّةِ كَالْيَاسِ وَ عَيْسَى وَ الْخَضِرِ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ...

«و برای ولایت محمدیه که اختصاص به شرع و دین رسول اکرم دارد، اختتام و انتهائی است و ختم و انتهاء او به مهدی (علیه السلام) می باشد. و او در رتبه پائین تر از عیسی است، زیرا عیسی پیامبر است و او نیست. و او در زمان ما موجود می باشد و من او را زیارت نموده ام و با او هم صحبت شده ام و علامت ختمیت (که در پشت کتف او می باشد) را زیارت کرده ام. پس دیگر پس از او ولیی نخواهد آمد الا اینکه منتسب و مستند به او خواهد بود. همچنانکه هر پیامبری که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد منتسب به شریعت و دیانت رسول خدا خواهد بود؛ مانند حضرت عیسی علیه السلام وقتی که به زمین باز گردد. پس جمیع اولیاء که پس از او تاروز قیامت بیایند همه به او منسوب و در تحت ولایت او قرار خواهند داشت، همچنانکه نسبت انبیائی که پس از پیامبر اکرم زنده و دارای حیات مادی و زندگانی دنیوی می باشند به آن حضرت می باشند و در تحت شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارند، مانند: حضرت الیاس و خضر و عیسی در این امت.»

البته ناگفته نماند که در بسیاری از طبعها لفظ مهدی را از عبارت حذف

نموده اند.

و در باب هفتاد و سوم در پاسخ سؤال سیزدهم چنین گوید:

وَأَمَّا خَتَمُ الْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ فَهِيَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ، مِنْ أَكْرَمِهَا أَصْلًا وَبَدَأًا وَهُوَ فِي زَمَانِنَا الْيَوْمَ مَوْجُودٌ. عَرَفْتُ بِهِ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، وَرَأَيْتُ الْعَلَامَةَ الَّتِي قَدْ أَخْفَاهَا الْحَقُّ فِيهِ عَنْ عِيُونِ عِبَادِهِ؛ وَكَشَفَهَا لِي بِمَدِينَةِ فَاسٍ حَتَّى رَأَيْتُ خَاتَمَ الْوَلَايَةِ مِنْهُ وَهُوَ خَاتَمُ النَّبُوءَةِ الْمُطْلَقَةِ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ. وَقَدْ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِأَهْلِ الْإِنْكَارِ عَلَيْهِ فِيمَا يَتَحَقَّقُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ. وَكَمَا أَنَّ اللَّهَ خَتَمَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نُبُوءَةَ الشَّرَائِعِ، كَذَلِكَ خَتَمَ اللَّهُ بِالْخَتَمِ الْمُحَمَّدِيِّ الْوَلَايَةَ الَّتِي تَحْضُلُ مِنَ الْإِزْثِ الْمُحَمَّدِيِّ، لَا الَّتِي تَحْضُلُ مِنْ سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ.^۱

«و اما اختتام ولایت محمدیه، پس برای فردی از عرب است؛ از بهترین و پاکترین نسلهای عرب از جهت اصل و فرع، و آنشخص فعلاً در زمان ما موجود می باشد. من او را در سال ۵۹۵ زیارت کردم و علامتی را که خدای متعال در بدن او قرار داده است و آنرا از چشم سایر بندگان مخفی نگاه داشته رؤیت نمودم. آن شخص علامت ختمیت را در شهر فاس به من نمایانید؛ علامتی که عبارت از مهر نبوت مطلقه است (و در بدن رسول خدا نیز موجود بوده است) در حالیکه بسیاری از مردم از این مطلب اطلاعی ندارند.

خدای متعال او را به مردمی که او را انکار می کنند مبتلا نموده است (مردم وجود آنحضرت را انکار می نمایند و طول حیات و زندگی را برای او بعید می شمردند) و حقیقت و واقعیتی را که در سر او و در ضمیر او به ودیعه نهاده شده است قبول ندارند. و همانطور که پروردگار نبوت شرایع گذشته را به نبوت رسول اکرم ختم نمود، همانطور ختم ولایت محمدی را به ولایت او انجام رسانید؛ و این ولایت ولایتی است که از ورثه ولایت پیامبر اکرم (که همان ائمه معصومین علیهم السلام باشند) یکی پس از دیگری

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۱۹

محقق گشته تا به وجود آن حضرت انتقال یافته است. و این ولایت غیر از ولایتی است که از پیامبری به پیامبر بعدی خود منتقل خواهد شد؛ زیرا آن ولایت ولایت رسالت و پیامبری است و این ولایت ولایت خاص در شریعت محمدی است.»

و از جمله در مقام اثبات وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در زمان خود و ازمنه بعد در باب بیست و نهم از «فتوحات مکّیه» چنین آورده است.

اعْلَمُ أَيْدِكَ اللَّهُ! أَنَا رُوِينَا مِنْ حَدِيثِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ (ءِآلِهِ) وَ سَلَّمَ قَالَ: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ»^۱.

«بدان که خدای تو را تأیید کند! که برای ما از جانب جعفر بن محمد الصادق روایت کرده‌اند که او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب و او از رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم روایت نمود که فرمود: ولی و صاحب اختیار هر قوم باید از میان آن قوم باشد؛ یعنی باید در زمان مردم وجود داشته باشد.»
این عبارت تصریح دارد بر اینکه آنحضرت زنده و دارای همین حیات و زندگانی ظاهری و عادی می‌باشد.

مطلب دیگر که باید جدّاً روی آن تأمل و دقت شود تعریف و مدح و تحسین بسیاری از بزرگان و مفاخر عالم تشیع نسبت به جناب محیی الدین عربی است؛ که از جمله قاضی نور الله شوشتری در «مجالس المؤمنین» او را قطعاً از زمره شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌شمارد؛ فردی که در راه اعتلای مکتب تشیع و احقاق حقایق دین حنیف جان خود را فدا نمود و گروهی متعصب و معاند سنی به جرم تشیع او را با

تازیانه‌های خاردار آنقدر زدند تا تمامی جسم و بدن او تکه تکه شد و در هم آمیخت.^۱
 مرحوم ملا سید صالح موسوی خلخالی - قلّس سره - در مقدمه کتاب «شرح مناقب» از افرادی که پای در اثبات تشیع محیی الدین می فشارند، مانند: مرحوم ابن فهد حلّی و شیخ بهائی و مجلسی اول و قاضی نور الله شوشتری و غیره نام می برد.^۲
 مرحوم صدرالمتألهین شیرازی از مفاخر عالم تشیع و عرفان در مقدمه «اسفار» راجع به رجوع و احاله امور به مصادر وحی و تشریح و منابع حیات الهی و نوامیس عالم وجود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام می فرماید:
 وَ اِنِّی لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ کَثِیْرًا مِّمَّا ضَیَّعْتُ شَطْرًا مِنْ عُمْرِیْ فِی تَتَبُعِ اِرْآءِ الْمُتَفَلْسِفَةِ
 وَ الْمُجَادِلِیْنَ مِنْ اَهْلِ الْکَلَامِ، وَ تَدْفِیْقَاتِهِمْ وَ تَعَلُّمِ جُرُبْرَتِهِمْ فِی الْقَوْلِ وَ تَفْنِیْنِهِمْ
 فِی الْبُحْثِ، حَتّٰی تَبَیَّنَ لِیْ اٰخِرَ الْاَمْرِ بِنُوْرِ الْاِیْمَانِ وَ تَاٰیِیْدِ اللّٰهِ الْمَنَّانِ: اَنْ
 قِیَاسَهُمْ عَقِیْمٌ، وَ صِرَاطُهُمْ غَیْرُ مُسْتَقِیْمٍ؛ فَالْقَیْنَا زِمَامَ اَمْرِنَا اِلَیْهِ وَ اِلَیْ رَسُوْلِهِ
 التَّنْذِیْرِ الْمُنْذِرِ. فَکُلُّ مَا بَلَّغْنَا مِنْهُ اٰمَنَّا بِهٖ وَ صَدَّقْنَا، وَ لَمْ نَحْتَلْ اَنْ نُحْیِلَ لَهُ
 وَجْهًا عَقْلًا وَّ مَسْلَکًا بَحْثًا؛ بَلِ اِقْتَدَيْنَا بِهٖدَا، وَ اَنْتَهٰیْنَا بِنَهٰیهِ، اِمْتِثَالًا لِقَوْلِهِ تَعَالٰی:
 ﴿مَا اَتَاکُمْ الرَّسُوْلُ فَاْخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهٖ فَانْتَهُوْا﴾^۳، حَتّٰی فَتَحَ اللّٰهُ عَلٰی قَلْبِنَا
 مَا فَتَحَ، فَافْلَحَ بِبَرَکَةِ مُتَابَعَتِهِ وَ اَنْجَحَ.^۴

ایشان می فرماید: «من از اینکه مدتی بسیار از عمر خود را صرف کنکاش و ارزیابی و تحقیق نظرات و آراء مدعیان به فلسفه و حکمت و اهل کلام گذراندم بسیار نادم و به جانب پروردگار توبه و استغفار می کنم؛ واز اینکه عمر خود را به

۱ - مجالس المؤمنین، ج ۲، از ص ۶۱ به بعد.

۲ - شرح مناقب، محیی الدین ابن عربی، طبع دارالخلافة طهران، رمضان المبارک سنة ۱۳۲۲، ص ۲۴.

۳ - سوره الحشر (۵۹) قسمتی از آیه ۷.

۴ - الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۱.

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۲۱

موشکافی در آن مطالب و یادگیری طریقه بحث و جدل و تقریر مباحث گذراندم پشیمانم. تا اینکه بالأخره در نهایت امر بتوفیق ربّانی و بارقه نور ایمان و تأییدات خدای مَنان دریافتم که: روش آنان در بیان مسائل و وصول به عقاید عقیم و راه آنها غیر مستقیم می باشد. از این رو زمام امور خود را به دست پروردگار و پیامبر بشیر و نذیر او سپردیم و او را بر همه اعمال و کردار و نیات و افکار خود حاکم و صاحب اختیار گردانیدیم. پس هرچه از رسول او بما رسید به آن ایمان آورده و تصدیق نمودیم و دیگر به فکر توجیه و تأویل آن برنیامدیم، و عقل خود را جهت تفسیر به رأی آن بکار نگرفتیم؛ بلکه هدایت او را مقتدای خود شمردیم و نهی او را گردن نهادیم. زیرا خدای متعال می فرماید: (هر آنچه را که پیامبر ما به شما داد بپذیرید و از هر چه بیم داشت پرهیز کنید). تا اینکه در نتیجه متابعت از خدای مَنان و رسول او دریچه های معرفت بر قلب ما گشوده شد، و بواسطه برکت و پیروی از مکتب اهل بیت وحی به رستگاری و نجات دست یافتیم.»

با توجه به مطالب فوق عالمی به این گرانقدری که پرداختن به فنون مدعیان حکمت و اهل کلام و اتخاذ روش و ممشای آنان را موجب تضييع عمر و اتلاف وقت و خسران و حرمان از نعمت حیات الهی می داند، و وفود به حرم و حریم و عتبه اهل بیت عصمت و طهارت را تنها راه سعادت و فلاح و نجات ابدی می شمارد، چگونه از شخصیتی مانند محیی الدین عربی در جای جای کتاب نفیس و عالیقدر خود «اسفار اربعه» و غیره به عظمت و جلالت قدر یاد می کند!

ایشان در «اسفار» در باب علّت و معلول چنین می فرماید:

فَقَوْلُ بَعْضِ الْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُشْفِ وَالْيَقِينِ: أَنَّ الْأَهْيَاتِ الْمُعَبَّرِ عَنْهُمْ
بِالْأَعْيَانِ الثَّابِتَةِ لَمْ يَظْهَرْ ذَوَاتُهَا وَ لَا يَظْهَرُ أَبَدًا، وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ أَحْكَامُهَا وَ

أَوْصَافُهَا وَ مَا شَمَّتْ وَ لَا تَشْمُ رَآئِحَةَ الْوُجُودِ أَصْلًا، مَعْنَاهُ مَا قَرَّرْنَا^۱.

«پس کلام بعضی از محققین از اهل مکاشفات و یقین که معتقدند: ماهیات که از آنان به اعیان ثابتہ تعبیر می شود هیچگاه ذات آنها بنحو استقلال وجود و تحقق خارجی نیافته است، بلکه آنچه از آنها مشهود و مکشوف است آثار و احکامی است که حکایت از آن حقیقت و ذات خواهد کرد، یعنی حقیقت اعیان ثابتہ عبارت است از حقیقت که همان وجود بحت و بسیط و لا اسم و لا رسم که ظهورات و آثار و احکامی از آن به شکل و شمایل یک ماهیت و ذاتی در خارج تجلی و تلائم می نماید، و الا خود آن ماهیت و آن ذات هیچ وجود مستقلی که واجد هویت استقلالیه باشد ندارد، (كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ وَهَمٌّ أَوْ خِيَالٌ أَوْ عُكُوسٌ فِي السَّمَايَا أَوْ ظِلَالٌ)^۲ با این مطلب ما کاملاً هماهنگی و وحدت دارد.»

غرض اینکه مرحوم صدرالمتألهین چگونه از جناب این عارف نامدار و محقق عالمقدار به اصحاب کشف و یقین یاد می کند! یعنی فردی که در مبانی اعتقادی به مرتبه و مرحله یقین دست یافته است. آخر چگونه متصور است که فردی همچون صدرالمتألهین با این وسعت علم و تضرع بر مبانی تشیع و فکر ثاقب و عمیق خود، و آن محبت و وله و شیدائی نسبت به اهل بیت عصمت علیهم السلام اینگونه از یک آدم سنی مذهب معاند و ملحد به اعتقاد صاحب «روضات الجنات» تعریف و تمجید نماید؟

و یاد ر باب وجود ذهنی؛ ج ۱، ص ۲۶۶ می گوید:

وَ يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا قَالَهُ الشَّيْخُ الْأَجَلِيلُ مُحْيِي الدِّينِ الْعَرَبِيُّ الْأَنْدَلُسِيُّ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ - فِي كِتَابِ «فُصُوصِ الْحِكَمِ».

۱ - الحکمة المتعالیة، المرحلة السادسة فی العلة و المعلول، طبع حروفی، ج ۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲ - نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، جامی، ص ۱۸۱.

مجلس هشتم: تلقی مسلمین صدر اسلام از خلافت و وصایت؛ و جدائی دین از سیاست ۳۲۳

«و این کلام را فرمایش جناب شیخ و عالم بزرگوار محیی الدین عربی اندلسی - خدای متعال ضمیر او را مقدّس گرداند - در کتاب «فصوص الحکم» تأیید می‌نماید.» و همینطور در جاهای دیگر.

حال باید سؤال کرد: به چه دلیل صاحب «روضات الجنّات» با عباراتی موهن و وقیح اعتقاد بزرگانی از امثال صدر المتألهین را نسبت به جناب محیی الدین به تصویر می‌کشد؟

ایشان در جلد ۴ طبع سنگی کتاب «روضات الجنّات» ص ۱۹۳ تا ص ۱۹۶ مطالبی دارد؛ من جمله آنکه:

نَعَمْ فِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ جَمَاعَةٌ عَلِيَّةٌ يَنْظُرُونَ دَائِمًا إِلَى أَمْثَالِ هَؤُلَاءِ الْمَلَاحِدَةِ بَعِيْنٍ وَاحِدَةٍ، مِثْلُ ابْنِ فَهْدِ الْحَلِيِّ، وَ شَيْخِنَا الْبُهَائِيِّ، مَوْلَانَا مُحْسِنِ الْكَاشِيِّ، وَ الْمَوْلَى مُحَمَّدَ تَقِيَّ الْمَجْلِسِيِّ، وَ الْقَاضِي نُوْرِ اللهِ التُّسْتَرِيِّ وَ لَا سِيْمَا الْمُتَأَخَّرِ مِنْهُمْ الْمُلَقَّبِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بِـ «شِيعَةِ تَرَاشِ».

«آری در میان این طائفه عظیم و گسترده از فقهای شیعه جماعتی هستند جدا و برکنار که پیوسته به امثال این صوفیان و عرفای ملحد با یک چشم می‌نگرند؛ مانند: ابن فهد حلبی، و شیخ بهائی، و مولی محسن کاشانی، و مولی محمد تقی مجلسی، و قاضی نور الله شوشتری، و بخصوص این مردی که در عبارت ما متأخر آمده است و به سبب همین یک چشمی بودنش وی را به شیعه تراش لقب داده‌اند.» باید به ایشان و امثال ایشان گفت: اگر شما مفهوم و مغزای کلمات عرش بنیان محیی الدین را نمی‌فهمید چرا به بزرگان و مفاخر تشیع طعن و دقّ می‌زنید و به آنها اهانت روا می‌دارید؟!!

راقم سطور خود شکّی ندارد که جناب محیی الدین را در اوّل، مسلک و مذهب اهل تسنّن بوده است؛ اما بعد بواسطه توغّل در کتب حدیث و اطلاع بر مبانی شرع و انکشاف حقائق عالم وجود بر قلب و ضمیر منیر او حقیقت امر را یافته

و با تمام وجود به اثبات و ابرام آن قیام نموده است.
چنانچه درباره اعتقاد به ولایت و گرایش و تمسک به ذیل عنایت اهل بیت
علیهم السّلام می‌سراید:

رَأَيْتُ وَلَائِي ءَالَ طَهَ وَسَيْلَةَ لِأَزْغَمَ أَهْلَ الْبُعْدِ يورثني الْقُرْبَى
فَمَا طَلَبَ الْمُبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^۱

«من ولایت خود را نسبت به اهل بیت علیهم السّلام وسیله برای بنحاک
مالیدن منحرفین و دورافتادگان از حقیقت و واقعیت یافتم و این ولایت موجب
تقرب و نزدیکی من به آنان خواهد شد.

پس آنچه رسول خدا در ازای تبلیغ رسالت خود و هدایت خلق در خواست
نموده است، نیست مگر محبت و ولایت نسبت به اهل بیت که ذوی القربای رسول
خدا می‌باشند.»

۱- *روضات الجنات*، ج ۸، ص ۵۱؛ و *الکنی و الألقاب*، ج ۳، ص ۱۶۶؛ و *مجالس المؤمنین*،
قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، ص ۶۲ در حالیکه می‌گوید: «و از اشعار جناب شیخ که در مدایح
آل طه واقع شده این دو بیت در کتاب «الإحیاء» مسطور است.»

در کتاب *الفتوحات المکّیة*، طبع چهار جلدی، ج ۴، ص ۱۳۹، چاپ دار صادر بیروت گوید:
و مِنْ خِيَاتِنِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ مَا سَأَلَكَ فِيهِ مِنَ الْمَوَدَّةِ فِي قَرَابَتِهِ و أَهْلِ
بَيْتِهِ، فَإِنَّهُ و أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَى السَّوَاءِ فِي مَوَدَّتِنَا فِيهِمْ؛ فَمَنْ كَرِهَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَقَدْ كَرِهَهُ، فَإِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ وَاحِدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ و لَا يُتَبَعَضُ حُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَإِنَّ الْحُبَّ مَا تَعَلَّقَ إِلَّا
بِالْأَهْلِ لَا بِوَاحِدٍ بَعَيْنِهِ؛ فَاجْعَلْ ذَلِكَ و اعْرِفْ قَدْرَ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَمَنْ خَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَدْ خَانَ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ، و مَنْ خَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ فَقَدْ خَانَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ فِي سُنَّتِهِ...

بعد از چند از سطر می‌فرماید:

فَأَهْلُ الْبَيْتِ هُمْ أَهْلُ السِّيَادَةِ فَلَا تُعَدِّلْ بِأَهْلِ الْبَيْتِ خَلْقًا
حَقِيقِ و حُبُّهُمْ عِبَادَةٌ فَبَعْضُهُمْ مِنَ الْإِنْسَانِ خُسْرٌ

چگونه مسأله تحقّق وثاقت و ثبوت عدالت در باب اخذ حدیث در صورت تصدیق و عمل اصحاب نسبت به روایت شخصی که بعضی او را تضعیف نموده‌اند مورد قبول بسیاری از اهل علم و رجال حدیث واقع می‌شود، چنانچه در مورد سهل ابن زیاد که برخی از رجالیین او را ضعیف شمرده‌اند، در حالیکه مشایخ حدیث حدود یک‌هزار و پانصد حدیث از او نقل می‌کنند، با توجّه به این مطلب که این روایات با این وسعت و کثرت که در کتب ثبت و ضبط می‌شود در آینده به دست مردم خواهد افتاد و مردم به آنها عمل خواهند کرد و مسؤولیت آن بر عهده ناقلین و مثبتین در کتب حدیث خواهد بود؛ آنوقت چگونه به خود اجازه می‌دادند که از شخصی اینچنین، این همه روایت در کتب خود بیاورند. و این نیست مگر وثاقتی که نسبت به سهل بن زیاد برای آنها محرز و منجّز بوده است.

اما مسأله‌ای اینچنین با این ادلّه واضح و براهین ساطعه و توثیق بزرگانی چون مرحوم شیخ بهائی و مرحوم ملا محمد تقی مجلسی و غیرهما نمی‌تواند مورد قبول و تصدیق افرادی مانند «صاحب روضات» قرار گیرد؟ آیا علمائی همچون صدر المتألّهین شیرازی و ملا محمد تقی مجلسی و ابن فهد حلّی و غیرهم کتب او را نخوانده بودند و یا چشم خود را بر آنچه که مخالفین به عنوان دلیل برگرایش و انتحال او به مذهب خلاف می‌شمارند بسته بودند؟! یا نه آنها همه کتب او را مطالعه کرده و صحیح و سقیم آنرا سنجیده و به همه جوانب و شواهد و قرائن وقوف کامل یافته و با ادراک کامل و قبول مسؤولیت نسبت به عواقب و تبعات این انتساب باز با حکمی جازم و اعتقادی راسخ اثبات تشیع محیی الدین را نموده و پذیرای تمامی عواقب این نسبت گشته و مسؤولیت جمیع تبعات آنرا بر دوش گرفته‌اند.

ان شاء الله در آینده نیز ممکن است قدری بیشتر راجع به این موضوع و افراد مشابه محیی الدین عربی که ناجوانمردانه تهمت انحراف و اعوجاج بر آنها زده شده و جان آنها و سرّ و سويدای آنها و هر ذره از ذات آنها براءت خود را از معاندین و مخالفین

علی بن ابی طالب و اولاد امجاد معصومین او اعلام می دارد، مطالبی آورده شود. در اینجا بسیار لازم می دانم که توجه خوانندگان محترم را به مطالعه بخش ششم از کتاب ارزشمند و والای «روح مجرد» تألیف علامه والدبزرگوار - رضوان الله علیه - که راجع به این موضوع مفصلاً به نحو مستوفی بما لامزید علیه بحث و تقریر نموده اند جلب نمایم.

خلاصه کلام آنکه بسیاری از علماء و دانشمندان از اهل تسنن که به طور وضوح آثار و علائم مودت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در کلمات و عبارات و اشعار آنان دیده می شود، نه تنها هیچ گونه تعلقی به مکتب و مذهب انحراف و باطل نداشته اند، بلکه کاملاً مطیع و منقاد مکتب اهل بیت بوده آترا از جان و دل می ستودند؛ و این گونه عبارات خلاف، یا ناشی از خوف و ترس آنان در مقام تقیه بوده است، و یا اینکه چنانچه ذکر شد، ناشی از عدم شناخت صحیح شئون حکومت و خلافت و کیفیت برداشت آنان نسبت به روش انتخاب حاکم و حکم به انفصال آن از مجرای تشریح و بیان احکام و اعتقادات می باشد.

در اینجا جلد اول «اسرار ملکوت» که مقدمه ای بر شرح حدیث عنوان بصری می باشد خاتمه می یابد، امیدواریم خداوند متعال ما را موفق به ادامه شرح و توضیح این روایت شریف بگرداند؛ و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و الیه أنیب.

شب هجدهم ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۲۳ هجری قمری در بلدة طيبة قم
عش آل محمد و کریمه اهل بیت، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها
الراجی الی رحمة ربّه سید محمد محسن حسینی طهرانی

فهرست منابع

فهرست منابع

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
- الاثنا عشرية في المواعظ العددية: سيد محمد الحسيني العاملي، چاپ حروفی.
- الاحتجاج: أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تعليقات و ملاحظات سيد محمد باقر موسى خراساني، نشر المرتضى، مطبعة سعيد، مشهد مقدس، سنة ١٤٠٣ هـ. ق، ٢ ج.
- احقاق الحق و ازهاق الباطل: شهيد سيد نور الله حسيني مرعشي شوشتری، با تعليقات سيد شهاب الدين نجفی، به اهتمام حسن غفاری، منشورات المكتبة الاسلامية، طهران.
- الاحكام في اصول الأحكام: شيخ سيف الدين ابى الحسن على بن ابى على بن محمد الآمدی، حققه احد الأفاضل، مؤسسة الحلبي و الشركاء للنشر و التوزيع، القاهرة، سنة ١٣٧٨ هـ. ق.
- الاختصاص: محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (شيخ مفيد)، صححه و علّق عليه على اكبر غفاری، من منشورات جامعة المدرّسين في الحوزة العلمية في قم المقدس.
- اختيار معرفة الرجال (رجال كشي): شيخ أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي، صححه و علّق عليه و قدّم له حسن المصطفوي، انتشار دانشگاه مشهد (دانشكده الهيات و معارف اسلامي، مركز تحقيقات و مطالعات) سال ١٣٤٨ هـ. ش.
- الأربعون حديثاً: محمد بن الشيخ حسين الجبعي العاملي (الشيخ البهائي)، تحقيق و نشر مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدس، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ. ق.
- ارشاد القلوب: شيخ أبي محمد الحسن بن محمد الديلمي، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، الطبعة الرابعة، ١٣٩٨ هـ. ق، ٢ ج.
- الأسرار المرفوعة: ملا على القادری.
- الاشارات و التنبهات: شيخ الرئيس أبي على حسين بن عبدالله بن سينا مع شرحه للمحقق نصير الدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي، دفتر نشر الكتاب، مطبعة آرمان، الطبع الثاني، سنة ١٤٠٣ هـ. ق، ٣ ج.
- اعيان الشيعة: سيد محسن بن عبدالكريم الأمين الحسيني العاملي، دار التعارف للمطبوعات و مطبعة الأنصاف، بيروت، الطبعة الثالثة، ١٣٨٠ هـ. ق، ٤٥ ج.
- الاقبال بالاعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة: سيد رضی الدين على بن موسى بن جعفر بن

٣٣٠ اسرار ملكوت (١)

طاووس، محقق جواد قيومي اصفهاني، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ. ق، ٣ ج.

الهي نامه: شيخ فريد الدين عطار نيشابوري، تصحيح فؤاد روحاني، انتشارات كتابفروشي زوار، طهران.

أمالى الشيخ الطوسي: ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، دار الثقافة، قم، الطبعة الاولى، ١٤١٤ هـ. ق.

أمالى الصدوق: شيخ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، قدّم له الشيخ حسين الأعلمي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، الطبعة الخامسة، ١٤٠٠ هـ. ق.

الامام جعفر الصادق عليه السلام: المستشار عبدالحليم الجندی، يشرف على اصدارها محمد توفيق عويضة، القاهرة، جمهورية مصر العربية، المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م.

امام شناسی: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات حكمت، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، ١٨ ج.

الامامة و السياسة (تاريخ الخلفاء): أبي محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، افسست از طبع سال ١٣٨٨ هجري، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر، منشورات الرضى، منشورات زاهدى، قم، سنة ١٣٦٣ هـ. ش.

انساب الأشراف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، حَقَّقَه و عَلَّقَ عليه الشيخ محمد باقر المحمودى، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م.

بحار الأنوار: علامة شيخ محمد باقر مجلسي، دار الكتب الاسلامية (مرتضى آخوندى)، طهران، ١١٠ ج.

البداية و النهاية: أبوالفراء ابن كثير الدمشقي، دار احياء التراث العربى، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ. ق، ٦ ج.

البلد الأمين: شيخ ابراهيم الكفعمي، مكتبة الصدوق، طهران.

تاريخ الامم و الملوك (تاريخ الطبرى): أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى، تقديم و المراجعة صدقي جميل العطار، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ٧ ج.

تاريخ دمشق: ابن عساكر، طبع بيروت، لبنان.

تاریخ یعقوبی: أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الكاتب العباسی المعروف بالیعقوبی، دار صادر للطباعة و النشر، و دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۳۷۹ هـ - ۱۹۶۰ م. **تحف العقول عن آل الرسول** صلی الله علیهم: شیخ ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴ هـ. ق.

التوحيد: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابويه القمی (شیخ صدوق)، صحّحه و علّق علیه السيد هاشم الحسيني الطهراني، مكتبة الصدوق، طهران، سنة ۱۳۹۸ هـ. ق.

توحيد علمي و عيني در مکاتیب حکمی و عرفانی: حضرت علامه آية الله العظمی حاج سيد محمد حسين حسینی طهرانی، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابويه القمی (شیخ صدوق)، صحّحه و علّق علیه علی اکبر غفاری، قم، کتبی نجفی، و مكتبة الصدوق طهران. **الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیة:** محمد بن الحسن بن علی بن الحسین الحر العاملی، منشورات مكتبة المفید، قم.

الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعة: صدر الدين محمد بن ابراهيم الشيرازي، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۱.

الخرائج و الجرائح: قطب الدين أبو الحسن سعيد بن هبة الله الراوندي، تحقيق و نشر مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، المطبعة العلمية، قم المقدسة، الطبعة الاولى، سنة ۱۴۰۹ هـ. ق، ۳ ج. **الدرر المنتشرة:** جلال الدين السيوطی.

دعائم الاسلام: قاضي أبی حنیفة النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حَيُّون التميمي المغربي، تحقيق آصف بن علی أصغر فيضي، طبع مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۲ ج. **دلائل النبوة فی معرفة أحوال صاحب الشريعة:** ابی بكر أحمد بن الحسین البيهقي، دار الكتب العلمية، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ هـ. ق.

ديوان ابن الفارض: شيخ أبی حفص عمر بن ابی الحسن بن المرشد بن علی الحموي الاصل المصري المولد، انتشارات الشريف الرضي، الطبعة الاولى، سنة ۱۴۱۱ هـ. ق.

ديوان حافظ: مولانا شمس الدين محمد حافظ شيرازي، با تصحیح و اهتمام حسين پژمان، كتابفروشی فروغی.

..... ٣٣٢ اسرار ملكوت (١)

دخائر العقبي في مناقب ذوى القربى: حافظ محب الدين احمد بن عبدالله الطبرى، عنيت بنشره مكتبة القدسى، قاهره، سنه ١٣٥٦ هـ. ق.

روح مجرد: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، انتشارات علامه طباطبايى، مشهد مقدس، طبع چهارم، ١٤١٨ هـ. ق.

روضات الجنات: ميرزا محمد باقر موسى خوانسارى اصبهانى، عنيت بنشره مكتبة اسماعيليان، طبع حروفى.

—: —، طبع سنگى.

الروضة المختارة: صالح على الصالح، الشاملة لشرح القوائد الهاشميات للكفيت بن زيد الاسدى، و القوائد العلويات السبع لابن أبى الحديد المعتزلى، مؤسسة النعمان، بيروت، الطبعة الاولى، ١٩٧٩ م.

سنن ابن داوود: دار احياء التراث العربى، بيروت.

السنن الكبرى: للحافظ أبى بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى، دار المعرفة، بيروت، ١٤١٢ هـ. ق.

شرح ابن العربى على سنن الترمذى: ابن عربى المالكى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ٩ ج. **شرح ابن ميثم على المائة حكمة لامير المؤمنين على بن ابى طالب** عليه السلام: كمال الدين ميثم بن على بن ميثم البحرانى، عنى بطبعه و نشره و تصحيحه و التعليق عليه مير جلال الدين الحسينى الارموى المحدث، سازمان چاپ دانشگاه، ١٣٩٠ هـ. ق.

شرح غرر الحكم و درر الكلم: عبدالواحد بن محمد تميمى آمدى، با شرح جمال الدين محمد خوانسارى، و مقدمه و تصحيح و تعليق مير جلال الدين حسينى ارموى محدث، انتشارات دانشگاه طهران، چاپ دوم، ١٣٦٠ هـ. ش.

شرح مناقب: محى الدين ابن عربى، دار الخلافة طهران، چاپ اول، ١٣٢٢ هـ. ق.

شرح منظومه: حاج ملاهادى سبزوارى، طبع ناصرى، ١٣٦٧ هـ. ق.

شرح المواقف: سيد شريف على بن محمد جرجانى، منشورات الشريف الرضى، قم، ١٣٧٠ هـ. ش.

شرح نهج البلاغة: عزّ الدين أبى حامد عبدالحميد بن هبة الله المدائنى الشهير بابن أبى الحديد، تحقيق محمد أبوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربية، عيسى البابى الحلبي و شركاه، الطبعة

الثانية، ١٣٨٥ هـ. ق، ٢٠ ج.

—: —، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۴ ج.

شیخ المضیرة أبوهريرة: محمود أبوریة، دار المعارف بمصر، الطبعة الثالثة.

صحيح البخاری: أبو عبدالله، محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن المغيرة بن بردية البخاری الجعفی، ضبط و شرح الدكتور مصطفى ديب البغا، دار ابن كثير، بیروت، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۰ هـ. ق.

صحيح مسلم: شرح النووي، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.

عدة الداعی و نجاح الساعی: احمد بن محمد بن فهد الحلبي الأسدي، صححه و علّق عليه احمد الموحدى القمى، كتابفروشى وجدانى، قم.

عيون اخبار الرضا عليه السلام: ابى جعفر الصدوق محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، عنى بتصحيحه و تذييله السيد مهدي الحسينى اللاجوردى، انتشارات جهان، طهران، ۲ ج.

الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب: العلامة الشيخ عبد الحسين أحمد الأمينى النجفى، دار الكتب الاسلامية، طهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ هـ. ش.

غوالى اللئالى العزبىة فى الأحاديث الدينية: محمد بن على بن ابراهيم الأحسائى المعروف بابن أبى جمهور، قدّم له آية الله السيد شهاب الدين النجفى المرعشى، تحقيق الشيخ الحاج آقا مجتبى العراقى، مطبعة سيد الشهداء، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ هـ. ق.

فتح البارى بشرح صحيح البخارى: ابن حجر العسقلانى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۸ هـ.

الفتوحات المكية: أبى عبدالله محمد بن على المعروف بابن عربى الحاتمى الطائى، المطبعة الميمنية، مصر، ۱۳۰۶ هـ. ق، ۴ ج.

—: —، توزيع دار الجبل، بیروت، دار صادر، ۴ ج.

قرب الاسناد: شيخ أبى العباس عبدالله بن جعفر الحميرى، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الاول، ۱۴۱۳ هـ. ق.

الكافى: ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى، صححه و علق عليه على اكبر غفارى، دار الكتب الاسلاميه، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸ هـ. ق، ۸ ج.

كشف الخفاء و مزيل الالباس عما اشتهر من الأحاديث على السنة الناس: اسمعیل بن محمد العجلونى الجراحى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۳۵۲ هـ. ق.

كفاية الأثر فى النص على الأئمة الاثنى عشر: ابى القاسم على بن محمد بن على الخزاز القمى

٣٣٤ اسرار ملكوت (١)

الرازي، حقّقه السيد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى الخوئي، مطبعة الخيام، انتشارات بيدار، قم، ١٤٠١ هـ. ق.

كلمة الله: سيد حسن الشيرازي، دار الصادق، بيروت، الطبعة الاولى، ١٣٨٩ هـ. ق.

كمال الدين و تمام النعمة: شيخ الصدوق، صحّحه و علّق عليه على اكبر غفاري، دار الكتب الاسلامية، ١٣٩٥ هـ. ق، ٢ ج.

كنز العمال في سنن الأتوال والأفعال: علاء الدين على المتقي بن حسام الدين الهندي، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩ هـ. ق.

كلشن راز: شيخ محمود شبستري، با مقدمه و تصحيح و توضيحات و اهتمام دكتور صمد موحد، كتابخانه طهوري، چاپ اول، ١٣٦٨ هـ. ش.

كلمات الحسين: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد مقدس، طبع پنجم، ١٤٢١ هـ. ق.

مثنوى معنوى: مولانا جلال الدين محمد بن محمد بن الحسين البلخي الرومي، بخط سيد حسن ميرخاني.

مجالس المؤمنين: سيد شهيد قاضي نور الله ابن شريف الدين الحسيني المرعشي الشوشتری، كتابفروشى اسلاميه، چاپ سوم، ١٣٦٥ هـ. ش.

مجمع الزوائد و منبع الفوائد: على بن أبي بكر الهيثمي، طبع دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ هـ. ق.

المحاسن: أبي جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عنى بنشره و تصحيحه و التعليق عليه السيد جلال الدين الحسيني المشتهر بالمحدث، دار الكتب الإسلامية و مكتبة المصطفوي، طهران، ١٣٧٠ هـ. ق، ٢ ج.

مروج الذهب: ابى الحسن على بن الحسين بن على المسعودي، مع عناية يوسف اسعد داغر، دار الأندلس للطباعة و النشر، بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٨٥ هـ. ق.

مسند احمد بن حنبل: الإمام أحمد بن حنبل، طبع دار الصادر، بيروت.

المصباح: شيخ تقى الدين ابراهيم بن على بن الحسن بن محمد بن صالح العاملي الكفعمي، منشورات الرضى - زاهدى.

المقاصد الحسنة: للسخاوى.

مكارم الأخلاق: رضى الدين أبى نصر الحسن بن الفضل الطبرسي، قدّم له و علّق عليه محمد

حسين الأعلمی، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، الطبعة السادسة، ١٣٩٢ هـ. ق.
الملل و النحل: أبو الفتح محمد بن عبد الكريم بن أحمد الشهرستاني، تخريج محمد فتح الله
بدران، منشورات الرضى، قم، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ هـ. ش.

الملهوف على قتلى الطفوف: رضى الدين أبى القاسم على بن موسى بن جعفر بن طاووس،
تحقيق و تقديم الشيخ فارس تبريزيان (الحسون) دار الأسوة للطباعة و النشر، الطبعة الثانية،
١٤١٧ هـ. ق.

مناقب على بن ابى طالب عليه السلام: حافظ ابى الحسن على بن محمد بن محمد الواسطى
الجلابى الشافعى الشهير بابن المغازلى، تحقيق و تعليق محمد باقر البهبودى، انتشارات المكتبة
الاسلامية، طهران، ١٣٩٤ هـ. ق.

المناقب لآل أبى طالب: ابو جعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب السروى المازندرانى،
طبع مؤسسة انتشارات علامه، قم، ٤ ج.

من لا يحضره الفقيه: شيخ الصدوق ابى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى،
صححه و علّق عليه على اكبر غفارى، منشورات جامعة المدرّسين فى الحوزة العلمية فى قم
المقدسة، الطبعة الثانية.

منية المرید فى ادب المقيد و المستفيد: شيخ زين الدين بن على العاملى المعروف بالشهيد الثانى،
تحقيق رضا المختارى، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامى، الطبعة الخامسة، ١٤٢٢ هـ. ق.

مهج الدعوات: سيد على بن طاووس الحلى، دار الذخائر، قم، ١٤١١ هـ. ق.
ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: أبى عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى، دار المعرفة
للطباعة و النشر، بيروت، ٤ ج.

نقد النصوص فى شرح نقش الفصوص: عبدالرحمن بن أحمد جامى، با مقدمه و تصحيح و
تعليقات و يلىام چيتيك، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، وابسته به وزارت فرهنگ و
آموزش عالى، سال ١٣٧٠ هـ. ش.

نهج البلاغة: مع شرح الشيخ محمد عبده، دار المعرفة للطباعة و النشر، بيروت، ٤ ج.
وسائل الشيعة: الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت (عليهم
السلام) لاحياء التراث، قم المشرفة، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ هـ. ق. ٣٠ ج.

ولايت فقيه در حكومت اسلام: حضرت علامه آية الله العظمى حاج سيد محمد حسين حسيني

..... ٣٣٦ اسرار ملكوت (١)

طهراني، تنظيم وگردآوری جنابان حجج اسلام حاج شيخ محسن سعيديان و شيخ محمد حسين راجي، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد مقدس، طبع اول، ١٤١٤ هـ. ق، ٤ ج.

ينابيع المودة لدوى القربى: شيخ سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى، تحقيق سيد على جمال أشرف الحسينى، دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ. ق.